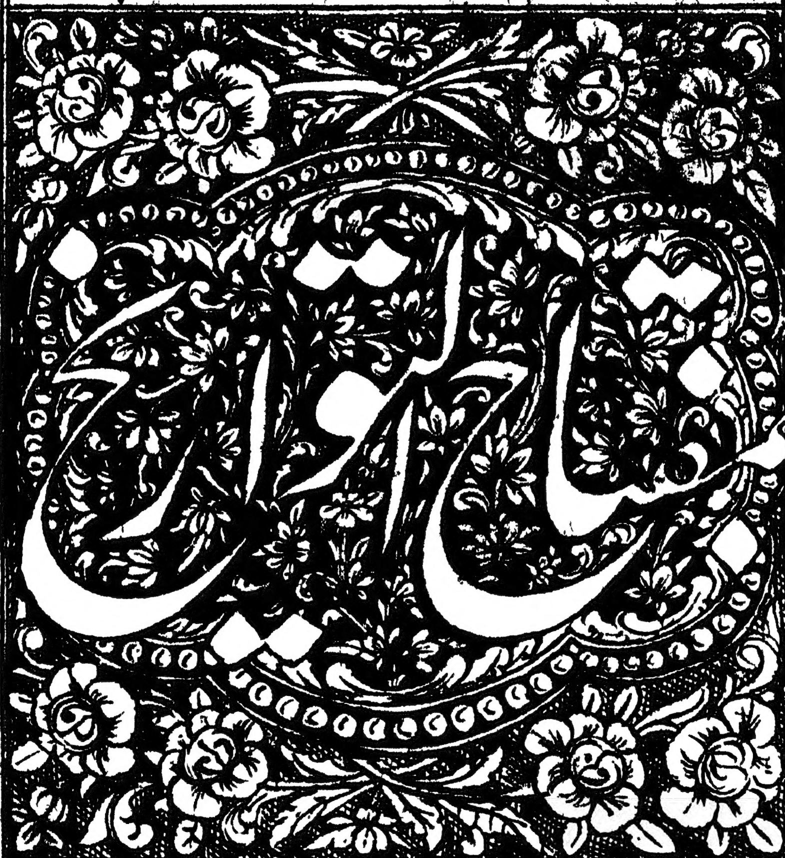
بیمن فضل خدای کشاینده حال سنین ماضی و استقبال جدول بنقل مفتاح

بهار ازهار معانی گلزار انوار خوش بیانی قرة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت درج نظم نثر جهر سپهر سلاست



نتیجه طبع لطیف فکر لطیف بتدبیر منیر برچند منشی دانشور حسب آرای سلیم و مناط احسن التعلیم اهل حسنات و قت دوران حمید

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی از نو حسن طبع یافت

فهرست کتاب مفتاح التواریخ

فهرست کتاب مفتاح التواریخ

باب نہم

تمت

عیدی که بروز عید رمضان گفته شد

ای شاه جوان بخت و جوان سال که از ما
همه جا در بر تو دوره نو عالم است

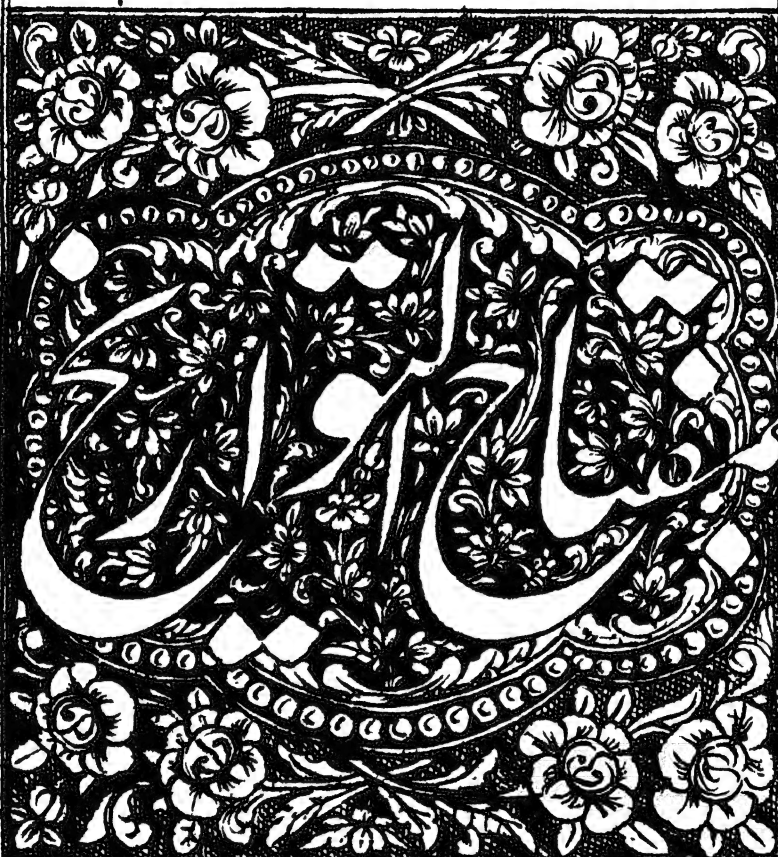
این عید مبارک که بود آغاز ۱۲ سنه
بعد از این نشاط و طرب و خرمی عالم است

عید قربان

حامی دین پیمبر ای ملک ملت دین
از وجود قوت تو مؤمنین را آمده
عید قربان بر تو فرخ باد و فرخنده باد
ان شاء الله سال عزت بر همه ما آمده

همین قفل خزینهٔ حال سخن ماضی و استقبال بمفتاح حل مغلق افعال کشا

بهار از بهار معانی گلزار انوار خوش بیانی دُرّة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت روح جسم ... مهر سپهر سلامت ...



نتیجهٔ طبع لطیف و فکر لطیف دبیر منیر منشی دانشور صاحب رای سلیم و ...

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی از فروغ حسن طبع یافت



بسم الله الرحمن الرحیم

پوشیده مباد که چون مؤلف را در اثنای سیر کتب تواریخ متقدمین و متأخرین تاریخهای منظومه وغیره که مورخان صاحب فصاحت
و بلاغت درباب ولادت و جلوس و وفات پادشاهان بلنداقبال و بزرگان سلف و حال و هم بجهت بنای و اهتمام مساجد و امکنهٔ عالی
عظیمه و سوانح و حالات عجیبه و غریبه نظم فرموده اند بنظر می افتاد و بلحاظ اینکه چنین تاریخهای غریب مرغوب بهر وقت بسهولت میسر نمی آیند
و نیز برای رفع شک و شبهاتی که نویسندگان کتب تواریخ در ضبط سنه و سال بعض وقائع و سوانح انداخته اند بهتر ازین سندی نیست
بر پرچه های کاغذ نقلش میگرفت چون بعد چند مدت از هر نوع تاریخهای دلچسپ دلپذیر اجتماعی بهم رسید در انتظام آن کمر سعی
بربست و هر یکی را که جابجا متفرق و پراگنده افتاده بود فراهم آورده بر تواتر ایام از آغاز سال هجرت تا سنه حال که یکهزار و دو صد و
شصت و چهار هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است برشتهٔ ترتیب کشید و نیز شمهٔ از احوال هر کس که
تاریخ او درین کتاب مندرج گشته با بعض حالات عجیبهٔ صاحب کمالان و کرامات غریبهٔ درویشان که اهل اسلام را بر مقالات و کمالات
آنها اعتماد تمام است از کتب معتبره حیز تقیید قلم و ضبط رقم درآورد تا خواننده را حظی حاصل آید و از مؤلف یادگاری بماند چون
بدین دستور کتابی مرتب گردید به **مفتاح التواریخ** موسوم ساخته بامید اینکه **مصرع** گر قبول افتد زهی عز و شرف *
بنظر فیض اثر منبع علم و فضل جناب مستر هنری میرس الیٹ صاحب سکرتری گورنمنٹ ممالک هند گذرانید و چون پسند طبع آن عالیجناب
افتاد و مؤلف را در شهرت دادن این نسخه اشتیاق زیاده شد و چون درین ایام که ماهیم سیزدهم مات از هجرت است بنابران
این کتاب هم بسیزده مات آرایش یافت **بیت** فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست * هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست *
از ناظران این کتاب چشم آن دارم که عند الملاحظه اگر سهوی یا خطائی بنظر افتد بر کج مج زبانی این هیچمدان خیال نموده قلم اصلاح
بران جاری دارند **بیت** بپوش گر بخطائی رسی و طعنه مزن * که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود * اگر ناظران این نسخه
خواهند که بر صحت حروف و نام مؤلف این سواد طامس ولیم بیل واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند **رباعی**

قلب کن لفظ سماط و بعد از ان اسپی بی نظیر | چار حرف اولین را از وی محمود گیر
باز چون گیری سه حرف آخرین از سلسبیل | میشوی ای جان من آگه ز نام این حقیر

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی یا سال الهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده ودر تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد میگیرند نه ملفوظی خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره یا لفظی سال مطلوبه برآید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه برمی آید مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد * و بعضی از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ برآورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان تاریخ را در حروف عناد منقوطه یافته و چنین گفته * غلبت الروم فی ادنی الارض * و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوبه کم شوند حرفی یا لفظی را که دلچسپ و مناسب مقام باشد می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو در لفظ تاریخ دیدند * پی باقی سر حافظ بریدند * و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوبه از احتیاج زیاده باشند آنرا بآئین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبرشاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک ز فوت اکبرشاه * و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعهٔ یا قصیدهٔ گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ برآید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف ان مصرعه از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از ان نوع یکی اینست که شهاب الدین معمای در وفات همایون پادشاه یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده * و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبرآباد یافته نیز بر همان قسم است اما درین تفاوت که بطور صوری سنه عیسوی مصاف ظاهر است و بطرز معنوی سال هجری از روی حساب ابجد برمی آید مصرع بگفت هشتصد یکهزار و سه از سال

ذکر آفرینش و پیدایش ابوالبشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصه هفت روز زمین و آسمان را و هرچه که دران است پیدا کرد بعد ازان آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را برآورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت و چون از تلبیس ابلیس ثمره شجره ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قین و هابیل پیدا شدند و قین که او را قابیل نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آواره دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث بوجود آمد و از شیث انوس تولد شد و از انوس قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت او را بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند او را پسری بود متوشلح نام و از متوشلح لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون شش صد ساله شد طوفان آمد و جمله جهان را آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالی کشتی طیار ساخته با فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب طوفان رها نیند و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسری بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راغو و از راغو ساروغ و از ساروغ

تا حور و از نا حور تارخ پیدا شد و او را آزر نیز خوانند و از آزر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد و لوط پیغامبر برادر زاده ابراهیم
و از ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن سارا اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و
دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد و حق سبحانه تعالی او را موسوم باسرائیل ساخت از انست که
اولادش را بنی اسرائیل میخوانند و از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش بسیار دوست میداشت برادرانش
حسد برده او را در چاه کنعان انداختند و تجاران او را از ان چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست فطفیر که او را عزیز مصر نیز
خوانند فروختند و زوجهٔ فطفیر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دستش بمراد نرسید او را متهم ساخت و شوهرش یوسف را
بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون پادشاه مصر او را از قید رهائی بخشیده یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی
پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده در مصر سکونت اختیار نمودند یعقوب پدرش
و یوسف هر دو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهت پیدا شد و از قاهت عمران بوجود آمد
و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند و نام خواهر ایشان مریم بود و موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح
همچون او دیگری برنخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و با حق سبحانه تعالی همکلام
میشد ازین است که او را کلیم الله میخوانند از معجزهٔ او دریای نیل خشک شده و او بنی اسرائیل را که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده
از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از ان دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب
ایشان نمود با تمامی لشکر خود در ان دریا غرق شد و این واقعه در دو هزار پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش و یکهزار چهارصد
و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده والحاصل از نسل یعقوب داؤد پیغمبر تولد شد و از داؤد سلیمان پیغمبر بوجود
آمد و از نسل سلیمان بن داؤد شخصی بنام یعقوب پیدا شد و از یعقوب یوسف بوجود آمد و این آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح
منسوب شده بود اما پیش از ان که با هم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد و نسبت مریم بحکم واسطه بداود پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت بعد از ان روز علی الصباح وقتیکه مریم در خانه خود بذکر حق سبحانه مشغول بود
که فرشته خدا یعنی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم
که دختر دوشیزه بود و از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشتهٔ خدا گفت که ای مریم مترس
زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده ام که تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد
زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی
ندیده ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایهٔ خدا تعالی بر تو خواهد بود
بنا بر ان آن مولود مقدس فرزند خدا خواهد شد و نبوتش تا ابد خواهد ماند و الیصابط که زوجهٔ زکریا و خویش تست او نیز در حالت
پیری و ضعیفی شش ماه است که از قدرت کاملهٔ حق سبحانه تعالی بارور شده است و پسری خواهد زائید و نامش یحیی نهاده
خواهد شد و او پیشتر از آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز پنجشنبه
بیست و سوم مارچ چهار هزار و هفتصد و نهم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیانی گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیش
از آغاز تاریخ عیسوی قدیمی موافق بیست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق هفتصد و چهل و نهم سال از تاریخ روم

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش و پیدایش ابوالبشر آدم و آن صبح روز
بشارت افزا در روزی مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول اینکه عید فسح یهودیان بود دوم اینکه نیر اعظم دران روز تا دو سه ساعت
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم اینکه عنقریب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته و از
خسوف بهره شده بجلوه گری تمام رخ برافروزده جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم خداوند
عیسی مسیح رو بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم ما
رسوم عید بشارت بروز بست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی مسیح بتاریخ
بست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر است چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت بنهاد
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند بسی ام سالگی شروع بدعوت خلق نموده معجزات
که از دست آنخداوند بعمل آمد در مختصر گنجایشی ندارد چون هفت سال بدعوت خلائق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و سه ماه گذشت پنطیوس پلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پر الم بروز جمعه سوم ماه اپریل سنه سی و
عیسوی که آنروز عید فسح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر برآمده و چهل روز دیگر بر زمین
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس آیات عظیم از ایشان بظهور آمدند
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود اشاره
بر محمد نموده این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح الله را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابوالبشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد و چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته + +

باب اول از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور

ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است + که ولدت فی زمن الملک العادل
و در انوقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که دران سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل باراده تهدیم و تخریب
خانه کعبه به مکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان بارید ایشانرا پست و هلاک ساخته بودند والله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و سه سال قمری پیش از هجرت بوقوع پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در بحران

سال پنجاه و پنج روز بعد ازان سانحه از مادر بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق بیست
باشتم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بشتم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلط می نماید زیرا که راویان بالاتفاق می نویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت دست داده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سررشته را گم کرده اند
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها * همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخرالدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند پیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بود و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبدالله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بوده و خلاف کرده اند در وفات
مادر او بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد ازان وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بیست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائه اسکندری مطابق
ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد ازان دعوت ظاهر کرد اما پیش
ازان که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجه او خدیجه بود بعد ازان خادم او زید
ابن حارث بعد ازان علی ابن ابی طالب که در آنوقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبدالرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبدالله و چنین آورده اند که پدرش عبدالله نزدیک وفات
خود عبدالمطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبدالمطلب نیز رشته حیات
ببرید و برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید او چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بیست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بجهت او بشام به تجارت رفت و سه سال بخدمت او بسر برد و بعد ازان چون بعمر بیست و هشت ساله رسید خدیجه را خواست
و عمر خدیجه درانوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبدالله مخزومی بود و از وی یک پسر و یک
دختر داشت بعد ازو ابو هاله وی را بخواست و از وی نیز دو فرزند بوجود آمده بودند و بیست و دو سال بعد ازین خدیجه بعمر
شصت و دو ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابوطالب بعمر هشتاد ساله رخت

هستی ازین عالم بر داشت واین واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را
عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه در حیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده
اسامی ازواجات اولین وبهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود وبعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عایشه بنت
ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود ومناکحت با او در مکه فرموده وحفصه بنت عمر بن خطاب وام سلمه بنت ابی امیه وام حبیبه
بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود وپیش ازین ام حبیبه در نکاح عبید الله ابن جحش بود وازو دختری داشت
حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخواندند وجویریه بنت حارث وصفیه بنت حی ابن اخطب وزینب بنت جحش که زوجه زید
بن حارث بود وچون وی طلاق داد رسول او را بزنی خواست ومیمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود وزینب بنت
خزیمه وچهار زوجگان دیگر از انجمله در حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند واسامی بعضی از زوجگان ازین رباعی مولوی عبد الرحمان جامی

✣ ✣ ✣	رباعی	دریافت گردد ✣

نه جفت نبی که پاک بودند همه ✣ بد عایشه وخدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود وزینب ✣ میمونه صفیه سوده ام سلمه

ورسول را از خدیجه چهار دختران وسه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه وزینب ورقیه وام کلثوم
واز پسران طاهر وطیب وقاسم واز کنیزکی که نام او ماریه قبطی بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده اند رباعی

فرزند نبی قاسم وابراهیم است ✣ پس طیب وطاهر ز پس تعظیم است
با فاطمه ورقیه وام کلثوم ✣ زینب شمرا ترا سر تعلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود وبعد از یک سال وسه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول
سنه دهم از هجرت فوت کرده ونوشته اند که همدران روز که او وفات نموده کسوفی واقع شده بود وکسوف در اغلب نمیشود
مگر بروز سلخ ماه ومولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود واغلب که
غلطی در تاریخ کرده باشند اما اهل اسلام این واقع را از معجزات تصور مینمایند والله اعلم بالجمله هر یکی ازین پسران که مذکور
شد در کودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود وزینب در نکاح ابو العاص ابن ربیع بود
ورقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود وگویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان در خشم شد
وعتبه را بران داشت که رقیه را طلاق داد وچون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود آورد وچون رقیه از دنیا
رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد وهمه اولاد رسول در حضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول
زنده بود والحاصل چون رسول پنجاه وسه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف
مدینه هجرت نمود وبتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود دران شهر رسیدند اهل اسلام آغاز سنه هجری ازهمین سال
مقرر داشته اند از غره ماه محرم وآن روز مطابق هست با روز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد وبست
ودو عیسوی وموافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد وسی وسه اسکندری وگویند که رسول بعد وحی سیزده سال در مکه
مقیم بود وبعد هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت وچون شصت وسه ساله شد رخت هستی ازین عالم بر داشت ومدت
عمر واقامت او در یثرب وبطحا که مکه ومدینه را گویند از روی حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد وهو بیت ✣

زعمر نبی ۶۳ بنوت ۲۳ است ✤ به مکه ۱۳ و در مدینه ۱۰ است ایضا عمر النبی ۶۳ کله سج و فی النبوة ۲۳ کج ✤ و فی مکة ۱۳ یج و فی المدینة ۱۰ یج و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بیست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در آن روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم است که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول مثل یوم الذی یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است بسال یازدهم از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت و روز وفات او مطابق است با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی و دو عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش پادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق است با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی و تاریخ وفات رسول که در کتاب مخبر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان پادشاه ظهور نموده مرقوم است

چندی از آن تاریخها اینست به تعمیه خارجی ✤ **تاریخ به تعمیه** ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

چو شفیع الورا بحکم خدا ✤ شد ز دار الفنا بقصر بقا
روز مولود و نقل آن محمود ✤ گفت شاه نجف دوشنبه بود
شد رقم سال نقل آن عالی ✤ حیف بی احمد است دین خالی
سال نقلش بگو به ناله و آه ✤ کز مدینه بشد نبی الله

عمر آن شاه قبله آمال ✤ ابن عباس گفت شصت و سه سال
سال نقلش خرد به تعمیه خواند ✤ از محمد زمانه خالی ماند
باز تاریخ نقل او برخوان ✤ مکه شد از فراق او بی جان

چون مولف بجهت امتحان طبع تاریخی چند گفته بود از انجمله این دو تاریخ در وفات اوست ✤ **تاریخ از مولف** ✤ ✤ ✤ ✤

وقت نزع روان بخواند رسول ✤ کلمه لا اله الا هو ✤ پس اگر سال رحلتش خواهی ✤ لفظ دیگر مگیر الا هو

ایضا

سال فوت رسول پرسیدم ✤ حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه وسلم اول غزا بدر است که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم ماه رمضان بوده بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عتبه را بکشت و حمزه بن عبد المطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر بن خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبد الله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شدند شش از مهاجر و هشت از انصار **دوم غزاء احد** بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبد المطلب کشته شد **سیوم غزاء خندق** بود و در رئیس لشکر کافران ابوسفیان بود درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و بجنت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدوزخ شتافتند و مولف گوید که این عجب حالیست که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ میفرستند و کافران که مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت میفرستند **چهارم غزاء بنی لحیان** است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاده درین سال قصه افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها به پادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و ملک یمن و غیر ایشان فرستاد **پنجم غزاء خیبر** بود و در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی جهود پرسید که رسول الله از گوسفند کدام عضو دوست تر دارد گفتند ذراع یعنی گوشت دست و پای پس آن زن برفت و گوسفند

بریان کرده و ذراع را زهرآلود کرده و در خدمت برد و بشیر بن البراء پاره در دهان نهاد و خورد و رسول نیز پاره در دهان نهاده
هر چند میخائید نمی توانست از دهان بینداخت و گفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خواند و حال
پرسید زن اعتراف کرد و رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود میداند و اگر نیست
مردم از وی خلاص شوند **ششم غزاء وادی القری** بود و آن هم درین سال بود و بعد از غزاء خیبر و درین سفر
جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامدادشان فوت شد و رسول بلال را فرموده بود که بیدار باشی و صبح همه را بیدار کنی
او هم بخواب رفت و روز دیگر جمله اصحاب از گرمای آفتاب بیدار شدند رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه
نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود و رسول او را تصدیق کرد **هفتم غزاء خبطه** بوده
و امیر لشکر ابو عبیده بود و مردم در انوقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد و
ایشان بدان آسوده گویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابو عبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرد و آنگاه
مردی بر شتری نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود
از هجرت **هشتم غزاء موته** بود و رومیان هزیمت شدند **نهم فتح مکه** بود و رسول درین سال ده هزار
مرد جمع کرده مکه را گرفت و دران روز ابو سفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر
عبد المطلب عبد المطلب را سیزده پسران بودند ابو طالب و عباس و حمزه و حارث و ابو لهب و الغداک و عبد الله
پدر محمد و ابو جهل و المقوم و زبیر و قثام و ضرار و عبد الکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدائق الانوار بتاریخ
هفتدهم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مخبر الواصلین به سلخ ماه ذیقعده واقع شده بود درین جنگ امیر حمزه به
شهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مخبر الواصلین قوم است ابیات تاریخ

بیگمان حمزه سید شهداست	که خدا و رسول هر دو گواست	برره شرع مصطفی بوده	عم پیغمبر خدا بوده
روز جنگ احد شهید شده	پیشوای همه سعید شده	سلخ ذیقعده و دوشنبه بود	که شهادت بیافت آن مشهود
عمر او بود پنجه و نه سال	کان زمان رفت زین جهان ملال	سال نقلش نه کم نه افزون شد	اهل دین از زمانه بیرون شد

فاطمة الزهرا بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر بسال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح
علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده دران سال عمر علی بست و پنج سال بود و عمر
فاطمه هیژده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از وی بوجود آمده و بعد وفات رسول شب و روز
گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بست و یک روز بشب دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت درگذشت

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین تتمه

فاطمه آنکه سید مدنی	برگزیدش به بضعة منی	در شرف بهتر از همه نسوان	دختر مصطفی است بیشک دان
اوست بی اشتباه بنت رسول	لقب او صفیه است و بتول	بعد شش ماه سید کونین	نقل کرد آن عفیفه دارین
بود تاریخ سیوم از رمضان	که شده فاطمه بعدن جنان	سال فوتش ز نعمیه برخوان	ماند دنیا بماتمش بی جان
قبر او جنب روضه سرور	گفته اند اهل دین بفضل و هنر	لیک بر ما فنش خداست علیم	این سخن بس بود بطبع سلیم

ذکر خلافت ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

ابو بکر صدیق رض از اہل قریش است و دختر شش عایشه در حباله نکاح رسول بوده نامش عبد الله بن عثمان بن ابی عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب و او بمره بن کعب به نسب رسول ص میپیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه احدی و عشرة الهجرة واقع شده مهاجران و انصار ابو بکر صدیق را بیعت نمودند و بر خود امام گردانیده خلیفه رسول الله او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابو بکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند روزیکه خالد دمشق را فتح نمود همان روز ابو بکر صدیق ازینجهان انتقال فرمود و وفاتش در سال سیزدهم از هجرت در ماه جمادی الآخر به عمر شصت و سه ساله بوقوع آمده مدت خلافت او را دو سال و سه ماه و چند روزی نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تاریخ

آنکه او صادق الوری بوده	بر سریر خلافت از تقدیر
یار پیغمبر خدا بوده	پنج ماه و دو سال ماند امیر
عقل سال وصال و فرمود	
عمر آن شاه صادق الاقوال	بست و دویم جماد الاخری بود
در سن ۱۳ جود و رفت صاحب جود	
بود بی اشتباه شصت و سه سال	که بدار البقاش نقل نمود

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزیز بن ریاح بن عبد الله قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی به نسب رسول ص میپیوندد و دخترش حفصه یکی از زوجگان رسول بوده چون ابو بکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر نموده بود چنانچه بمجرد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسیکه او را امیر المومنین خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابو بکر را خلیفه رسول خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفه خلیفه رسول خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المومنین باشی بعد از آن جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر روم که هرقلیس نام داشت بر آورده و در سال شانزدهم از هجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و هفت کسان دیگر را کشته خود هم کشته شد این واقعه بست و هفتم ذی الحجه سال بست و سیوم یا که در ماه محرم سال بست و چهارم از هجرت در شهر مدینه روی داده در حدائق الانوار است که مدت خلافت او ده سال و هشت ماه و چند روز بوده این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمر آن پادشاه کشور دین	کرد شاهی بدولت و اقبال
بسکه در عدل سعی و کد ش بود	
چون ز دنیا بشد بخلد برین	بست و نه روز شش مه و ده سال
در سنه ۲۴ کد رحلتش فرمود	
همچو صدیق صادق الاقوال	شنبه و عشره محرم بود
سال نقلش خرد بحسرت خواند	
عمر او نیز بود شصت و سه سال	که عمر نقل زینجهان فرمود
وای صد وای عدل ۲۴ بکسی ماند	

حضرت عباس رض

عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و سیزده پسران داشت از انجمله یکی عبد الله است که پدر رسول بوده دویم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس است که بتاریخ هفتدهم رجب سنه سی و دو هجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد + + + + + + + +

تاریخ

در جهان بود آنکه خیر الناس	نام نامی او بگو عباس
آن فروغ چراغ مطلبی	عم یار محمد عربی

روز آدینه نقل فرموده
هفدهم از مه رجب بوده
سال نقلش ز درد و غم برخوان
سال عمر شریف آن مسعود
ماند آفاق خالی از سلطان
ابن جوزی دو کم نود فرمود

٣٢

امیر المومنین عثمانؓ ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعبد مناف به نسب رسولؐ عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بوده تاریخ وفات از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه صاحب حیا بوده
سوی فردوس او چو عزم نمود
حامی دین مصطفی بوده
جمعه هیجدهم ذی حجه بود
ده و دو سال در خلافت اند
چونکه او وال خیر و حسان بود
خلق را در ره شریعت خواند
در سنه دال رحلتش فرمود

٣٥

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمیداشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با ترا با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کار هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در معرکهٔ که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفتدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مجمع الواصلین هست که از ان سال سی و نه استخراج می یابد تاریخ بتعمیه

عمدهٔ اولیا اویس قرن
نقل کرد از جهان خرم طال
در سنه سی و هفت یا سی و دو
قدوهٔ دهر مقتدائی زمن
بشب جمعه هفدهم شوال
ناصری گفت سال رحلت او
اوبسوی علی مدد فرمود
فرقهٔ منکر از شهادت اوست
سال نقلش باتفاق بخوان
در قتالیکه با معاویه بود
متفق بر وفات و رحلت اوست
حیف هادی برون شده ز جهان

٣٩

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه

عم زادهٔ رسولؐ است و امام اول بقولی روز تولد او هشتم ماه جمادی الاول است و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بیست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسولؐ دختر خود فاطمهؓ زهرا را باو داده و حضرت امام حسنؑ و امام حسینؑ و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علیؑ بعد وفات رسولؐ و دیگر خلفا یعنی ابو بکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معاودات معاویه ابن ابی سفیان که مدام با او جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمرؓ و عثمانؓ حکومت شام بر معاویه مقرر بود چون نوبت خلافت به علیؑ رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفت و به مخالفت علیؑ مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد و درین معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون بهار عمر علیؑ بآخر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شگوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان است که چون علیؑ از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان رو داده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

مژده را بکوفه رسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانهٔ رسید که آواز دف و نی از آن می آمد جمعی زنان را دید بزیور آراسته و زنی جمیله نام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بر و افتاد آتش عشق او در سینهٔ عبدالرحمان شعله زدن گرفت و آن زن از قبیلهٔ تیم الرباب بود و آن قبیلهٔ خوارج بود و علیؑ در جنگ نهروان ایشان را به قتل رسانیده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرط آنکه قتل علی ابن ابیطالب اختیار نمائی که او پدر و برادر مرا کشته است او قبول نمود آن زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از آنجا روانه گشته و بوقت می جستند روزی وقت شام این هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی به مسجد آمده به نماز استاد و سجدهٔ اول بجا آورد همینکه سر از سجده برداشت ابن ملجم تیغ فرود آورد و چنان زخمی زد که کاسه سر شگافته شد بعد از آن آن هر سه کسان از آنجا گریختند چون حضرت امام حسنؑ و امام حسینؑ را خبر شد گریه و زاری کنان آمدند و امیر را در گلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طائر روحش بسوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه بشب بست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت و سه سال و مدت خلافت بموجب کتاب حدایق الانوار چهار سال و نه ماه بود و تاریخ نعمیه در وفات آن امیر ابن ملجم برید فرق علی و تاریخ و از مولف ابن ملجم سر علی چو برید سال فوتش از آن عیان گردید و این چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الوصلین نوشته شد

	تاریخ	
گر تو سال شهادتش جوئی سال فوتش دگر بنعمیه خوان	سر ماتم چرا نمیگوئے وای صد وای زیب شد ز جهان	باز سال شهادتش که جلی است در نجف مرقد منور اوست	بیگمان آخرد ز حرف علی است آسمان و زمین معطر از وست

و علی را هیزده پسران و هیزده دختران بودند از انجمله شش پسران در حین حیات علیؑ فوت شدند و یازده پسران همراه امام حسینؑ در کربلا شهید گردیدند از جمله فرزندان یکی امام حسنؑ دوم امام حسینؑ سیوم عباس علی چهارم محمد حنیفه که در جزیره دریای شور جنگ کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بحظائر قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت دران شب جسدش را در نجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف عالم است مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بران اطلاع نیابند تا در سنه خمس و سبعین و مائة یعنی بسال یکصد و هفتاد و پنج هجری روزی هارون رشید که دران وقت خلیفهٔ بغداد بود دران زمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امیر بود پناه بردند هارون هرچند سگان را بران آهوان دوانید و جانور پرانید مطلقاً تعرض ننمودند و باز گشتند هارون متعجب گردید پیریکه دران حدود می بود باز نمود که جسد امیر المومنین علیؑ درانجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف بجا آورد و مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیتی دست میداد تا بعد از صد و هشتاد سال دیگر عضد الدوله دیلمی در سنه ست و ستین و ثلث مائة بر زبر قبرش عمارت عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بران افزود و خواجه عبدالکریم در نسخه بیان واقع می نویسد که در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه در تواریخ سلف مرقوم است فاما بنحوست افعال ساکنان بدیشش بنحوی خراب شده که حالا اثری از آثار مبانی آن پیدا نیست مگر مسجدی که در محراب آن امیر المومنینؑ را مجروح نموده بودند بر قرار است و از مدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است و در محرابی که آن امیر را زخم زده بخط جلی نوشته اند که هذا مقتل امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد که خواجه خیران که از اقرای بلخ است مرقدش را انجاست در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

طلبیده تسبیح زرقی در میان نهاد و از روی تواریخ نیز تعیین یافت که مدفن او درهمین زمین است بعد از توجه و تردد حضره ظاهر شد که در میان آن توعی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحه آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا قبر اسد الله اخی رسول الله علی ولی الله و سلطان حسین مرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است که از بطن فاطمه بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است و روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است و مولد مدینه تاریخ پسر جان آن است سال زادن او + اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت بعد از وی سی سال باشد و بعد ازان ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه ازان حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود جمعیتی ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد و معاویه مدام بر رفع او میکوشید تا آنکه پسرش یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر و حیله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند مرتبه بطمع جاه و حشم امام حسن را زهر در عسل و خرما آمیخته داد و مرتبه آخر الماس سائیده که یزید فرستاده بود در آب بیامیخت چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد این مقدمه بشب جمعه بست و هشتم ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه تسع و اربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود درآر که امام حسن را در ساختم یزید گفت با فرزندان پیغمبر وفا نکردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد و هم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادر او محمد بن علی که مشهور به محمد حنیفه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گور غریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

ایضاً		تاریخ از مولف	
ازان تاریخ فوتش آید ه گل	به شکل گل حسن ابن علی بود	شود تاریخ فوتش زان هویدا	بگیر ای مومنان پای حسن را

واین چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

پنج ماه و سه روز یا شش ماه	بعد حیدر خلافت آن شاه	کنیت او ابو محمد دان	حسن آن بادشاه کون و مکان
سفر ششم در مه صفر بود	بود تاریخ هفتم ای مسعود	بجهان فتنه تا وآفت شد	ختم بر ذات او خلافت شد
حیف آفاق ماند بی اسلام	هاتفم گفت سال نقل امام	آن دو حرف است سال رحلت شاه	انتهای تمام بسم الله

امام المسلمین حسین برادر امام حسن است و پسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است و روز ولادت او سیوم شعبان سال چهارم از هجرت و مولد مدینه تاریخ سال مولود او سرو دین است + چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت از دنیا برفت و خلافت به یزید رسید نامه عتاب در مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش امام حسین برد او نامه را خوانده در خشم شد و گفت من در بیعت او چگونه درآیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر گفته بر ولید نوشت که چون این نامه بتو رسد چنان کنی که سر حسین را بمن فرستی ولید بمکر و حیله شد که حسین را هلاک کند تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستاد که زود بیاید که ما تو بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهلبیت خود بطرف کوفه روانه شد در اثنای راه چون بمیدان کربلا رسید با لشکری که یزید بر و فرستاده بود دوچار گردید آخر جنگ شروع شد و امام حسین از دست شمر شهادت یافت بعد ازان سرش را از تن جدا ساخته و دختران و زنان او را قید کرده

۵۰
۵۰
۵۰ یم ۵

یزید بشام فرستاد و شهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری بوقوع آمده و بعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعان روز شهادت او را روز غم اگر فتند و درین روز بنوحه و بکا مشغول شدند و بنی امیه این روز را عید ساختند و بنی امیه اولاد معاویه و یزید و تابعانش را گویند و بار بجهائی وفات او که علما نظم کرده نیز بعید دکم از سال وفات میشود چندی ازان اینست تاریخ جمعه و عاشر محرم بود که سوی خلد امام نقل نمود سال فوتش بگفت غمگینی سر دین را بریدی دینی ایضاً من چه گویم کربلا را واقعات آه می آید برون از اسم ذات و این هر دو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف یا و نون که عدد آن شصت است و مراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف این اوراق است در باب وفات پنجتن یعنی محمد و فاطمه و حسین و علی و حسن ✣ تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر و دیدم بهر چمن	در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن	هر غنچه را گشودم و جستم ز هر گلی	ناگه ندا ز بلبلی آمد بگوش من
احمد و فاطمه و حسین و علی حسن	تاریخ فوت شان بجو از یاسمن	اول دو حرف بهر محمد و فاطمه	باقی سه حرف بهر حسین و علی حسن

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصدق امام حسین است در سنه سی و هفت هجری ولادت یافته و در سنه نود و پنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبد الملک از جهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد بادشاه فارس بود ✣

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

۹۵	آن امام زمانه زین عباد	مثل او مادر زمانه نزاد	۱۴۱	آنکه او راست رتبهٔ اعلی	شده سال ولادتش والا	
۹۵	شب شنبه امام نقل نمود	هجدهم از مه محرم بود		سال ترحیل آن شه بی عیب	ازیب دین بود گفت هاتف غیب	
	سال نقلش خرد بماتم غم	زد رقم ماه رفت از عالم		سال نقلش بسینه ها بربست	گفت هاتف ولی ز عالم رفت	
		در بقیه مزار آن شاه است		رحمت حق نثار آن ماه است		

در کیفیت خلفای بنی امیه معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب

اول خلیفه از خلفای بنی امیه است خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسول بود منقول است که روزی رسول نشسته بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او کشندهٔ حسن و حسین باشد گفت ای رسول خدا من در جهان هیچ فرزند ندارم و بعد ازین سوگند میخورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر چنین کند شبی معاویه در خواب بود بیدار شد و برخاست و بول کرد کلوخ نیافت استنجا بر دیوار کرد کژدمی بران نشسته بود سر آلت را نیشش زد معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفته که تا بر عورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی بالضرورت مجامعت بر عورتی که پیر بود کرد و تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت و بعد مدت معهود در جهان آمد چون بعد شهادت علی خلافت بمعاویه دست داد یزید بطریقیکه مذکور شد اول امام حسن را بمکر و حیله دفع ساخت بعد ازان از جهت زن عبد الله زبیر عداوت بر امام حسین گرفت و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت که ای پسر چندین رنج و مشقت کرده خلافت را بدست آوردم و از تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو که آنرا هم تو رسانم گفت ای پدر عبد الله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بجمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من اینست که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبد الله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت که تو که پسر عمه پیغامبری میخواهم که در حق تو نکوئی کنم

و دختر خود به تو دهم و ولایت مصر حواله تو کنم عبدالله ابن زبیر را این سخن فریفته کرد و از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند
و گفت که اهلی پسر و دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر نیز صاحب جمال دارد و اگر آن زن را بگذارد من در نکاح
او درآیم عبدالله ابن زبیر را رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر من
ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود جهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزیکه ولایت مصر از وی برود
مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابوموسی اشعری را که مردی عالم
و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را جهت پسر من بخواهی ابوموسی اشعری روان شد در
اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری
چون پیشتر رفت با امام حسین دوچار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله
ابن زبیر می برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابوموسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن
گردید گفت ای زن چهار پیغام بر تو آورده ام گفت هر چهار پیغام بازگو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعده پیغام
قاسم و پس از آن پیغام حسین زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راست نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم بهر که
میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و اصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت هر دو خواهی
امام حسین را بخواه زن گفت نکاح من با حسین بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر درآیم پس ابوموسی نکاحش
با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال بازگفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر جدا
کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید ازین حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین
را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک
قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده و دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نموده بتاریخ
غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرد و در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از رحلت امام حسن
نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش یزید ابن معاویه که دویم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر
خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت
سه سال و شش ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوسته
بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار
انگاشته ترک خلافت نمود و بعد چندی بمرد و بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت
یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش عبدالملک ابن مروان بر سریر خلافت جلوس
نمود اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر زر و سیم نقش کردند عبدالملک بود و او را ابوالذباب گفتندی یعنی پدر مگسان و سبب آن
بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال درافتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه
ورزیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبدالملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش
هجری فوت کرد و بعد وفاتش ولید ابن عبدالملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست و بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و
ماوراءالنهر و خوارزم را نیز بدست آورد و در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه

نوشته است بعد از وی پادشاه سلیمان بن عبد الملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود و در سنه نود و نه هجری
فوت شد گویند او هر روز قریب یکمن طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است بعد از وی
عمر ابن عبد العزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری
درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانه کعبه از آدم بود
که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود و بعد از آن عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیله جرهم و بعد از آن قریش که رسول الله
هم با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بوده بعد از آن عبد الله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد او حجاج
که امیر الامراء عبد الملک ابن مروان بود در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبد الله ابن زبیر را تغییر داده بنای خود نهاد بعد از آن هارون رشید
در زمان خود خواست که بنای تازه نماید و از امام مالک مصلحت جست او گفت که خانه کعبه را بر همین نوع باید گذاشت والا هر پادشاهی در ایام خود
از راه تعصب تغییر و تخریب خواهند نمود

	مائت دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت	

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این مائه عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت متمکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبد الملک در سنه یکصد و یک هجری
بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبد الملک
که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بست و پنج هجری
درگذشت بعد از وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بست و شش هجری کشته شد مدت
ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود و بعد از وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند
بعد خلافت شش ماه فوت شد بعد از وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد
روز بود مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکیم در سنه یکصد و بست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت
نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول بسبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون
ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان از آن وقت که خلیفه شد دیگر در بهر [illegible]
نه نشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بر آن شدائد مصابرت می نمود پس او را در صبوری بحمار تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و
دو هجری اهل کوفه ابو العباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و هم در آن سال مروان در یکی از محاربه که با ابو العباس داشت کشته شد
بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردید و در خانواده بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری [illegible] در منتخب التواریخ
مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبد الملک غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد
و نه سال بود و این تاریخ در وفات او در مخزن الواصلین مرقوم است + تاریخ + +

حسن بصری آن خدا آگاه		مقتدای همه ولی الله		در سنه بست و یک [illegible]	از صد و ده وفات [illegible]

	امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیه السلام	

پنجم امام است تاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چهارده هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت کرده و این تاریخ [illegible]
وفات او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن امام که باقرش نام است — هادی خاص و مرشد عام است
سال مولود آن سعید و رشید — عقل با صد نشاط گفت مجید
هفت ذیحجه و دوشنبه بود — کز سوی عدن شاه عزم نمود
سال انتقال آن شه دوران — هاتف غیب گفت باز جنان ۱۱۴

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر — بود دلی بیش و کم ز پنجه و هفت
یکصد و چارده ز هجرت بود — کز سفر کرد و سوی جنت رفت
۱۱۴

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی از آن گویند که قرآن نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بست هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت نموده و این تاریخ از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب — عجمی بود آن عزیز نجیب
سال نقلش باتفاق سند — هادی اهل دین بگفت خرد
هفتم ماه صوم و شنبه بود — که ز دنیا حبیب نقل نمود ۱۲۰
سال فوتش سروش ربانی — گفت بوده حبیب یزدانی ۱۲۱

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابو بکر صدیق بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبرشش در بقیه است و آن گنبدی است که در آن امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن آسوده اند تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه ابو جعفر صادق — لقب اوست ثابت و واثق
سال مولود آن شریف و نجیب — هاتف از اوج عرش گفت حبیب
آنکه او بود خسرو دوران — سال نقلش مه جنان برخوان ۱۴۹

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین — رفت و بر خلقی غم خود را فزود
شد تولد در هشتاد و سه — در صد و هشت و چهل رحلت نمود ۱۴۸

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنا بر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال باکمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بتدریج منتهی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داؤد طای و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرش محبوس داشته و در محبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبد الله بن امام حسین در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنا بر آن او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و بمعاونت و نصرتش فتوا داد و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند و الا بتو ملحق می شدم اتفاقاً این نامه بدست ابو المنصور

وخوارزمی افتاد واو را مقید کرده تا آنکه بمرد واین واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده سنه صد و سی و پنج سال بعد از وفات ملکشاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

سال هشتاد بو حنیفه بزاد	در جهان داد علم و فقه بداد	سال عمرش رسید تا هفتاد	در صد و پنجاه وفات افتاد ۱۵۰

۱۵۰

تاریخ از مجمع الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان	نام او بو حنیفه نعمان	پدرش بود ثابت زاهد	بر و شرع مصطفی جاهد
تابع مذهبش امیر و فقیر	خادم مشربش صغیر و کبیر	سال مولود آن شه والا	سر علما است یا سر فقها
بروز استقرار او سه شنبه دان	بود تاریخ چارم شعبان	لیک از روی اختلاف امم	از رجب ماه بود چاردهم
	عقل تاریخ او چو گوهر سفت	سال ترحیل او ۱۵۰ سعلی گفت	

۱۵۰

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بیست و چهار سال قمری در بغداد خلافت نمودند

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا ششم صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بیست و سه سال و ده ماه و چند روز است اول ایشان ابو عباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است و اهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و همدران سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار سال و هشت ماه بعارضه چیچک درگذشت بعد از وی برادرش ابو جعفر ملقب به المنصور بن محمد مشهور بدوانق بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافت خود ساخت و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد شهریست بغایت وسعت و معموری و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید نسبت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول (ص) مکسور و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسخ است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجائب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نموده شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه دران شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد که او گفته بود و از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن دران دیار پهلو بر بستر مرگ ننهاده اند والله اعلم بالصواب بالجمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در اثنای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد ورا در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد مقابر برای او کنده بودند بعد از آن او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بیست و دو سال بود و چون او در مردم بخل مشهور بود از آن سبب او را ابو الدوانق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بیست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری درگذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و بعد تکد و بسیار گرسنه و تشنه

با اعرابی دوچار شد آنکس خلیفه را بخیمه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورده اعرابی را پرسید که تو دانی که من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد از آن پیاله دیگر خورد و باز پرسید که مرا میدانی که کیستم میزبان گفت که تو همین وقت گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر خورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه ازین کلام برجست و قرابه شراب از پیش او برد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود گردید و او را انعام بخشید بعد از مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا بمدت خلافت او یک سال و یک ماه بود بعد وفاتش برادر او هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بیست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد و نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در انجا مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین و المامون و القاسم و المعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با او جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بامر المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده و در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است تاریخ وفات او این ابیات

تاریخ

آنکه سفیان ثوریش نام است	مرشد خاص و رهبر عام است	مرقد عالیش به بصره بدان	سال ترحیل او همای جنان

۱۶۰

داود طائی

در انواع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود بیست سال ابوحنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان میخورد ترسائی بر وی بگذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با حلال خود صحبت کرد معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و ستین و مائة در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمد

تاریخ

آنکه داود طائیش نام است	قدوهٔ خاص و عمدهٔ عام است	شاهباز رواق خلد برین	بجز او کیست در زمان و زمین
سال نقلش خرد بحکم سند		گفت داود کو واصل ایزد	

۱۶۵

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان است

تاریخ

آنکه نامش شقیق بلخی بود	نهم ماه صوم نقل نمود	قبر او در ولایت ختلان	گل قدس است سال رحلت آن

۱۷۴

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود +

تاریخ

مجتهد زمانه مالک بود	عارف و سالک مسالک بود	سال مولود مالک دوران	گفت هاتف زهی جواد جهان
بود یکشنبه از ربیع دوم	شده تاریخ نقل او هفتم	بود چون رهنمای دین متین	سال ترحیل اوست قدوه دین

۱۷۹

امام ابو یوسف در زمان خلافت الهادی و هارون الرشید بوده اول او ست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بست و هفتم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و دو هجری از جهان رفته

تاریخ

پیشوای زمانه یوسف بود	نقل او موجب تاسف بود	قاضی شرع مفتی اسلام	ذات او بود در خواص و عوام
از رجب ماه بست و هفتم بود	که بفردوس رحلتش فرمود	سال ترحیل او بلا اشباه	گفت هاتف امام دین الله
	سال نقلش ز سفت بام فلک	گفت محبوب عدن حور و ملک	

۱۸۲
۱۸۲

امام موسی کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام است از اولاد علی ابن ابطالب در سال یکصد و بست و هشت هجری تولد شد و در روز جمعه بست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه هجری در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد وفات یافته مقبره او و مقبره امام محمد تقی در بغداد قدیم است و ایشان را دران دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است

تاریخ

آنکه موسی کاظمش نام است	قدوه روزگار و ایام است	خلق را هادی خفی و جلی است	سال مولود او امام ولی است
روز جمعه امام نقل نمود	از رجب ماه بست و پنجم بود	ملک العرش و حور خلد برین	سال نقلش بگفت عمده دین
	مرقد آن امام در بغداد	هست بی شبهه ای بلند نژاد	

۱۲۸
۱۸۳

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع و دین محمد بود	تابع ذات پاک احمد بود	سال نقلش که به زکوهر سفت	ماه اوج فلک ملائک گفت

۱۸۶

فضیل عیاض باصل از کوفه است و بعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو و گفته اند که وی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع و ثمانین ومایة در مکه هنگامیکه مقری سورة الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد و جان داد تاریخ

چون فضیل عیاض واصل حق	بجز امید سوی باغ بهشت	ملهم غیب سال رحلت او	بوده او واصل الله نوشت

۱۸۷

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند وقتی داؤد طائی نان میخورد و پدرش بر وی گذر کرد پاره از آن بوی داد چون آن ترسا وقت شب با زن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون وی را بمعلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثة گفت نی قل هو الله احد هر چند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هر چند معلم بزدش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و بهر دینی که خواستی ما موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسی رضا مسلمان شد بعد از چندگاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بهر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداؤد طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهده بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داؤد طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی و غیر او بود چون فوت کرد از غایت خلق و تواضع که داشت همه قومیان و روی دعوی کردند جهودان و ترسایان و مومنان هر یکی

میگفتند که از ماست خادم گفت که او گفته هر که جنازهٔ من از زمین تواند برداشت من از آن قوم ترسایان و جهودان نتوانستند مسلمانان برداشتند
و بردند و نماز گزاردند و در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بستم محرم سنه مائتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است
چنانچه سعدی فرماید بیت نه بینی که در کرخ تربت بسی است بجز گور معروف معروف نیست تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اش نام است	رازدان علیم و علام است بی شک و ریب ای نکو خصال	او ز دنیا بجنت نقل نمود دل معروف گشت سال وصال ۲۰۰	بستم از مه محرم بود

۲۰۰

مات سیوم از ابتدای سال دو صد و یک لغایت سال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مات سیوم در بغداد خلافت کرده اند

در ابتدای این مائة المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین را در سنه یکصد و نود و هشت هجری بخلافت رسیده
بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دو صد و هیجده هجری بعد خلافت بست سال و شش ماه و سیزده روز در گذشت بعده
برادر او المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دو صد و هیجده هجری در
بغداد و بر سریر خلافت نشست و بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دو صد و بست و هفت در گذشت سر من رای که مشهور است
بسامره بنا کردهٔ اوست و سر من رای نام نهاده یعنی هر کس آنرا بیند مسرور گردد و بتدریج بسامره اشتهار یافت مزار امام علی نقی
و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای
عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون بمرد او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دو صد و هیجدهم از هجرت
بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او بوقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت
کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد هزار اسپ و هشتاد
هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنابرین جهات او را معتصم مثمن و خلیفه مثمن میگفتند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله
ابن المعتصم بالله بجایش بر مسند خلافت و سریر امارت شد و در سنه دو صد و سی و دو هجری ازین جهان فانی رحلت نمود مدت خلافت او
پنج سال و هفت ماه و سه روز بود بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده
سال و نه ماه و نه روز بتاریخ هفتدهم شوال دو صد و چهل و هفت باشارهٔ پسرش المنتصر کشته شد بعد از وی پسرش المنتصر بالله
بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دو صد و چهل و هشت هجری در گذشت در حدایق الانوار مرقوم است
که هیچ پادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز پادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک پادشاهان جهان
بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام
بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم
بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آنکس که عزیزترین پادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود پرویز را
کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نمانده و اصل ترین خلفای که مستنصر بوده پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نماند
بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دو صد و پنجاه و دو
هجری او را معزول ساخته و چندی بعد از این او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

۲۱۸

المعتز بالله بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت سه سال و شش ماه و چند روز در زندان که لشکریانش اعدا
آنجا مقید ساخته بودند فوت کرد و بعد فوتش لشکریان المهدی بالله بن واثق را بر مسند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و دو روز
خلافت نمود در سنه دو صد و پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد بالله بن متوکل بر سریر خلافت نشانیدند و بعد حکومت بیست و دو
سال و یازده ماه و چند روز در سنه دو صد و هفتاد و نه هجری فوت کرد و برادرش موفق نیز فوت شد بعد از وی برادرزاده او المعتضد بالله
بن موفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دو صد و هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز درگذشت
بعد از وی پسرش المکتفی بالله ابن معتضد مسند خلافت را تزئین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دو صد و نود
و پنج هجری درگذشت بعد از وی برادرش المقتدر بالله بن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر بادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهدی بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان وغیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده
سال در زمان معتمد بالله در سنه دو صد و شصت و پنج درگذشت بعد از وی برادر او عمرو بن لیث حاکم شد و در سال دو صد و هشتاد
و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراء النهر گرفتار گشت و او عمرو لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید
او یک چشم بود و پس از آنکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمرو لیث را که محمد نام داشت انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد و احوال آل سامان
در باب چهارم ثبت است امام علی موسی رضا ابن موسی کاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه یکصد و چهل و هفت هجری
در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و بتاریخ نهم صفر سنه دو صد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد وفات نموده و در مشهد مقدس مدفون شد

تاریخ از مجمع الواصلین ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

	این امام زمان علی رضا	هادی مهدی رجال و نسا	ذات او را امام ثامن دان	بهر ما روز حشر ضامن دان
147	گفت هاتف بهر ولی و نقیب	سال مولود او امام نجیب (147)	بود آدینه و نهم ز صفر	که ز دنیا امام کرد سفر
203	سال ترحیل آن امام زمان	خردم گفت صاحب ایمان (203)	روضه او بمشهد است عیان	همچو خورشید بر فلک رخشان

امام شافعی

در فهرست وکیاست یگانه بود مرقوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمدا ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود امام او را جواب
گفتند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود و چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر چگونه درست باشد احمد
خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری روزی که ابوحنیفه رحلت نموده بوجود آمد و فوتش در دویست و چهار در ایام خلافت مامون عباسی واقع شده

تاریخ از مجمع الواصلین ✤ ✤ ✤ ✤

	شافعی بود فخر مجتهدین	همه علم و فضل و صدق و یقین	روز آدینه بود و سلخ رجب	که شده شافعی بحضرت رب
204	سال مولود او مغفل دان	سال ترحیل او مقدس خوان	مرقد او بمصر فیض رسان	بمزین و زمان و کون و مکان

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسی در سنه
دو صد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته ✤ تاریخ تقیه ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

آن امام تقی جواد زمان	لقب او زکی و قانع دان	در جهان بود صابر و واثق	شده سال تولدش صادق (195)

۲۲۰

سلخ ذیقعده و سه شنبه بود | که تقی سوی خلد عزم نمود
سال سم دادن تقی زمان | دین نمرد ثم بیرون شده جان
مرقد پاک اوست در بغداد | رحمت حق همیشه بروی باد

بشر حافی اصل وی از مرو است مقیم بغداد گشته و آنجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین و مائتین در زمان خلافت معتصم باالله در گذشته پیش از احمد حنبل بسالها و وی از بزرگ میداشتند احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که از ان سنه دو صد و بست و پنج استخراج می یابد

تاریخ

بشر حافی که قدوه بشر است | سال تاریخ نقل او بی شک
بخدا راه دان و راه بر است | صاحب عدن گفت حور و ملک
روز عاشوره چارشنبه بود | مرقد عالی اش به بغداد است
که ز آفاق بشر نقل نمود | جسم و روحش بفیض حق شاد است

۲۲۵

خواجه بایزید بسطامی

در مرات آفتاب نما مسطور است که نامش طیفوری بود و نام پدرش عیسی ابن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اقران احمد خضرویه است امام جعفر حاضری بود و عمری دراز یافته و در زمان ابو الفضل جعفر بن معتصم بتاریخ بست و هشتم ماه شعبان در سنه اربع و ثلثین و مائتین فوت کرده و بقولی احدی و ثلثین و مائتین اما ازین تاریخ که نوشته می آید سنه دو صد و سی هجری استخراج می یابد

تاریخ

سلطان سالکان ره حق ابا یزید | در سال قاف و سین بوجود از عدم
چون قدسیان بعالم قدسش قدم رسید | در را و لام رحلت او گشت از جهان

۲۳۲

حاتم اصم

از قدمای مشایخ خراسان بود و مرید شقیق بلخی است و پیر احمد خضرویه گویند که روزی زنی مسئله می پرسید ناگاه بادی از وی صادر شد آن زن خجل شده نظر بر پشت پا دوخت حاتم برای رفع خجالت او گفت آواز بلند بگو که گوش من گران است زن خوشدل شده باز مسئله تقید شده حاتم نیز از ان باز خود را کر ساخت و از ان است که او را حاتم اصم میگویند در زمان خلافت المتوکل بن معتصم بسال دو صد و سی و هفت فوت کرد

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او بود عارف یزدان | نام او حاتم اصم بدان
مدفن او نواحی بلخ مرقد اوست | سال تاریخ نقل آن مسعود
بر سریر بهشت مسند اوست | قبله اهل دین خرد فرمود

۲۳۴

احمد خضرویه مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود در سنه دو صد و چهل فوت کرد و در بلخ مدفون گردید تاریخ وفات از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از ان سال دو صد و سی و نه استخراج می یابد تاریخ

آنکه چون خضر بود نیک رویه | نام او احمد ابن خضرویه
عقل تاریخ آن ولی احد | گفت جا و کرد محو حق احمد
قدوه دین و عمده دنیا است | مرقد او به بلخ مشهور است
اسوه دهر و زبده عرفاست | تا قیامت بفیض معمور است

۲۳۹

احمد ابن حنبل

او را تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید نه گفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد و از ان سبب خلیفه معتصم او را محبوس کرده رنجانید در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد متولد شده و در انجا دوازدهم ربیع الاول سنه دو صد و چهل و یک در ایام خلافت المتوکل عباسی فوت کرده

تاریخ وفات از مخبر الواصلین

آنکه او بود احمد حنبل | شد از و فخر علم و زیب عمل
بود مذهبش بصدق و یقین | قطب کونین شاه محی الدین

۲۴۱

ذات او عمدهٔ زمان و زمین — سال مولود وصت صاحب بین
جسم پر نور او ست در بغداد — سال ترحیل آن خدا آگاه
روح پر فیض و جنت شاد — شد رقم صاحب جهان [illegible]

ذو النون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی [illegible] الرحمان جامی مرقوم است که ذو النون مصری در خمس و اربعین و مائتین از دنیا برفت چون جنازهٔ او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ او پر در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود پوشیدند هیچ کس از مرغان یکی را ندیده بود مگر پس از وی بر سر جنازهٔ مزنی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد +

تاریخ

آنکه ذو النون مصری اش نام است — قدوهٔ اولیای ایام است
سال سنقار آن ولی زمان — خرد م گفت باز [illegible] و جنان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد و نود و چهار ولادت یافته و بسال دو صد و پنجاه و هجری نهم ماه رجب رحلت نمود و تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل — بود بی شک خلیل رب جلیل
سال مولود آن خدا آگاه + — گفت هاتف عزیز دین الله
سال نقلش ز اوج هفت طبق — ماه شوال بود تا نزدهم
صبح آدینه و نهم ز رجب — هاتف غیب گفت قطب الحق
که طلوعش نمود چون انجم — بود کان قطب شد ز دار تعب

۲۵۰

سری سقطی استاد جنید و سایر بغدادیان است از اقران حارث و بشر حافی است و اول سقط فروشی میکرد بعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود و حبیب راعی را دیده صبح سه شنبه سیوم رمضان بسنه ثلث و خمسین و مائتین در ایام خلافت المتعز بالله عباسی از دنیا رفته و در خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخزن الواصلین + + + + + + + + + + +

۲۵۳

عمدهٔ اولیا سری سقطی — قدوهٔ اصفیا سری سقطی
باز تاریخ سیوم از رمضان — روز ترحیل او سه شنبه دان
مرقد او بخطهٔ بغداد — روز آدینه بود و سلخ رجب
ملک بی شبهه سال رحلت آن — هست بی شبهه موضع ارشاد
که گذشت از جهان بعیش و طرب — شده مرقوم زیب عدن جنان

امام علی نقی ابن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب سال ولادت او دو صد و سیزده هجری است و سال وفات دو صد و پنجاه و پنج در بغداد بموضعی که آنرا سر من رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام [illegible] عسکری که پسر او بود مدفون اند و آن مقام را الرفیع و عالی ساخته اند خدام و مجاورین آنجا از مردم زوار نذر و دولت را بتهدید و تجدید میگیرند و بر طبق عقیده اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است + + + + + + + + + + +

تاریخ

۲۵۵

آن نقی زمان امام همام — هادی خلق و رهنمای انام
بود دو شنبه و سیوم ز رجب — کز نقی شد بسوی حضرت رب
باز سال وصال آن شه دین — ساکن عدن شد نصیب [illegible]
سال مولود او ز روی سند — سال نقلش بالتفاق جهان
مرقد پاک او [illegible] — اکمل الاکمل است گفت خرد
کو نقی بود زیب و دین برخوان — عالمی را قدست کار گشا نی

یحیی بن معاذ

بتاریخ سیزدهم رمضان سنه دو صد و پنجاه و هفت رحلت نموده و در نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخزن الواصلین تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او — اهل آفاق را ملاذ است او
روز شنبه که کرد عزم جنان — سیزدهم بود از مه رمضان

سال نقلش ز اوج هفت فلک | گفت سا کن بعدن حور و ملک ۲۵۷
مرقد پاک او به نیشاپور | زایرش جن و انس و وحش و طیر

۲۵۷

امام حسن عسکری بن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دوصد و سی دو ولادت یافته و وفاتش بست و دوم محرم سنه دوصد و شصت و یک هجری بوقوع آمده و در سرمن رای در پهلوی پدر خود مدفون است +

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است | همچو آبای خویش مسموم است
از محرم که بست و دویم بود | روز یکشنبه اش سفر فرمود

سال مولود او بلطف قدیر | مظهر الحق رقم نمود کبیر ۲۳۲
سال نقلش ز راستی برخوان | که شده حرف راس از دورا ۲۶۱ الدین

۲۶۱

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سرمن رای تولد شده و در خردگی غیبت نموده و بر طبق اعتقاد اهل تشیع باز در آخر ظاهر خواهند شد + + + +

تاریخ

آنکه او مهدی است و هادی خلق | ذات والای اوست شادی خلق
جمعه و هفتم محرم بود | که از آفاق غیبتش فرمود

اختلاف ولادت آن شاه | هست پیدا میان خلق الله
یافتم سال غیبتش بسند | مهدی صاحب زمان آمد ۲۵۸

عبدالله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که در مخبر الواصلین مرقوم است سال ولادت او دوصد و دو هجری است و سال وفات دوصد و شصت و یک تاریخ اینست

تاریخ

پیشوای زمانه مسلم بود | بکمالات دین مسلم بود
سال تاریخ نقل او بی شک | خردم گفت هادی آفاق ۲۶۱

سال مولود آن یگانه و طاق | ۲۰۲
صاحب اهل عدن گفت ملک ۲۶۱

۲۶۱

ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است در جوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه از برای این کار ترا آفریده اند ویرا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در طریقت نیکو زد و بمکه رفت در انجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض و ابو یوسف صحبت داشت و از انجا بشام رفت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی وستین و مائتین و یقال فی سنه ست وستین و مائتین از دنیا رفت و ازین تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد سنه دوصد و شصت و هفت استخراج میباید

تاریخ

پور ادهم که بود ابراهیم | صاحب معرفت بقلب سلیم
بود از عون ایزد متعال | عمر آن شاه یکصد و ده سال
سال نقلش که دلنشین بوده | گفت سلطان اهل دین بوده ۲۶۷

صاحب بلخ بود آن سلطان | تارک سلطنت شد از دل و جان
از جمادی نخست بست و ششم | بود کان شاه شد بچرخ نهم
قبر او در ولایت شام است | نور بر دی ز صبح تا شام است

۲۶۷

ابو عبدالله مغربی

استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمانشاهی و ابو بکر بیکند بیت و شاگرد ابوالحسین رزین هروی بوده و عمر او صد و بست و دو سال بود و عمر استاد او صد و بست سال و ابوالحسین شاگرد عبدالواحد زید بصری است و عبدالواحد زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبدالله بر سر کوه طور سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابوالحسین علی رزین در زیر درخت توت گویند

در سنه تسع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و درست در آن است که در سنه تسع و تسعین و مائتین بر رفتن شیخ جنید بغدادی پدرش آبگینه فروختی اصل وی از نهاوند است و مولد او بغداد و مذهبیه شاگرد شافعی بود و مذهب سفیان ثوری داشت با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و فی تاریخ انه مات سنه ثمان و تسعین و قیل سنه تسع و تسعین و مائتین والله اعلم و از این تاریخ منظومه که از نجر الواصلین است سال صد و دو و هشتصد و

تاریخ

معدن علم و قلزم عرفان	سید الطایفه جنید است آن
سال ترحیل او ز هفت طبق	گفت هاتف جنید واصل حق
روز جمعه و هشتم رجب بوده	که به فردوس نقل فرموده
قبر عالی او به بغداد است	موضع فیض و جای ارشاد است

۳۰۲

مات چهارم از شروع سال سه صد و یک لغایت سال چهار صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این مات المقتدر بالله بن معتضد که هجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت تمکن بود بعد خلافت بست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بست هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود بموافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر اعمی مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وی روزی خلیفه شما بود مدت خلافت او یکسال و پنجاه و بست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر مسند خلافت را رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز در سنه سه صد و بست و نه هجری درگذشت از هنگام خلافت مقتدر بالله تا زمانه الراضی بالله از هر چهار سوی ممالک متغلبان سر خاطر فی اتفق شدند تا آنکه در سنه سه صد و بست و پنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویه بر بلاد عراق مستولی شدند و اول آنها عماد الدوله ولد ابن بویه بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نموده غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان و غیره بادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته به ترددات نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده بادشاه شدند تا آنکه بادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق عجم و دیلم استحکام پذیرفت و بادشاهی ایشان تا یکصد و بست و هفت سال امتداد یافت و در خراسان و ماوراء النهر النصر ابن احمد سامانی بادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نمود و در سنه سه صد و سه هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد و تا سنه سه صد و سی و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه سه صد و شصت و چهار هجری بعد حکومت بست و نه سال و چهار ماه درگذشته بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست و در سال سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفده سال و ده ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود +

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک شان یکصد و دو سال و هشت ماه

بوده و ایشان پادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بودند ز آل سامان مذکور گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری + دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور + و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را
که منتصر اشتهار داشته داخل پادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتمد خلیفه در سنه دو صد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراءالنهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس ازآنکه عمرو لیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد
و اسم سلطنت برو اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شد و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزگان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیوازی قطعه‌های لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده هر جانب که آن موشگیر پرواز میکردی تاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد بجهت بیرون
آوردن مردم بچاه در آمدند و از آن چاه بچاه دیگر راه بردند صنادیق مملو از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو لیث بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه دو صد و نود و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از وی پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و سی و یک بعارضه سل درگذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد از وی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال و کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد از وی پسرش
عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد بعد از وی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید و در اوایل سلطنت او الپتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از پادشاه خود انحراف
ورزیده بغزنی رفت و بر افاغنه آنجا مستولی گشته پادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد از وی پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هشتاد و هفت درگذشت بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد و برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج هجری ماهروئی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طبقه بانتها رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی بر انبار پنبه برگذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند و یرا حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کرده اند که
او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابو القاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابو سعید
و شیخ ابو القاسم جرجانی و شیخ ابو علی فارمدی و امام یوسف همدانی در کار او سری داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابو القاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود برد خلق مردود نگردد و اگر مردود بود بقبول خلق مقبول نشود و باز بعضی او را به سحر

نسبت کرده اند که از اصحاب حلول بود نقلی است که منصور با چهار صد صوفی بجایی میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند
ما را شیر بریان می باید گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرده شیر بریان باد و قرص یکی میداد تا چهار صد بریان و چهار صد
قرص داد بعد از آن گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بیفشانید رطب از وی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفت
ما را انجیر می باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای
عجیب از و پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند و جمله بقتل او اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که هو الحق
بگو گفت بلی همه اوست شما میگویید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید
گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بروی متغیر گردانیدند و ائمه فتوی دادند که او را بایدکشت خلیفه فرمود
تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و پنجماه در زندان بود و خلق می آمدند و مسئله میپرسیدند در زندان سه صد کس بودند شبی ایشان
را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میدارم اگر خواهیم بیک
اشاره همه بندها بگشاییم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره
بدیوار کرد فی الحال از قدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آئی گفت ما را با و سریست که
جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که
ازین سخن برگردد سه صد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بر دار کردند چند هزار آدمی گرد آمدند او چشم گرد
میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی موافقت را گلی انداخت حسین آهی برکشید گفتند ازین سنگها
آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذورند و از و سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت
پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش بریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی
سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش بریدند و نماز شام بود که سرش
از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رضا برد و از
یکیک اندام آوازی آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بدتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر
نیز همان آواز می آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که از وی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود
که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را بیم غرق باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من بر لب آب بری
و بعصا بزنی تا آب بر قرار خود برود چون روز سیوم خاکستر او بآب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت
خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب بر قرار خود زد و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر را جمع کردند
و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و نوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبد الملک اسکاف
که شاگرد حلاج بود و صد و بیست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن
باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مائه وی را به باب الطاق بر در بغداد دست
و پای او ببرند و چشم او را برکنند و نگونسار بر دار کنند و بسوزانند و خاک او را بر باد دهند این همه که گفته بود یک یک بر سر او
گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مجمع الواصلین است که از آن سنه سه صد و پنج استخراج میاید + تاریخ +

هست بیشک حسین بن منصور	تا هبا ز هوای عالم نور
روز قتلش باتفاق جهان	سلخ عاشوره و سه شنبه بدان

بیست و چهارم ز ماه ذیقعده	بود کان سه به برج عدن شد
نود و هفت سال عمرش بود	کان زمان زین جهان شد بعقبی
گفت تاریخ نقل او فاضل	بود حلاج محو حق کامل

ستاره دنباله دار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین و ثلث مائه هجری که مطابق سنه نه صد و چهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت و [illegible] بماند و از تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد و بست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین بقیمت سنبله * کار گندم اینچنین بالا گرفت * شیخ ابو بکر الشبلی در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده در مجلس خیر النساج توبه کرد و شاگرد جنید بود و عالم بوده و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع و ثلثین و ثلث مائه در ماه ذی الحجه از دنیا رفته قبر وی در بغداد است تاریخ از [illegible]

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود	ذات او بود صاحب ارشاد
روز نقلش بعید قربان شد	شد رقم سال عمر او هشتاد
سال ترحیل آن سلاله دین	بجهان آبروی داد ببین

حکیم کسائی ولادت او روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شوال سنه سه صد و چهل و یک هجری بوقوع آمده چنانچه از این قطعه که خود گفته مستفاد میگردد *

قطعه

به سه صد و چهل و یک رسید نوبت سال	چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف	دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر	رخم بگونه نیل است و تن بگونه نال

مقدم الشعرا رودکی البخاری

در هفت اقلیم مسطور است که فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده و در زمره آنام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است و از مادر نابینا پیدا شده در هشت سالگی قران را تمام حفظ نمود و بعد از آن بشعر رغبت نمود و او را حق سبحانه تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش عنایت فرموده بود در آخر مطربی افتاد و بربط بیاموخت و کارش در نوازندگی بجای رسید که آب دمشق در مقام نواخت هم خاک ملال بباد دادی و هم آتش در جگر کدورت زدی چون آوازه او باطراف و اکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید و او اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری میفرماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش	عطا گرفت بنظم کلیله و دمنه

و در ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی به هزار هزار و سه صد و بست بیت رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد قر بوده و وفات وی در سال سه صد و چهل و سه روداده دقیقی از فحول شعرا بوده و در اکثر کتب مسطور است که چون [illegible] سلطنت خراسان و توران بفرق آل سامان مکلل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون اهل آن وقت به نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نه پذیرفته هر آئینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که مسند این اراده آر مصباح عطای او بحصول پیوندد لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زمان بود مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت بر قبه او انداخت و دقیقی بقول اقل بست هزار [illegible]

بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسپ در سلک نظم انتظام داده بر دست غلامی کشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده گوید

اشعار فردوسی

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب طبع روان ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار	بشعر آرم این نامه را گفت من بگفت و سرآمد برو روزگار	از و شادمان شد دل انجمن

ابو نصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه سه صد و نود و دو یا که سنه صد و نود و چهار هجری فوت کرده ❊

تاریخ از مجمع الواصلین

۳۹۳

آنکه دانشش بعد صفات آمد	جوهری کاشف اللغات آمد سال ترحیل او ز روی حساب	سال ترحیل آن وحید زمان مظهر از رحمة الصلة دریاب	رحمة الحق رقم زده رضوان

مات پنجم از ابتدای سال چهار صد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بست و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بوده در سنه چهار صد و بست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود و بعد از وی پسرش القائم بامر الله ابن القادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهار صد شصت و هفت پدرود این جهان فرمود بعد از و نبیره او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و پنجماه در سنه چهار صد و هشتاد و پنج در گذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده در گذشت شیخ ابو سعید ابو الخیر بتاریخ چهارم شعبان سنه چهار صد و شش هجری فوت کرده

تاریخ

۴۰۶

قطب حق بو سعید ابو الخیر است	رهنمای یگانه و غیر است ذات او دلگشای فردوس است	شد ز دنیا بسوی اوج جنان سال نقلش همای فردوس است	پنجشنبه جمعه چهارم شعبان

ابو القاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود و مصداق این معنی شاهنامه است که همکنان را در خجالت انداخته از دهقان زادهای طوس بوده منصور نام داشته و کنیتش ابو القاسم و نام پدر او فخر الدین احمد نقل است که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی به نظم شاهنامه مشغول شده کشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر ناضر گردید سلطان محمود را بنظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید و عنصری شاعر بتکلیف و تکلف بصد دقت حکایتی انشا میکرد چون آوازهٔ خواهش سلطان همه جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن میدید از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند به نظم آورد چنانچه همه کس را بشنودن آن رغبت پیدا شد و آوازهٔ او به سلطان رسید و فرمان طلب بنام او صادر گردید فردوسی عازم غزنی شد چون بشهر در آمد قضا را به ندیم سلطان که ماهک نام داشت باز خورده بمنزل او فرود آمد اتفاقا روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب میخوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آید با هم گفتند که مردی بیگانه می آید عیش ما منغص خواهد کرد بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنیم و هر کدام مصرعی گوییم که مصرعه چهارم قافیه نداشته باشد یقین که او نتواند گفت خود بخود خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید

سلام گفت جواب سلام دادند چون بنشست پرسیدند از کجائی گفت از قصبهٔ طوس گفتند هر کدام یک مصرعه گوئیم هر که تواند
گفت رفیق ما باشد و الا برود اول عنصری گفت مصرعه چون عارض تو ماه نباشد روشن * مصرعهٔ ثانی فرخی گفت مصرعه
مانند رخت گل نبود در گلشن * مصرعهٔ سیوم عسجدی گفت مصرعه مژگان تو همی گذر کند در جوشن * مصرعهٔ چارم فردوسی
گفت مصرعه مانند سنان گیو در جنگ پشن * چون قرار بود که حرف ردی هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن
دیگر قافیه نداشت شعرا متعجب شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی داستانهای ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام
و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را به سلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید روز دیگر باهم گفتند که اگر این مرد را سلطان ببیند
ما را نزد سلطان آبرو نماند پس بحاجبان گفتند اگر مردی بدین صورت بیاید نزد سلطان نگذارند فردوسی چون حسد ایشان
دید همان شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بحاجب داد تا بمطالعهٔ سلطان رسانید سلطان را خوش آمد و باحضار
او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان آمد حکم شد که یکی از شعرا شعری که مناسبتی با خوحسن داشته باشد بگوید شعرا از من راه
بفردوسی نمودند فردوسی در بدیهه این رباعی گفت رباعی مست است بتا چشم تو و تیر بدست * بس کس که ز تیر چشم مست تو نرست
گر پوشد عارضت زره عذری هست * کز تیر بترسد همه کس خاصه ز شست * سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری
به سلطان عرض نمود که بنده را از خدمت سلطان فراغ نیست که شاهنامه را بنظم آورد اما اگر فردوسی که ادراک عالی و قوت سخن
و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را فرمود که میخواهم که شاهنامه را بنظم آوری فردوسی قبول
فرمود سلطان نزدیک قصر خود فردوسی را جائی داد تا در آنجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول شد همگی ارکان دولت پیش
فردوسی میرفت الا خواجه حسن میمندی که بر وحسد میبرد و عنصری چون قوت سخن فردوسی دید چند بیتی از شاهنامه در جنگ رستم
و سهراب که گفته بود بسوخت فردوسی هر داستانی که بنظم می آورد بنظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار
وعده فرمود فردوسی دفترها و قصه ها آنچه که بود به نظم آورد تا بمدت سی سال تمام کرد و بخدمت سلطان برد چون در ابتدای کتاب
شرط آداب نگاهداشته بود و سخن در مذهب تشیع که طریقهٔ او بود گفت چنانچه این بیت از وست * ابیات *

بدان زادم هم بدین بگذرم * ثنا گوی پیغمبر و حیدرم * اگر چشم داری بدیگر سرای * بنزد علی و نبی جوی جای
گرت زین بد آید گناه من است * همین است و آیین و راه من است * اگر چه سلطان را ناخوش آمد لیکن بموجب وعده فرمان داد
که شصت هزار دینار طلا بدهند حسن میمندی جماعتی از دبیران و مصاحبان را در کار کرد تا سلطان را از آن وعده مانع
آمدند و گفتند که شصت هزار دینار طلا بیک شاعر مفلوک دادن چه لایق است اگر شصت هزار دینار نقره بدهند بسیار است
سلطان گفت شما دانید پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند دینارها را بر در سرای او آوردند چون شنیدند که در گرمابه است
بدر گرمابه بردند چون او از گرمابه بیرون آمد از دیدن شصت هزار دینار نقره ملول شد همانوقت بیست هزار درم به حمامی داد و
بیست هزار درم بشخصی که کاسهٔ شربت آورده بود داد و بیست هزار دیگر بکسانیکه زر نزد او آورده بودند داد چون به سلطان حکایت
رسید رنجیده شد حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان او را شصت درم میفرستاد بایستی که بر دیده نهاده قبول میکرد این
ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی دارد و قرمطی اهل تشیع را گویند سلطان فرمود که در پای پیل اندازند این خبر به او
رسانیدند تمام شب در اندیشه بود وقت نماز بامداد آنجا که سلطان وضو میساخت رفت و در پای سلطان افتاد و گفت حسود
سخن بنده را بطرز دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده قرمطی نیست سلطان فرمود از سر گناه تو درگذشتم اما [illegible]

بعد از این ترا در پیش من راه نیست بعد از آن فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته با ایاز داد و گفت که بعد بیست روز روزیکه سلطان خوشوقت باشد این کاغذ باو می خواهی داد این بگفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چند گاه ایاز کاغذ به سلطان داد و سلطان خواند و متغیر شد مردم در پی او به خراسان و طوس فرستاد تا او را پیدا نمایند و عذر خواهند و تمام زر بدهند و او را سلطان به حسن میمندی و وزیران در خشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم از ایشان بستید و گفت که شما مرا بدنام کردید با حسدی که داشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد بنویسند و بخوانند و آن ابیات در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است

بیت گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند * جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی * بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت که من این کتاب را بنام تو می کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد وی را بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاد و گفت که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را جمعی برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن ابیات بوی فرستاد فرمود تا بشستند و پس از آن فردوسی این چند بیت در عذر خواهی آن گفت

✤ ✤ ابیات ✤ ✤

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست * بهیچ وجه مراد و را زمانه جویا نیست

خجسته حضرت محمود را دل دریاست * چگونه دریا کانرا کناره پیدا نیست

بروز معاوره دریا نشین گر روزی * بدست افتد دری بجایش نیست

شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در * گناه بخت منست این گناه دریا نیست

بعد از آن فردوسی چون بطوس رفت خبر به سلطان رسید خلعتی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آنکس بدر شهر طوس رسید جنازهٔ فردوسی را با غلغله تمام بیرون آوردند پرسید جنازهٔ کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد و من نیز قبول نمیکنم به سلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا از آن زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ابد الآباد بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده منها چند ابیات

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار * نماند بسی بر کسی یادگار
بترس از خدا و میازار کس * ره رستگاری همین است و بس

میازار موری که دانه کش است * که جان دارد و جان شیرین خوش است
چو دیدی تو این خاطر تیز من * نه اندیشی از طبع خونریز من

بدانش نه بد شاه را دستگاه * وگرنه مرا برنشاندی بگاه
اگر شاه را شاه بودی پدر * مرا تاج دادی و زرین کمر

اگر مادر شاه بانو بدی * مرا سیم و زر تا بزانو بدی
نه خسرو نژادی نه والاسری * پدرش از صفاهان به آهنگری

کف شاه محمود عالی تبار * نه اندر نه است و سه اندر چهار
پرستار زاده نیاید بکار * اگر چه بود زادهٔ شهریار

بسی رنج بردم درین سال سی * عجم زنده کردم بدین پارسی
بسی سال بردم بشهنامه رنج * که تا شاه بخشد بمن مال و گنج

بپاداش من گنج را برگشاد * مرا جز بهای فقاعی نداد
کنون عمر نزدیک هشتاد شد * امیدم بیکباره بر باد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در آن وقت عمرش قریب به هشتاد رسیده بود و چون در مقامی دیده شد که او بعد از آنکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب ده سال دیگر زنده بود پس ظاهر است که هنگام وفات او که در سنه چهارصد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد و سال بوده باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهارصد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته ✤ ✤ تاریخ ✤ ✤

بنام جهان داور کردگار * زهجرت شده چار صد سال بار تاریخ زهجرت شده پنج هشتاد بار * که گفتم من این قصهٔ شاهوار اگر مدت سی سال را از چار صد منها کرده شود سه صد و هفتاد باقی ماند پس ظاهر است که فردوسی از همین سال بگفتن کتاب شاهنامه مشغول گشته و مصداق این معنی این ابیات شاهنامه است که فردوسی بعد نظم کردن قصهٔ یزدگرد شاه گفته * *

تاریخ

سر آمد کنون قصهٔ یزدگرد	بماه سفندار و روز آورد		زهجرت سه صد سال و هفتاد و چار	بنام جهان داور کردگار

ازین کلام بر ظاهر است که فردوسی نه بخواهش سلطان محمود بگفتن شاهنامه کمر بسته بلکه تا سیزده سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد ازان حسب خواهش سلطان باقی داستانها را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده

در کیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

در زمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النهر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه هجری باطراف غزنی رفت و بر افاغنه آنجا استیلا یافته بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد از و پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت و هفت درگذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بنده های سلطان الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در غزنی بر سریر شاهی نشانیدند اول اوست از بادشاهان اسلام که رخ سوی هندوستان نموده و پاره از ملک هند بدست آورده بعد وفاتش که در سال سه صد و هشتاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل باب پنجم بر ولایت غزنه سلطنت میکرد و در عین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراء النهر را از دست آل سامانیه برآورده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرد و بر و غالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفته بتاریخ هشتم محرم سال سه صد نود و دو هجری با راجه جیپال در پشاور جنگ کرده برو غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود که جوهریان یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان محمود بهمین منوال دوازده مرتبه در هند آمده فتوحات عظیم نموده و فیلهای عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده بسیاری از ملک هندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و در متهرا بتخانه های عظیم بودند لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند نود و هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پارهٔ یاقوت کحلی یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چهار صد و شانزده هجری بقصد تسخیر سومنات متوجه گردیده بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانه ها را از بیخ و بنیاد برکند و بت سومنات را که بت بزرگترین و طولانیش پنج گز بود بغزنی برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که سومنات شهریست از نواح گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شهر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفته اند که در زمان ظهور محمد مصطفی صلعم آن بت را از خانه کعبه به هند آورده اند و برابر جواهر باهل آن دیار فروخته اند و ایشان بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند و برخی گفته اند که از

آسمان آمد چنانچه ازین ابیات فرخی مستفاد می گردد

ابیات

سنات ولات وعزی که بت بودند | زد بشت و بت آرای آن زمان بودند
سنات را زمیان کافران بدزدیدند | بکشور دگر انداختند زان کشور
پس آنگه آنرا کردند سومنات لقب | لقب که دید که نام اندرو بود مضمر
دوران همیشه شکست دور از حرم | فگنده اند شان پیش کعبه بی سروبر
زبهر آن بت بتخانه بنا کردند | بصد هزار تماثیل و صد هزار اثر
کنشی نیلو برد این را برین مقام که این | از آسمان بخدای حرم و آمده است اندر

امااز کتب سلف براهمه معلوم میشود که این بت از زمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در انجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات باتفاق ارباب تاریخ بتی است که هنود آنرا از اعظم اصنام اعتقاد دارند ولیکن از بیت شیخ فرید الدین عطار خلاف این معنی استفاد می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات | یافتند آن بت که نامش بود لات

بهر تقدیر روز جنگ اهل سومنات فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و استعانت طلب کرده گریان بیرون می آمدند و جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند و سلطان محمود بعد از فتح بدرون بتخانه در آمده سنبری دید بغایت عریض و طویل مشتمل بر پنجاه و شش ستون که هریک ازان ستونها بانواع جواهر نفیسه مرصع یافته بودند و سومنات صنمی بود از سنگ مقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بران افتاد بگرزی که داشت آنرا درهم شکست و قطعه ازان سنگ را بغزنی برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد هندوان هر شب آن بت را بآب تازه گنگ غسل می داده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از دوصد و بیست فرسنگ است درین مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری از طلا بوزن دوصد و بیست من هندی درانجا آویخته بودند و دران زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هرگاه آن زنجیر را حرکت می آوردند براهمه بآواز آن شروع در عبادت میکردند فقط +

بالجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بیست و یک هجری که مطابق سی ام ماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما علما در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نوزده و برخی چهار صد و بیست هجری نیز نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است و سنه احد و عشرین و اربعمائة بر مرقد او صاف ظاهر است این چند ابیات در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد که ازان سنه چهار صد و بیست هجری استخراج می یابد

تاریخ

آنکه محمود غزنوی بوده | ملک از عدل او گلستان شد
واقف سر معنوی بوده | سبز و خرم ریاض دوران شد
سال سنقار ان خدیو زمان | بزمانش زمانه رونق داشت
شغل ابهیج باد شاه ننمود | ناگهم گفت شاه بازجهان
اهل آفاق تخم عشرت کاشت | بزمانش فغان و آه نبود

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند با انواع نقش خوب و مرغوب و منشی موهن لال که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود و زیارت روضهٔ مذکور نموده مینویسد که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازهٔ عالی را از آن بتخانه آورده بود و الله اعلم و بعد از آن چون در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز بهادر بامداد شاه شجاع الملک در آن دیار رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانید و دوست محمد خان والی آنولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناٹن صاحب بهادر را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود سرداران انگریز هنگام معاودت از آن دیار قلعهٔ غزنی را اسمار ساخته و آن دروازهٔ صندلی را از غنیمات تصور نموده باز به هندوستان آوردند و آن را حالا در قلعهٔ اکبرآباد باحتیاط تمام نگاهداشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چار چیز است دو مطاقی است در سقف بناو	کسی داند که او اهل تمیز است که افتد آفتاب از هر کناره چهارم مسجد ربا باش گویند	اول دروازهٔ سلطان فن هند آ سوم سقادهٔ سنگ رخام است که کج محراب قبله راست گویند	همه کنگره سر کنگره سرنگون بسیار میان مسجد جامع مدام است

فهرست بادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بیست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در سنه چهار صد و بیست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد از آن برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را مکحول و محبوس نموده بر تخت بادشاهی نشست در سنه چهار صد و بیست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیگ سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثناء راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیگ از آن سال بر ملک خراسان و ماوراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد و سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را در حبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود جهت انتقام خون پدر با سلطان محمد مکحول جنگ کرده داد بابا دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری درگذشت بعد از و برادرش سلطان ابو الحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبد الرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد از آن طغرل که یکی از امراء او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز به وزیر خود کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخزاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد از وی

برادرش سلطان ابراهیم بادشاه شد بادشاهی عالم و عادل و علما دوست و دیندار و کثیر الاولاد بود و همه دختران را بسادات
کرام و علما اعظام داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح افتاد بهندوستان آمد بسیاری از بقاع و قلاع را مفتوح ساخت
و تا مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهار صد و نود و دو وفات یافت بعد ازوی پسرش سلطان مسعود بر تخت سلطنت نشست
سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقعست سلسله نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او در دهلی و نواحی آن پیر علیم میگویند لقب او سلطان الشهدا است معاصر ابو محمد
چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است
محمد حنفیه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده و سالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر بر نیاورد لیکن بعد از وفات او غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد و بست و سه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده و سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهار صد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود و سه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کند
بود نشست و سورج کند معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از ان سبب سورج کند
می گفتند و تمام هندوان بجهت پرستش او خصوص بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارکه نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که در اینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کند است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند و یک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند و بتکده را بحال داشته گرد بگرد آن درختها نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهار صد و بست و چهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کند و بعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد از ان سالار مسعود غازی نیز بزخم تیر که در شه رگ آمده
نشسته بود شهادت یافت و زیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند دران وقت نوزده ساله بود بعد از وقوع این واقعه
هندوان غلو نموده هر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

محبوب خدا که بود امیر مسعود | در چار صد و چهار آمد بوجود
چون مدت بست و چهار شش افزود | در چار صد و بست و چهار رحلت فرمود

۴۲۴

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن معه قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد و هر جا که معرفت خارق عادت او را اظهار میکرد و
و هر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه و گنبد نبود
چون زهره نام دختر میر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینا می ماند زاد او بود توجه بجانب روحانیت او نموده

حق سبحانه تعالی بطفیل روح پاک او زهره را در عمر دوازده سالگی بینایی بخشید و برادر خود سید محمد را همراه او در بهرایچ
آورده روضه بر قبر او تیار ساخت والله اعلم بالصواب و حالا رسمی است در هندوستان که در ایام گرما هر گاه که آفتاب
در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیٹه می افتد خلایق از اطراف و اکناف هر دیار علمها گوناگون ترتیب
ساخته با سرور فراوان بآن موطن می برند و احیای شب جیٹه میکنند و اژدهام عظیم از مردم صالح و طالح میشود لطیفه در طبقات
اکبری شیخ ابوالفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در
نواحی آگره این همه هنگامه گرم بود بموجب سرشته گریه بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم
خاطرم تماشائی بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت که این بادشاه است چون برین معنی مطلع شدم پرده
چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم و تغیر سر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشای بوده نظاره
فنون تقادیریه بودم چون آن مردم نیک بنگاه کردند بجهت آن تغیر مرا نشناخته بایکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی بادشاه را نیست و من با بستگی از این معرکه
برآمده بمحفل مقدس آمدم فقط ابوالحسن جرجانی بتاریخ دهم محرم سنه چهار صد و بست و چهار هجری فوت نمود

تاریخ

بوالحسن آنکه بود جرجانی + شنیدم مثال او ثانی + روز عاشوره و سه شنبه بود + که از آفاق رحلتش فرمود
شده تاریخ صاحب جرجان   بوالحسن زیب جای عدن جنان ۴۲۴

حکیم ابو علی سینا

مولدش بخارا ست معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس والی جرجان و کیلان بود و ابو علی سینا را حجت الحق گفته اند
در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرده والیشان را ملزم ساختی در خوارزم هفت سال درس گفت
و از آنجا بجرجان و از جرجان بعراق عجم افتاد و در خطه اصفهان بمرض اسهال و سحج در سال چهار صد و بست و هفت بعمر پنجاه و چهار
سالگی درگذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۷ ۳۷۳

حجت الحق ابو علی سینا + در شجع آمد از عدم بوجود + در شصا کرد جمله کسب علوم + در تکز کرد این جهان پدرود ۴۲۷
عدد لفظ شجع سه صد و هفتاد و سه میشود آن سال تولد اوست و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک شد و در آن سال جمله کسب علوم
حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چهار صد و بست و هفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفهانی که تخلص حجتنا
مذهب تناسخ داشت معاصر وی بود و هر دو باهم صحبت داشته اند وفات حکیم ناصر خسرو در شهور سنه چهار صد و چهل و یک
بوده و میان ولادت ابو علی سینا و فوت ابو نصر فارابی سه سال فاصله نوشته اند قبر ابو علی سینا در دهکان
ست از اعمال بدخشان و منشی عبدالکریم در نسخه بیان واقع مینویسد که مقبره شیخ ابو علی سینا
در شهر همدان ست و چون کسی مرمت نمی کند خراب و ویران مطلق ست از این تاریخ که در مخزن الواصلین
مرقوم ست یکعدد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بو علی سیناست + در همه علم و فن یکتا است عقل و کس نبود در دوران + هم ریاضی و هم الهی دان +

ذات والاش حجة الحق بود	کان زمان آمد از عدم بوجود	سال مولود او دل بینا	گفت قابل ابوعلی سینا ۳۷۳
	سال نقلش حرد میان و هفت	رحمة الواحد العزیز بگفت	

۴۲۸ **شیخ ابوالفتح البستی** در تذکرهٔ دولتشاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده در سنه اربعمائة و اشعار فارسی را بغایت متین موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و ازین قطعه تاریخ چنان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهارصد و سی هجری واقع شد

تاریخ

غرت

شیخ عالیقدر مجد الدین ابوالفتح آنکه بود	مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام	چارصد با سی چو از تاریخ احمد در گذشت	در مه شوال جلیت کرد تا دار السلام

۴۳۰ **حکیم ابوالقاسم عنصری** سرآمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابوالفرج سجزی و استاد عسجدی و فرخی بود دیوان عنصری قریب بسی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دار الملک غزنی وفات او در شهور سنه احدی و ثلاثین و اربعمائة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مولف در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته . . . .

تاریخ از مولف

بحین وفاتش حور و پری	ندای برآمد که یا عنصری ۴۳۱

۴۳۱ **میر مرتضی المدعو بعلم الهدی** بتاریخ سلخ صفر سنه چهارصد سی و شش هجری فوت نموده . .

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده	لقبش اعلم الهدی بوده	لیلة الجمعه بود سلخ صفر	که گذشت از جهان بفضل و هنر
	سال ترحیل مرتضی بیشک	قطب عدن النعیم گفت ملک ۴۳۶	

۴۳۶ **ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است** در ولایت افریقه بر کنار دریای قلزم قبرستان است که در آنجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی ازان کتابه های خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز دران ولایت رفته بود و لوح مزار شخصی را که محمد بن اشفی نام داشت و بروز سه شنبه هیزدهم ماه جمادی الاخر سنه چهارصد و سی و هفت هجری مطابق سی ام ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود برداشته آورد و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بران سنگ منقوش

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اشفی و لد حید توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الاخر سنه سبع و ثلثین و اربعمائة رحمة الله و الحقه بنبیه محمد صلی الله علیه فقط . . . .

۴۳۷ **شیخ ابو اسمعیل معروف خواجه عبد الله انصاری هروی** بن ابو منصور محمد انصاری هروی از فرزندان ابو منصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابو ایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری

در زمان خلافت عثمان همراه آصف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبدالله انصاری مرید و خلیفهٔ ابوالحسن جرجانی بوده و مبداء سلسلهٔ انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسلهٔ انصاریه در خراسان خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است ولادت او در ماه شعبان سال صد و نود و شش بود و عبارت جان انصار از ان خبر میدهد و در سنه چهار صد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر بعمر هفتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبد عالی آن را آن تعمیر کرده شاهرخ میرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است.

تاریخ

481

آن خواجه که در صورت و معنی شاه است	در شهر حقیقت و کون آگاه است
از روی حساب جمل ربانی وفات	تاریخ وفات خواجه عبدالله است

از لفظ وفات که در سوم مصرع است تاریخ تر می آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از آن جمله این دو بیت گفته حسن خان شاملو است و حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلربیگی هرات بود

رباعی

دیدی تا ساقی عمر فی دولت اجام بهم شکست	وز آه بزم گاهی خواجه عبدالله انصار شکست
بود لوح مزارش تا قیامت سبزی که از شوق	لا یک ... قمری کو دلگم نالهٔ زار

در رتر ویلی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نموده شاهرخ میرزا است اما چون از بی کهن سالگی منهدم شده بود عفیفه در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تعمیر

بهر تعظیم مزار خواجهٔ انصار کرد	خان عادل شاهرخ چون قبهٔ بینا دلیل	صحن گاه درگاه را رشک بقیع الجنه دید	از زمین فرش روح اهل الله چون قدس خلیل
بقعه ای الله شاه مود تکیه ایجاد کرد	بهر توحید ثنای مالک الملک جلیل	ساخت بهر تشنگان ایران این آستان	این مطهر کرد در راه رضای حق سبیل
سالها زین خیر جاری به خلق الله فیض	چون سحاب تشنه آب جست از دریای نیل	چونکه مهر ... همچو کشتی سیلی امواج خورد	ساخت مستغرق ... [illegible]
نیست در زیر کنبد خاک چون تنگ نبات	باعث احیای ... ارشد کهن سالی دلیل	گرد تعمیرش ز احفاد قان ...	بهر تحصیل ثواب ... ذخیر جمیل
مهد علیا عصمت الدنیا فرج حیا	آنکه نبود در حریم عفتش شبه عدیل	تا خورد زین برکه یکدم آب هر لب تشنه	جیره ... و ساز داز کوثر خداوند جلیل
	سال تعمیرش چو جستم من ز پیر عقل گفت	ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل	

1100

از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضه مذکور مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ میرزا و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند . . . .

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند چون بعد سلطان محمود غزنوی پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال و یک و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائة از طغرل سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیگ بر ملک خراسان و ماوراء النهر از ان سال مستولی گشته در نیشاپور بر تخت مسعودی نشست و معاصر خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر او نوازشها عطا فرموده و خواهر او را در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیگ در سنه خمس و خمسین و اربعمائة درگذشت و چون وارثی نداشت

بعد از وی برادرزاده او سلطان الپ ارسلان بر سریر حکومت نشست و بغزا بروم رفت و قیصر روم
را اسیر کرده بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهار صد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول
از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد ازو پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الپ ارسلان بود
بسعی خواجه نظام الملک وزیر بخراسان و ماوراء النهر پادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت
که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده از زمان آدم الی یومنا کس نشان نداده اند تا مکه و مدینه خطبه بنام او
خوانده اند و المقتدی خلیفه بغداد دختر خود باو داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیری
همچو خواجه نظام الملک بدو ارزانی داشت که بعلم و عمل و خیرات مثل او وزیری نشان نداده اند و سلطان در آخر
دولت بخواجه متغیر شد و خواجه مصادرها دید و تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حلقه نهاوند ابو طاهر
ایوانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه کارد
زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوانبخت + گرد ستم از چهره ایام سترد م + طغرای نکونامی و منشور سعادت + پیش ملک العرش بتوفیق تو بردم +
چون شد ز قضا مدت عمرم نود و چار + در حد نهاوند بیک کارد بمردم + بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند + او را بخدا و بخداوند سپردم
و قطعه خواجه بر سلطان ملکشاه مبارک نیامده ناگاه در اثنای آن حال در نصف ماه شوال در حوالی بغداد درگذشت
گویند که زن حسن صباح که دران ایام در محل سلطان بود او را زهر داد این واقعه بعد از شهادت خواجه بچهل روز
روی داده امیر معزی حسب حال این رباعی گفته

رباعی

رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر + شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر + ای دریغا آن جهان شاه و وزیر بی‌عدیل + قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر +
و سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نمود و تاریخ جلالی که تا امروز در تقاویم می نویسند منسوب بسلطان
جلال الدین ملکشاه است و ابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک
هجری و مطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار و هفتاد و نه عیسوی است و آن تاریخ را تاریخ جلالی و تاریخ ملکشاهی نیز گویند
بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان و مادرش ترکان خاتون
بر مسند حکومت نشست و برکیارق که پسر بزرگتر بود و با وی خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت
کرد ملک بر برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نموده در سنه چهار صد و نود و هشت در گذشت بعد ازو
برادرش سلطان محمد پادشاه شد و بعد ایالت دوازده سال در سنه احدی و عشر و خمسمائه رحلت نمود بعد فوتش
برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید

قلعه الموت این قلعه در مابین قزوین و گیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائه بر آن قلعه
دست یافت از نوادر اتفاقات اینکه قلعه مذکور را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست و اربعین و مأتین احداث کرده
الموت نام نهاده و الموت در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب و حروف آن بحساب جمل

موافق استیلاء او بر ان قلعه است و حسن بن صباح مروزی بود که اسمعیلیه مذهب داشت و توابعان او را فدائیان میگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنه چهارصد و هشتاد و پنج هجری یکی از فدائیان خود را فرستاده آن وزیر را هلاک ساخت ....

مات ششم از ابتداے سال پانصد و یک لغایت سنه ششصد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در باب ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مات ششم از هجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست و پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از هجرت فوت کرد و بعد از وی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال و چند ماه خلافت نمود بعد از وی الراشد بن مسترشد مدت دو سال خلافت نموده درگذشت بعد از وی المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست و بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش الناصر بالله بن مستضی بر سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرده اند ..

تتمه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در مات ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای مات ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی بعقد نکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت هجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد بعد از وے پسرش سلطان شیرزاد قابض تخت و تاج گردید و بعد از یکسال در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت مگر بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست و روز جلوس وی سید حسن قصیده گفته که مطلع اش این بیت است ندای برآمد ز هفت آسمان + که بهرام شاه است شاه جهان + و شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نیز هم بنام او گردیده در سنه پانصد و چهل و هفت هجری از علاء الدین حسن غوری هزیمت یافته در هند رفت و در آنجا بمرد مدت سلطنت او سی و پنج سال است و علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده مقبرهای سلاطین پیشین را سوای مقبرهٔ سلطان محمود از بیخ و بنیاد برکند و بران دیار مستولی گشت بالجمله بعد وفات بهرام شاه پسرش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک هند تصرف خود داشت در سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بست و هفت سال در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

غزنی بود در هند آمده واو را هزیمت داده و گرفتار ساخته نزد برادر خود بفیروزکوه فرستاد و در اینجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت بادشاهی آل ناصر دو صد و پانزده سال ماند و بعد از خسرو ملک سلسلهٔ سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی در آن قریه در سال چهارصد و پنجاه هجری متولد شد و نیز گویند که غزال ریسمان فروش را گویند و او رشته مادر خود در بازار میفروخت از آن جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او هفتاد علم خواند که کشادکار او در کدام باشد از هیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بصوفیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی بعمر پنجاه و چهار سالگی چهاردهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج ‌‌ ‌ حیات پنجه و چار و ممات پانصد و پنج ۵۰۵

۵۰۵

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بود و در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نموده تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزالی است	در دو عالم بدرجهٔ عالی است سال ترحیل از زبان خرد	در جهان بود عارف حق بین شد رقم آب جنت از احمد ۵۱۷	بکمالات علم و صدق و یقین

۵۱۷

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهارصد و پنجاه و نه هجری بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده و در چشت مدفون گردیده و خواجه مودود بتاریخ غره رجب سنه پانصد و بست و هفت رحلت نموده و سلسلهٔ بیعت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه باو میرسد تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اش نام است	گلشن چار باغ اسلام است سال تاریخ نقل آن مسعود	عمدهٔ خاندان چشت آمد کو بجنات آب از مودود ۵۲۷	هادی جانب بهشت آمد

۵۲۷

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و سه هجری فوت نموده......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف	دلش از کینه و کدورت صاف سال نقلش ملک بهفت ورق	نام نامی اوست جار الله زد رقم رحمة العلی الحق ۵۳۳	جعل الله فی الجنان مثواه

۵۳۳

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقائق اصلش از غزنی است دیوانه وار همواره پابرهنه گردیدی و چون دوستان و خویشان بر حال

او گریان شدندی او گفتی که بر حال من غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند تا در پای یکشد و زدیگر کفش را بجهد و ایشان آورد دور کرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف آنم غالباً نهاده این کفش است و یرا قصیده ایست زنیه زیاده از دویست و هشتاد بیت که از رموز الانبیا و کنوز الاولیا نام نهاده حاوی معارف و حقایق و لطائف دقائق در انجا درج کرده ظهور او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود غزنوی بوده از گفتار او حدیقه است که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده است تاریخ تمام شدن حدیقه خود بنظم آورده که سنه خمس و عشرین و خمسمائه بوده است و بعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند و مولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده است ع عطار روح بود و سنائی دو چشم او ۰ ما از پی سنائی و عطار آمدیم

تاریخ فوت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود — عالم از وی بروشنائی بود
سال نقلش برتبه و مکنت — گفت هاتف زهی گل جنت ۵۲۵
از تصانیف او حدیقه بدان — بگل و میوه دقیقه بدان
عقل تاریخ نقل او گفتا — طوطی اوج جنت والا ۵۳۵

۵۳۵

شیخ الاسلام احمد الجام

مشهور بزنده پیل نام نامیش ابو نصر احمد بن ابو الحسن است از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی است که در سال وفات رسول ایمان آورده بود هیزده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته و شیخ را چهل و دو فرزندان بودندی و نه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران و سه دختران باقیمانده بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله دار د از ان جمله یکے کتاب سراج السائرین است ولادت او در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده و وفات در ماه رجب سال ست و ثلثین و خمسمائه در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا مغربی و حکیم سوزنی و عبد الواسع جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از مخبر الواصلین

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام — احمد جام رهنمای ازل
قطب کونین شیخ احمد جام — شده سال تولدش مجمل
سال ترحیل او عیان بنهفت — عقل دالی اهل جنت گفت ۵۳۶

۵۳۶

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان — بلکه یک از هزار نتوان کرد
کس نبود است مثل او به همدان — وصف او را شمار نتوان کرد
سال ترحیل یوسف همدان — بادشاه جهان قدس بجوان ۵۳۶

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه

هفتم بادشاه از آل سلجوقیه است بعد از برادر خود سلطان محمد بپادشاهی خراسان و ماوراء النهر رسیده صاحب دولت

و مبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده اند مدح سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبد الواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاوری و ملک عماد زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی مجوبه سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب بیست سال امارت خراسان داشت بعد ازان مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی گورخان والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و قریب چهار سال دیگر بجنگ آن گروه غول مثال مبتلا بود تا آنکه در سنه احدی و خمسین و خمسمایه تسبی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی و رعیت را در غایت پریشانی دیده غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بیست و پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه از مرض قولنج در گذشت در تاریخ فوتش یکی از فضلای عصر این قطعه گفته..

تاریخ

۵۵۲

جهاندار سنجر که در باغ ملک — سر فراز بودی بکردار سرو
بجو در مرو بودی و آنجا بمرد — بجو سال فوت وی از شاه مرد
۵۵۲

شیخ عبد القادر گیلانی

یکی از اوتاد ان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد و پشت نامه او در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ المعالی الهآبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین و پیر دستگیر میگویند تولد وی در سال چهارصد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هیجده سالگی از جیلان به بغداد رفته مرید شیخ ابو سعید مبارک گشته بدرجه کمال ترقی نموده و خوارق عادات از وی بظهور آمده گویند که اوتاد عراق هشت اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم سهیل بن عبد الله هشتم عبد القادر جیلانی منقول است که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت شیخ کرده باو عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و در انجا درج نمود که چون ما را گرفتار این امر کرده اند رسیدن ما بملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر بمزارعان و غیر آنها میرسد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه اینجا شوند ملک نیمروز برای لنگر درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت..

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد — با فقر گر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب — صد ملک نیمروز به یک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفتدهم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک ساله سنه احدی و ستین و خمسمایه بوقوع آمده تاریخ منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ

۵۶۱ سلطان عصر شاه زمان قطب اولیا — آمد وفات او ز قیامت علامتی
تاریخ سال رحلت و فاتش چو جستم — از راه وی حدیث بگفتا قیامتی
۵۶۱

تاریخ

۵۶۱ غوث اعظم کریم محی الدین — همه لطف و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت — با نصد و شصت و یک بهجرت او
[illegible] معالی قیامتی دیدم — که وفاتش علامتی دیدم

سنینش کاتی و عاشق تولد	ایضاً	وفاتش دان تو معشوق آلهی		تیز دوش در جهان نمود عاشق	ایضاً	سفر افتاد اندر دوام معشوق ۵۶۱

۵۶۱

ذکر لوح مزار عفیفه مرحوم

در جزیره مالته سنگی الی آلان موجود است که آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفه بود نامش میمونه بنت حسان بن علی الهذلی وفاتش بروز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنه پانصد و شصت و نه هجری مطابق بست دیکم ماه مارچ سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار عیسوی واقع شده و این چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور است و ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی نبی محمد و علی آله وسلم تسلیماً لله العزة والبقاء علی خلقه کتب لعنا ولکم فی رسول الله اسوة حسنة هذا قبر میمونه بنت حسان بن علی الهذلی و عدام السوسی توفیت رحمها الله علیه یوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع وستین وخمسمایة و هی تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ۵۶۹

ابیات

انظر بعینک هل فی الارض من باقی		او دافع الموت او للموت من راقی	ایضاً	الموت اخرجنی قصراً فیا اسفی		لم تنجنی منه الوالی و اخلاقی
و صرت رهناً بما قدمت من عملٍ		محصاً علی و ما خلفته باقی		یا من رای القبر انی قد بلیت به		و الترب غیر اجفانی و اماقی
		فی مضجعی و مقامی فی البلا عبر		و فی نشوری اذا ما جیت خلاقی		

رشیدی سمرقندی

نسب او بامیر المومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطه خوارزم مسکن داشته بر بزرگی و فضل او همگنان مقر و معترف اند عمری دراز یافت ظهور او در روزگار اتسز بن خوارزمشاه بوده است و بعد از وفات اتسز خوارزمشاه تا زمان سلطان طغرل شاه بن الب ارسلان بن اتسز در حیات بوده و اتسز در شهور سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری درگذشت و وفات رشیدی در خوارزم در سنه پانصد و هفتاد و هشت بود و مدت عمر او نود و هفت سال بوده و قبر او در جرجانیه خوارزم است و روحانی سمرقندی یکی از شاگردان اوست

ذکر قران کردن هفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم است که در ماه رجب سنه احدی و ثمانین خمسمایة کواکب سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از بروج هوائی است بر یک دقیقه قران کردند و این واقعه در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان سلجوقی واقع شد چنانچه ظهیر فاریابی ایمائے بدین کرده ...

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چیست		خود نکو دانی که این جمعیت چه بنکو کرده اند		از برای قیمتی یک ذره خاک پای تو		نقد هفت اقلیم عالم در ترازو کرده اند

و آنکه در بعضی تواریخ خصوص در تذکره دولت شاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط است زیرا که باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو واقع شده و قران کواکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتاده و صاحب ترجمه یمینی که هم در آن عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی و ثمانین و خمسمایة واقع شده و یکی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامه فرمودند القیامه القیامه چون علما در آن تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد و هشتاد و دو یافتند و القیامت ۵۸۲ تاریخ این واقعه است و این

تاریخ درست است زیرا که مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم سپتمبر ماه انگریزی سال
یکهزار یکصد و هشتاد و شش عیسوی هرگاه که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیارها در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق
است با تاریخ بست نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و دو هجری بالجمله منجمان ایران گفتند که
درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و نیست گرداند و انوری شاعر از سائر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نمود بر اینکه
چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آن کرد که ربع مسکون مانند ثلاثه
ارباع مغروق و معمور شد درین کرت که جمیع سیاره در بروج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید
که عمارات بر اندازد و جهان را بخاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان سردابها ساختند و اموال خود بدانجا
نقل کردند اتفاقا بنا بر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاندند ازین جهت انوری در نظر
سلطان خفتی بهم رسانید و فرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده ؎ گفت است انوری که سبب بادهای سخت
ویران شود عمارت و کهسار بر سری ✤ در روز حکم او نوزیدست هیچ باد ✤ یا مرسل الریاح تو دانی و انوری
و صاحب مرآت جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن همدران سال
چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید و خرمن حیات بسیاری را بباد فنا
داد و صاحب نگارستان مینویسد که درهمین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول و صحرانشین تسلط
و اقتدار پیدا کرد و این سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید و چراغ اعمار اکثر سکان امصار
و اقطار فرو نشست و چندین هزار هزار مومن و مشرک در ایران و توران بل اکثر جهان بر باد رفت فقط اما
مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیرا که استیلاء چنگیز خان در دیار ایران و توران سی سال بعد از قران کواکب
رو نموده و این عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ✤ و خسرو میفرماید ؎ قول ستاره کس نشنید هر استوار
شاعر دروغ زن و اختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که ورا انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصر روم که اصنام پرست
بود سی و هشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس
را از بیخ و بنیاد برکنده مسمار ساخت سه صد سال بعد ازین قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان
مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را درانجا تعمیر ساخته بود و عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه شش صد و سی و هفت
عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما نصارا را اجازت داد تا بی مزاحمت برای عبادت آمد و رفت می نموده باشند چون بعد از
چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور و تعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست
ایشان بجان آمده لشکر عظیم اند در نزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار و نود و شش عیسوی آن مکان را از دست
مسلمانان و ترکان بدر آوردند و نود و دو سال شمسی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نورالدین
بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بتاریخ بست و یکم شوال سنه پانصد و شصت و نه هجری بوقوع آمده سلطان
صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر و شام مستولی گردید و از مستضیء بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

فرنگیان آغاز محاربه نموده و بتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت عیسوی بر ایشان غالب آمده باز آن ملک را بدست آوردند اگرچه بعد ازین بادشاهان فرنگستان و انگلستان متفق شده جنگها نمودند اما سودی نبخشید چنانچه در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه راست ساختند و در چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان بر آن شهر مستولی شده محرابهای اهل اسلام را خراب ساختند و نود و پنج سال قمری در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج هجری آل ایوب آنرا بجوزهٔ اسلام آوردند و شعار مسلمانی آشکارا کردند و از آن زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است +

حکیم ارزقی

بسیار فاضل بوده بهت از مروت و ظهور او در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده که در خاندان سلجوقی از دبادعطا مستعد تر نشان نمیدهند بادشاهی نیکو صورت و پاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور است و قصری در نیشاپور ساخته موسوم بنگارستان و سلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت و بدست او گرفتار شد و آن بیرحم در چشم او میل کشید و طغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بکشت و ارزقی چند تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخت روزی سلطان نرد میباخت چندانکه شش شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد و حکیم ارزقی این رباعی را انشا کرد +

رباعی

گر شاه شش خواست سه یک زخم افتاد | تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
شش چون نگریست حشمت حضرت شاه | از هیبت شاه روی بر خاک نهاد

وارزقی در سنه خمس و ثمانین و خمسمائه درگذشت

شهاب الدین قتیل الله

در سنه پانصد و هشتاد و شش هجری در سی و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله | ز اتفاق جهان قتیل الله
هست مانند مهر و ماه مبین | اسم سامی او شهاب الدین
سال سنقار آن خلاصهٔ دین | شد رقم شاهباز علیین ۵۸۶

۵۸۶

طغرل شاه ثانی سلجوقی

چون سلطان الپ ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی و سبعین و خمسمایه درگذشت خلف صدق او سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت و افسر گردید و شیخ نظامی در مدح آنخسرو گفته

ابیات

سر برافروز اقلیم معانی | ولایت گیر ملک زندگانی
بسلطانی بتاج و تخت پیوست | پناه ملک شاهنشاه طغرل
بجای ارسلان بر تخت بنشست | خداوند جهان سلطان عادل

و سلطان طغرل شاه ده سال بظاهری و استظهار همعم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و هم عم او بود بکمال بهجت و اقتدار زندگانی نمود چون عمش در ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و خمسمایه که سال قران سبعه سیاره بود فوت کرد در هر گوشه نائرهٔ فتنه و فساد اشتعال یافت و باد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

برادرش قزل ارسلان جمدة الملک شده بسرانجام مهام امور سلطنت قیام نمود متفیتان میانه سلطان و قزل ارسلان نائره فساد انداختند او قصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع و ثمانین و خمسمائه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل بامداد بعضی امرا از محبس بیرون خرامیده بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین و خمسمائه علاء الدین تکش خوارزم شاه در حوالی ری بادمحاربه نمود و سلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاده بقتل رسید و تکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بردار کشید تکش روز پنجشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد و نود و شش فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوری است شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در عزیمت ماوراء النهر شکست افتاد بغایت ملول و محزون به لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او برپای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی رسید درین حال که پیش آمده بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت و سلطان ازان خوب تسلی شد و فرید با نعامات لائق بنواخت

رباعی

شاها ز سنان تو جهانی شد راست
تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست
کانکس که بیک حال بماند است خداست

اوحد الدین انوری

در تذکرهٔ دولت شاهی مسطور است که اوصاف سخنوری و فضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی و انواع فضائل همتای او بود اصل او از ولایت ابیورد است از دهی که او را بدنه گویند در جنب مهنه از توابع خراسان و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و ازین است که انوری در اول حال خاوران تخلص میکرد استاد او عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسه منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود و در عین فلاکت و افلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره و اسپ و غلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک بعد ازین من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیدهٔ گفت و علی الصباح آنرا بنظر سلطان گذرانید چند ابیات ازان قصیده اینست

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد

شاه سنجر که کمترین خدمش
در جهان پادشاه نشان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام و اکرام بخشید و ملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه بود در علم نجوم سرآمد روزگار خود بود و فرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی و لطیف طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود و چنین گویند که از خاک خاوران چهار بزرگی فاضل خاسته اند که پنجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر صیت گردان شد ز خاک خاوران
تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید
خواجه چون بو علی شاذان وزیر نامدار

عالمی چون اسعد مهنه بفضل مشتری
شاعری قادر چو مشهور خراسان انوری

در تذکرهٔ دولتشاهی است که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می‌نماید زیرا که مشهور است
که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد و هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده
بوده و بمبالغهٔ تمام گفته که روز قران سبع سیاره بادی صعب خواهد وزید چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ بر کند اما چون این
واقعه بوقوع نیامد سلطان با انوری خطاب عتاب عظیم نمود و انوری از آنجا گریخته ببلخ رفت و باقی عمر در آنجا بسر برده
مؤلف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین بصدق
است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نموده و با کنج عزلت نشسته و قبر وی در بلخ
در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را بمیثل یافته اند که عددش پانصد و نود و دو می‌شود ۵۵۲

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اکمل شعراست و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی الشروانی است
مولدش شروان است خاقان ولایت بیان بود از آن خاقانی لقب داشت منشی کلمات حسان بود بدان روی
حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر پدر خود کرده بر اثر آن میگوید

بیت

چون دید که در هنر تمامم — حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدیل آن بدم اندر جهان سنائی را — از آن سبب پدرم نام من بدیل نهاد

و خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار صلهٔ آن بودی
و تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن است و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست — ریزه‌خور خوان من رودکی و عنصری

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر است در زمان خلافت المستضیء بالله ظهور نموده در قصیده عربی که در مدح بغداد
گفته ذکر وی کرده و توفی المستضیء سنه خمس و سبعین و خمسمائه و خاقانی نیز قصیده ثانیه حکیم سنائی را جواب گفته است عدد
ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیرالدین معاصر خاقانی است میان ایشان معارضات بسیار است و اثیرالدین مداح
سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بود و قصیده در حق او گفته مطلعش این است

بیت

بفرخت رایت حق تا رفت دولت باطل — الپ ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

و خاقانی در سرخاب تبریز مدفون است و قبر ابوالفضل الزمان ظهیرالدین فاریابی و شاهفور نیشاپوری پهلوی خاقانی است وفات
خاقانی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده و در سال پانصد و هشتاد و دو اما از این تاریخ که از مجمع الواصلین نوشته شد

سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی ‌‌ خلف بو علی شروانی
عمدهٔ اولیای شعرا بود ‌‌ زبدهٔ اصفیای فصحا بود
سال تاریخ نقل او رضوان ‌‌ گفت طوطی جنت حق خوان ۵۹۵

۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از زمین جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود ‌‌ هم مقید بذات مطلق بود
سال سنقار آن شه والا ‌‌ گفت شهباز مسکن اعلی ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت انزوا گذرانیده هست
هرگز چون سائر شعرا از غلبهٔ حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات
را بالتماس و درخواست بادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان
کبیر منوچهر پادشاه شیروان و خسرو و شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندر نامه که آخرترین کتاب وی است
بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دنیا و دین نظامی بود ‌‌ قدوهٔ اولیای نامی بود
سال نقلش ز رفعت و مکنت ‌‌ شد رقم گنجوی گل جنت ۵۹۲

۵۹۲

از مصرعهٔ آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندر نامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان ‌‌ که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد نود و هفت سال ‌‌ چهارم محرم بوقت زوال
سر سال چارم محرم بدست ‌‌ ز ساعت گذشته چهارم بدست
۵۹۷

شیخ ابو الفرج ابن جوزی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبد الرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد عد بیرون است چنانچه همه مصنفات
او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روزینه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول
نمیکند [illegible]نید تراشه قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را از آن تراشه
گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین
ابو الفرج ابن جوزی مینویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبهٔ عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک
قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اوائل حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمده در آن

حین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت زدانا خوارزم شاهیان او را امان نداد ند و طغرل شاه قدیم ممدوح ارزقی است بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد و از اصفهان بآذربایجان رفت و اتابک محمد بن ایلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت ده سال در ملازمت اتابک بود و بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز متصدی حکومت عراق و آذربایجان شد و اتابک ابوبکر بن محمد ایلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت و آخر از قزل ارسلان گریخته با ابوبکر پیوست و وفات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد نود و هشت هجری و در سرخاب فرون آشنا و خاقانی

مات هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در مات هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنفوان مات هفتم الناصر بالله بن مستضی که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس است در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بست و دو هجری در گذشت در زمان او چنگیز خان تاتار سر بر آورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در ان ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن ظاهر قریب هفده سال سلطنت رانده و نماند بعد از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن بر کنند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد بادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد چهل و هفت هجری از اولاد سلطان محمود غزنوی بر آورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که دران ایام بادشاه غزنی بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و در انجا بمرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و دو بر هندوستان آمده بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی بر آورده او را محبوس ساخت از ان پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان بادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد تا سال دیگر که دران ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود و کهانڈے رای نام داشت از جان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد نود و نه هجری وفات یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری بادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه ککران در نواح لاهور عصیان ظاهر کردند و سلطان بنابر تنبیه ایشان بهندوستان آمده طوائف متمردان را سزا داده هنگام معاودت در اثنا راه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری در دمیک که دیهی است از توابع غزنی

برکنار جیلاب از دست یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب الصریر استخراج باید و عزیزی چون نظم آورده

تاریخ

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین ۔ کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک
سوم ز غره شعبان بسال ششصد و دو ۔ فتاده در ره غزنین بمنزل دمیک

٦٠٢

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفات از مخزن الواصلین

تاریخ

مجمع فیض و منبع عرفان ۔ قطب آفاق شیخ روزبهان
سال تاریخ رحلتش بیشک ۔ منتصف بود از مه عاشور
نور فردوس گفت حور و ملک ۔ که گذشت از جهان بعشیره و سرور

٦٠٦

امام فخر الدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمایه در ولایت ری متولد شده نزد پدر خود بتحصیل علوم مشغولی فرموده تا وقتیکه والد او فوت شد آنگاه بسمنان شتافته پیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الدین رازی بغایت جمیل با وقار و محتشم بود و هر گاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبه علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون تصانیف بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاء الدین تکش بن ایل ارسلان نوشته و وفاتش در هرات روز دوشنبه عید الفطر غره شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبر وی در خیابان هرات است عزیزی در تاریخ وفات او گوید

تاریخ

امام عالم و عامل محمد رازی ۔ که کس ندید و نه بیند ورا نظیر و همال
بسال ششصد و شش در گذشته ز جهان ۔ نماز دیگر اثنین غره شوال

٦٠٦

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه هاے هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرٹهه و دهلی را فتح کرده تا سرحد ملک بنگاله بتصرف خود در آورد بعد وفات محمد غوری چون برادر زاده او غیاث الدین محمود بادشاه غور شد قطب الدین را تاجی و تختی و چترے فرستاد و خطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هیجدهم ذیقعده سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته بادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت و در سنه ششصد و هفت در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بمرد لفظ سلطنت پناه از آن واقعه خبر میدهد و چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لکهه بخش نیز گفتندے بعد از و پسر خوانده او سلطان آرام شاه بادشاه هندوستان شد

٦٠٧

شیخ مجد الدین بغدادی

در نسخه هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانه روزگار و برگزیده درگاه حضرت پروردگار بود از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد است خوارزم شاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

گردید رنجش و برافروختاد از مقربان سلطان گردید بر روز جمعه مجلس نهادی و وعظ گفتی و بادر سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه که عورتی بوده جمیله و بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی درمیان مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابوحنیفه در نکاح شیخ درآمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته سلطان در اثنای کیفیت فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا بمرد و شهادت او بقولی در سنه سبع و بقولی در سنه ست و عشر و ثلثین و ستمائة واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست و ستمائة و قبل سنه ست عشر ٦١٦ و ستمائة شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود و بعد از چند سال در سنه ثلث و ثلثین و ستمائة او را به نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصة التواریخ مسطور است که چون پاپای سلطان محمد خوارزمشاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند و خبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و بعد سر بسجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود و بعد از آن سر از سجده برداشت و گفت از ایزد تعالی خواستم که بجهت خونبهای فرزندم ملک از سلطان بازستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال بایستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر و اگر قصاص میکنند اینک شمشیر شیخ گفت و کان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو بر ده و سر ما و سر بسیاری از خلائق درین قصه بباد فنا رود و لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقهٔ کفار تاتار و پادشاهی قهار و جبار بود و چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود و مغلان او را تعقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار حسرت در ذی الحجه سنه سبع و عشر و ستمائة فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته و این واقعه در عاشر و عشر و ستمائة بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین ۔ قطب کونین شیخ نجم الدین
نهم ماه صوم و شنبه بود ۔ کز دنیا بخلد عزم نمود
آنکه خورشید پیش او صغری است ۔ الملقب بنجم دین کبری است
سال ترحیل آن هدایت فن ۔ شد رقم آفتاب اوج عدن ٦١٨

قاآن والا چنگیز خان

از فرقهٔ کفار تاتار است نام پدرش لیسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری بپادشاهی سر برآورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار مستولی گشته و بعد از آن رخ بطرف ایران نموده بر سر محمد خوارزمشاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم بود رفت و بعد محاربه متواتره در سنه شش صد و هیجده او را مستاصل ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگها داشت تا آنکه او را نیز کشته تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و غیر آنها در عرصه قلیل بدست آورد و بعد از آن در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج ساله روز یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بیست و چهار

هجری درگذشت چهار پسران داشت اوکتای و جغتای و جوجی و تولی لیکن جوجی شش ماه پیش از پدر فوت کرد و دیگران بپادشاهی رسیدند اوکتا که ولی عهد بود پادشاه تاتار شد و در سنه ششصد و سی و نه درگذشت جغتا بعد از پدر پادشاه ماورالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان شد و تولیخان که پدرش او را همراه اوقات با خود نگاه میداشت بعد پدر تابع برادران خود میبود و چنین گویند که این قوم مقید بهیچ دین و ملت نبودند و از حلال و حرام فرق نمیکردند و گوشت جمیع وحوش از درندگان و چرندگان تناول می نمودند چنانکه صاحب نگارستان در مقامی مینویسد که روزی سلطان اباقاخان که از نسل چنگیزخان بود طعام می خورد و خواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر او در ان مجلس حاضر بود سلطان پاره از کباب گوشت خوک بر نوک کارد برداشته باو داد خواجه از رعب سلطانی اباکردن نتوانست فی الفور کباب را در دهن انداخته فرو برد

شیخ فرید الدین عطّار

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده شیخ فرید الدین ابتدا بشیوه عطاری روزگار میگذرانید روزی درویشی بدو رسیده طلب چیزی کرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجه تو با این نوع خواهش و تعلق چگونه خواهی مرد گفت بنوعی که تو میری درویش گفت تو همچو من توانی مرد و بر فور کاسه چوبین که در دست داشت بزیر سر گذاشته والله گفته جان داد چون عطار مشاهده آن حالت نمود از سر دکان برخاست و هرچه دست بکنشش بدان میرسید ایثار فرمود و ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال باو بسر برد و پس از ان بزیارت بیت الله الحرام رفته بسیاری از مشائخ را دریافت و بعد از معاودت بخدمت فخر الشهدا شیخ مجد الدین بغدادی رفته از دست او خرقه پوشیده آورده اند که او را چهل رساله نظم است از مثنوی و در نفحات از مولوی رومی نقل کرده که او در کلام خود فرموده که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت و در تذکره دولت شاهی آمده که اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیشاپور است و شیخ عمری دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت ولادت او در روزگار سلطان سنجر بود در ماه شعبان سنه ثلاث و عشر و خمسمایه یعنی بسال پانصد و سیزده هجری و بست و نه سال در نیشاپور بوده و در شهر شادیاخ هشتاد و پنج سال و فوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده هنگام استیلاء چنگیزخان یعنی چون در محاصره نیشاپور قراجار نوئیان داماد چنگیزخان کشته شد چنگیزخان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلی افتاده شهادت یافت و آن چنان است که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را مکش که خونبهای وی هزار دینار میدهم شیخ گفت مفروش که بهتر از اینم خواهند خرید چون آن شخص از وی بگذشت دیگری گفت که این مرد را مکش که خونبهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که بیش ازین نمی ارزم مغل بقهر رفته شیخ را شربت شهادت چشانید و کان ذالک فی عاشره جمادی الثانی سنه سبع و عشرین و ستمایه تاریخ وفاتش که در مخبر الواصلین نوشته است اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فرید الدین
سال ترحیل آن سپهر دوران

آفتاب سپهر دانش و دین
قبلهٔ اهل جنت سبحان ۶۲۷

عمر او یکصد و چهارده سال
عقل تاریخ نقل آن مسعود

بود از لطف ایزد متعال
بلبل جنت و جنان فرمود ۶۲۷

۶۲۷

مؤلف گوید که در تاریخ فوتش اختلاف بسیار است بعضی ششصد و بست و هفت [۶۲۷] و برخی ششصد و نوزده [۶۱۹] گفته اند و از
حالات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میگردد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت
مولوی رومی که در سنه ششصد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس هر دو تاریخهای وفات
شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از آن درست خواهد بود در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهار سال
پیش از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال ششصد و بست و هفت میرسد [۶۲۷] این قطعه که در تاریخ
وفات او در کتاب هفت اقلیم مسطور است بعض غلط می نماید زیرا که قتل عام چنگیز خانی در حدود سنه ششصد و شانزده
شروع شده و سال فوت شیخ کم از آن سال نمی تواند بود و نه زیاده از ششصد و بست و چهار که چنگیز خان در آن
سال فوت کرده و عدد سال که ازین قطعه بر می آید صرف پانصد و هشتاد و شش میشود قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید روزگار	مرشد شاهان و شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما	سال تاریخش ازان شد شهید راه فقیر [۵۸۶]

در تذکره دولتشاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است بمحلی که موسوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ
بسه سال شادیاخ خراب شده چنانچه عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده میگوید

قطعه

اندر سنه مائتین زلزله نازل شد	بهر پانصد و سی و آنکه شد شهر چو دشت
وان زلزله بار دوم ششصد و سی	وان زلزله بار سوم هشتصد و هشت

و امیر علی شیر در زمان سلطان حسین میرزا عمارتی عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکره دولتشاهی آمده که او سر خیل علمای بلخ بود و در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته
و با وجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضی گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر بادشاه
خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هرگاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص
و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وحسد برد و بمعادات مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون
رفت و عزیمت حج کرد چون به نیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمد و کتاب اسرار نامه را بهدیه به پسرش
مولانا جلال الدین که دران وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان
عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا
با اصحاب در روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد به روم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند
و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و
افاده مشغول بودی تا بعد از چند سال در شهور سنه ششصد و سی و یک و بقولی ششصد و بست و هشت بجوار رحمت ایزدی
انتقال کرد و بطریق ارشاد وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب و جانشین پدر شد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل او از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود و اولاد

در رجب پانصد و سی و نه و فوتش در ششصد و سی و دو و در زمان مستنصر باللّٰه خلیفهٔ بغداد بوقوع آمده و در بغداد جدید مدفون گشته

تاریخ از مخزن الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود ۔ عمدهٔ اولیای اعظم بود
سال مولود او بدان بیقین ۔ اکمل اولیا شهاب الدین ۶۳۲
عمدهٔ واصلین شهاب الدین ۔ قدوهٔ کاملین شهاب الدین
سال نقلش بگفت ارض و سما ۔ ساکن اوج جنت والا ۶۳۲

سلطان شمس الدین التمش

زر خرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود و نام او التمش بسبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه راکه بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که باراده تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را بتصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردیده تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیول که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان درآمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت ۔ از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعهٔ گوالیار و آن حصن حصین ۔ در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرد و فاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ

چو ششصد سی سه از سال هجری ۔ گذشت و بست و ورا ز ماه شعبان ۶۳۳
بشد سلطان شمس الدین التمش ۔ بسوی جنت المأوی خرامان

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروز شاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون ششماه و بست و شش روز حکومت کرد امرا که از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الان موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که آنرا مزار رجیعه بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجی جبی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعده کشته شد بعد از وی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه ودیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد و وزیرش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زر خرید سلطان شمس الدین التمش بود و را محبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال در سنه

ششصد و هشتاد و پنج بعمر هشتاد ساله فوت کرد بعد از وی نبیره او سلطان معز الدین کیقباد ابن ناصر الدین بغراخان ابن غیاث الدین بلبن غائبانه پدر خود که در بنگاله بود بر تخت دهلی نشست و در سنه ششصد و هشتاد و هفت بفرمان فیروز ملک خلجی کشته شد و امیر خسرو کتاب قران السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم فرمود

خواجه معین الدین چشتی

در اکبرنامه مرقوم است که خواجه معین الدین چشتی از سیستان است و اهل آن دیار را سنگری میخوانند و را سنجری مینویسند که معرب سنگری است در سال پانصد سی و هفت در قصبه سنجر بزاد و در پانزده سالگی پدرش که خواجه حسن نام داشت در گذشت و خواجه بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از انجا بخراسان شتافت و نشو نما در انجا یافت و در هاروق که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هاروقی نمود و دست ارادت باو زد و بست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرها و غربت ها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت بالجمله اکابر از سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه با براهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان بر حسب پیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که راجه پتهورا فرمانروای هندوستان انجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او چون بر نیاید تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معز الدین سام مشهور بشهاب الدین غوری بهندوستان آمده در جنگ راجه مذکور فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجه قطب الدین اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه بر خاسته اند و اکبر شاه بادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چند مرتبه برهنه پا بزیارت مرقد خواجه که در اجمیر است از اگره رفته بود و عمارات عالی در انجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقولی ششم ماه رجب روز شنبه سال ششصد و سی و شش و بقول دیگر ششصد و سی و سه هجری است مرقد او مرجع زیارتگاه خورد و بزرگ است و از الفاظ آفتاب ملک هند سال وفات او ظاهر میشود و این تاریخ منظومه ۶۳۳ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

جمعه و ششم رجب بوده سال نقلش بعزت و تمکین	گر جهان خواجه نقل فرموده گو سراج جنان معین الدین ۶۳۳	نود و هفت سال عمرش بود روضهٔ پاک اوست در اجمیر	کاز زمان نقل از جهان فرمود زائرش جن و انس اثر در و شیر

سید حسین مشهور بخنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعه کهنه اجمیر که بر قله کوهی واقع است دران عالیمقام مرقد سید حسین مشهدی خنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در نقد حیات سپرد و بمرور ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

ابن خواجه کمال الدین موسی است در اوش که مابین مشرق و جنوب اندجان واقع است متولد شده و از ان سبب است که او را اوشی نیز مینویسند و در صغیر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بست و دو هجری در مسجد امام اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحدالدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاؤالدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق نظم دری از بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از انجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه
و ز لب شیرین تو شوری است در هر خانه
قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن
من بجز دیدن آشنائی میخورم صد خون جگر
عیب نیست دگر گناهی میکند دیوانه
آشنا را حال اینست ای بر بیگانه

خواجه بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه ازین جهان رحلت فرموده در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخبر الواصلین

تاریخ

فیض بخش جهان بصدق و یقین
از ربیع نخست چاردهم ۱۴ ۶۳۳
قطب آفاق خواجه قطب الدین
بود کان قطب شد بچرخ نهم
لقبش بختیار کاکی دان
عقل تاریخ نقل آن محمود
چون الهی سست او شی اش نجوان
آب جنت بقطب دین فرمود

قبرش که در دهلی است اگرچه از سنگ و خشت نساخته اند مگر خام است اما زیارتگاه خاص و عام است در زمان دولت شیر شاه و اسلام شاه بعضی از اعزه دیواری بر گرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازهای کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجود اند و این اشعار تاریخ بر دروازهای مذکور مرقوم اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ دولت شیر شاه
شاه را بر باب کوکب گرد دین علام
بود بست چار و نهصد سال از هجرت که شد
این عظیم القدر درگاهی اند باب
ز اهتمام شیخ دین پرور خلیل الله تمام
صادق آمد قول هذا الباب من اهل السلام

تاریخ بر دروازه سمت احاطه ملا موج

در زمان شه جهان اسلام
کرد شخصی بنا که در بابش
شد بلند این در بسپهر جناب
یوسف ثانی از حق است خطاب
گرچه صد هست باب جنت را
چون ز تاریخ نام کردم عرض
لیس باب بمثل هذا الباب
گفت درگاه خواجه اقطاب ۹۵۸

تاریخ بر دروازه غربی

خلقی که درین گنج سعادت میرفت
آخر گهر نثار شاکر خان سفت
گفتم چه نویسم رقم تاریخش
رضوان بدل اسرار از در جنت گفت ۱۱۱۹

ازین تاریخ چنان استفاده میگردد که دروازه غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر پادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار و نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را میرزا بیدل نظم فرموده که در قطعات او موجود است بعد از ان محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بجای دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار را بران کنده

تاریخ بر دروازه اندرون

از سعی کمترین غلامان شهریار	با اعتقاد معتقد کامل العیار	رفتند قدسیان بدیار بهشت عدن	تاریخ یافتند حصار بهشت عدن	۱۱۳۰

اشعار بر دروازه بیرون

از حکم بادشاه جهان خسرو انام	فرخ سیر شهنشه آسمان غلام عهد سعید بجری زیبا و منتظم	گردید مزار خواجه دین قطب فلک مانند قبله اشرف و چون کعبه محترم	گرد دیگر در عقیده او آدم و ملک

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد از آن اسلام شاه در عهد خود درجهٔ دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجه سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والاجناب	خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب باسروش غیب آمد گفت در گوش خرد	ساخت از روی ارادت معتقد سوم سال تاریخ بناش بیت ربی مستجاب	مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب	۱۱۳۰

شیخ محی الدین بن عربی

در سنه پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته و در دمشق مدفون گردیده

تاریخ

شیخ والاجناب بن عربی چه شد او ثانی محی الدین	مقتدای ره خدا طلبی سال مولود او بثانی بین	نقب خاص او محی الدین شد رقم سال نقل آن سامی	هر شد کافه زمان و زمین قدس الله سره السامی	۶۳۷

حضرت علی لالا

تاریخ سوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل سه از جهان سفر نموده

تاریخ

عمدهٔ اولیا علی لالا	شد ز دنیا بجنت والا سال نقلش بگو بعالم قدس	از ربیع نخست بود سوم شاهباز هوای عالم قدس	که گذشت از تعلق مردار	۶۴۳

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند علاء الدین که والی قلعه الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و آثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زردوزی آموخته بود و از آن سبب بزردوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین شمس گردید و در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در دمی باید زد او باشارت پیر روی بروم نهاد و در شهر قونیه رسیده دید که مولانا جلال الدین بر استری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در جلو او روان شد بعد از آن مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بصحبت رفتی شور و غوغا از موالی

و اصحاب برآمد که سر و پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این مرتبه عزیمت شام نمود بعد ازان که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت هفت کس مشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آنجماعت بیهوش افتادند یکی از آنها علاء الدین محمود فرزند مولانا بود که بداغ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اتسام داشت چون آنجماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند ازان روز باز این غایت نشانی ازان سلطان معنی پیدا نیست وکان ذلک فی شهور سنه خمس و اربعین وستمایه و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمود را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام به نیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از آن چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبعد آه شمس الدین والحق — دگر تاریخ شد بود او ز تبریز (٦٤٥)

از الفاظ آه شمس الدین والحق و دیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است

تاریخ

واصل از اتصال بصدق و یقین — عارفی بی نظیر شمس الدین — سال تاریخ نقل او رضوان — زد رقم شمس حج علت جنان (٦٤٤)

در تذکره دولتشاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود — نور چشم علی و زهرا بود — شد بجنت ازین سرای سپنج — آن محقق به ششصد و چهل و پنج (٦٤٥)

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ و غزنی تا آب سنده بادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و بادشاه تاتار بود در ماه ذیقعد سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام نمود تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید اما بعد از چندی کیوک خان پسر اوکتا ملک ازو گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین وستمایه درگذشت بعد از و منگو قاآن ولد ارشد

توبی خان مالک ملک گردید و سه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در خزینة الاصفیا مرقوم است

تاریخ

حموی آنکه بود سعد الدین	شد ز دنیا بسوی خلد برین	سال نقلش ششصد و پنجاه	شده مرقوم بیشک و اشتباه

۶۵۰

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود و بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیلی شیخ را اسمعیلی ندانستندی و فاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا	که آستانه او بود قبله آمال	بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت رفت ۶۵۱	شب دوشنبه و روز چهارم شوال

۶۵۱

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشسته و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود و مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که بچلکا داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایة بقتل رسانید و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را با یما خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالش استخوانهای او را در هم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش	روز یکشنبه چهارم از صفر	شد خلیفه پیش هلاکو خان دچار	دولت عباسیان آمد بسر

۶۵۶

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه در آمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین	بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین	ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک	سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
	خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته	همبران خاک که سلطانان نهادندی جبین	

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و ملاحده را در سنه اربع و خمسین و ستمایه مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد		یکشنبه اول از مه ذیقعده بامداد		خورشاه پادشاه سمعیلیان ز تخت	برخاست و پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدر الدین لولو والی موصل و آن حدود بخدمت او باستحقاق شتافتند آخر بعد از حکومت قریب سیزده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد از آن بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور درگذشت و در پایه سوار دلق مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها بجهت خوابگاهش ترتیب داده سریرے آنجا نهادند و خان را بر آن تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا کردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو هلاکو بمراغه بزمستان که شد		کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر		سال بر ششصد و شصت و سه یکشنبه ۶۶۳	که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر

۶۶۳

شیخ بهاء الدین زکریا

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کرور ملتان تولد شده در صغیر سن پدرش فوت کرد بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد از آن بملتان آمد گویند شیخ را با شیخ فرید شکر گنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی یکجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و پنج بعمر صد ساله ازین جهان درگذشت گویند پیش از وفات پیر مردی نورانی خطی مهری آورده بدست شیخ صدر الدین که خلف او بود داد و خط را پیش پدر خود آورد و شیخ همون خط را خواند و جان بحق تسلیم نمود مزارش در ملتان است و شیخ صدر الدین در سال هفتصد و نه هم بجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن الدین ابو الفتح بجاے او نشست و ازین تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته میشد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج مے یابد

تاریخ

قدوهٔ خاندان اهل یقین او بیوم الخمیس کرد سفر		شیخ ارض و سما بهاء الدین سوی فردوس سابع ز صفر		پانصد و شصت و شش ز هجرت بود لیک شد سال نقل و یقین		کانجم ذات او طلوع نمود شاه بهاء ز مقام علیین ۶۶۶

۶۶۵

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

این شیخ جلال الدین سلیمان است از مرتاضان روزگار و ممتازان سرحلقین نفس زباره بود و گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی به لاهور آمده بود و در قصبه قصور اقامت کرد سلطان بهمن مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود و شیخ فرید که نبیره قاضی شعیب است بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر وی افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و ستایش معارف حقیقی فرموده دبراه ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصی بدو رسید و در تسمیه او بگنج شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک است خواجه گفت کو نمک باد سوداگر چون جوالها را باز کرد و نمک بر آمد از گفته خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود از آن باز او را گنج شکر خوانند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش توده خاک شکر شده بود والله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از آنجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر	آن کز شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم است که شیخ المشائخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان به سه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از و به سه سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود بالجمله بقولی وفاتش بتاریخ پنجم محرم روز شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبره او در پتن پنجاب است و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بوده و در سنه پانصد و شصت و نه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده چنانچه ازین فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم فرما شد تولد عابد آزاده عمر
٥٦٩ ٩٥	شد فرید الله سال رحلت مسعود عصر
٦٦٤

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات اوست بطرف چپ مزار او روضه شیخ بدر الدین که نام پسرش بود موجود است ازین قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه می شود

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمن	شیخ دین او دین فرید الدین
بیگمان پنجم محرم بود	که فرید از زمانه نقل نمود

گر تو پرسی ز سال رحلت او	ز جهان رشید فرید آه بگو

۶۲۰

تاریخ

فرید الدین که او گنج شکر بود	چو در ذات خدا شد محو مطلق	بمظهر گفت هاتف سال نقلش	فرید الدین ولی واصل حق

۶۲۰

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

در هفت اقلیم مرقوم است که او از نسب بدلان زمان و برگزیدگان دوران بود اصل او از بلخ است در خلاصة المناقب آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بست و هشت روی بخطه آخرت نهاد سلطان علاء الدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدور آن دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند و مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد و نه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد بعد از پنج سال به شمس الدین تبریزی پیوست و چون شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس از ان در خدمت حسام الدین قونی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بد انجا که رسید و در صغر سن بصحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرات الخیال نوشته است که نور الله مرقده (۶۷۲) تاریخ وفات اوست سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشسته او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولد نامه باو مشهور است

تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه مولای روم نامش بود	دل فروز جهان کلامش بود	از ربیع نخست بود ششم	که طلوعش نمود چون انجم
سال مولود آن خدا آگاه	شد رقم آفتاب عالیجاه	شده تاریخ نقل او پنجم	بیشک ریب از جمادی دوم
سال نقلش ز اوج هفت طبق	هاتفم گفت قطب جنت حق	سال نقلش باشتهار زمان	نور الله مرقده برخوان

۶۷۲
۶۰۴

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال در ان دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه دست داده وقتیکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بوده در قلعه الموت وزارت اسمعیلیه هم روزی چند از روی زجر و غضب نموده در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار او کشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاده چون ابن علقمی را که وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین

خلیفه آغاز مکاتبات و مراسلات نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نباید شمرد چون نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و مدتی محبوس ماند تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین و ستمائه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلع قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکو خان شتافت بوفور عنایت حکم شد که ملازم اردو باشد و در اندک وقت در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت منظنه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه نصیر الدین بوده و خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذالک را در انجا جمع آورده اما هنوز باتمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان به انقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان اباقاخان پسر هلاکو خان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه اثنین و سبعین و ستمائه فوت کرده در بغداد قدیم در روضه امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آنرا کاظمیه متبرکه گویند مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز بوده و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شده بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر را در رضافه دفن فرمود از غرائب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع حوت سنه پانصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

٦٧٢

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل
یگانه که چو او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه
بروز هیجدهم او درگذشت در بغداد

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چندگاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها با ایشان متعلق بوده و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین دخترزاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود بعد ایالت ده سال در سنه ششصد و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته +

تاریخ

٦٧٦

بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان
غضنفر صف دوران [illegible] اقبال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت
بر آمد آیت اذا الشمس کورت در حال

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقاآن

عرف اباقاخان و لد ارشد هلاکو خان است بعد وفات پدر بروز جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین و

ستمایه بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده پادشاهی مردانه بارای و تدبیر بود وزارت بخواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان داده و لشکر بروم فرستاده بعضی از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که
خواجه نصیر الدین طوسی بروزگار هلاکوخان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و دوایر موهومه و صور
بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید و ابقاخان بسی تومان بر انجا خرج کرد هفتده سال و چند ماه
در اکثر ملک ایران پادشاهی نمود شبی در مرغزار او جاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظر ظاهر شد
گفت مرغی عظیم قصد من دارد و تیر و کمان طلب کرد چون تیر و کمان بدو دادند فی الحال بافتاد و جان داد و مظنه بعضی
کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت و این واقعه بتاریخ بستم
ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمد و عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بیست و دو ز بهار ماه ذی الحجه — ز دور چرخ که بر کس نمیکند ایفا
چهارشنبه و هنگام صبح در همدان — بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا
۶۸۰

سلطان نکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکوخان هفت بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ست از اولاد چنگیز خان
که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر نمیکرد چون دو سال و پنجاه و شش یوم از سلطنت گذشت
دیگر شاهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست و ششم
جمادی الاول سنه ثلاث و ثمانین و ستمایه بقصاص شاهزاده قنقورتای پشت او را بشکستند و ارغون خان را
بجای او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل نکودار مشتری دیدار — که بود سرور خاقان خطهٔ ایران
ز دست برد فلک پشت او شکست و لیک — نمود سال شکستش ظهور از لب جان
۶۸۳

تاریخ

تاریخ چون ششصد و هشتاد و سه بد — تا شر حادثات فلک بر دوام کرد
ارغون بملک گیری چو تیغ بر کشید — احمد برفت و تیغ شهی در نیام کرد
۶۸۳

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکوخان و سلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت
بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت و بدین حیله بتاریخ بستم
جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سر او را که دفتر شر و فتن بود از بدنش جدا گردانیدند اما بعد از ده سال
و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک از نقد یزد — شهادت یافت در صحرای تو شهر
بقصد صاحب دیوان محمد — که دستور ممالک بود در دهر
پس از ده سال و دو ماه و دو هفته — چشید او هم ز دوران شربت قهر
تو در دنیا مشو بد را مقابل — که دارد در ترازو نوش با زهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دفتر احمد خان باصفهان افتاد و بعد فوتش خواست که ابهند و سلطان

رود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر داریش نموده نامه طلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید بوقا خان که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را به تسمیم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان
محمد ابن جوینی دُر یگانهٔ دهر
زروی ..... برروی اغبار بحر
بسال ششصد و هشتاد و سه شعبان چهار ۶۸۳
زجام تیغ لبالب چشید شربت قهر
بوقت عصر و شنبه برود خانهٔ اهر

خواجه بهاء الدین محمد که دلدار خلد صاحب دیوان بود در زمان آباقاخان بوزارت بلکه فرماندهی و ایالت اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب بادشاهان شیراز بود معنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده است و ملوک شیراز را ازانجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود او بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی است اتابک است یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده و در پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد ازوی برادر او اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از وی پسرش تکله بسلطنت رسید و بست سال حکومت کرد بعد ازوی اتابک سعد بن زنگی بست و هشت سال ملک راند و در سال ششصد و بست و هشت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابو نصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز می نویسند مردی بس نیکو سیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفه بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یارب این ملک مسلمانی باسن آباد دار
در پناه شاه عالم پادشاه ملک دین
روزگارت باسعادت باد و سعدی مدح گوی
خسرو صاحب قران غوث زمان بو نصر سعد
رایت منصور و بخت یار و اقبالت قرین
آنکه اخلاقش پسندیده است و اوصافش گزین

هم دران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته ...

تاریخ

دران مدت که مارا وقت خوش بود
ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود ۶۵۶

و او را پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچهٔ همایونش
بنام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است

وفات ابو نصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک سعد بن ابو نصر بجای پدر نشست و بعد از دوازده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده بجوار رحمت انتقال کرد بعد از و سلجوق شاه و سلغر شاه بسلطنت رسیدند و سعدی درین باب قصیده گفته بیتی چند ازانجمله نیست ٭

ستمایه بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده پادشاهی مردانه با رای و تدبیر بود وفادارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داده و لشکر بروم فرستاده بعضے از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که خواجه نصیر الدین طوسی بروزگار هلاکو خان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و دوائر مو هومه و صور بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید و ابقاخان بسی تومان بر انجا خرج کرد هفده سال و چند ماه در اکثر ملک ایران بادشاهی نمود شبی در مرغزار اوچاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشتی در وظاهر شد گفت مرغی عظیم قصد من دارد و تیر و کمان طلب کرد چون تیر و کمان بد و دادند فی الحال بافتاد و جان داد و مظنه بعضے کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت و این واقعه بتاریخ بستم ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمده عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بست و دوم بر اندر ماه ذی الحجه — ز دور چرخ که بر کس نمیکند ایفا
چهارشنبه و هنگام صبح در همدان — بسال ششصد و هشتاد درگذشت ابقا

۶۸۰

سلطان نکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکو خان هشت بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ست از اولاد چنگیز خان که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر میکرد چون دو سال و پنجاه و شش یوم از سلطنت گذشت دیگر شاهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست و ششم جمادی الاول سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بقصاص شاهزاده قنقور تائی پشت او را بشکستند و ارغون خان را بجاے او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل نکودار شتری دیدار — که بود سرور خاقان خطه ایران
ز دست برد فلک پشت او شکست و لے — نمود سال شکستش لمعه از لب جان

۶۸۳

تاریخ

تاریخ چون ششصد و هشتاد و سه — تاثیر حادثات فلک بر دوام کرد
ارغون بملک گیری چو تیغ برکشید — احمد برفت و تیغ شهی در نیام کرد

۶۸۳

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکو خان و سلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت و بدین حیله بتاریخ بستم جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سر او را که دفتر شرو فتن بود از بدنش جدا گردانیدند اما بعد از دو سال و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک از تقدیر ایزد — شهادت یافت در صحرای توشهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته — چشید او هم ز دوران شربت قهر
بقصد صاحب دیوان محمد — که دستور ممالک بود در دهر
تو در دنیا مشو بد را مقابل — که دارو در تریاق و نوش با زهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دفتر احمد خان باصفهان افتاد و بعد فوتش خواست که بهند و سلطان

رود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر داریش نموده نامه طلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید بوقاخان که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را به سیم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه از ین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصه آفاق صاحب دیوان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌ محمد ابن جوینی دریگانه دهر
زروی..... برروی اخیتار بحر ‌ بسال ششصد و هشتاد و سه شعبان چهار
زجام تیغ لبالب شهید شربت قهر ‌ بوقت عصر دوشنبه برود خانه اهر

خواجه بهاء الدین محمد که دلدار خند صاحب دیوان بود در زمان اباقاخان وزارت بلکه فرماندهی و ایالت اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب بادشاهان شیراز بود معنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده هست و ملوک شیراز را از انجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سغر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود و بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی هست اتابیک هست یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفر الدین سغر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده و در سنه پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد از وی برادر او اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از وی پسرش تکلا بسلطنت رسید و بیست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بیست و هشت سال ملک راند و در سال ششصد و بیست و هشت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابونصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز می نویسند مردی بس نیکوسیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفه بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر ان مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یارب این ملک مسلمانی بامن آباد دار ‌ در پناه شاه عالم بادشاه ملک دین
روزگارت باسعادت باد و سعدی گوی ‌ خسرو صاحبقران غوث زمان بو نصر سعد
رایتت منصور و بختت یار و اقبالت قرین ‌ آنکه اخلاقش پسندیده است و اوصافش گزین

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته...

تاریخ

دران مدت که مارا وقت خوش بود ‌ ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و او را پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچه همایونش ‌ بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگی است

وفات ابونصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک سعد بن ابونصر بجای پدر نشست و چند روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده و بجوار رحمت انتقال کرد بعد از و سلجوق شاه و سلغر شاه بسلطنت رسیدند و سعدی درین باب قصیده گفته بیتی چند از انجمله نیست +

ابیات

در شعر سه کس پیمبرانند　　قولیست که جملگی برآنند

فردوسی و انوری و سعدی　　هرچند که لا نبی بعدی

و عقلاً بنا بر فواید دینا و عقبی کتابی در نظم و نثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ شعرا و کتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن بادشاه دهلی بوده و پیش از بادشاهی در سنه ششصد و هشتاد و چهار شهید شده در زمان حکومت خود دو کرت از ملتان خرج و قاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد و در آن خانقاه دیهه ها وقف کند لیکن شیخ از جهت ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه یکان سفینه غزل بخط خود بسلطان شهید فرستاده و معذرت خواسته مکتوب در سفارش امیر خسرو دهلوی نگاشته و اشعار خسرو را بسیار تحسین میکرد وفات سعدی در ماه شوال شب جمعه سال ششصد و نود و یک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابونصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته و در ان بلده مدفون گشته مزارش بسعدیه اشتهار دارد و بعضی نوشته اند که در سال ششصد و نود ارتحال نموده دلی قول اول صحیح تر می نماید و شیخ بقولی یکصد و دو و بقولی یکصد و بست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق مینماید زیرا که شیخ در کتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابو الفرج ابن جوزی ترک سماع فرمودی و بعزلت و خلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی و عنفوان شبابم غالب آمدی و هوا و هوس طالب از ین کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات شیخ ابو الفرج که در سنه پانصد و نود و هفت بوقوع آمده بحد بلوغت رسیده بود و در حین وفات او عمر سعدی کمتر از بست و هفت سال نبوده باشد پس باین حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و مدت عمرش یکصد و بست سال و آنکه در نسخه هفت اقلیم و تذکره دولت شاه منظر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده محض غلط است زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور شد یکصد و بست سال عمر داشت تاهم سال ولادت او بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است پس این را هرگز عقل قبول نماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه خود در باب دوم از کتاب بوستان میگوید

ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب　　دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آنکه در نفس خودبین مباش　　دگر آنکه در جمع بدبین مباش

و آنکه در بعض کتاب گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصار نهاده میگفت لفظ دیدم غلط است لفظ دیدند باید و اینکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده مولانا قطب الدین علامه شیرازی است اینهم غلط مینماید و تاریخیکه در تذکره دولت شاه و کتب دیگر در وفات آن بزرگوار نوشته اند اینست

تاریخ

شبی آدینه بود و ماه شوال　　ز تاریخ عرب خ ص ا ز سال

همای روح پاک شیخ سعدی　　بیفشاند از غبار تن پر و بال

تاریخ

در بحر معارف شیخ سعدی ... که در دریای رحمت بود غواص ... مه شوال روز جمعه در شش ... بدان درگاه رفت از روی اخلاص
یکی پرسید سال فوت گفتم ... ز خاصان خدا زان تاریخ شد خاص

۶۹۱

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ سعدی که عارف حق بود ... راز دان وجود مطلق بود ... یکصد و بست سال عمر ش بود ... کان زمان رحلت از جهان فرمود
بشب جمعه پنجم شوال ... شد بفردوس آن ستوده خصال ... چون ز خاصان حق تعالی بود ... خاص تاریخ او ملک فرمود

۶۹۱

روزی مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیده بر آمد که بیت مقطع اش این بود

بیت

اگر مراد دعای مدد کنی شاید ... که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعه آخر پسندیده آمد و آن را ماده تاریخ ساخته تعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا ... ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد ... ز نظمهاش یکی مصرعه است گفته او ... چو بی سعی ز رعونت گرفتمش اعداد
ز سال فوت خبر یافتم و آن اینست ... که آفرین خدا بر روان سعدی باد

اگر اعداد الفاظ سعی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ وفات بر آید و این تاریخ که نوشته میشود

نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان شد ... ز شادی بر زبان آورد منت مر خدا را ... ز منت مر چو حرف اولین را دور سازی ... شود تاریخ سال رحلت او آشکارا

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد ... ز شادی گفت منت مر خدا را ... چو سر حرفی ز منت مر کنی دور ... شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ بر آید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است
مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حروف اولین را از هر دو کتاب
جدا جدا بگیری و حرف اول را باندازی تاریخ بر آید و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر ... شد گلستان و بوستان آغاز ... پنج حرفی ز هر کتابی گیر ... حرف اول ز هر یکی انداز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا ... سال تاریخ سعدی شیراز

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تعمیه

مرگ سعدی کا جسی دم چرچا هوا ... که گلستان وه کب هوا کهکر ... سر منت کو دور کر اسنی ... مر گیا آپ کهکی منت مر

واسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و باجهودان بکار گل ماندن در خندق طرابلس

و خلاص دادن یکی از روسای حلب از آن قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار به نکاح شیخ و بدخوئی زن زشت کردار وغیره احوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته و رانیجا احتیاج تفصیل ندارد و از نوشته مستر فرنکلین صاحب انگریز که در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار و دو صد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع است بدریافت آمد که بفاصله نیم کروه شرقی باغی بپای کوهی سمت شمال و مشرق شیراز مرقد شیخ واقع است در میان عمارتی مربع عالیشان که بیک طرف دیوار آن دو طاق استوی واقع شده طاق سنگین یمین مرقد شیخ است بطول چهار دست و بعرض تریب دو دست بی هیچ تغیری که در حالت بناد دفن بود بکنارهٔ آن فقرات چند از احوال شیخ و کلیات او بر سنگی بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است که یکی از صلحای بخواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی زمزمه میکنند چون استماع کرد گفتند که این بیت شیخ با تسبیح و تهلیل یکساله ملک مقابل است آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازهٔ شیخ رفت دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و آن غزل میخواند و مے نویسد که مطلع آن اینست

بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار ... هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و او را بر خواب خود مطلع ساخت و بشارت داد در لطائف و ظرائف و نازکی طبع شیخ را درجهٔ اعلی است همگی با مستعدان نشستی و با وجود استغراق حال با اهل فضل صحبت داشتی و مطایبه کردی و بذله گفتی و در خلاصة الاشعار مذکور است که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دو چار شد و آثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آرے

بیت

سعدی خط سبز دوست دارد ... نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند و پرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت بلے و این مطلع خواند +

بیت

آوازه درافتاد که باز آدم از جمر ... بهتان عظیمیست من و توبه کجائی

حکیم بفر است دریافت که این سعدی است او را در بر گرفت و شیخ بعد ازین حکیم را بخانه خود برده و چندی بمهمانداری قیام نموده تکلفات تمام بعمل آورد حکیم هنگام رخصت بیکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین نکنند اگر شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بدانند القصه چون سعدی بعد از مدتے بخراسان رفت حکیم نزاری بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بخیت در دوم روز نانچه و روز سوم گوشت بریان پیش آورده گفت چنین مهمانی سالها میتوان کرد چنان مهمانی که شما فرمودید بیش از چند روزے نتوان نمود + نقل است که باری سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین و

برادرش خواجه شمس الدین دیوان را به بیند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقاآن خبر شد سعدی را پیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت بازگردیدن پادشاه فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخر چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقاآن فرمود که این معنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد — حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
و گرنه راعی خلق است زهر مارش باد — که هرچه میخورد از جزیهٔ مسلمانی است

سلطان آباقاآن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول ترا کفایت است و الّا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده افتاد و دولت شاه میفرماید که انصاف آنست که درین عهد که مایم علما و مشائخ روزگار چنین نصیحتی با بقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته **بیت**

نه هرکس حق تواند گفت گستاخ + سخن ملکیست سعدی را مسلم + **منقول** است که در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین تازی گوی سالاران شیراز خرمای چنداز مال دیوان که تسعیر اندک داشت به بهای گران به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک ازین ظلم بیگمان بود اتفاقاً ازان خرما پاچند قطعه به برادر شیخ سعدی فرستادند و برادر شیخ بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و باخود اندیشه کرد که خود برود و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی بدو نوشت پس این قطعه را رقم کرده فرستاد

قطعه

زاحوال برادرم به تحقیق — دانم که ترا خبر نباشد
خرمای بطرح میدهندش — بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال برند و مرد درویش — خرما بخرند و زر نباشد
انگه تو محصلی فرستی — ترکی که ازان بتر نباشد
چندان بزنندش ایخداوند — کز خانه رهش بدر نباشد
ای صاحب من بغور او رس — لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هرکس را که خرما بطرح داده اند پیش من آید تا بایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما بطرح ستیده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هرکه زر نداده بود سپه سالاران را بعد از مالش فرمود که زر ازو نگیرند و خرما باز فرستانند و از کسیکه زر ستیده باشند باز گردانند و ازان بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا دارند بعد ازان ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و بعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام که خرمای که بدوکان برادرت برده اند بوی ارزانی دارند و قیمت ازوی نگیرند و التماس آنکه چون معلوم شد که برادر شیخ درویش است محقر قراضه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرجی به برادر خود ارزانی دارد پس هزار درم زر را ببوسید و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و بیقین میدانست که شیخ خود چیزی بخاصه قبول نمیکند بعد ازان برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای خرما به بقالان ارزانی داشت +

مولانا امامی الهروی

از جملهٔ فضلای خراسان است باوجود علم و فضل شاعری بی نظیر بوده است و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همکر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین پروانه که در عهد سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده است و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نژاد ملک زوزن است هر چهار فاضل باتفاق قطعه بحضور خواجه مجد الدین همکر فارسی فرستادند و از و استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

تو شمع فارس مجد ملت و دین
چو دولت حضرتت راهست لازم

سوالی میکند پروانهٔ روم
دعاگو صاحب دیوان ملزوم

تو کن تعیین این چون ملک انصاف
ز شاگردان تو هستند حاضر

ز شعر خود سعدی و امامی
بود در دست تو چون مهره موم

رهی وافتخار و نور و مظلوم
که امامی به پسندند اندر این ام

خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد

رباعی

ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم
بر شکر گفته های سعدی مگسیم

در شیوهٔ شاعری باجماع امم
هرگز من و سعدی با امامی نرسیم

و دولت شاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوهٔ صنائع و بدائع شاعری بوده باشد والا سخن شیخ سعدی را مرتبهٔ عالی و مشرب اورا درجهٔ وافیست سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از نمکدان لطافت آنی دارد و امامی در سنهٔ ششصد و هشتاد در گذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی است

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیرهٔ سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنهٔ ششصد و هشتاد و نه هجری بادشاه دهلی شد در روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیدهٔ با تاریخ گفت از انجمله چند بیت اینست

تاریخ

شنبه کافتاب از مهد شب جست
بگاه چاشت با فیروزی فال

بتخت آسمان فیروزه بنشست
ز هجرت ششصد و ۶۸۹ هشتاد و نه سال

ز طالع در چنین وقت مبارک
جمادی دومی را سومی روز

سه اندر برج شیر و طالع شیر
نهاد اکلیل بر سلطان تبارک

سیم ساعت ز روز عالم افروز
بتخت شیر بر شد شه بشمشیر

و امیر خسرو این کتاب را که در وقصیده پادشاه در جلوس و وصف بادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سرآغاز
رده فتحش می اندر جام کردم

گلوی خامه را کردم سرآغاز
که مفتاح الفتوحش نام کردم

بتاریخ آنچه در سلک عدد بود
عروسی کردمش سرپرده بر ماه

برآوردم چو فردوس برینش
ز هجرت سال ششصد نود بود ۶۹۰

سزای دست بوس حضرت شاه
دوم عشر جمادی آخرینش

وسلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و شریعت پروری روزگار می گذرانید اما چون
برهم زدگی خاندان او مقدر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطای رفت و در عصر او حادثهٔ عجیب افتاد سیدی مولہ
نام درویشی مرتاض بعلم سیمیا مشهور بود و بجهت آنکه خرچ عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او میشد
امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند به تهمت آنکه میل خروج دارد دلبسته پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان
زیر پای فیل انداخته بلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده
و مربای سلطان بود تخم جلالی را از بیخ بر انداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کرا داشت و آن ملک را
متصرف شده سر از اطاعت ملک پیچیده بود لهذا فیروزشاه باراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کرا متوجه
گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور
بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروزشاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است
و علاء الدین از طرف کرا بر کشتی سوار شده درمیان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان
علاء الدین بموجب اشاره او شمشیری بر فیروزشاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برد او
فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کرا و مانکپور بگردانیدند و جمله مخصوصان سلطان را که در کشتی
بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفتدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج ۶۹۵ هجری در عین برسات
بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروزشاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

درزمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی در پائین
تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد
میگردد که او در سنه ششصد نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی
رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد
و چهار در عهد سلطان فیروزشاه باربک بر تربت او نصب کرده اند سنه و عبارت که بران لوح منقوش است اینست
هذا مرقد المنور قطب الاولیاء فی الآفاق و غوث الاتقیاء بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل
شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنوره عمره الروحه خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بیکه فی سنه اربع و سبعین و
سبعمائة وفات حضرت شیخ المحققین و قطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبه انس گوهر دریای حقیقت
جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان
فی العهد ذالک الملک اللیل جار الشمس ۶۹۵ھ + اما تاریخ که در نسخه مخبر الواصلین مرقوم است ازان سال ششصد ۶۹۵
و هفتاد و دو استخراج مے یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال نقلش خرد میان و گفت | عمدهٔ اهل دین جنت گفت

شاه ترک

شاه کرنگ از صبین و ارستگان است از رسمها بر کنار زیستی و پیوسته در خرابات گشتی مسکنش بلده کڑا مانکپور است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت برنده پیش خواجه آمده احوال بگفت فرمود که برو دو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون باز آمده در خواست خرقه نمود خواجه کرنگ گفت برو از ان آتش گاه بر گیر لیکن از ان خود چون او در نگریست آن خرقه را با چندین دیگر در یافت و شه بسیار گردید میگویند که چون سلطان فیروز شاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود نزدیک کڑا رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کرنگ دریافت و بسیار فروتنی نمود مجذوب سر برداشته گفت

بیت

هر که بیاید بسر جنگ	سر و رکشتی تن در گنگ

و سلطان فیروز شاه بهمان وضع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کرنگ در بلده کڑا که بیزده کروهی غربی از بلده الآباد فاصله دارد طواف عالمیان است وفاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده

مآت هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقاخان از اولاد چنگیز خان است او برادرزاده خود بایدوخان را مغلوب ساخته و کشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمودند و خود را سلطان محمود نام نهاد بعد حکومت هشت سال و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزوین در گذشت لاشش او را به تبریز برده در گنبدی که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

بسال هفتصد و سه هجرت از شوال	بروز یازدهم عصر روز یکشنبه
شد از نواحی قزوین شه جهان آرای	بسوی خلد که باد آن جهان ابد عیشش

ملک شمس الدین کهین

دوم بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه هرات گردید و بست و هشت سال بدولت گذرانید و ابقاخان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری در گذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

روز پنجشنبه از صفر ده و دو	سال هجرت رسید هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق	شد بفردوس زین سرای سپنج

ملک فخر الدین بهین

پسر ملک شمس الدین کهین و سوم پادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنهٔ هفتصد و پنج هجری بحکومت هرات رسید چون سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون خان بعد از برادر خود غازان خان پادشاه ایران شد جمله ملوک و سروران اطراف پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنهٔ هفتصد و شش هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند بر سر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه بدو حواله کرده شود چون اندرون رفت نخست جهان پهلوان پیش آمد امیر او را بقتل رسانید و بعد از آن خود از دست پهلوان یلدوز و محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

بسال هفتصد و شش در صفر بشهر آخر	بحکم لم یزلی کردگار بی مانند	ز دست برد قضا از کف محمد سام	کشید جام شهادت امیر دانشمند

٧٠٦

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش نائب اند و نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین پادشاه شد و در سنهٔ هفتصد و بیست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامهٔ عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش یکی تحفهٔ شاهی است در هیات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند بیش از وی کس بر مفتاح شرح ننوشته میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود قضارا در آن وقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز بعقده کسوف خط مبتلا نگشته بود رسید مولانا خواند که یا لیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا وفات مولانا در هفدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

و لب فلک چو آن جان جهان	چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان	در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز	یکشنبهٔ هفدهم ز ماه رمضان

٧١٠

تاریخ دیگر

بازی کرد چرخ کجرفتار	در سه روزه آه از آن بازی	ذال و یا رفته از سنهٔ هجرت	رفته در پرده قطب شیرازی

٧١٠

ایضاً از مخبر الواصلین

بود علامهٔ مکان و مکین	مولوی زمانه قطب الدین	صاحب منطق و معانی بود	فاضل بی نظیر و ثانی بود
شرح شمسیه زو طلوع شده	قطبیه نام او وقوع شده	سال نقلش که بهر گوهر سفت	عقل علامه قطب جنت گفت

٧١٠

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جملهٔ شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه نیز با عظمت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید درویش از کجائی گفت از خاک پاک شیرازم خواجه بقصد مطایبه و سخریه بدست او نیز گل شدن اکثر شیرازیان طاسی را که در دست داشت واژگون نموده خطاب بشیخ کرده تعریضاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس

میماند شیخ در حال طاسی تهی را که بدستش بود بر بالا نموده پیش نهاد و علی سبیل المعارضه گفت بجواز چیست که سر تبریزیان باین میماند خواجه بجوابش نپرداخته بعد از ساعتی گفت عجب حالیست که شیرازیان در شهر ما از سگ بیشتر اند شیخ تبسمی کرد و گفت این حال خلاف شهر ماست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند خواجه بهم بر آمد و شیخ بگوشه بنشست و جوانی صاحب جمال چنانکه رسم آن خواجه را یاد کردن گرفت و همام میان آنجوان حائل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند سعدی گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت و این مقطع برخواند **بیت** در میان من و دلدار حجاب است همام ❊ وقت آنست که آن هم ز میان برخیزد ❊ خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی ست سوگندش داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال تکلف بجا آورد و صحبتها داشتند فقط خواجه همام در شهور سنه هفتصد و سیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته در تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است و الجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و [illegible] هجری در ایران بسریر سلطنت نشست و بعد سلطنت قریب سیزده سال رخ عید ماه رمضان سنه هفتصد و شانزده هجری درگذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت | از گاه و کلاه خسروی شاه گذشت
تاریخ
بگذشت و جهان بیوفا را بگذاشت | آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابو سعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادر زاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد او بود بتاریخ هفتدهم رمضان سنه ششصد و نه هجری فیروز شاه را در گذرا کشته بادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ بر انداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

بازم رخ زیبای کسی در نظر آمد | عشقی بدل افتاد و هوای بسر آمد
غزل
زین پس نخورم هیچ غمی [illegible]
آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی | کز لشکر او زلزله در بحر و بر آمد
از زلزله جیشش تو دهلی ز عهد خویش | سلطان جهانگیر محمد شه اعظم
جنبید و زمین بوسه زنان پیشتر آمد | بر شاه جهان مژده فتح و ظفر آمد
کز داد دهش همچو علی و عمر آمد

و سلطان علاء الدین قلعه چتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته و راجه آن دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده و دختر ش او را از آن قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاصی فراوان داشته اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بست و یک سال کسری زیاده بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر بادشاهی نشست

سید حسین

اصلش از ترمذ است و مولد او خطه غزنی یکصد و هفتده سال عمر یافته در هرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفتده هجری تاریخ وفاتش از بحر الواصلین

بحر عرفان و علم میر حسین | فخر کونین و مفخر الثقلین
هفتصد هم بود از مه شوال | که گذشت از جهان بهر دو نوال
تاریخ
صاحب علم و معرفت بوده | منبع فیض و مکرمت بوده
سال ترحیل آن خجسته صفات | هاتف غیب گفت قطب هرات

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و بمرتبه وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت نشانید و خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان و شادیخان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت بعد از سی و پنج روز کافور را کشتند و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را طرف برادر خود سر انجام میداد بعد ازان او را مکحول ساخته خود بتاریخ هفتم محرم سنه هفتصد و هفده هجری بر تخت دهلی نشست و ملقب بقطب الدین مبارک شاه گردید او جائزه کتاب نه سپهر زر برابر وزن جسته فیل بامیر خسرو تسلیم نموده و امیر در کتاب تصریح مینماید و از زبان سلطان میفرماید +

نظم

بتاریخ هجری من اسکندری | کند هر که آرایش دفتری
چو میراث شد پیل زر دادنم | ز زیباست زرین سهل تر دادنم
مرا عمر گر شصت بالا گذشت | همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان گیتی دلم کرده یاد | معز الدنیا بدر شه کیقباد
ازان پس در خسته شاهی شدم | تونگر ز گنج علائی شدم
چنین بخششی کز تو جم یافتم | در ایام پیشینه کم یافتم
جزائید کزین پیش پرداختم | چو این نامه خاص کم ساختم
ز گنج گرانمایه وی بی شمار | دهم بار بخشش آن پیلبار
شها گنج بخشا کرم گسترا | معانی شناسا سخن داورا
بسی بندگی کردم از عون بخت | کمر بسته در خدمت چار تخت
ازان پس ز فیروزه چرخ بلند | شدم پیش فیروز شاه ارجمند
شد اکنون که اقبال همدم مرا | نوازنده شد قطب عالم مرا
کنون لا بد از سحر سنج زمن | باندازه بخشش آید سخن

و مبارک شاه وزیری داشت خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بیست و یک شهید ساخته بر تخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بود حکومت پنج ماه متقید گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ سلخ ماه رجب سال مذکور کشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید +

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از فحول مشایخ وقت بوده و بکرامات و خوارق عادت معروف اگرچه اصل وی از عراق است اما چون متوطن و کار وی در پانی پت شده و هم در ان شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و ملای روم مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوبانه گرد شهر و بازار می گشت و در آخر کار شغل بجائی رسید که همیشه مستغرق بوده و سخن کمتر گفتی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نمی یافت و از جذبه شیخ ملاحظه می نمود تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وی بود دستوری خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد وقت رخصت بخسرو فرمود که هر چه از شرف الاولیا بشنوی بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و یا دل اعتراض مکن چون خسرو به پانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود که شوان چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو هیری گد ترا مهگرد یقید خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب می خوانند شیخ فرمود که از هیر بیاسی خود چیزی بگو خسرو این غزل خواند +

غزل

ای که گویی هیچ مشکل چون فراق یار نیست		گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
چند گویندم برو زنار بند ای بت پرست		بر تن خسرو کدامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش می گوید خوش خواسته بود خواش خواسته رفت از این درویش نیز بشنو و این ابیات از گفتار خود خواند ✤

غزل

ده هیچ خسروان بر با نعل استر است		خسرو کسی که حلقهٔ تجرید بر سر است
سیم غم ولد زوی هفتم تقاضت عشق		کو عارفی که منظر او عرش اکبر است
گفتم ز علم و عقل بملک دگر شوم		ملکم ز علم و عقل چه دیدم فرودن تر است
درس شرف بخوبی الواح ابجدی		لوح جمال دوست مرا در ابر است

خسرو از شنیدن این غزل بسیار بگریست شیخ بزبان هندی فرمود ایه روندانه پچه پچهندانه یعنی ایهمه که میگری چیزی فهم میکنی امیر خسرو گفت من بنده هم ازان میگویم که چیزی فهم میکنم شیخ ازین سخن بغایت خوش شد و بخواجه نعمتها و کرامتها مبذول داشت و بعد از سه روز امیر را رخصت داد و صبای شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادگارها فرستاد و بسلطان دو کلمه باین طریق نوشت که علائی خلجی خوطهٔ دهلی مقرر داند که با بندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضی از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت ای نادان هزار رحمت بر من کرد که خوطهٔ دهلی بر من مستقیم داشت جای شکر است منقول است که ملک نایب که در اواخر عهد سلطان علاء الدین تسلط پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکی از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود آن درویش دادخواهی بر آستانهٔ شیخ برد شیخ بسلطان باین مضمون کتابت نوشت علاء الدین خوطهٔ دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای حبشی بریده و پس دریده تو یکی از درویشان را آزار رسانیده و عرش الرحمان را بلرزه آورده اگر او را بسزا رسانید بهتر و الا بجای تو خوطهٔ دیگر در دهلی نشانیده خواهد شد وفاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بیست و چهار هجری واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیرا که با شمس تبریزی صحبت داشته مزارش در پانی پت زیارتگاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا ✤

بیت

گه هست کند صورتی مردی و زنی		گه لشکند و جامهٔ جان راز تنی
کس نیست که او شاه قضا را برسد		کای بار خدا چه حکمت چیست فنی

جواب از شاه بوعلی قلندر

بیت

شرط است که با امر جلادم نزنی		این نوع که گفتی به تو مردی نه رسی
گل راچه مجال است که پرسد گلال		کز بهر چه سازی و چرا میشکنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکابر مشایخ هند است و اهل هند وی را سلطان المشایخ می خوانند در بداون متولد شده و در دهلی نشو و نما یافته نسبت وی بدوازده پشت به امام همام علی ابن موسی رضا می پیوندد و شیخ نظام صغیر بود که پدرش که احمد دانیال نام داشت از سر رفته و بدوازده سالگی صحبت شیخ فرید گنج شکر درویش پیدا شده اگرچه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود در هندوستان بر تبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام

وارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاصی که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند شیخ در موقف قبول نیفتاد بالاخر خضر خان و شادیخان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره در غایت تکلف و ترفیع برآوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در آن گنبد ننهند ناچار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن نهادند و آن عمارت بجای مسجد شد و الیوم مسجد جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میشد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو ما بیرون رود شیخ بجهت استماع یار سافرت بر نیست شبانگاه درد شکم بوالی عهد پیچید هر چند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان انداختند و تشفیع ساختند و التماس برگشتن و دعای عافیت درخواست کردند شیخ گفت در وقوع از کارخانه الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فائده بر شفاعت شفیعان مترتب نشد والده سلطان آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت دهلی بمهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب بمن فرستند و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش ببول بیماری برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا کرد همان لحظه صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی برای مبالغ کثیر در آنجا نوشته بود گم کرد پیش شیخ نظام الدین آمده و حال ظاهر کرد شیخ یک درم بوی داد که این را حلوای بخر بروح شیخ فرید الدین بدرویشان بده چون آن شخص درم را بحلوای برد او قدری حلوای در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود والله اعلم بالصواب شیخ نصیر الدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسو دراز که یکی از بزرگان وقت بود در دکن سکونت داشته و در آن دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است و شیخ برهان الدین غریب که درویشی صاحب شوق و ذوق بود هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است فوت کرده و در آنجا مدفون است و برهانپور بنام او آباد شده و آن شهریست مشهور بر ساحل دریای تپتی در تاریخ فرشته مرقوم است که شیخ نظام ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنی متولد شده و نام پدرش احمد بن دانیال بود و سلسله بیعت او بشیخ عبدالقادر جیلانی میرسد وفات شیخ بتاریخ هیجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال هفتصد و بیست و پنج هجری بوضوح پیوسته مقبره او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بر دیوار مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است ❊

تاریخ

نظام دو گیتی شه ماء و طین ۝ سراج دو عالم شده بالیقین
چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب ۝ ندا داد هاتف شهنشاه دین ٧٢٥

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین ۝ شیخ عالی نسب نظام الدین
چارشنبه بخلد نقل نمود ۝ هیجدهم از ربیع الاول بود
نود و چار سال عمرش بود ۝ کانزمان شد بحضرت معبود
سال ترحیل آن ستوده شیم ۝ زد خرد زبده بهشت رقم ٧٢٥

	تاریخ از ...	

پر سلطان جند تحقیق غزنین		بتاریخش آمد شهنشاه دین		مقبره شیخ بهاء الدین وفات او نود و صد سال بلکه زیاده هجری بود

۹۷۵ در عهد اکبر شاه بادشاه سید فرید خان در سنه نهصد و هفتاد هجری گرد مزارش ستونها استاده کرده گنبد بر آن تعمیر نموده و بر لوح سنگی کلمه طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده *

تاریخ

علم که در روضه حضرت غوث الامام	از پی تعمیر شد خان فلک احتشام	مهر سپهر شرف برج شرف شهاب	سید عالی نسب ...
بانی او هاشمی ساعی او ماسعی	آنکه بدوران شان هست فخر نظام	از پی تاریخ آن چون متفکر شدم	کلک خرد در رقم قبله گه خاص و عام
ردی بیگاه او آفریدون بعد از	شاید از الطاف پیر کار نکو کرد نظام		

چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فرید خان المخاطب بمرتضی خان که فریدآباد آباد کرده اوست یک چهپر کهت بسیار نفیس و لطیف از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بر آن مرقوم نموده *

تاریخ

شیخ دهلی نظام را مرید	کار دنیا و دین مهیا کرد	یکی فریدش مقام عالی داد	یکی فریدش مقام اعلا کرد
مرتضی خان فرید از مرقداد	قبه چون سپهر برپا کرد	ابر فیض فرید از جهان برخاست	قدر یکدانه در صدف جا کرد
بر جهان کعبه مربع او	چار در از چهار جا وا کرد	عرشه مرقد مبارک او	بر زمین کار عرش اعلی کرد
عرش و پایه‌ی چار قائمه اش	چار تکبیر بی محابا کرد	هر که رخ از مقام او تابید	پشت بر کعبه مصلی کرد
وانکه رو در سجود او آورد	رخ چو آئینه مصفا کرد	خاک روب مقامش ار باشی	میتوان کار صد مسیحا کرد
سال تاریخ این بنا جستم	قبه شیخ عقل القا کرد	قدر بانی او رفیع کناد	آنکه این هفت سقف خضرا کرد

۱۰۱۷ در عهد شاه جهان بادشاه در سنه هزار و شصت و سه هجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عهد اعلیحضرات صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الهی که حاکم شاهجهان آباد بود این ایوان را بر دور روضه متبرکه مرتب نمود فقط و غیاث الدین محمد عالمگیر بادشاه که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در اندرون گنبد بطرف پائین چسپانیده فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش بنام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا و وزرا بتاریخ غره ماه شعبان سنه هفتصد و بست و یک هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شد قلعه تغلق آباد که سکونت کرده بود سمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است بنا ساخته اوست و در ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و پنج چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نمود خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برای ضیافت او ترتیب داده بود بر او افتاد و جان داد لفظ خلیفه تاریخ وفات است مدت حکومت او سه سال و هفت ماه بعد وفاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره او در سواد قلعه تغلق آباد موجود است

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعرا است پدرش امیر سیف الدین [illegible] از امرای قبیله لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنا بر نوائب عهد چنگیز بهندوستان وارد شده در پتیالی متأهل گردیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در آنجا بوجود آمده چون چهار ساله شد پدرش بشرف ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که مرتبه امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پیشانی تیغ آفتاب بود و بصفت سلکی اشتهار یافته *

بیت

جهان بقدرت او میگرفت المستنصر
اگر کشید خدا لیس لقبضته قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم ماند
دریا گریستم من و آن دُر یتیم ماند

من بنده در آن ایام هفت ساله بودم جدم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود در پرده کار بخت همه او میکرد و صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عارض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغیت چند مرحله تجاوز نمود اراده صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته +

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست
ملکیت ملک سخن آن خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در هنگامیکه شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو پادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول است که خسرو باشاره شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نموده شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرد و امیر خسرو در ابتدای رفیق شاهزاده محمد سلطان بود و بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاهان را دیده و خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از و سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو به تکلیف کام همراه خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده و چون از آن سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رخت هستی بعالم بقا کشید از این واقع جانگداز پیرهن چاک زده بر مزار شیخ رفته و پیش خطیره روی بخاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد شش ماه برحمت حق پیوست و در پایان شیخ مدفون گشت و این سال وصال هفت صد و بیست و پنج هجری در روز عرس او هر سال بتاریخ هفدهم شوال میشود و از این بیت که خسرو در قصیده آورده +

بیت

نوزده فی ششصد چهل و نه بحر عمرم
شیب الحساب لعمری گردد مکار حساب

چنان مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و ششم هجری چهل و پنج ساله بوده در سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و عمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

در علم موسیقی مهارت کمال داشته و در دولت شاه در تذکرهٔ خود آورده که میرزا بایسنغر ابن میرزا شاهرخ اشعار امیر خسرو را جمع ساخته و یکصد و بیست هزار بیت جمع شده و او هم آورده که امیر خسرو در یکی از رسائل خود آورده که عدد اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهارصد هزار زیاده است و مشهور است که نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده از آن جمله یکی قران السعدین است که در داستان ملاقات ناصر الدین بغراخان حاکم بنگاله با پسر خود معز الدین کیقباد که بادشاه دهلی بود گفته در سنه هشتصد نود و هفت هجری شخصی بنام مهدی خواجه بر گرد قبر او عمارت جالیدار از سنگ سرخ ساخته بود و بابر شاه بادشاه در زمان دولت خود بیتی چند با تاریخ این اساس و تاریخ انتقال امیر خسرو را که خواجه حسن دهلوی گفته بود بر لوح سنگ مرمر کندانیده در آنجا نصب کرده بود حالا هم موجود است و آن ابیات و تاریخ اینست

لا اله الا الله محمد رسول الله

زمین را از بن نعم شد سرفرازی ‖ بدوران بابر شهنشاه غازی

تاریخ وفات

میر خسرو خسرو ملک سخن ‖ آن محیط فضل دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین ‖ نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بیقرین ‖ طوطی شکر مقال بی مثال
از پی تاریخ سال فوت او ‖ چون نهادم سر بزانوی خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او ‖ دیگری شد طوطی شکر مقال[۷۲۵]

بلیت

زحروف وصل جانان ساده آمد لوح خاطر من ‖ طریق ساده لوحی بس نشان عشقبازی

تاریخ بنا

مهدی خواجه سید با جاه و جلال ‖ شد بانی این اساس بی شبه و مثال
گفتم سنی جمیل مهدی خواجه[۸۹۷] ‖ تاریخ بنای این چو کردند سوال

حرره شهاب الدین المعمائی الهروی

بعد از انتقال او تا دو صد و نود سال قبرش هیچ گنبد و مجمر نداشت تا در ابتدای جلوس جهانگیر بادشاه یکی از امرای او ملقب بطاهر بیگ سرفرازی در سنه هزار و چهارده هجری بر قبر او عمارت از سنگ مرمر تعمیر نموده این چند عبارت با تاریخ تعمیر اندرون گنبد منقوش ساخته ✣

تاریخ

ای خسرو ملک لطیف عالم ‖ با روضهٔ تو مرا نیاز است
تاریخ بنا لیس عقل گفتا ‖ با روضه بگو که جای راز است[۱۰۱۴]
تعمیر نمود طاهر آن را ‖ فیض ازلی همیشه باز است

قایل این کلام و بانی این مقام طاهر محمد عماد الدین حسن ابن سلطان علی سبزواری فی سنه ۱۰۱۴ غفر ذنوبه و ستر عیوبه الکاتب عبد النبی ابن ایوب ✣

ابیات

ای تربت عاشقی بجاست ‖ در دوست ز ان رسان بپاست
شد سلک فرید از تو منظوم ‖ زان است که شد لقب لطافت
جاوید بقاست بنده خسرو ‖ چون شد بهزار جان خلافت

ابیات

مرا نام نیک است و خواجه عظیم ‖ دو شمین ز دوالام و دو قاف و دو جیم
اگر نام یابی درین حرف تعما ‖ بدانم که هستی تو مرد فهیم

کاتب مذکوره نبیره شیخ فرید شکر گنج و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است ✣

تاریخ تعمیه

خسرو دهلوی بحکم خدا / بیست و هم بود از مه شوال
بشب جمعه شد ز دار فنا / که گذشته ازین جهان ملال
عمر هفتاد و پنج سالش بود / سال ترحیل او ز من بشنو
کان زمان شد بدرگه معبود / لفظ فانی برآر از چهره

و خواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت و نیز در سلسلهٔ مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه سبع و سبعمایه فوت کرده و قبرش در دولت آباد دکن است ✣

ملک شمس الدین کرت

پنجم بادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات و غزنی و کابل بادشاهی نموده چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد و بست و نه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد و مولنا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او در عربی گفته و از الفاظ خلد ملکه تاریخ برآورده ✣

تاریخ

۶۲۹

رضا رشمس الدین کرت ماننا / واجری فی البحر المرادات فلکه / ومن عجب تاریخ مبدا الحکمه / بوافق قول الناس خلد ملکه

و شمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد و سی در گذشت و بعد از وی برادرش ملک حافظ بادشاه هرات گردید و در سال هفتصد و سی و دو کشته شد بعد از شهادت او برادرش ملک معز الدین حسین قائیم مقام او شد ✣

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسلهٔ نسبش با امام هفتم موسی الکاظم به بست و یک پشت میرسد او مرید شیخ زاهد گیلانی سهروردی بود و شیخ زاهد صبیه خود را بحبالهٔ نکاح او در آورده و بفرموده شیخ زاهد در اردبیل که قصبه ایست در آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکه بتاریخ هفتدهم ذیحجه سنه هفتصد و سی و پنج هجری بعالم جاویدان سفر نمود و پسرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که نبیره شیخ زاهد بود سجاده را زینت بخشید و بمرتبه بدر رسید و سلاطین زمان مثل جانی بیگخان و پسرش بردی بیگخان بقدم نیاز منندی بخدمت او رسیده یمن و تبرک می جستند و شاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست و قتیکه او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجه علی که دلدار شدش بود قایم مقام او شد در اواخر زندگانی بعازم گذاردن حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری مقیم گردانیده با طایفه از صوفیه قدم در راه نهاد و بعد از ادای مناسک حج در اثنای راه مریض شده سفر آخرت اختیار نمود و چون شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ذکرش در زیر احوال شاه اسمٰعیل صفوی ثبت گردیده و تاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب مجمع الواصلین نوشته است اینست ✣

تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده / صاحب اردبیل شیخ صفی است
درة التاج اصفیا بوده / کاشف نکته جلی و خفی است
وانکه دریای فیض عرفان است / ماه عاشوره و دوازدهم
جد شاهان ملک ایران است / بمکان قطب شد بچرخ نهم

روز تکفین او دوشنبه گو | صاحب جمله سال رحلت او

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی مجلس چون او درین طریقت قدم ننهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودے و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتے بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرده بدو نوشت که تو کافرے شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت اے نفس هفتاد سال بتو گفتم که تو کافری باورنے کردے اکنون هیچ شبه نماند که امام سلطان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین کردن بنه و مرام رنجان و این رباعی بخواند *

رباعی

نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست | وز فعل بدش هیچ پشیمانی نیست | ایمانش هزار بار تلقین کردم | این کافر را سر مسلمانی نیست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بیست و سیوم ماه رجب سال هفت صد و سے و شش فوت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد *

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم | بیست و سیوم مه رجب بد | سلطان محققان عالم | اندر شب جمعهٔ مکرم | رکن دین حق علاء دولت | از هجرت خاتم النبیین | بر مسند خود نشسته خرم | هفصد بگذشت و سی و شش هم

سلطان ابو سعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران پادشاهے کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفصد و شانزده هجرے بسلطنت ایران رسیده آما چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازے داشت او را پادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفتدهم جمادی الاول سنه هفصد و هیجده هجرے معه پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابو سعید پادشاهے نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده وفاتش بشب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفت صد و سے و شش هجری که همدران سالی امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلایق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمر سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش عزیزے در تاریخ رحلت او گفته *

تاریخ

ثالث عشر ربیع الثانی اندر شب | هفصد و سے و شش از هجرت بگرگان | بابهزار ان ناله زاری خطاب آمد خبر | شاه عادل آل علا حق الدین بوسعید | کامی خدا و ندان جاه الاعتبار الاعتبار | شد ازین دنیا ملول و کرد جنت اختیار

وفخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش | در ربیع الآخر یم سیزدهم گذشته بود
در قراباغ از سر سلطان عالم بو سعید | دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود

چون سلطان ابو سعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مسند خانی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار رخ نمود و شد امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و هر سرداری سلطانی شد و شهزه با میری قانع نمی شد ملوک طوایف عبارت ازین است خواجه غیاث الدین رشید ارپاخان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت برداشت و چون او از نژاد هلاکو خان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته لوای خلافت برافراختند و خواجه جمال الدین دران اوان این بیت در سلک نظم کشید ✣

بیت

چون مملکت بوسعید ارپا دارد | خوش دولت و نعمتی است ارپا دارد

وعلی پادشاه که خال ابوسعید خان بود با مداد موسیخان که نبیره بایدوخان بود بر ولشکر کشید و غیاث الدین وارپاخان بدست او افتاده شربت شهادت چشیدند مدت حکومت ارپاخان پنجاه و چند روز بود بعد قتل ارپاخان موسیخان بر تخت حکومت نشست و امیر حسین بزرگ که او را شیخ حسن جلایر نیز گویند و پسر عمه ابوسعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکو خان میشد بحکومت برگرفت و علی پادشاه و موسیخان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز چهارم ذیحجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر نوبان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا حدود سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شد و آتش فتنه منطفی گردید ✣

فهرست سلاطین مغول

از ایشان چهارده نفر در ایران فرمان روای نموده اند و من حیث الاستقلال حکم رانده مدت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه که اول ظهور چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مائة انقراض دولت ارپاخان یکصد و سی و هفت سال بود و دو سه نفری که ازین طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند و را امرا داین سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و پنج سال پادشاهی نموده دوم او کتار قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منگو خان بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقاخان بن هلاکو هفده سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و دو ماه بعد از ان ارغون خان بن اباقاخان هفت سال بعد از و برادرش گنجیتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدو خان بن طغرای بن هلاکو هفت ماه بعد از و غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد از و سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از پسرش سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از و ارپاخان بن منگسه بن سنگقان بن ملک تیمور بن اریق بوکا بن تولی پنجاه و کسری فقط

شیخ اوحد الدین اصفهانی

از جمله اصحاب اوحد الدین کرمانی است و وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت و از جهات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده این ابیات از مثنوی اوست ✣

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید / تا شبی روی نیک بختی دید

سر گفتار ما مجازی نیست / باز کن دیده کان مجازی نیست

و او قصیده زائیه حکیم سنائی را جوابی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود در تاریخ اتمام جام جم گفته است ✤

تاریخ

چون ز تاریخ برگرفتم فال / هفتصد رفته بود و سی و سه سال

کز من این نامه همایون فر / عقد کردم بنام آن سرور

چون ز رسالی تمام شد بدرش / ختم کردم بلیلة القدرش

قبر وی در مراغه تبریز است و تاریخ وفات وی بدانجا سنه ثمان و ثلثین و سبع مائة نوشته اند و تاریخ وفات او که در کتاب مجمع الواصلین است اینست ✤

تاریخ

آنکه او بی نظیر ثانی بود / اوحدالدین اصفهانی بود

سال نقلش بگوی بی هشت / اوحدالدین ساقی جنت ۷۳۸

۷۳۸

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوبانی نیز میگفتند پسر امیر تیمورتاش ابن امیر چوپان بود و بعد از سلطان ابوسعید خان و ارپا خان بر بعضی از بلاد روم و عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را هزیمت داده تا آنکه شبی زوجه اش خصیتین او را محکم گرفته او را هلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار / در آخر رجب افتاد اتفاق حسن

زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان / زهی خجسته زنی خایه گیر مردافکن

بروز بازوی خود خصیتین شیخ حسن / گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان از احفاد جنگیز خان از دشت قبچاق بمقابله او شتافته و او را بدست آورده هلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود ✤

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سخن سنج بلند طبیعت بوده و در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بادشاه هند ظهور نموده و از بادشاه لقب فخر زمان یافته چنانچه خود گفته است ✤

بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلام / لقب مگوی بجز طوطی شکر گفتار

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اختتام کتاب بدر چاچ در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته و از الفاظ دولت شه تاریخ بر آورده اینست

۷۴۵

تاریخ

سال تاریخ عرب دولت شه تو بعقد / کاسمان عقد سخنهای مرا داد نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بیست و پنج هجری در دهلی بر تخت فرمانفرمائی نشست و در سنه هفتصد و سی و هفت قلعه نگر کوت را فتح ساخته فخر زمان بدر چاچی دران باب این تاریخ گفته ✤

تاریخ

جهاندار شاه جهانگیر عالم بالا | نفرخانه عمر عزه بر شد تنها
زهی حصار کبیه یکی ز حلقه در او | کشاد چون نگرفت آنکه سنگین بود
محیط نه زبص هفت قلعه دنیا | سعه زمانه بتاریخ او خلو فیها

وعمارت هزار ستون را در سنه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب و ویران هست اما نشانی ازان تا امروز باقی است
همدران سال عمارت قلعه خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده و فخر زمان بدر چاچی این تاریخ یافته *

تاریخ

خرم آباد بنام گردش شاه | چون ظهیر الجیوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم | در محرم بهفتصد و چهل و چهار

تاریخ

برین عمارت خرم بسی حجسته سکر | هزار دیده کشاد است چو آئینه دار
تمام گشت بتاریخ داد خلوا فیها | شده بنام خلیفه نام خسرو عهد
کشاده باد بگویم که هفتصد و چهل و چهار | برین عمارت خرم ظهیر دین معمار

آثار این عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است
و بعضی کسان این مکان را محمد آباد و عادل آباد نیز گویند و بدر چاچ میگویند

ابیات

اگر نه خلد برین است این هزار ستون | چه فضا می رسش عرض گاه رفیع چرا است
بلی جنان حرم آباد نخبان سپهی است | که او متابع امر خلیفه دنیا است

درزمان او فتنه ها هر طرف مشغول شده و هر کس هر جا که بود دم استقلال زده ازان جمله حسن کانگویه در دیوگیر دکن در سنه هفتصد
و چهل و هشت علم شاهی برافراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد و اولادش تا مدت دراز دران دیار فرمان فرمایی
نموده اند و سلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست و هفت سال در بیست و یکم ماه محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری
بر کنار دریای سنده درگذشت و در تذکرة دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران
سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

بروز رزم چو کاوس کی محمد کرت | نهاد چو دل سپهر کی محمد کرت
خدیو کشور اول چو بد محمد تغلق | برفت و در عقب بشد شاه محمد کرت

قبرش اندرون روضه سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع و سالی تا امروز موجود است *

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده و دران دیار مدفون است
از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هیژدهم ماه رمضان شب جمعه سال
هفتصد و پنجاه و هفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب مخزن الواصلین مرقوم است ازان سال هفتصد و پنجاه و دو
استخراج می باید تاریخ اینست *

تاریخ

آنکه والشمس چو نور الیقین است | نام نامی او نصیر الدین است
ذات او را چراغ دهلی دان | بلکه خورشید هر دو عالم خوان

عمر او شصت و پنج ساله شمار	بی کم و بیش ای ستوده شعار شد ز دنیا چو آن نصیر زمان	نشست جمعه دو از دهم ماه جان سال نقلش مه تهنیت بدان	بُد سیوم بود از مه رمضان

درگاهش متصل روضهٔ سلطان بهلول لودی شش گروه از شاهجهان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان فیروزشاه کبیر و اعتقاد تمام داشت این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساخته بود ❊

ملک ابراهیم بیو

در بهار بفاصله یک گروه مغرب از شهر کوهی است خورد که آنرا پیر پهاڑ سے میگویند بالاسے آن کوه چه مزار ملک ابراهیم بیو که فرزند سلطان فیروز شاه دهلوی سے فوت کرده موجود است و وفاتش در سنه هفتصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و این تاریخ بر تربت او مرقوم است

تاریخ

بعهد دولت شاه جهان گیر	که باد او جهان ملک او وزیر
ملک سیرت ملک بیو براهیم	که بد در دین چو ابراهیم کین سوز
بهجرت هفتصد و پنجه سه تاریخ	مسافر شد ملک سے خبت این روز
شهنشاه جهان فیروز سلطان	که بر شاهان گیتی گشت فیروز
. . . .	بماه ذی الحجه یکشنبه از روز
خداوندا ز فضل خویش بر وی	کنی آسان حساب آخرین روز

خواجه قوام الدین حسن

وزیر شاه شیخ ابواسحاق شیراز سے بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه ابواسحاق کمر بسته بشیراز آمد عنقریب همان ایام مرتقل شده در گذشت و این واقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول یا که ربیع الثانی سے بسال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیراز سے تاریخش چنین یافته ❊

تاریخ

سرِ اهل عمائم شمع جمع انجمن	صاحب صاحبقران خواجه قوام الدین حسن
سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب	روز آدینه بحکم کردگار ذو المنن
هفتصد و پنجاه و چهار از هجرت خیر البشر	مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن
مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود	شد سوی باغ بهشت از دام این دار محن

۷۵۰

طغان تیمور خان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابوسعید خان در ایام خان اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و سلطان خراسان که بعد فوت سلطان ابوسعید خان سر برآورده بودند و مطیع و منقاد گشتند آخر الامر دست خواجه یحیی کرانی که از جمله سربداران سبزوار بود بتاریخ شانزدهم ماه ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت از قوم چنگیز خان برافتاده و سربداران خروج کرده ذخیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جهان تمر خان را که از نسل کیخاتو خان بود بسلطنت برداشته خود بعراق عرب و بغداد و دیار بکر را بتصرف خود در آورد عزیزی در تاریخ قتل طغان تیمور خان گفته

تاریخ

تاریخ قتل شه عالم طغان تیمور	ز هجرت بود هفتصد و پنجاه و چهار سال
در روز شنبه از مه ذیقعده شانزده	کین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال

۷۵۱

امام یافعی قطب مکه

از اولیای وقت بوده و شاه نعمت الله سے یکے از مریدان اوست بتاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرده

بعضی بهفتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع ابو الصلیین مرقوم است مستفاد میگردد

تاریخ

آن ایاملیکه با صفی بوده	تابع راه شاه صفی بوده	مقتدای خدا شناسان است	صاحب فیض و جود احسان است
از مریدان او که دلخواه است	نور دین شاه نعمت الله است	سال ترحیل آن ستوده سیر	خرد م قطب نوح جلد نوشت
باز از روی اختلاف زمان	گفت ساکن بخلد بیر جوان	هست در رکه قبر آن مغفور	نا مرش زره شب ملایک و حور

۷۵۰
۷۶۷

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق بوده چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق	به پنج شخص عجب ملک فارس بد آباد	نخست پادشهی همچو او ولایت بخش	که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین	که قاضی به از و آسمان ندارد یاد	دگر بقیت ابدال شیخ امین الدین	کز یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف	بنای کار مواقف بنام شاه نهاد	دگر کریم چو حاجی قوام دریادل	که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد
	نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند	خدای عز و جل جمله را بیامرزاد	

وفات شیخ مجد الدین بروز چهارشنبه هشتم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ برآورده

تاریخ

مجد دین سرور قضات جهان اسمعیل	که زدی کلک او ز برش لاف زبان نطق	نیات هفته بد و از ماه رجب سیزده	که برون رفت ازین منزل با نظم و نسق
	کنف رحمت حق منزل او دان وانگه	سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق	

۷۵۶

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسین ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ می گفتند نام پدرش امیر قیوقا است این امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان است یعنی پسر عمه ابو سعید خان بوده و او با امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت کیخاتو خان منصب امیر الامرائی داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابو سعید خان بن الجایتو خراسان امیر الوس بوده بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز که از امرای کبار ابو سعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابو سعید خان با دختر مذکور عشق ورزیده خواست که او را متصرف شود قبول نکرد و پدرش یاغی شده داعیه سلطنت پیدا کرده لشکری فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بیست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابو سعید خان او را از هم گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاده و استدعای بغداد خاتون نمود و شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان درآمد بعد وفات ابو سعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابو سعید بود در نکاح خود درآورد و حبال بغداد خاتون را که ابو سعید خان با کراه از و گرفته بود بوصال او بدل کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود و با او جهان بعد وفات ابو سعید خان انقلاب دست داد و بغداد و آذربایجان بر امیر حسن قرار گرفت

لیکن امور سلطنت جز نامی نبود کفیل مهام سلطانی شاه دلشاد خاتون گفته و دلشاد خاتون بانوی نفیس حسن بوده چنانچه خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید سه هزار بار بر فرق شکسته از سر تمکین به شکوه مقنعه او کلاه گوشه سنجر و سبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوئینان دولشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیر می انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در بند تربیت او شد ✤

اشعار

چو در بار چاچی کمان رفت شاه — تو گفتی که در برج قوس است ماه
نهادند سر خویش بر دوش شاه — ندانم چه گفتند در گوش شاه
چو از شست بگشاد خسرو گره — بر آمد ز هر گوشه آواز زه
که در عهد سلطان صاحب قران

دو شاخ کمان با عقاب سپهر — بریدم به یک گوشه آورده سر
شها تیر در بند تدبیر نیست — سعادت روان در پی تیر نیست
بعهد تو کس ناکه بر جاست — بغیر از کمان گوشه اندر دست
نکرده کسی زور خود بر کمان

و امیر حسن بزرگ را با امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود مقاتله و مجادله بود و بکرات از وی انهزام یافته و امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفتصد و پنجاه و هفت هجری در گذشت مدت حکومت او هفده سال بود بعد از وی پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست ✤

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

امیر ابو اسحاق انجو نیز سے نویسند پدرش امیر محمود شاه از نسل خواجه عبدالله انصاری است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان که از سلاطین مغول بود بحکومت شیراز مشغولی داشته و در زمان دولت ارپا خان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانکاره بود خبر فوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و چون همدران نزدیکی ارپا خان نیز کشته شد امیر مسطور متصرف شیراز شد و در سنه هفتصد و چهل و چهار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برد و بر دست امیر محمد مظفر در هفتصد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن برین منوال است که چون در سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارز الدین محمد مظفر از [illegible] و مدام می پرستی و مستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعه شیراز متحصن شد درین عرصه حاجی قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و پس از فوت حاجی سیوم شوال امیر مبارز الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپردند بشهر در آمد و شیخ راه فرار پیش گرفت و بکرات و مرات میانه شیخ و امیر غبار هیجا و نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارز الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید ✤

تاریخ

بروز کاف و الف از جمادی الاول — بسال [illegible] ز هجرت [illegible]
سپهر حلم و جهان آفتاب جاه و جلال — کمال دنیی و دین شاه شیخ ابو اسحاق

خدایگان سلاطین مشرق و مغرب — خدیو کشور عدل و کرم باستحقاق
میان عرصه میدان به تیغ [illegible] — نهاده سر بدل احباب [illegible] داغ فراق

ایضا

خسروی که زمین عجم تحت ملک بواسحاق
گر بران رقصی چو گلزار کند بلبل
بلبل قمری رسمن یاسمین و لاله و گل
جمعه بیست و سیوم ماه جمادی الاول
هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل
واسپین بود که پیوسته شد از جزو کل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیده ایست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد ازان حروف اول مصرعه های ثانی را جدا گانه بگیرند بیتی ازان بر خیزد موشح الطرفین که ازان نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و از توشیح میان قطعه رباعی بر خیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد انکه بر رابطه آن صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام ان قصیده موجب تطویل کلام است بنابر آن بر تحریر رباعی توشیح که از میان قطعه بر خیزد اختصار میرود ✣

ایضاً

حاتم گه جود بنده احسانت
رستم گه رزم خسته دستانت
زاوش زجاه کهترین نشی است
بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصاریع آمده است و ش مخصوص است بمصرعه سیوم و ی مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و خ مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر گرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته ✣

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه
شد این مدح بر درگهش تمام
لبسی کردم اندر بحار و بحور
جهاندار چون شاه صاحب قران
امیدم که ارباب دانش کنند

بنام شهنشاه گیتی پناه
کزو فاضلان را بود آب و جاه
پی گوهر مدح خسرو شناه
شهنشاه چون بو محمود شاه
به اغماض در سهو من نگاه
که ذات ملک سیرت شاه را

ز هجرت شده هفتصد و چهل و پنج
لبسی رنج بردم درین چار فن
ندیده است کس از سلاطین عهد
نخوانده است کس از بحار فضل
الهی بحق رسولی که گشت
ز آفات دوران بداری نگاه

ربیع دوم اول و مهر و ماه
بامید احسان ظل آله
ز بدو جهان تا بدین عهد گاه
چنین نظم در مدحت هیچ شاه
رخ کفر از نور شرعش سیاه

ملک کیومرث

والی قلعه نور پیوسته ولایت قاین را غارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساختی و والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند شهری که دران شحنه شلمش باشد دانی که دران شهر چه شورش باشد ✣ بطاقت گشته بمدد خواجه ابروسی توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نمود و بدین نیت متوجه آنسو گردیدند ملک نیز اطلاع یافته با فوجی از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسیکه اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ بالقصد ملک آهیخته بر سر وی تاختند قضا را دو ناوک جانستان از دست ملک بمقتل آن امیران آمده ایشان را از پا در آورد و هلاک ساخت و قوع این واقعه در تاریخیست که ازین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

ستلمش با محمد خواجه گشته		گرشنه روز دوشنبه نیمه ماه		ربیع الآخر آن ماه مجسته		ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود

خواجه قوام الدین عیار

اندر تواریخ مرقوم است که خواجه قوام الدین عیار در عهد شاه شجاع ابن مبارز الدین محمد مظفر شاه بود در مرتبه عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی ذکر او را در اکثر غزلیات خود کرده و بعضی از جهت صحبت و سعایه بعد از سبب شکوه شاه شجاع او را بقتل رسانید بعد از و امیر کمال الدین وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده +

تاریخ

در نصف ماه ذی الحجه از عرصه جهان		با آن وجود آن عظمت سوی خاک رفت آمد حروف سال وفاتش امید جود		از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود تا کس امید جود ندارد دگر ز کس		اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش

۷۶۴

از الفاظ امید جود تاریخ می برآید لیکن باید دانست که حرف دال را که در لفظ جود هست ذال منقوط خوانند تا عدد سال هفتصد و شصت و چهار شود و تفرقه میان دال و ذال ازین رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود +

رباعی

دال است و گرنه ذال معجم خوانند		ماقبل وی ار ساکن جز وای بود		در معرض دال و ذال را نشناسند		آنانکه بفارسی سخن می رانند

و ابن یمین چنین گفته که ص در زبان فارسی فرق میان دال و ذال + یاد گیر از من که آن نزد افاضل مغلق است + پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است + دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است + یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش از آن یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است و الا دال چنانچه انوری نیز گفته است +

رباعی

گو قافیه ذال شو بیعالم جود	ز جود تو برجهان جهانی افزود	کس چون تو سخی بسبط گیتی نبود	دست تو صفا چون ید بیضا بنمود

پس درین صورت حرف آخر کلمه نمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و شاد و دید و شنید و نیز اگر ما قبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف منحرف بود هم ذال نقطه دار است مانند آمد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است +

تاریخ

چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل	بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت	که از دلم غم آن ماه رفت و گشت حلال	صباح جمعه بد و سادس ربیع الاخر
	کنون که عمر بسازیچه رفت بیحاصل	دریغ و درد و باسف کجا بود سودی	

۷۶۴

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلائر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع افتاد شاه محمود باعداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبع مایه لشکرے بعد بشیراز کشیده برادر را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس بتصرف خود آورد چو این مژده بدرگاه سلطان اویس فرستاد خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته بسلطان گذرانید و آن تاریخ اینست +

تاریخ

همای چتر همایون پادشاه اویس	بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت	حدود مملکت فارس تا در هرموز	بسال خمسه و ستین و سبعمایه گرفت ۷۶۵

میر سید علی همدانی

از اولاد امام زین العابدین است و امام زین العابدین را هشت فرزندان بودند از انجمله یکی عبدالرحمان است که میر سید علی از اولاد اوست و اولاد میر سید علی در کشمیر و همدان است در سنه هفتصد و شصت و شش فوت کرده و در ولایت ختلان مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین +

تاریخ

همدانی است سید همه دان	اسم سامی او علی همدان	خانقاهش بخطهٔ کشمیر	فیض بخش بهر صغیر و کبیر
شد رقم سال نقل آن والا	قطب عالی جنبت اعلی	مرقدش در ولایت ختلان	فیضها میدهد به پیر و جوان

۷۶۶

فخر الدین امیر محمود مشهور به ابن یمین

روزی پدرش ملک الفضلا امیر یمین الدین فریومدی این رباعی به پسر خود نوشته فرستاد

رباعی

دارم ز عتاب فلک بوقلمون	از گردش روزگار حسن درون	چشمی چو کنارهٔ صراحی همه اشک	جانی چو میانه پیاله همه خون

جواب از امیر محمود

دارم ز صفای فلک آینه گون | بر آه دلی که سنگ از و گردد خون | روزی بهزار غم بشب می آرم | تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

و امیر محمود در روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخر سنه هفتصد و شصت و نه هجری فوت کرده +

تاریخ از مخبر الواصلین

رفته بود از سال هجرت هفتصد و شصت و نهم	روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین	گفت رضوان خیز و استقبال کن	خیمه در صحرای جنت میزند ابن یمین ۷۶۹

۷۶۹

ملک معز الدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت و هفتم پادشاه از آل کرت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حافظ در سنه هفتصد و سی و دو بر ممالک هرات و غیره پادشاه شد و سربداران را پریشان ساخت و مولانا مظفر هروی که معاصر او بود در مدح ملوک کرت قصائد وارد داد است بیت سلطان معز الدین که زدریای فضل و جود + در بیست آفتاب و حبابی است آسمان + و ملک معز الدین بعد حکومت سی و نه سال در سیوم ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و یک یا دو در گذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم است و مولانا تفتازانی در تاریخ وفات او گفته +

تاریخ ۷۷۲

چون معز جانی ز یالت فی القعده	معلوم شود طیب الله ثراه

از الفاظ الله ثراه تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معز الدین حسین نبیرهٔ او ملک غیاث الدین بن علی در هرات و غور و سرخس و نیشاپور سلطنت یافته و طوس و جام را مسخر ساخته و همواره میان او و سربداران سبزوار و امرای جانی قربانی جهت حکومت ولایات منازعات بوده مردی مدبر و مشهور بود و ظلم کردی و رعایا از و ناشاد بودند تا آنکه امیر تیمور لشکر بهرات کشید و در سنه هفتصد و هشتاد و سه او را با برادر و پسرش بعد از حکومت دوازده سال بقتل رسانید و استقبال آل کرت نمود

مدت ملک شان یکصد و نوزده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته ❊

تاریخ

برادر خواجه عادل طاب مثواه	پس از پنجاه و سه سال از حیاتش خلیل عادلش در اخوان بود دایم	بسوی روضهٔ رضوان سفر کرد در آنجا هم بجو سال وفاتش	خدا راضی ز افعال صفاتش

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ جلایر در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی لطیف طبع و هنرمند و نیکو نظر و صاحب کرم بود و صاحب حسن او بمرتبه بود که روزی سوار شدی مردم بغداد لب راه آمدی حیران حسن او ماندی و بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود ❊ عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد ❊ و سلمان ساوجی بتهنیت جلوس و ثنای غایت جود قصیدهٔ بنظم آورد این چند بیت از آن است

تاریخ

مبشران سعادت بر این بلند رواق نشست خسرو روی زمین با ستحقاق	همی کنند ندا در ممالک آفاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق	که سال هفتصد و پنجاه و هفت باه رجب خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس	باتفاق خلایق بیاری خلاق پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فراشی را فرمود تا شمع با لگن زر همراه او بیرون برد و او را بخانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاده ❊ شمع خود سوخت شب دوش بزاری امروز ❊ گر لگن می‌طلبد شاه زمن می‌سوزم ❊ سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از خانه شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است و آنرا بدو بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه سرور داد و در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمایه آب دجله طغیان کرده جمله عمارات الا قلیل از مدارس و خوانق و ابنیه عالیه در آب مستغرق ساخت و درین واقعه چهل هزار آدمی غریق طوفان فنا گشتند و خواجه جمال الدین سلمان در ان واقعه این تاریخ گفته ❊

تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب	ز آب شهر معظم که خاک بر سر آب	دریغ روضهٔ بغداد آن بهشت آباد	که کرده است بلبش جهان خانه خراب

و خواجه سرور از غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید و سلطان حکومت بغداد را بامیر اسمعیل ولد نجیب امیر زکریای وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه و جبه دین محمد امیر اسمعیل ❊ که رزق خلق خدا را کف تو گشت کفیل ❊ گشاده است ز دست تو دجلهٔ احسان ❊ چنانچه چشمهٔ زمزم ز پای اسمعیل ❊ و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آنجا عمارتی میساخت سر چوبی از آن عمارت بیرون آمده بود خواستند که آنرا ببرند مانع شد و گفت شاید سر کسی بیاویزند آخر چون در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمایه بایمای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دست ملازمان خود بقتل آمد سرش را آنجا آویختند با لجمله سلطان اویس بعد از آنکه از ری تا روم مسخر فرمان او گشت در اوان جوانی ازین زندان فانی به ریاض جاودانی رسید و این واقعه جمیع شنبه دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شده مدت حکومت او قریب به بیست سال بود بعد وفاتش پسرش سلطان حسین جلایر بر سریر سلطنت نشست و بعد حکومت هفت سال در سنه

هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد +

تاریخ عمارت در دهلی

قریب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگی است که بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسی و خط عربی منقوش است +

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم
موفق گشت از حق بنده معروف
وحید الدین قریشی والدین
مرا چون هر دو پیش شیخ عالم
رجا دارم که انفاس مبارک

خجسته خسروی اولاد آدم
اساس این عمارت کرد محکم
که با اهل ارادت بود همدم
بدست خود گرفت و کرد تمام
دران عالم بود معروف پر حم
ز هجرت هفتصد و هشتاد و یک نو

مدار دین احمد شاه نیز ور
جوار روضهٔ شیخ المشایخ
بحسن اعتقاد و صدق و اخلاص
بلفظ خود مرا معروف خوانده
بخوان تاریخ اتمام عمارت
مرتب شد بنا والله اعلم

شه صاحب قران سلطان اعظم
نظام الحق والدین قطب عالم
در اسرار ولی الله محرم
درین عالم چو شیخ عیسوی دم
درینجا چون بنای خیر مقدم

۷۸۱

قاضی بهاء الدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته +

تاریخ

بهاء الدین الحق طاب مثواه
اطاعت مسب ابزد بتوان یافت

امام سنت و شیخ جماعت
قدم در نه کرت هست استطاعت

چو میرفت از جهان این بیت میخواند
بدین دستور تاریخ وفاتش

بر اهل فضل و ارباب بلاغت
بر آور دار حروف قرب طاعت

۷۸۲

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و محترم میزیست خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحر احسانش داشته ابواب اشفاق بر وجهات روزگارش می کشود و خواجه عماد با وجود علم و تقوی و جاه در شاعری کامل بود و او راست
دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید + واله شد و فریاد بر آورد که ماهی + در حبیب السیر آمده که خواجه عماد را گربه بود که هرگاه خواجه نماز گذاردی با او موافقت بجا آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت او حمل کرده پیوسته بقدم اخلاص خدمت کردی و خواجه حافظ که از ین معنی در رشک بود این غزل در انوقت بر شته نظم کشیده +

غزل

صوفی نهاد دام سر حقه باز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
ای کبک خوش خرام کجا میروی بناز

آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجه عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست +

شیخ جلال مشهور بمخدوم جهانیان جهان گشت

مرد و لیتی صاحب کمال بوده و در اوچه ملتان سکونت داشته و دران دیار مدفون است سلطان فیروز شاه بادشاه دهلی که در سنه هفتصد و نود فوت کرده یکی از مریدان اوست منقول است که سلطان بر جمیع مشایخ وقت اعتقاد

وانقیاد و تعظیم مینمود هرجا درویشی گوشه نشینی شنید می بزیارت او رفتی چون آوازه بزرگی مخدوم جهانیان شنید خواست بملازمت او شتابد این خبر بمخدوم رسید بسلطان نوشتند که در پی است که قصد طواف اکابر دهلی خصوصا شیخ نصیر الدین دامن گیر وقت این درویش است سلطان تصدیع نکشد و خلایق را در تشویش نیندازد در همان روزها مخدوم بدهلی تشریف آورد سلطان از استماع قدوم مخدوم بغزاوان اعتقاد و اخلاص به پیشوا رفت و از دیدن چهره نور انی اعتقاد افزوده چنگ ارادت بدامن او زده بیعت مریدی بجا آورد گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده از ان سبب او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اکبر گذارده و از خلیفه مکه قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و از سر خود فرود بیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از فرق او بر سر خود گرفته بدهلی آورد و چون بعد از چند او فات شاهزاده فتح خان که فرزند جگر بند بادشاه بود انتقال نمود این نقش بار ابر قبر او نصب کرد و روضه عالی که تا امروز در دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دور ان مدرسه و مسجد و مکانات دیگر بنا نمود و حالا این عمارت را درگاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول که روز وفات رسول است انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را بآب شسته می نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال است بسال هفت صد و هفت هجری چهاردهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فایده بسیار حاصل نموده و از شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بمرتبه فیض رسیده و وفاتش بروز چهارشنبه که عید قربان همان روز بود یعنی بتاریخ دهم ماه ذی الحجه سال هفت صد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اچه نیز میگویند مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است +

تاریخ

۷۸۵

تاریک گشته جمله جهان بی جلال شاه	تاریخ بود هفتصد و هشتاد و پنج سال

ملنگ و جلالیه فقیر مرید خاندان او ست و شیخ صدر الدین که براجو قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است که در سنه هشت صد و شش فوت کرده و از تاریخی که در کتاب مجمع الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال بسال هفتصد نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ اینست +

تاریخ

سید بی نظیر ولی مانند — مصطفی است یگان فرزند
جد او سید جلال آمد — ذات او مصدر کمال آمد
هفتصد و هفت سال هجری بود — کان مه برج دین طلوع نمود
عمرش این ضیای نیک سرشت — یکصد و هفت سال کم نوشت
نام نامی او حسین بخوان — خلف احمد کبیر بدان
سال ستقار آن عزیز جهان — گفت هاتف همای خلد جنان
سال رحلت آن خدا آگاه — گفت رضوان گل بهشت اله

دلش از حرص و هوا سرد است — لقبش در جهان جهان گرد است
متصف زماه شعبان بود — که طلوعش چو آفتاب نمود
عمر آن سید بلند نژاد — لی کم و بیش خوانده ام هشتاد
لیک این قول معتبر دیدم — متفق با همه سیر دیدم
عید قربان و چارشنبه بود — که ز آفاق مصطفش فرمود
سال نقلش ازین جهان رضوان — گفت مخدوم ما بین برخوان
هشت فساحه مرقد آن شاه — عطر الله قبره و ثراه

۷۹۳

در مرآت آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاالدین و سید محمد و پدر شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرات جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصے دیگر است که در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد ✣

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشے صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه الهٰ آباد آنسوی دریای گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه هفتصد و هشتاد و پنج وفات یافته مدفون گشته حالا تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب گنج العرش یافته اند پسرش که شیخ تقی نام داشت نیز دران موضع آسوده است ✣

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدا بنده به یزد افتاده و در رباط مراغه یزد زینداری میکرده اند و در ملازمت بعضے از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده و بروزگار سلطان ابو سعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابو سعید خان انقلاب دست داد محمد مظفر یزد را متصرف شد و با دشاه شیخ ابو اسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده و اورا هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و بهر جا که روی آوردی سر آمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که بامر سلطنت پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمائة بروخروج کرد و اورا گرفته محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر همدران حبس وفات نمود خواجه حافظ شیرازی در نمیغے این قطعه گفته پیتی چند ازان نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان / آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی می‌شکست / گه بهوی قلب شیری میدرید
عاقبت تبریز و شیراز و عراق / چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو / میل در چشم جهان بینش کشید

و سلمان ساوجی نیز همدرین باب گفته

ایضاً

آنکه از کبر یک رجب میدرید / از سر خویش تا بافسر هور
وآنکه میگفت شیر نر منم / رز هیجا و دیگران همه گور
قوت ظهر پشت او بشکست / قرة العین کرد چشمش کور

ابو الفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضائل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتے باستقلال یافت ما میان او و برادرش قطب الدین شاه محمود که قبل از پدر حکومت اصفهان یافته بود جهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد نکاح خود آورده بمدد و معاونت امیر شیخ از مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین / میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق / او زیر زمین گرفت من روی زمین

و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ✣

بیت

ای شاه شجاع ملک و ملت و دین / تو در جهان گرفت محمود مبین
در روشنی همین اگر چه هستی دو هفته ماه / بالله که بهم رسید فخر زمین

و شاه شجاع را با سلطان اویس دیگر بار مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ✤

قطعه

ابوالفوارس دوران منم امان امان / که نعل مرکب من تاج قیصرست و قباد
برو تو جان پدر همچنان بهر دو گوش / که خواهرت نپذیرد مادر و لنشاد

سلطان اویس بجواب گفته ✤

ابیات

ابا شهی که باوصاف فضل موصوفی / شهنشهی چو تو از مادر زمانه نزاد
بخوانده ایم فراوان درین مختصر عمر / کتاب نظم و تواریخ و نثر بر استاد
ز فاضلان و بزرگان هر آنکه باد این / کسی بعهد بزرگی خود زبان نگشاد
نخوانده ام نشنیده ام نه دیده ام که کسی / کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد

و شاه شجاع در آخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد ازان بر تبریز رفته بران ناحیه استیلا یافت و در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت و فاتش روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست و حیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ✤

تاریخ

۷۸۶

رحمن لایموت چو آن پادشاه را / دید آنچنان که جز عمل الخیر لایفوت
روحش قرین رحمت حق کرد تا بود / تاریخ این معامله رحمان لایموت

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سررشته تمکن از دست داده روی بهزیمت نهاد و نبیره عمش شاه منصور که دران کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد ازان خلاصی یافته و باز دستگیر شده مکحول شد و در قید بماند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ✤

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت ازان است ✤

خواجه توران شاه عادل جلال الملک و دین / بدر آفاق علی عون الورى غوث الامم

در روز شنبه بیست یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ✤

تاریخ

آصف عهد زمان جان جهان توران شاه / که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت
آخر هفته بد از ماه صفر کاف الف / که بگلشن شد و این گلخن پر فتنه بهشت
آنکه میلش سوی حق بینی و حق گویی بود / سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

۷۸۷

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابو سعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده اند اول ایشان عبد الرزاق است پسر خواجه فضل الله باشتین و باشتین قریه ایست از قرای سبزوار و خواجه فضل الله مردی محتشم و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت او را پنج پسر بودند مهین عبد الرزاق و کهتر وجیه الدین مسعود و دیگری شمس الدین و عبد الرزاق بملازمت سلطان ابو سعید خان [illegible] رفته و سلطان او را تربیت کلی کرده و یساول ساخته بعد وفات سلطان ابو سعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته
شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر وی خروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال
و نه ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کرابی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان
حیدر قصاب داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کرابی طغان تیمور خان را که از شهزادهای سلاطین مغول
بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود و بعد
از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کرابی متصدی ریاست گردیده بودند میرزاده
خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاندند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد
از چهار سال و چهار ماه خواجه علی موید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق
در دولت او آسوده گشتند هیجده سال بادشاهی کرد در ولایت طوس و قاین و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه
هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحب قران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت را باعیان دولت صاحبقران
واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سر گردان رفت خواجه علی موید در آن نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه
هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ فوتش مستفاد میگردد.

تاریخ ۷۸۸

تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است	بر دال محمد چو نهی یک نقطه

۷۵۸

یعنی اگر بر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه نهی تاریخ بر آید بعد از خواجه علی موید سلطنت از
سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی منضم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه سمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان
شه الملقب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جونا شه و قبر پسرش
خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد
بنا کرده بنده زاده درگاه جونا شه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کند هر که درین مسجد بیاید بدعای
خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالی این بنده را بیامرزد بحرمته النبی و آله
مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری + ۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادرزاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه ساله بتاریخ بیست و یکم محرم سنه هفتصد و
پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدیو اسلام ۷۵۲ تاریخ جلوس اوست در ایام حکومت خود عمارات بسیار
و شهرهای بیشمار بنا نمود و شهر جونپور را در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که عم او بود آباد نموده و نار بخش

شهر جونپور است و به سن نود ساله بود حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هفتصد و نود و تباریخ دوازدهم رمضان فوت کرد و
الفاظ وفات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره اش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته
گشته شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفرخان بن فیروزشاه را امرا بر تخت سلطنت نشانیدند اما محمد شاه بن فیروزشاه
متواتر با او محاربات نموده و بروز غالب آمده در ماه رمضان سنه هفتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان
ابوبکر را بتاریخ بیستم ذی الحجه بکشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروزشاه
بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت سال و هفت ماه بتاریخ هفدهم ربیع الثانی سنه هفتصد و نود و شش
وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش
سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست *

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازمت تربت
او بسیار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه واقع شده
و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته *

تاریخ

۷۹۱

سنه احدی و تسعین بود تاریخ
گذشته هفتصد از سلخ محرم
سوی خلد برین رفت و ملایک
شده نصف النهار از پنجشنبه
همه گفتند از جان خیر مقدم
که روح پاک مولانای اعظم

خواجه بهاء الدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این تاریخ
در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد *

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین
یافت از روی اعتقاد کمال
شب دوشنبه آن ولی جهان
نقشبند جهان بهاء الدین
نعمت از سید امیر کلال
شد بحکم اله سوی جنان
در بخارا است مرقد والاش
در نسب خواجه است صدیقی
از ربیع نخست بود دوم
سال تاریخ نقل آن محمود
چون سحاب است فیض حق بالاش
منکر اوست مرد زندیقی
باز از روی اختلاف سیوم
خرد هم خاص اهل دین فرمود

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در هفت اقلیم مرقوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبد الرحمن
جامی در نفحات ذکر میکند که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است و مرتبه سخن او بلند تر از آن است که در حوصله
طاقت بشری در آید ع آنکه از سر غیب گوید راز * هست دیوان حافظ شیراز * در علم قرات کلام الله مهارت
تمام بکار می برد و التزام داشته که هر شب جمعه در گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگردد و بالحان
خوش ختم قران نماید اگرچه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری داشته باشد

باغ دولت شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نمود وقتی حافظ باصفهان وارد شده ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان
و بیگان اصفهان بوده و در عهد شاه ابو اسحاق وزیری با قدر بود بعلت مستی پیر تشهیر کرده گرد شهر میگردانیدند که در خلال احوال خبر بخواجه رسید فرمود
تا تخته کلاه را از سر حافظ گرفته بر سر او گذاشتند و آن مقدار راه که او رفته بود رفته و پس از آن عذر بسیار خواست حافظ در شکر آن غزلی گفته که مقطعه این است
بر زند می شهره شد حافظ بسی با رخ چو دین در ربع لیکن * چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم * منقول است که خواجه امین الدین مذکور جهان خاتون را
بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون با او مشاعره داشت درین باب گفته زیرا جهان قحبه بیوفاست * زر از چنین قحبه تنگ
نیست * بر هر کس فراخ و گر را نخواه * خدای جهان را جهان تنگ نیست * و عبید در حق جهان خاتون گفته گر غزلهای جهان خاتون بهندوستان
فتد * رونق خسرو و حسن گوید که این کس گفته است * منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع بر گلرخی مفتی پسری شیفته بود و پیوسته باخفا میکوشید آخر الامر
طشت او از بام افتاد و این راز در کوچه و بازار شایع گشت روزی خواجه ساقی بزم بود و آن مفتی پسر از دست او خمر می پیمود شاه از دریچه نهان میدید چون
آن پسر ساغر درکشید شاه این مصرعه برخواند مصرعه حافظ ترا که کش شد مفتی پیاله نوش * حافظ آواز شاه را شناخته بدیهه گفت در
دور پادشاه خطا بخش و جرم پوش * منقول است وقتیکه امیر تیمور مرتبهٔ اول شیراز را مفتوح ساخته حوالهٔ شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود
از گفته غمازان حافظ را طلب داشته پرسید که من تمام ملک فارس را بضرب ابواب جد و جهد تسخیر نمودم خواستم که سمرقند و بخارا که وطن مالوف من است آباد کنم و
تو آن را بیک خال هندوی می بخشی چنانکه گفته اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را * بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را * حافظ جواب داد که از
همچنین انعامات باین درجه رسیده ام که محتاج و مفلس شده ام امیر بخندید و برای او وظیفهٔ لایق مقرر گردانید * منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه
بنگاله که از سال هفتصد و شصت و نه تا نهایت سنه هفتصد و هفتاد و پنج در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شد و از نهایت ناامیدی وصیت کرد که بعد وفات
من سه زوجگان من که سرو و گل و لاله نام داشتند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل سرکار او بودند حسد برده
آن هر سه زنان را غساله نام نهادند ایشان پادشاه را بر همین معنی مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را از
طبع خود بر زبان آورد ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثهٔ غساله میرود * بعد از آن خواست
که غزل باین قافیه گوید نتوانست شخصی را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او بشیراز رسید خواهش پادشاه
ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود — وین بحث با ثلاثهٔ غساله میرود
لو کرده سبزه آمد بر عارض سمن — از شرم روی او عرق از لاله میرود
طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر — کاین طفل یکشبه ره یکساله میرود
چون سامری مباش که زر دید و از خری — موسی بهشت و ز پی گوساله میرود
باد بهار میوزد از گلستان شاه — وز ژاله باده در قدح لاله میرود
می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت — کار این زمان ز صنعت دلاله میرود
شکر شکن شوند همه طوطیان هند — زین قند پارسی که به بنگاله میرود
از ره مرو بعشوهٔ دنیا که این عجوز — مکاره می نشیند و محتاله میرود
این چشم جادوانه عابد فریب بین — کش کاروان سحر بدنباله میرود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین — خامش مشو که کار تو از ناله میرود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در انجا بکنار چشمهٔ رکناباد و باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود داده
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت * کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را * نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر * نسیم باد مصلی و آب رکناباد * منقول است که محمد قاسم
ابن عقیل عم زاد حجاج شهر شیراز را در سنه نود و چهار هجری بنا نهاده و چون تصرف عمرو لیث در آمد مسجدی در آنجا ساخت و موسوم بعتیق گردید
اما در زمان عضد الدوله دیلمی معموری شهر رسانیده بهترین شهرها ساخت [illegible] رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که باب رکناباد رکنی اشتهار پذیرفته و بیتی

جای که شیراز مصلی زمین است که اکثر سیرگاهات در ضلع واقع شد چنانکه حافظ گفته سعدیا در مصلی و جعفرآباد ... شمائلش شیراز و فیضش قدسی بخواه از مردم صاحب کمالش وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند مستفاد میگردد

تاریخ

۷۹۱ چراغ اهل معنی خواجه حافظ — که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل — بجو تاریخش از خاک مصلی

ایضاً

۷۹۱ بهفتصد نود و یک بحکم ازلی — جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ — ازین سرای فانی بباغ جنت رفت

و بقول سلی وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود

تاریخ

۷۹۲ بسال بـا و صاد و ذال ابجد — ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد — فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پای او چون درگذشتم — نگهه کردم صفائی نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته

بیت

۷۹۱ مُن فوت حافظ چو خواهی طلب کن — ز ساقی و مستی و صهبا و باده

وقتیکه سلطان بابر بهادر ابن مرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بست و دو تولد یافته و در سمرقند بست و دوم محرم سنه هفتصد نود و دو هجری بلک جاودانی سفر کرده تاریخ یافتند

تاریخ تعمیه

۷۹۲ آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چو رفت — آب چشمم آمد چو سیل و بلبلم ز اسیل باه
عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش — گفت تاریخش بلی الم الطیب الله ثراه

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به تستر رفت در آنجا بدست شاه منصور که عم او بود افتاده مکحول و محبوس گردید شاه منصور از تستر خروج کرده بر فارس و عراق مستولی گشت شیراز را نیز که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن مظفر نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدم او غزلی گفته که مطلع اش اینست

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید — نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
شگفت سحر کهان که یارب — در دولت حشمت مخلد

بیت

روح القدس آن سروش فرخ — بر قبهٔ طارم زبرجد
بر مسند خسروی بماناد — منصور مظفر محمد

پس از آنکه پنجسال از حکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و نهم صاحبقران دار الملک شیراز گرد و شاه منصور روز جمعه چهار دهم جمادی الاول با چهار هزار سوار بمیدان کارزار شتافته و منهزم گشته بتاریخ دهم ماه رجب کشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور و اولاد او در آمد میر جلال الدین اتیاق در تاریخ واقعه آن بهتر آفاق گفته

تاریخ

۷۹۵ شهریار عصر منصور آنکه او — در زمین فارس تخم داد کشت
ملک هستی را بدنیا چون بهشت رفت — لاجرم تاریخ او شد ملک هشت

تاریخ

بعبرت نظر کن بر آل مظفر | شهانی که گو از سلاطین ربودند
که در هفتصد و خمس و تسعین بهجرت (۷۹۵) | بهم شب ز ماه رجب چون غنودند

۷۹۵

باب نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بودہ است و نام اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد به بادشاهی دهلی
رسید عمرش در آنوقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب بادشاهی او گفته است ملکی گرفت کودکی ده ساله این عجب ٭ محمود بن محمد فیروز بن رجب
نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود بجهت مملکت مدام با او جنگ داشت و تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده
و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته و لاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که
قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه رو نمود و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح
در دهلی رسید همگی امرا در آمده خدمت نمودند و بروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند اما بعد
مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوائف الملوک پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شده در جونپور سلطان
ابراهیم بادشاه گردید چنانچه محمود شاه تا بیست سال با ایشان جنگها داشت بعد نصرت شاه اقبال خان لودی باز بحکومت دهلی رسیده تا چند سال فرمانروایی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورکان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا دو ماه تخت دهلی بی بادشاه
خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود نزاع داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شده و همون
سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه این است ٭

تاریخ

زد چو نصرت شاه بر اورنگ سلطانی قدم | داد عقل و فهم را افزونی و فرهنگ داد
فکر تاریخش همی کردم که باروی جلال | هاتفی گفتا بگو آرایش اورنگ داد (۷۹۸)

۷۹۸

بعد سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته طرف میوات گریخت و در آن دیار شاید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او این است

تاریخ

۸۰۲

نصرت شه سپهر طراز چو شد بخلد | در سنگ ماه بسر مژگان بسفت عقل
بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان | بای وفات گیر مگر بگفت عقل

بای وفات حروف الف و تا باشد که عدد آن چهارصد و یک است اگر این را دو باره گیرند هشتصد و دو شود و در کتابی دیده شد
که او بتاریخ بیست هفتم ذی القعده سنه هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال خداوند وجد و حال بود و زاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب در آنجا بسر می برد کسی دیگر در آنجا
شب نرفت چون بعد از وفات وی امرا دیده اند غیر از بوریایی که بر آن می نشست با خشت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافته الله
وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است و بر لوح قبر وی این بیت نقش است کمال از کعبه رفتی بر در یار هزاران
آفرین مردانه رفتی ٭ تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی شیخ ولی یافته اند با یک عدد زیاده می شود و این تاریخ که در کتاب مخبر الواصلین

مرقوم است از سال وفات او سه صد و کم است ؎

تاریخ

آن خجندی که نام اوست کمال	بکمال سخن بداشت مثال	بود در گلشن سخن گویا	بفصاحت چو بلبل گویا
سال سنقار آن فصیح عجم	زد قدم عندلیب خلد علم	چیز تر بود اوست در تبریز	رحمت آمیز و فیض حق انگیز

۸۰۰

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و چنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان پادشاه ترکستان بود و دو
پسران داشت قبل خان و قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طرغای
بود و ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بیست هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه
انگریزی سنه یکهزار سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران در زمان
پادشاه ماوراء النهر ترمه شیرین خان که از اولاد جغتای بن چنگیز خان بود از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی
حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج مرج تمام
در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بیست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مسلا ابن امیر قزغن را
خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبدالله قایم مقام
شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هر کس جای را متصرف شده اطاعت دیگری نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان
غالب آمدند و تمامی ماوراء النهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور بکدورت کشید امرا نیز از بدخلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که در ان
اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امرا لشکر به بلخ کشیده امیر حسین
را از حصاری که انجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم اپریل ماه
انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانیده تاج سلطانی بر سر نهاد این بیت در تاریخ جلوس اوست ؎

تاریخ

یابی تو جلوس تیمور سلطان را	بی نقطه نهی گر بسر دال دعا

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از انجا
رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و
عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد
بعد از ان در سال هفت صد و هفتاد و هفت قمر الدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده و در سال
هفت صد و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف
او در آمد و در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته انجا را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را
تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد و در روز دوشنبه سال هفت صد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی
که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را بقتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع
سنه هفت صد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن کشی بر سر می نهاد در شیراز بقتل آورد

و آل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد لشکر ان ببغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر ابن سلطان
اویس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد و در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر تقتمش خان که حقوق امیر را فراموش
کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانیده تمامی بلاد شمال را چون ارس و مسکاو چرکس و قمق و قبچاق تاخت نموده باز بسمرقند
معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز
گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته
و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل
و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و سه هجری سیواس و ملطیه و
ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی ان ولایت را مسخر ساخته حاکم انجا را بقتل رسانید و در همون سال دمشق را گرفته
آتش زده و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب [۸۰۳] یافته اند و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه
سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در بیست و ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چندروز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند
یعنی لفظ ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسط ری و حرف ادنی ضاد است [۸۰۰] پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ
فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ
تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ض را عدد هشتصد باشد
این تاریخ درست نیست زیرا که تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن
تعمیه است مضایقه ندارد و فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آوردند چندی او را در قفس آهنی کرده
همراه خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان
در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت ایلدرم [۸۰۵] بایزید تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای
فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین کورجی در شروع سال
هشتصد و پنج بولایت گرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیساهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه
گورگین را گرفته بتیغ بیدریغ درگذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری در ضمن تسخیر ممالک خطا نموده و از انجا کوچ
کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است قشلاق نمودند و دران اثنا
مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادف هجدهم فروری ماه انگریزی سنه
یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود رو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده
در گنبد سید برکه شیخ شمس الدین کلال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند
بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است کسیکه در سلسله
چغتا خان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازشش می یافت چون صاحبقران از ان نسل بود
و هم با صبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را
گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور گورکان [۸۰۷] یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود —

تاریخ

۸۰۸

سلطان تیمور که مثل او شاه نبود ∗ در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس ∗ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

ایضاً

لیال هشتصد و هفت و هفدهٔ از شعبان ∗ نماز شام سه شنبه بخطهٔ اترار

تاریخ بتعمیه

۸۰۷

سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد ∗ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفدهٔ شعبان سوی علیین تاخت ∗ فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و اینچنین تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند ∗

تاریخ دیگر

۸۰۷

شهنشاه تمر که ماه اوش بهشت جاه داد آن ∗ وداع سهر یاری کرد و تاریخش بهان آمد

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را اینچنین بتعمیه گفته ∗

تاریخ

۸۰۷

تیمر گرگان ز نخل شاهی بر داد ∗ در آخر عمر جان بحشیم شر داد
از زاهدی تاریخ وفاتش آمد ∗ بگرفت سر و پای قضا را سر داد

سر و پای قضا را اگرفت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع
سر زلف آورد و بر رخ نهاد ∗ این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه و بست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و درین مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام او بود و صاحبقران را چهار فرزندان بودند یکی جهانگیر مرزا دویم عمر شیخ مرزا سوم امیران شاه گورکان چهارم شاهرخ بهادر که هر یکی را در زمان آنحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدی است و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است ∗

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از دهلی با ایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود میگوید که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در هجارا اقامت داشت بلطف علیخان افشار حکم کرد که شنیده شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که فادر هر معدن است می باید که سنگ مذکور را مع دروازه های مدرسه انجا که هفت جوشی است بمشهد برساند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران برداشته مع دروازه های مدرسه بعرابه توپ کشی که در هند چهکره گویند بار نموده بمشهد آورد لیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه سنگ تیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین حقیر یعنی

عبدالکریم ربط یگانگی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهند وستان آورد سبحان الله فلک دوار بحکم قادر قهار چه نیرنگیها از برای عبرت اولی الابصار از پردهٔ خفا بمنصهٔ ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه و جلال متمکن نشسته برای سلطان روم بطریق تهدید و تحدید مینوشتند **بیت** بتاراج ترکان دهم روم را ٭ بتوران برم خاک این بوم را ٭ چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی انجاست بر چهل شتر بار نموده بسمرقند آورده بود چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک و مال و درم و دینار پاک شسته اکتفا بر تخته سنگی فرمود آنرا هم باین وضع بهای منشور اساخت ٭

شیخ نور قطب عالم

٨٠٨ پور شیخ علاالحق است اصلی نام او شیخ نور الدین احمد زاد گاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفه او ست در هشتصد و هشت رهگرای عالم علوی شد و در پنڈوه مدفون است در مرات جهان نما مرقوم است که او در هشتصد و چهل و هشت فوت کرده والله اعلم ٭

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروا دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او ست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند	جالس تخت شد بعزم شهی	سال تاریخ گفت هاتف غیب	محفل آرا اعز بزم شهی ٨٠٢

و اقبال خان ملک میان دواب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض اعظم خان عرف ظفر خان و پسر او تاتار خان و ملتان و دیبالپور در دست مسند عالی خضر خان و کره و اوده و قنوج و بهار و بهرایچ و جونپور در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند و ملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد و دو هجری در جونپور فوت کرد و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سنه اربع و ثمانمائة وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم بادشاه جونپور و غیره گردید و اقبال خان در سنه هشتصد و هشت بر خضر خان حاکم ملتان لشکر کشی نموده بست نهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات به تعمیه ٭

تاریخ

چون تهی اقبال خان فرمانده کشورستان	داور اقلیم گیر و پرورش فرمای خلق	یافت جا در سایهٔ طوبی و قصر حور عین	سالش اندوی بکاشد آه و اویلای خلق

٨٠٨

میرزا میرانشاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و نه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بالشان متعلق بود روزی در شکار اسپ رم خورد از سر زین بر زمین افتاد و ضربی عظیم در سر و روی او رسید اگرچه علاجها بسیار کردند و مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری ازان ماند بنابران امور مملکت بمیرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرد و خود دخل نمیکرد چون پدرش امیر تیمور رخت هستی بعقبی بربست ابوبکر میرزا بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس سلطنت در سر پیچیده بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود و بعد وفات او آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش بر داشته و سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد میرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بمحاربه شتافت و بتاریخ بست چهارم

ذی حجه سنه هشتصد و ده هجری مرزا امیرانشاه کشته شد و مرزا ابوبکر انهزام یافته بکرمسیر رفت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز او را هشت پسران بودند ابابکر مرزا و علی مرزا و عمر مرزا و مرزا خلیل و سلطان محمد و مرزا ایجل و مرزا اسیود غمش +

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی بادشاهی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تذهیب و قواسی و شهابی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و بشش قلم خط نوشتی او را اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چند انکه حافظ را ببغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل ننمودی و بنجشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی و در مدح سلطان این غزل گفته ببغداد فرستاده . +

غزل

احمد الله علی معدلة السلطانی	احمد شیخ اویس حسن ایلکانی	خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد	انکه می زیبد اگر جان جهانش خوانی
ماه گر بی تو بر آید بدو نیمش بزنند	معجزهٔ احمدی و عاطفت سبحانی	بر شکن کاکل ترکانه که در طالع تست	دولت کسری و منصب چنگیز خانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد و نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بقمع سلطان احمد لشکر بدیار بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرا یوسف ترکمان که از جمله غلامان پدر او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمده او را گرفته بقتل در آورد و رسم سلطنت از خاندان جلایر بر افتاد و تراکم مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبد القادر که فرید و هنرنا در عصر بود و سلطان احمد او را مسمی بیار عزیز گردانیده بود پرسید که هیچ خبر بواسطه یار عزیز بستد خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانید +

تاریخ

عبد القادر ز دیده هر دم خونریز	با دور سپهر نیست جای ستیز	کان مهر سپهر خسروی را ناگاه	تاریخ وفات گشت قصد تبریز ۸۱۳

۸۱۳

قرا یوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارف است من اقصاء ترکستان و بعهد قدیم باذربایجان و دیلمیس افتاده اند و مردم صحرانشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گاهی دچوپانی فرمود و قرا محمد بر ولد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای تراکمه در صحرای خوی مناره ساخت و قرا یوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لنگری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرا یوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن راند و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نمیشد و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرا یوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد و تبریز گرفت امیرانشاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده مرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرا یوسف کشیده بر ضد او

مشغول گشت و هر دو لشکر قریب یکدیگر رسیدند فرا یوسف هیضه کرد و از درد شکم درگذشت و ملک وسیع تصرف میرزا شاهرخ درآمد یکی از شاعران دران باب گفته **ابیات** بساط حکومت بگسترده بود * ولی هیچ فرصت ندادش حیات * چنین طرفه منصوبه کس ندید * زیک سوی شهرخ زیکسوی مات *

احمد آباد گجرات

احمد آباد دارالملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفر شاه گجراتی همت بر بنای آن گماشته و طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول راکه بر سر راه پتن واقع است موافق مزاج خود یافت باستصواب جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشائخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث عشر و ثمانمایه در کنار آب سابرمتی خشت تعمیر شهر احمد آباد را بر زمین نهاد و قلعه و بازارها و مساجد متعدد طرح انداخت و در بیرون شهر سه صد و شصت پوره مشتمل بر بازار و مسجد و دیوار بند آباد ان ساخت و تاریخ بنای آن شهر دلکشا را با چند بیت از مثنوی حلوای شاعر مثنوی با تاریخ درین باب گفته و آن مثنوی در مرات اسکندری مرقوم است ازانجمله این چند بیت ترقیم یافت

ابیات

چنین گفت حلوای شکرسخن	که افشاند صد درج دُر در سخن	که چون چند گه شاه گردون غلام	مشدش بر رسیده از دهارسیر مقام
زمینی بغایت فرحناک دید	زگرد سحن خاک او پاک دید	بالهام غیبی و حکم اله	چنین آمد اندر دل پادشاه
که در ساحت آن زمین هوا	کند تازه شهری معظم بنا	بفرمان شاهنشه بخت یار	بکرد ند ساعات سعد اختیار
مه ذالقعده رفته از هجریه	ثلثه عشر با ثمانمایه	چو ترتیب آن شهر عالی مقام	شد انا صر الدین احمد تمام
	درآن نام هم احمد آباد شد	دران ملت احمد آباد شد	

و در سنه عشرین و ثمانمایه حصار احمد آباد صورت اتمام یافت و چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید دوازده کروه از احمد آباد شهری بنا نهاد محمود آباد نام و در ولایت صورت قلعه نیز بغایت استواری در سنه نهصد و چهل و هفت تعمیر ساخت و سلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود مظفر شاه در سنه ثلث و عشر ثمانمایه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود و سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش درگذشت و بعد ازو سلطان محمد بادشاه شد و پس از فوت او سلطان قطب الدین بجای او نشست *

سلطان خلیل الله

فرزند امیر انشاه بن امیر تیمور است بعد از وفات امیر تیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده بادشاهی صاحب حسن بخشنده و ظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراءالنهر سلطنت کرد آخرالامر خدایداد حسینی و خدایداد حبته و شیرعلی بیک و بانی امرا بروخروج کردند و شاهزاده را بند کرده بقلعه شاهرخیه فرستادند چون آوازه استیلای امرای نمک و قید امیرزاده بسمع شاهرخ میرزا رسید سپاهی گرانمایه جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود و آن نمک حرامان سر تمرد را گذاشته بطرف ترکستان گریختند و شاهرخ سلطان نقاره بنام خود زده بر تخت سمرقند جلوس کرد فی الجمله چون مملکت ماوراءالنهر بتصرف شاهرخی افتاد سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت و از آب امو عبور فرموده حکومت نخست بخلف الصدق خود الغ بیک گورکان مقرر داشت و کان ذالک فی سنه هشتصد و یازده و بعد ازانکه

۸۱۴ سلطان خلیل را شاهرخ سلطان بهرات آورد و سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و او دو سال و نیم دران دیار به نیابت عم سلطنت کرد و در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت بیست هشت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکی از ارکین دولت سلطان احمد گجراتی که ابوبکر حسینی نام داشت در سنه خمس و عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است +

تاریخ

فرخ این بقعه که چون کعبه بنای عجب است | کعبه اسلام و دولت و دین عرب است
منبع حلم و ادب است یکی بانی آن | که وفا و کرم و مکنتش اندر حسب است
در جهاندار سلطان زمان احمد شاه | شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است
زبده آل نبی مفخر اولاد علی | سید عالم ابوبکر حسینی نسب است
بحمد الله مرتب شده تاریخ اساس | هشتصد و پانزده و غره ماه رجب است (۸۱۵)

۸۱۵

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان لودی باهم متفق شده ملک را در قبضه اختیار خود با داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف گجرات گریخته بود و بعد ازان در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بست و دویم جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست +

تاریخ

شد چو بر تخت شهی غازی سلطان محمود | و ز تیش پیش و غلامانه اثر اقبال ازبر
هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان | قدرت عدل بود سال جلوس اقدس (۸۰۸)

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بست و نهم ذی قعده بعد ایالت هفت سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست +

تاریخ

زد کوس فنا زبسکه سلطان محمود | آمد غم ازین حادثه از غم دلخون
هاتف بغم و الم شد و گفت ازین حسب | سازد الم و درد همین را افزون (۸۱۵)

۸۱۵

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ بتعمیه

کرد دولتخان بتائید خدائی المنبر | روی عالم را بحسن عیش چون روی عروس
گفت هاتف با سر اقبال با صد خرمی | روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس (۸۱۶)

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروزآباد مقید ماند تا آنکه در ماه جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او نیست +

تاریخ

ره چو دولتخان بسوی جنت الماوا گرفت | عالمی اندر دو غم صد ناله را بر چرخ برد
بهر تعجیب فکر بردم تا که تاریخی نظم | گفت هاتف سال او یک صاحب دولت برد (۸۱۷)

امیر قوام الدین سجانی

در بدایت حال از سرکاری قریه سجان خواف بوده و نسخه جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهده وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید
از هر چه در آن بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد دیوان اشعار بسیار است بسبب بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب
گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و در انجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد
و بست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا یحیی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد +

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دین — که در طریق طلب مثل شاه او هم بود
بسال هفتصد و سی و چهار میلادش — بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
شب مفارقتش شهور هشتصد و بیست — بر انقضای قضا پنج شب مقدم بود

۸۲۰

سلطان خضر خان

ابن ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسیده
و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه
هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او

تاریخ

چون خضر خان بتخت کرد جلوس — مرهم سینه های ریشش آمد
بهر تاریخ این جلوس سروش — گفت جشن قباد ویشش آمد

۸۱۷

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در غایت
عدالت و خداترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد
و بست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات +

تاریخ

چون خضر از جهان خضر خان بر بست — نخل طرب جهان بفتاد از بیخ
هاتف ز جیب فکر سر بر زده گفت — دیده دار زمان روز افزون تاریخ

۸۲۴

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی با کمال بود و در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد واقع است مدفون است
و مرقد او زیارت گاه عالمیان است غالبا که در سنه هشتصد بست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند
بحر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ برآورده چنانچه
ازین بیت مستفاد میگردد +

تاریخ

چو شد شاه تقی موصل حقیقی — ز اسمش گشت تاریخ وفاتش

۸۱۶

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بعمر نود سالگی از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بست و پنج در آن دیار فوت کرده در

گلبرکہ مدفون گردید تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد + + + + + + + + +

تاریخ

آنکہ سید محمد ش نام است ماه ذیقعده بود و شانزدهم	بیگمان پیر اہل اسلام است گر شده سیدی بچرخ نهم	عالمی را کشید از چه آز سال نقلش کہ بجو لوسفت	بر سنهای گیسوان دراز عقل مخدوم دین دنیا گفت

۸۲۵

سید شاه نعمت الله ولی

بملکات نفسانی و کمالات انسانی موصوف بود و بخرق عادات و کشف و کرامات معروف نسبش با امام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبد الله یافعی بود و مذهب امام شافعی داشت و سلاطین عصر و ملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاهرخ بوده مولفات او قریب پانصد کتاب و رساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه هشتصد و بست و هفت در زمان شاهرخ مرزا انتقال نموده و در قریه ماهان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مجمع الواصلین مسطور است سنه هشتصد و سی و چهار میشود تاریخ این است

تاریخ

آنکه روشن تر از خورو ماه است	شاه کونین نعمت الله است	لقب خاص اوست نور الدین	روشن از نور او زمان و زمین
او ولی خداست در دو جهان	مرشد و رہنمای پیر و جوان	بست و پنجم مه رجب بوده	کہ ز دنیاش نقل فرموده
آنکه مفتاح باب فردوس است	نقل او آفتاب فردوس است	باز تاریخ فوت او رضوان	نور جنات عدن گفت بدان
	روضه عالیش بماهان است	که بسر حد شهر کرمان است	

۸۳۴
۸۲۴

سید قاسم انوار

نقشبش معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل بهرات فرموده و اکثری از اشراف انجا مرید و معتقد او گشتند اصحاب غرض بشاهرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند و ما را بر صلاحیت وی چندان اعتماد نیست بادشاه با فراغ سید حکم فرمود لیکن هیچ کس با رای آن نداشت که این حکم بدو تواند رسانید درینحال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم بر خاست و بزیارت سید شد و بتقریبی سخن عزیمت سفر در میان آورد سید فرمود بدت مرا بچه وجه اخراج میکند شاهزاده گفت که ای اخداوند شما چرا السخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند بیت

قاسم سخن کوتاه کن برخیز عزم راه کن	شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا و تحسین کرده فی الحال روبراه نهاد و در سنه هشتصد و سی و هفت ازین جهان رحلت فرمود در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه فوت شده مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب مجمع الواصلین نوشته میشود

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار سال ترحیل آن ملازم خلد	زبده آل حیدر کرار گفت قاسم بخلد قاسم مستقر	بود او دست سر لم یزلی مرقد او بشهر جام نگر	واقف حال خفی و جلی نبرش نور صبح و شام نگر

۸۲۵

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بر تخت دہلی نشست تاریخ جلوس او ست

تاریخ

۸۲۴

گشت چون بادشه مبارک شاه	شادی آماده گشت و بر پا جشن	
سال تاریخ این خجسته جلوس	شد نگهبان عالم آرا جشن (۸۲۴)	

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود سرور الملک و قاضی عبد الصمد و سدهارن کتری اتفاق کرده او را بتاریخ نهم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادرزاده او را که محمد شاه نام داشت بپادشاهی برداشتند شاه هوشنگ بادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

۸۳۷

آماده چو شد پی سفر از دنیا	سلطان مبارک شه دولت پیوند
آواز آمد برای تاریخ وفات	سعی سفر روح مجسم ز سروش

مرزا بایسنغر

ابن مرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری روداده وفاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات در باغ سفید بوده در عمر سی و هشت سالگی در هنرمندی و هنرنوازی شهرهٔ اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی و فارسی را نیکو گفتی و بشش قلم خط نوشتی و این تخلص اوراست ؎ گدای کوی او شد بایسنغر ✤ گدای کوی جانان بادشاهی ست ✤ و میان مرزا الغ بیگ و مرزا بایسنغر و ابراهیم سلطان لطیفه و مکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد و سی و هشت هجری بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیر شاهی بدین رباعی بر همگنان فایق آمده رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد ✤ لاله همه خون دیده در دامن کرد ✤ گل جیب قبای ارغنون را بدرید ✤ قمری نمد سیاه در گردن کرد

شاه مدار

لقب او بدیع الدین است مرید شیخ محمد طیفوری بسطامی است هرگز جامهٔ او شسته و چرکین نشدی و با خلق نیاز مختی شگرف داستانها از و بر گذارند سلسلهٔ مداریه را او سرآغاز است خوابگاه او مکنپور است هر سال روز فرو شدن او گردها کرده مردم از دور دستها بدانجا رسند و هر یکی ز نگارنگ علم با خود برده بپایشها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بدو آویختی و شرمساری اندوختی در مرات جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که از ان سنه هشتصد و سی و هشت بر می آید و بعضی نوشته اند که در هشتصد و چهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه یکهزار دوصد و پنجاه و نه هجری از اله آباد بطرف اکبرآباد میرفت گذر بسمت درگاه مذکور که شش کروه شرقی از شهر قنوج فاصله دارد افتاد و این تاریخ در وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

۸۳۸

رفت زین دار سوی حق بشتاب	شاه دین مالک جهان صواب	خیمه زد سوی عالم ملکوت	رخت بر بست زین جهان خراب
هیزدهم از جمادی الاول	شد غروب آفتاب عالمتاب	گشت طالع وران زمان صبح	مظهر فیض دوست را دریاب
	چون طلب کرد دل ز سال وصال	شد عیان ساکن بهشت جواب (۸۳۸)	

بعضی مردم که از علم تاریخ بیخبر اند میگویند که عمرش چهار صد سال بود این سخن بعید از عقل است از تاریکی که در مجمع التیسیر...

ی نماز مسجد م

در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

نکه قطب مدار عالم بود	بادشاه ممالک دین بود	شاهباز رواق علیین	تاجدار جهان بدیع الدین
یمنی است و شامی و حلبی	پیشوائی ره خدا طلبی	آن شهنشه که مطلع نور است	از مریدان شاه طیفور است
عمر آن شاه مطلع الانوار	یکصد و بست و چار سال شمار	شده سال طلوع او بیقین	شمس دنیا و دین بدیع الدین
بشب جمعه شاه نقل نمود	سجده هم از جماد اول بود	سال ترحیل او عیان بنهفت	عقل قطب المدار جنت گفت
	باز تاریخ نقل آن اعظم	ز و خرد ساکن بهشت رقم	

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در وهم نگنجد و با شاهرخ مرزا مصاف داد و آخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت وکان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع وعشرین وثمانمایه و شاهرخ هرچند مملکت آذربایجان را با اولاد و امرا بزرگ عرض کرد اما از ترس اسکندر همگنان قبول نکردند بالضرورة آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند؎ سکندر لشکر باز دوخت + شه ما مملکت بگرفت و بگریخت + بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و ترا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع وثلثین وثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت حکومت سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

بن امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقند می بود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده با آداب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابوسعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش و طرب می بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از بهان جاری غایه که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی ازین عالم بربست

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ اولاد او ارثی نبود و شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را یوسف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود و مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبهٔ سرکهیج است و در مرآت سکندری مرقوم است که در ایام احتضار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنا راه بر وفات شیخ اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه شه عالم محمد را بقا باد ✠ اتفاقاً حروف این مصرعه برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ برمی آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده

تاریخ

طاب ثراه یوم علی ثمانیه	کان ذالک ثامن الشوال	عمره ولی ماند قطبه	مات یوم الخمیس قبل زوال

و این تاریخ در وفات او در کتاب فخر الواصلین مرقوم است ✠

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بوده مات یوم الخمیس قبل زوال	صاحب علم موهبی بوده کان ذالک ثامن الشوال روضهٔ او باحمدآباد است	قطب حق بود و عمر او از حق گفت تاریخ نقل او رضوان موضع فیض جای ارشاد است	عدد قطب شد به نیک السبق جای احمد بهشت جاویدان

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ جلوس او اینست ✠

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت دولت کامیاب	تابع فرمان او شد بادشاهی روم و شام	بودم اندر فکر تاریخش که هاتف زود گفت	آصف الصفا و سکندر عدل تاریخ جلوس

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت او در الفاظ هوشنگ شاه نماند یافته اند هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و دوم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری در گذشت این قطعه تاریخ وفات اوست اما نه عدد کم میشود ✠

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود	دولتش بنده چاکر اقبالش	شد بجنت سروش غیبی گفت	نوحه واه عرش در سالش

میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده ولادت او در بلدهٔ سمرقند چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک سلطنت نموده از غایت صفات طویت و خلوص نیت هر جمعه و اسطه ادای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

درجمعه بست وسوم ربیع الثانی سنه ثلاثین وثمانمائه وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی نمد پوش احمد نام از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق داد خواهان بسر راه آمد وجرات نموده کاردی بشکم مرزا رسانید امرا مضطرب گشته او را پاره پاره کردند وبعد ازان جراحان بعلاج مرزا مشغول گشتند تا در اندک فرصتی انجراحت براحت تبدیل یافت این تاریخ دران واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد و سی بود
روز جمعه پس از ادای صلات
لجروی در بساط چون فرزین
قصه پس عجیب واقع شد
خواست تا شهرخی زند شه مات
در خراسان علی شهر هرات

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورکان وابراهیم سلطان وبایسنغر مرزا وسیورغتمش ومحمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بست وپنجم شهر ذیحجه سنه خمسین وثمانمائه روز نوروز سلطانی در فشاورمن اعمال ری بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان وحروف شمشیر تاریخ وفات اوست واین دو رباعی نیز در تاریخ وفات او گفته اند +

تاریخ

سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور
در هشتصد و هفتاد و نه آمد بظهور
در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور
در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

ایضاً

شاهرخ شاه قضا قدرت و سلطان بنا
آنکه در بیشه شاهی زدی بیرنجه شیر
زد بفردوس برین خیمه بذی الحجه وگفت
ماند تاریخ زما در همه عالم شمشیر

جامع مسجد جونپور

این مسجد تعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده وتا هنوز که سال یکهزار و دوصد و شصت هجری است موجودست وتاریخ بنایش مسجد جامع الشرق است +

مرزا الغ بیگ گورکان

ابن شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است بادشاهی عالم وعادل بوده ودر علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی وقوفی تمام داشته

چون الغ مرزا بعلم هندسه + یافت نتوان در هزاران مدرسه +

وزیج جدید گورکانی که مدار استخراج تقاویم برانست بر کمال دانش ودانائی او دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال سلطنت سمرقند وماوراءالنهر کرد در زمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس مال وخراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراءالنهر لشکر بخراسان کشید وملک سوروقی طلب میکرد وامیرزاده علاءالدوله ابن مرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد ودر حدود ترناب من اعمال بدخشان حرب افتاد والغ بیگ ظفر یافت وتمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکری همراه داشت ودران هجوم خراسان خراب شد ودر شهر رمضان سنه اثنی وخمسین وثمانمائه بوقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیر خان سمرقند را محاصره کرد ودران حال پسرش مرزا عبداللطیف را که بلخ ومضافات آن را بار داده بود شیطان تحریص داد وبا پدر عاصی وباغی شد مدت سه ماه الغ بیگ برادر کلان جوق با عبداللطیف محاربه بود وبعد ازان در شهر شعبان سنه

هشتصد و پنجاه و سه بنواحی سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبد اللطیف ظفر یافت والغ بیگ بطرف ترکستان گریخت
و عبد اللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی مرزا الغ بیگ باز بایل سمرقند شده در شهر رمضان سنه مذکور پیش
فرزند بی محابا در آمد آن بدبخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود فاما شیطان بر وی غالب شد و دل او بقتل پدر
حریص گردانید و بر لب آب سبوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را بقصاص
خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در آن وقت الغ بیگ این بیت را می خواند بیت پدر کش بادشاهی را نشاید + اگر
شاید بجز شش مه نپاید + عمر مرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ مخبر تاریخ او بر می آید و این رباعی و قطعه
در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

۸۵۳

الغ بیگ آن شاه جم اقتدار — که دین نبی را از و بود پشت
چو عباس کشتش به تیغ جفا — شدش حرف تاریخ عباس کشت

۸۵۳

از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز از آن حال خبر میدهد +

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمت — آنکه خود را بسوی کعبه غفور رساند
راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید — خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
اگر آئی تو تاریخ وفاتش بر سند — گوئی ای بی خبر از نور الغ بیگ نماند

۲۰۲

۸۵۳

اگر از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ نور منها کرده شود تاریخ بر آید +

مرزا عبد اللطیف

ابن مرزا الغ بیگ است از پدر باغی شده ملک از وی گرفت و بعد از آن باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد
چون هفت ماه و کسری برین بگذشت سیاف اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که
بابا حسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده
در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در هرات است آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۸۵۴

بابا حسین کشت شب جمعه اثر پذیر — تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت

۸۵۴

سلطان علاء الدین

پسر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دهلی نشست و
بهلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدر هم سست تر حسبان تر و عاجز تر بود این مثل که زبان
زد عوام الناس این دیار است که دو های شاه عالم از دهلی تا پالم در باب اوست و حسام خان نام وزیر او بود و تاریخ
جلوس اوست +

تاریخ

۸۴۹

سلطان علاء الدین چو در وقت سعید — بر سر بنهاد تاج از زور حسام
گفتم که ز سال او چگویم هاتف — فرمود که تاج پادشاه اسلام

در سنه هشتصد و پنجاه و پنجم هجری بهلول لودی باشارت حمید خان لشکر بر کشید و دهلی را متصرف گردید و سلطان

علاءالدین بطرف بداون رفته بر آن ملک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون درگذشت در زمان او تمام هندوستان طوائف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در دهلی هفت سال و دو ماه و سه یوم نام مادرش جهان آرا بیگم بود +

مولانا اسحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدر الدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت درگذشت و در بهار پور در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم الملک اسحاق یافته اند + ٨٦٠

سلطان بابر بهادر

این میرزا بایسنغر ابن میرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمد را در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد و در اوایل سنه ستین و ثمانمائة در آخر دولت بابر بهادر ذوذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر میرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او از تمیمی بقابت هراسان شدند تا آنکه در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمائة سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته +

تاریخ

شاه بابر شهی که از عدلش	عدل نوشیروان بُدی بازیچ	بود در انجم چو در سخا و کرم	گشت تاریخ فوت او مزاجیح ٨٦١

٨٦١

و مولانا شرف الدین عبدالقادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته +

تاریخ

آفتاب ملک بابر خان نماند	کی چنان خورشید پنهان در خوراست	در ربیع الثانی و فصل ربیع	لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم جگرها چاک شد	دیده ها از اشک دامن پر دراست	این چه حال است و چه تاریخ گفت	موت سلطان سعید بابر است

٨٦١

این غزل نمونه از واردات طبع فیاض آن بادشاه است +

غزل

در دور بازه کهنه سواران یکی می است	. . . . . . نی است	این سلطنت که ما و گدائیش یافتیم	جو داراند اشنت بر که کادش لکی است
دانی کمان ابروی ما با سیه چراست	که گوشه های دود دلی خلق عشق است	دارد ز زلف او دل زنار بند ما	سودای کفر و کافری و هر چه در دل است
	یار رسیده ناله زارت بگوش یار	مجنون قیس و یافت که لیلی در این جاست	

خواجه شمس الدین محمد کوسوی جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر بوی رسیده بود و در گریبان او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان همه اولاد و نبیره زادگان ایشان بوی رسیده توفی یوم السبت السادس والعشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و تسعین و ثمانمائة و قبر وی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار فقیه ابویزید مرغزی و در تاریخ وفات وی گفته اند +

تاریخ

شیخ الکل قبله اکمل که بود	اهل صورت را بمعنی رهنمون	خواجه شمس الدین محمد کز غمش	آسمان پوشید دلق نیلگون

٨٦٣

ساخت جا در ساحت قدس قدم | خیمه زد از خطهٔ امکان برون
چرخ دون یکپایهٔ قدرش بود | سال تاریخش بپرس از چرخ دون

میر حبیب الله

از احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخته و بعد از آن مردمان سلطان او را در سنه هشتصد و شصت و سه قتل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته +

تاریخ

٨٦٣

در شعبان شهادت یافت در هند | حبیب الله غازی طالب شاه
روان طاهری بهجت تاریخ | بر آمد روح پاک نعمت الله

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

از سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانگوه بهمنی است که در زمان سلطان محمد تغلق بادشاه دهلی در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی افراشته و مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در ان دیار سلطنت نموده و سلطان همایون شاه یازدهم بادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت در سنه هشتصد و شصت و دو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند و بتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز میکرد و میفرمود تا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای وی می بردند و پس از ازالهٔ بکارت بخانه او میفرستاد و شبی خدمتگاران او با یکدیگر اتفاق کرده بوقتیکه او باستراحت مشغول بود کنیز حبشیه بیک چوب کارش را بآخر رسانید این واقعه بتاریخ بست و ششم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و پنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال و سه ماه و شش روز نظیری این قطعه در تاریخ فوت او گفته +

تاریخ

٨٦٥

همایون شاه مرده و دور خوش گفت | تعالی الله زهی مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش | هم از ذوق جهان آرید بیرون

٨٦٥

شیخ آذری

عارفی مجرد و محققی عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نمودی و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده مصاحب سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم بادشاه از سلاطین بهمن شاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن باسلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان در ان ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش هجری باتمام رسیده شعرای پای تخت کتابه عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت از ان جمله است این دو بیت +

ابیات

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت | آسمان پایهٔ از سدهٔ این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است | قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد از ان آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از

نواحی خراسان وفات کرد و او را تصانیف بسیار است از انجمله کتاب جواهر الاسرار است مشتمل بر چندین علوم و تاریخ فوتش خواجه اوحد مستوفی میفرماید +

تاریخ

۸۶۶	دریغا آذری شیخ زمانه	که مصباح حیاتش گشت بیضو
	چو او ثانی نخواهد بود در شعر	ازان تاریخ فوتش گشت خسرو ۸۶۶

و سلطان احمد شاه مذکور بعد از سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود بسلطنت دکن رسیده بود و بعد حکومت دوازده سال و نه ماه و بست و چهار روز بتاریخ سوم ماه رجب سال هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه گجراتی معاصر او بود +

مولانا طوطی

در زمان دولت ابوالقاسم بابر سلطان از جمیع خوش طبعان و نکته پردازان منبر نیست در حینیکه ودلع این جهان پر ملال میکرد جهت خود مرثیه گفته این بیت از آن جمله است ـ وقت آن شد که دل از دام هوس باز رهد + طوطی روح ز بیداد قفس باز رهد + در تذکره دولت شاهی آمده که رفاتش در دار السلطنت هرات در حدود سنه سبع و ستین و ثمانمائه بوقوع پیوسته و امیر علی شیر تاریخ فوت او را از لفظ خروس برآورده که عددش هشتصد و شصت و شش میشود چنانچه از قطعه مستفاد میگردد +

تاریخ

۸۶۶	فصیح زبان طوطی شاعران	که بودش ز فکر معانی عروس
	چو طوطی برفت این عجب طرفه بود	که تاریخ شد فوت او را خروس ۸۶۶

خواجه سالار

خلیفه و هم داماد مولانا اسحاق بود پیش از آنکه شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد پیشه سپاهگری اختیار کرده و در لباس اهل دنیا میگذرانید در سال هشتصد و شصت و هفت در گذشت و در سواد سهارنپور در باغ خود مدفون شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صفت ابرار و سالار صاحب اسرار یافته + ۸۶۷

جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان

پادشاهی قاهر و صاحب دولت بود لیکن مردی نا اعتماد و بدخوی بوده و شاهرخ سلطان در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه حکومت آذربایجان بدو داده اما بعد از واقعه شاهرخ سلطان و نکبت مرزا بایسنقر بر عراقین و آذربایجان و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاهرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال حکومت کرد و تراکمه بعهد او مسلط شدند و جباری قهاری او مرتبه عالی یافت و فضلا برانند که در روزگار اسلام از وی بد اعتقادتر پادشاهی ظاهر نشده اسلام را ضعف داشتی و بر فسق و فجور اقدام نمودی و در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه بعد از واقعه بابر بهادر میل خراسان و استرآباد نمود و با امیرزاده ابراهیم بن سلطان علاء الدوله در بیرون شهر استرآباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امراء الوس جغتایه بدست جهانشاه بقتل رسیدند و جهانشاه تخت هرات را نیز مسخر ساخته قریب هشت ماه در دیار خراسان حکومت کرد در اثناء آن حال ابوالغازی سلطان حسین بهادر از خطه مرو شاهجهان خروج کرده لشکر بجانب استرآباد کشید و از لشکر تراکمه انتقام حاصل ساخته و اکثر مردان کار

و سرداران نامی جهانشاه را بقتل رسانید و جهانشاه منکوب و مخذول شده از هرات آهنگ عراق و آذربایجان نمود و
بضرورت سلطان ابوسعید گورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید عنایت
او در دلها کمتر شد و از غایت حرص و غلظت قلب با ولد خود پیر بداغ دشمنی ظاهر ساخت او از شیراز گریخته در بغداد
رفت جهانشاه بر قصد فرزند عزیمت بغداد کرد و یک و نیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در شهر
بغداد قحط خاست و ماکولات و ذخایر اهل شهر و قلعه تمام شد پیر بداغ عاجز شده بصلح راضی شد در اثنای صلح
محمدی که ولد جهانشاه بود از خلاصی پیر بداغ و تسلط او دیگر باره اندیشه مند شد و پدر را بران آورد تا بر قتل پیر بداغ
راضی شد چنانچه نماز پیشین روز سه شنبه چهاردهم ذیقعده سنه احدی و سبعین و ثمانمائه آن بدبخت با جمعی از امرای
جهانشاه بشهر بغداد در آمده برادر خود را شهید کرد و بعد از آن جهانشاه از غایت حرص و طمع بدیار بکر که مستقر اباد و اجداد
امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود نموده لشکر بدان دیار کشید و در حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده با اکثری
از فرزندان و امرا بقتل رسید و از دودمان قرایوسف دود نکبت بر آمد و زمان دولت ترا کمه بسر آمد این واقع
بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن
واقعه این قطعه در سلک نظم کشید +

تاریخ

اردوی همایون جهانشه تویان	با آنهمه اسباب زبردستی دیشب	ثانی عشر از شهر ربیع الثانی	ویران شده تاریخ حسن بیگ گشت ۸۷۲

۸۷۲

و جهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ باذربایجان سلطنت نمود و بعد از و بیست و دو سال در
عراقین و فارس تا هرمز باستقلال پادشاهی راند +

احوال پادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف پادشاهان دهلی بود
بعد از وی چون مملکت دهلی تجزیه و تقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند دلاورخان غوری که از قبل
سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد از انوقت حکام مالوه از اطاعت پادشاهان دهلی بیرون رفته
چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروز شاه جمعی را که در ایام تفرقه و حیرانی
بوی همنمک و همعنان بودند و آئین وقار و جمعیت ورزیده بعد از آنکه سلطنت وی بجمعیت و قرار انجامید هر یک را رعایتها
کرده ملکی بخشید از انجمله دلاورخان غوری را در سنه ست و ثمانمائه حکومت مالوه ارزانی داشت و وی به نیروی
بازوی آن ولایت را چنان در ضبط آورد که متغلبه از هر طرف دست تصرف در آستین کشیدند و سکنه آن ولایت
بغایت آرام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام و التیام مملکت هند انقطاع پذیرفت و ملوک طوایف
هم رسیدند و شوکت پادشاهی کمتر شد دلاورخان نیز از سر اطاعت والی دهلی بجنبانید و دم استقلال زده سالها بکام گذرانید
و در سنه تسع و ثمانمائه ودیعت حیات سپرد ایام حکومت او سه سال بود بعد از وی پسرش الپخان خود را بسلطان هوشنگ
ملقب ساخته خطبه و سکه بنام خود کرد هنوز امر سلطنت و اساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی
سامان لشکر نموده روی تسخیر با نولایت نهاد و سلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر و ثمانمائه باهنگ جنگ از قلعه

و هار برآمده بایکدیگر در او یختند آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده و امان جسته پیش سلطان مظفر آمده وی او
را با امرای وی بند کرده بگجرات آورده و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه در قلعه و هار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت
نمود بعد ازانکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسیخان را
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول اینخبر بگجرات مظفر شاه بعد از یکسال هوشنگ شاه
را از حبس برآورده و عهد گرفته در سنه احدی و عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرموده احمد شاه
دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده تفویض او نمود بعد ازان سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسیخان
برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت
کرد و پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چندبار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته و پشیمان شده باز آمد
در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه سلطان هوشنگ آثار نجابت و کار دانی بر جبین ملک محمود پسر ملک مغیث واضح و
لایح دیده وی را محمود خان خطاب داد و با او در مهمات ملکی شریک ساخت بعد ازین سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه
بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه فوت
کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی
پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید و وبال کار او آن شد که خون برادر مجبوس
را ناحق ریخت و بعضی را میل در چشم کشید و دلهای مردم ازو نفرت گرفت و محمود خان نیز ازو برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشته تو تیر ساخته جویای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر دادند مدت سلطنت او نه ماه
و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید +

سلطان محمود شاه خلجی بادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش ازانکه به پایه بلند سلطنت صعود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه بادشاه مالوه بود
بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه هشتصد و سی و هشت بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت
نموده مسموم شد بعد او سلطنت به محمود خان رسید او بروز سه شنبه بست و نهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه باستصواب
خانجهان و صلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود خود را السلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را
خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جاندله خلیفه شاه راجو قتال
که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین برهنه که دارالسلطنت مالوه است گذر کرد و محمود خان که همیشه
آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد و از اتفاقات همان ساعت
طعام در میان آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه بیاپی در دهن محمود خان انداخت گفت بادشاهی مالوه تا سه فرزند
دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه بادشاه
مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد و قلاع مسخر ساخت و او مستنجد بالله که از خلفای بنی عباسی است منشور
سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در اهتمام عمارت مقبره سلطان
هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه راهوری واقع است و دو بیست و سی گنبد و سه صد و هشتاد

ستو انه دار و شروع نمود و در اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنه تسع و اربعین و ثمانمائه بر سلطان محمود شرقی والی جونپور
رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد و آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه متوجه
تسخیر گجرات شد و در اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرد و سلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ
متواتر بحوالی احمد آباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد و لشکر مالوه را پریشان
ساخت و سلطان محمود بطرف ماندو معاودت نمود و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی
صلح نمود و درهمین سال حکم کرد که مدار محاسبان و دفتر بتاریخ قمری نهند و بجای تاریخ شمسی قمری بنویسند و سلطان محمود بعد
از سلطنت سی و چهار سال بسن شصت و هشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنه هشتصد و هفتاد و دو فوت کرد و عزیزی
در تاریخ وفاتش گفته +

تاریخ

سلطان محمود شاه خلجی نهاد		از دار فنا بخلد چون رو بنمود		تاریخ وفات حضرت سلطان را		از باب بهشت عدن یابی مقصود	۸۷۲

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی و سه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصر الدین خلجی
پادشاه مالوه شد و یازده سال و چهار ماه حکومت نمود و بعد از و سلطان محمود ثانی بپادشاهی رسید اما در سنه نهصد و سی
و هفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد و سلطان محمود را در معرکه بکشت +

سلطان ابو سعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا ابن میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنه هشتصد و سی بوقوع آمده و پیوسته همراه مرزا
الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنه هشتصد و پنجاه و سه هجری از دست مرزا
عبد اللطیف که پسر او بود بقتل رسید و مرزا عبد اللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابو سعید
مرزا بامداد ابو الخیر ازبک در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بر مرزا عبد الله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته
شدن مرزا عبد اللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده او را بقتل رسانیده در سن بست و پنج سالگی بسال
هشتصد و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرمود و هشت سال برفاهیت در سمرقند و ماوراء النهر و ترکستان
سلطنت نمود و شاهزاده اویس را که از احفاد بایقرا بهادر بود و عمزاده ابو الغازی سلطان حسین بهادر است بدست آورده
شهید کرد بعد از ان برفاهیت بر تخت سمرقند نشست و بعد از واقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر نیز طمع بر ملک خراسان
نموده بدان جانب متوجه گشت و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه هرات را گرفت و گوهرشاد بیگم را که بانوی مرزا
شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه و فساد مملکت که از و بظهور می رسید براه نیستی فرستاد و مدت هیژده سال بفراغ بال
و کشورکشائی اشتغال داشت چنانچه ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و غزنی و کابل و قندهار و حدود هندوستان
و پاره از عراق و خراسان در تحت و تصرف خود آورده استقلال تمام بیدا کرده بود چون در سنه هشتصد و هفتاد
و دو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدفع حسن بیگ که او را اوزون حسن نیز
گویند بدیار بکر رفت و کشته شد سلطان ابو سعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه متصرف
اوزون حسن آمده بود برو لشکر کشید و در قراباغ آمده قشلاق نمود اوزون حسن هر چند عاجزی نمود و از در صلح در آمد

قبول نفرمود ناچار اوزن حسن راه های آمد و بند غله مسدود گردانید و مادامیکه شیروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل والی شیروان طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر غذا ناک و علفت چهارپا مرفه الحال بودند و چون شیروان شاه بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب پریشانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده هزار از اسپان خاصه سلطان جو نیافتند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت قضارا در همان ایام در شب چهاردهم ماه رجب خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دلو بعقده راس سیاه شد و سلطان ازان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ بست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوزن حسن اسیر شد و بقتل رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب خبر میدهد ❊

تاریخ

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست
گذشته بود ز ماه رجب بیست و شش روز

ز کس مدان که ز سیر ستاره و ماه است
قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاه است

بشیروان چو بنه برد ماند بر لب آب
لطیفه ایست عجایب که لشکر او را

بمنزلی که نه انجا مقام نه راه است
اوزن حسن شد و تاریخ شیروان شاه است

۸۷۳

وقتل سلطان ابوسعید اینگونه است که چون اوزن حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمیرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد میرزا ابن میرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را ببهانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بست پنجم رجب بقتل رسانید و مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند و در و تاریخ نیست ❊

تاریخ

سلطان ابوسعید که در فر خسروی
بچشم سپهر چو جوانی چو او ندید

الحق چگونه کشته بگشتی که گشته بود
تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ۸۷۳

۸۷۳

مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هجده سال یکماه و یکروز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم یافت بادشاهی سمرقند بمیرزا احمد و اندجان بمیرزا عمر شیخ و خراسان و هرات وغیره بدست ابوالغازی سلطان حسین میرزا اقبالی

میرزا یادگار محمد

ابن میرزا محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی میرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با میرزا سلطان حسین بایقرا محاربه داشت تا آنکه میرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بست هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج ایلغار نمود و بروی شبخون آورده او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس از نسل میرزا شاهرخ منقطع گردید و مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ شهادتش گفته ❊

تاریخ

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ۸۷۵
از سال شهادتش ده باز خبر

۸۷۵

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه مالدیو که نسبش بشانزده پشت براجه سورج میرسد شهر قنوج بان عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ پخته داشت اما درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل مسمار شده اما بعضی چار روضه های سنگین و مساجد استاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در مقام خود کرده خواهد شد ❊

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعه کهنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه هاست از سنگهای سرخ و سفید تعمیر شده یکی ازان روضه ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه از اله آباد بطور اگره سیر فت درانمقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهن سالگی زائل شده بود مگر دو سه حرف باقی مانده معلوم نشد که آن مقبره کیست مگر ساکنان انجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبره دیگر است گنبدی عالی دارد و چهار مینار بر چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام پیشین بر پیشانی دروازه بیرونی تعبیه کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد و هشتاد و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود تاریخ اینست ✣

تاریخ

این گنبدی بدیع که از چرخ برتر است	وین طاق بی نظیر که با زیب و زیور است	گفته بنا بعهد همایون حسین شاه	کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
ترتیب کرد شاه بری خان و فتح خان	کز فضل حق جهان همه او را مسخر است	باد او هزار سال حیاتش فلک بکام	کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است
هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول	تاریخ و سال گشت ز راه میسر است	بانی طاق سید راجوی بن جلال	کافاق از جمالش خوشتر منور است
	کاتب حروف حاتم مسکین که در تخفیف	امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است	

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده و شخصی از عباس علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دو صد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست ✣

تاریخ

این روضه اطهر و منور	ثابت لقب و جلال حیدر	تعمیر شه بری چو بنمود	هشتاد و یکی و هشت صد بود
کز زلزله زمین شکسته	تعمیر دگر شکسته بسته	عباس علی سیکی ز اولاد	خلعت الصدق است و اهل سما
	سنه دو صد و نه و یکهزار است	از هجر رسول نامدار است	

۸۸۱

سلاطین آق قوینلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال برین منوال بود اول ایشان امیر ابو النصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلا داشت و بعد حکومت پانزده سال و کسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی درگذشت بعد از وی پسرش سلطان خلیل پادشاه شد و بعد از شش و نیم ماه برادر کهتر او سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت برافراخت و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و سه برادر را کشته بر اکثر بلاد ایران حاکم گردید و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه فوت کرد و بعد از ایشان شش کس دیگر یکی بعد دیگرے حکومت نمودند ✣

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده است که هر کدام
سر تفوق بفلک قلعه سماوی افراخت و دیوگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین تغلقشاه
تغلق بسلاطین دهلی وابسته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد شخصی
بنام حسن که برهمنی کانکوه نامی او را بشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت در آنجا ستاره طالع او درخشیدن گرفت
تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چند اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بست چهارم ربیع الآخر سنه
هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به
سلطان علاء الدین حسن کانکوه بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را با حسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود
نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد بعد سلطنت یازده سال و دو ماه بتاریخ غره ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه
و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و دارائی اندیار سر بر آسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه
و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمد نگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین حسن
پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بر تخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و
هفتاد و شش وفات یافت بعد از و پسرش سلطان مجاهد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال
و چند روز هفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داؤد خان که عم او بود کشته شد و داؤد خان ملقب به
داؤد شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد اما بعد از سی و پنج روز بست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد
بعد از و سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند او بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه بست یکم
رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود بعمر یکصد و هفت ساله رحلت
نمود و بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش
سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بست و سوم ماه صفر سنه هشتصد
هجری کور ساخته مقید نمودند بعد از و سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داؤد شاه بر تخت نشست و بعد
سلطنت بست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز شاید که در ماه شوال سنه هشتصد و بست و پنج هجری بجوار رحمت
ایزدی پیوست بعد از و برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد احمد آباد بیدر بنا نموده او بعد حکومت
دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد بعد از و پسرش سلطان علاء الدین
بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بست و سه سال و ده ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه
هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود بعد از و پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست
و بتاریخ بست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او سابق ازین مرقوم شد بعد از و
پسرش سلطان نظام شاه بهمنی بعمر هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال قدری کم سیزدهم ذیقعده
سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد از و برادرش سلطان محمد شاه بهمنی به سریر فرمانروائی نشست ذکرش بعد ازین خواهد آمد

خواجه محمود کاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفته حاسدان
بی تحقیقات تصور او را در کبر سن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و شش
بقتل رسانید ملا عبد الکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که از شاگردان بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته ۞

تاریخ

شهید بی سبب محمود مطلق	که عالم راز جودش بود رونق	اگر خواهی تو تاریخ وفاتش	فرو خوان قصه قتل بنا حق ٨٨٦

٨٨٦

تاریخ

سال فوتش گر کسی پرسد بگو	بی گنه محمود کاوان شهید ٨٨٦

٨٨٦

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروائی
نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری رو داده برادرش سلطان
محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نموده به سلطان احمد لشکری ملقب گشته وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور
بخواجه جهان بود و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نائب و دریا خان که غلامان سلطان
بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جونیر ممتاز گردیده و دریا خان بعماد الملک
ملقب گشته اقطاع کاویل بدو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف در اندک زمانی ایشان و امرای دیگر
رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از انا و لا غیری زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت
نموده یکسال بعد از قتل خواجه محمود کاوان بعمر بیست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت
هجری فوت کرد تاریخ وفات او اینست ۞

تاریخ

شهنشاهی جهان سلطان محمد	که در عهد فنا ناگه فرو شد	دکن چون شد خراب از رفتن او	خرابی دکن تاریخ او شد ٨٨٧

٨٨٧

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یا غوزخان می پیوندد در فطرت مغول از حوالی
مرو و ماخان بجانب ولایت روم در حرکت آمد و در آن حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چند گاه ازان
ناحیه رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذارند که در آب غرق شده
فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و کوند غدی و ارطغرل سنقر و کوند غدی
باتباع بوطن اصلی شتافته و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد
و هشتاد و هفت در سن نود سالگی بدرود این جهان فانی نمود و بعد از وی ولد رشیدش عثمان بجای پدر بسریر قوم
گردید و بر دین ملکستانی نشسته در سال ششصد و هشتاد و هشت بر قراعصار دست یافت و از تور خان [illegible]

این دولت تا اوان سال گیرند چه کلمه عثمانیه موافق تاریخ است اما در هشتصد و هشتاد و دو خطبه بنام او خوانده اطلاق سلطنت بر وی کردند و کار او روز بروز بالا گرفته و بر فتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت نمود در هفتصد و بیست و هفت هجری فوت گشته و در قبه برسا مدفون گردید بعد از وی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته شهر ونیک را که از معظمات مداین روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان پادشاه ولد رشید شر کلی بوی مسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد از وی در سنه ستین و سبعمایه درگذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و سراج الاموری در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد پادشاه گردید او را خداوندکار خواندند و او ابتدای بسعی لله شاهین و قایدی ارنوس بیک اورزا در احدی و ستین و سبعمایه بگرفت و بصوابدید قرا خلیل غلامان کسیب را ملازم ساخت بلکجری نام نهاد و کلاه زردوزی چند یافته بر سر ایشان گذاشت و از ان زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لار فرنگ رفته غالب آمد و پس از ان بر سر تلی استاده نظاره اطراف میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغی بوی حواله نموده بقتل رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگری بایزید امرای دولت و اعیان مملکت یعقوب را هلاک ساخته بایزید را بپادشاهی برداشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بغایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در هفتصد و نود و دو هجری استنبول که آنرا قسطنطنیه نیز می گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت برافراخت و فتح یافت و مردم کفار بقول صحیح دویست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید از ان فتح بلند آوازه شده از کمال غرور بنابر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقاتله انجامید چنانچه در آخر سنه هشتصد و چهار بین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید و امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانیده اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در خلال احوال غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت او ست فوت ایلدرم بایزید او را شش پسران بوده اند ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد بجا تا نام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسی و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را بر دم اتلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد باماسیه رفت و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از محبس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را ببرسا برده بسلطنت نشست و سلیمان پادشاه موفور قصد وی کرده و موسی به بلاد فرنگ گریخت و در راه رنه کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود و غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام بر آمده راه فرار پیش گرفت قضا را گذر سگش بر دیهی افتاد و مردم آن موضع وی را بقتل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامروا بود موسی حبی من حبث الاستقلال قائم مقام پدر گردیده ابتدا آن موضع را که در قتل برادرش جرات نموده بودند بقتل رسانید بعد چندی امرا بسلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند و در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاد محبوس بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسی را بزه کمان که بلغت ترکان کرش گویند از میان برداشت

بر داشت و بادشاه شد در شهور سنه ثمان و عشر و ثمانمائة ولش از سلطنت صبوری گرفته پسر خود سلطان مراد را بجای خود
نشانده عزلت اختیار نمود و باز بهوای سلطنت کرد پسر نیک اختر اصلا مضایقه دران ننمود چون در سنه هشتصد و بست
و پنج سلطان محمد فوت کرد پسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در اربع و خمسین و ثمانمائة باجل طبیعی در گذشت در
مقامی بنظر آمد که در عمر چهل و نه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت او سی سال و شش ماه و هشت روز بود بعد ازو پسرش
سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد در گذشت از جمله
تائیدات غیبی یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ بادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و
پنجاه و هفت جبراً و قهراً بگرفت و یکی از فضلا تاریخ را بلدة طیبة [٨٥٧] یافته و این فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه شنبه
سال هشتصد و پنجاه و هفت که مطابق بست نهم مئی ماه انگریزی سنه یکهزار چهار صد و پنجاه و سه عیسوی بود واقع
شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصره روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد
سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست ششم ماه نومبر سال سه صد و بست و نه عیسوی بنیاد این بلده معظمه انداخته
و نامش قسطنطین پول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند
و حالا نیز باین نام مشهور است و بعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد و حسن باشاه کدورتی حادث
شده منجر بقتال و جدال کشید اگرچه اغرلو محمد پسر حسن بادشاه ابتدای از منقلای و یرا منهزم ساخته خاص مراد را که امیر الامرا
مینریست بقتل رسانید اما در تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانمائة در حدود آذربایجان تلاقی فریقین دست داده شکست
بر حسن بادشاه افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی ینصرک الله نصراً عزیزاً [٨٧٨] را تاریخ این فتح یافته و مولانا
عبد الرحمان جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی ازان قصاید اینست ؎ کم کسی بر سر یر
جاه و جلال ✤ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال ✤ و سلطان محمد به نیکی و نیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس سوم
ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائة در حوالی کل دیری فوت گشت و تاریخ واقعه را فی یوم الخمیس [٨٨٦] یافته اند پس از
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد ✤

٨٨٦

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در باب هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت
در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی ازدحام خاص و عام
شده غلبه سلطان جنید بجای رسید که میرزا جهان شاه که فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود
متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیار بکر نهضت فرمود و امیر ابو النصر حسن بیگ
که حاکم دیار بکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت و تعظیم بوی
سلوک نمود و شیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه هشتصد و شصت
بجانب گرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان در آمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته
مهم بنزاع و جدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز هنگامی مقدر بود هر آینه بدست شروانشاه
افتاده بقتل رسید و بعد ازان صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهر زاده

امیرحسن بیگ بود ده ویرا بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان حیدر تاجی از سقرلات قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بود ساخته
بتبارک می نهاد و هرکه بدست ارادت بوی می پیوست از همان جنس افسری بوی میداد و چند هزار کس را از قبایل اتراک جبه
کلاه سرخی بآنها عطا فرمود و همه را قزلباش لقب ساخت قزل در ترکی سرخ و باش بمعنی سر آمده چون امیرحسن بیگ
بر میرزا جهان شاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه
جلیله خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی ازان جمله شاه
اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید و بسبب مواصلت امیرحسن بیگ مواد سلطان حیدر
روی در ازدیاد نهاد همواره بر نسبت والد خود و وفور شوکت ارباب غزا و جهاد در اعظم نظر میداشت تا در آخر اوقات
حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که دران زمان شروان
شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد لشکر نمود و سلطان یعقوب
سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت و در نواحی تبرسران تلاقی فریقین دست داد نزدیک بود که شروان
شاه از معرکه ستیز عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری عمر فرسا گشاد و یافته بسبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر
گردید و این واقعه در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و سه (۸۹۳) هجری بوقوع آمده و سلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته
در قلعه اصطخر محبوس ساخت +

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بکثیر فضیلت و هنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته و شروان شاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بچند پشت باردشیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده
نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد و چون
او نماند گشتاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گشتاسب پای بر تخت حکومت نهاد و پس
از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود و از عقب او کیقباد بعدل و داد کوشید بعد از وی ولدش
کاوس مدتها حکومت کرد و در هفتصد و هفتاد و چهار (۷۷۴) فوت کرد و پس ازو پسرش هوشنگ پادشاه شد و در هفتصد
و هشتاد و چهار (۷۸۴) وفات یافت و بعد از فوت هوشنگ ایالت بشیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید او با امیر تیمور معاصر
بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در هشتصد و بیست (۸۲۰) وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت
سلطنت جلوس نمود و حسب اتفاق کلمه سلطان خلیل تاریخ جلوس است او نیز نسبت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور
صداقت ورزید و در تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنابر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک
لشکر بشروان کشید و جمیع شروانات را تا دربند تاراج نمود و در هشتصد و سی و دو (۸۳۲) برادرانش کیقباد و اسحاق
و هاشم بروی خروج کرده خفت فاحش بوی رسانیدند و آخر بمعاونت میرزا شاهرخ سر ایشان را مندفع گردانید
در هشتصد و شصت و سه وفات کرد و شروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل بوراثت پدر وارث ملک
گشت و شروان شاه (۸۶۴) تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده در قراباغ
قشلاق نموده مادام که شروان شاه طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چهارپایه مرفه الحال بودند

و چون بنا بر تهدید جد عید حسن بیگ لوائی مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید و سلطان ابوسعید هفتم گشته بقتل رسید و چون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عذری و قصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نهصد و ششم بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بعد از وی پسرش بهرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نهصد و هفت فوت کرد و پس از وی برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شده در سنه ثمان و تسعمائه در گذشت بعد از وی شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار و بعد از وی پسرش سلطان خلیل و بعد از وی شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند و در وقتیکه طهماسپ صفوی فتح شروان را پیش نهاد همت ساخت شاهرخ بقدم ممانعت پیش آمده در سنه نهصد و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید ❊

سلطان بهلول لودی

ابن کالا بن ابراهیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد و جان داد پدرش برده وی شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد و پنجاه و پنج غایبانه سلطان علاء الدین ابن سلطان محمد شاه پادشاه دهلی که در بداون استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که حراست دهلی میکرد مستولی گشته دهلی را متصرف شد و در سنه هشتصد و پنجاه و شش خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ بست و پنجم ذی حجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوسش اینست ❊

تاریخ

شاه بهلول چون بتخت نشست | عدل و ساز زیب مملکت بست
گفت دل سال چیست هاتف گفت | که بهار جلوس سلطنت است ۸۵۶

او را اکثر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده و چون نوبت بسلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید و مدتی بین الجانبین محاربه بود اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته و سلطان بهلول بعد سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در سنه هشتصد و نود و چهار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه بر جای او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان بهلول اینست ❊

۸۹۴

تاریخ

هشتصد و نود و چار رفت از عالم ۸۹۴ | خدیو ملک ستان و جهان کشا بهلول
ز تیغ ملک ستان بود لیک در مه اجل | بود معطل شمشیر و خنجر مصقول

۸۹۴

تاریخ تعمیه

شاهنشه عالم شه بهلول که دیدی | افتاده در اطراف جهان هیبت جلالش
در خلد شد و گفت سروش از پی سالش ۳ | قصه سفر عالم ارواح رسالش ۸۹۱

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا و عمر شیخ مرزا در حیات بوده و آن هر دو پادشاهان ارادت و اخلاص و اعتقاد و نیاز مندی بسیاری با او داشتند و مولوی جامی که یکی از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است ع چو فقر اندر قبای شاهی آمد ❊ به تدبیر عبید اللهی آمد ❊ وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال هشتصد و نود و ششم هجری

٨٩٦

روی داد و امیر علی شیر که وزیر سلطان حسین میرزا بود تاریخ با خط جو بن یافته انا بجو لسنه مجرد اصلیه بسال انتقالش هشتصد و نود و نهم میشود و آن این است

تاریخ

نظر فیض و فضل و لطف الله	خواجه حق نما عبید الله	عزت دودمان ابرار است	شرف خاندان احرار است
از وجودش زمانه پر ضو بود	کهنه بنیاد دین از و نو بود	از زمان سرورش حق بشنو	سال مولود آن خدا بین ضو
شب شنبه که خواجه نقل نمود	سلخ ماه ربیع الاول بود	سال نقلش بگو بلا اشتباه	خواجه ها بدان عبید الله
	در سمرقند مرقدش میدان	بر سریر عرش مسندش میدان	

٨٩٥

میرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابوسعید میرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش
سلطان ابوسعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاهداشت ملک بورونی
ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حد و مغلستان بود بنوعی ضبط فرموده که لشکر
بیگانه را مجال عبور بآن حدود نبود بلکه ایشان همواره با لکائی یونس خان تاخت می آورد بعد از وفات پدر در سنه هشتصد
و هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروائی فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن
شده مدام بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص
و نیازمندی داشتند و اخسیکت پایه تخت میرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده بحسب تقدیر روز دوشنبه
چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بود ناگاه یکی

٨٩٩

از خدمتگاران از گسستن جر خبر دار شده بمیرزا آگاهی داد میرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جر از هم
جدا شد و آن پادشاه با برج علوی شتافتند سن شریفش سی و نه سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و شش
سال و دو ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیر الدین محمد
بابر شاه بود دوم میرزا جهانگیر و سوم میرزا ناصر ✤

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور بمولوی جامی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منورساز عرصه ربع مسکون بود صاحب نفحات
آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنابر نوائب زمان از وطن برآمده
بخراسان افتاده و در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در
بیست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده در دار السلطنت هرات مسکن گزید
بیت مولدم جام و رشحه قلمم ✤ جرعه جام شیخ الاسلامی است ✤ لاجرم در جریده اشعار ✤ بدو معنی تخلصم جامی است ✤ در
عنفوان شباب تحصیل علوم نموده سرآمد اقران گردید و در عهد سلطان ابوسعید بخداشناسی و خداپرستی شهرت یافته
قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بایقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه انقیاد او بر دوش
جان میداشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا محمد کاشغری بود و تالیفات
او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخا است که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری باتمام رسانیده

درانوقت عمرش بهفتاد رسیده بود چنانچه میگوید ــه مرا بهفتاد وشد سال وتراهفت + ترا چی آید اقبال ومرا رفت ماه
وتاریخ اختتام کتاب مذکور را اینچنین گفته +

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم بسا حی این جنس فاخر ... رسانید آخرین سالی بآخر
که باشد بعد از ان سال هجره ... نهم سال از نهم عشر از نهم صد

از آخر مصرعه قطعه مذکور تاریخ این منوال برمی آید یعنی نهم سالی از نهم عشر سال هشتاد و در شد و نهم صد سال هشتصد شد پس تاریخ هشتصد و هشتاد و نه شد فقط وجامی بسن هشتاد و یک سالگی بروز جمعه هجدهم محرم سال هشتصد ونود وهشت یا که هشتصد نود و نه هجری ازین جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده ومولانا عبد الغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس که بمعنے جام ست استخراج کرده واین تاریخ در وفات او از مولف این اوراق است +

تاریخ از مولف

۸۹۹ جامی ان استاد فضل و هنر ... رفت از مکتب جهان بجهان
طفلکی جست حرف تاریخش ... گفتمش صاد و ضاد و طا برخوان

تاریخ از فجر الواصلین

افصح بی نظیر جامے بود ... بکمالات علم نامے بود
شب آدینه بود و نوزدهم ... بینک و ریب از ربیع دوم
هاتفم گفت سال رحلت او ... جای جامی بهشت عدن بگو
بهر تصنیف آن معلی شان ... که ز دنیا گذشت عارف حق
عدد جام شد رقم برخوان ... جانب آسمان هفت طبق

۸۹۹ واین دو تاریخ از تواریخ مرآت جهان نما نوشته شد +

تاریخ

۸۹۹ جامی که بود بلبل جنت نعیم شد ... فی روضة مکرمة ارضها السما
کلک قضا نوشت روان بر در بهشت ... تاریخه ومن دخله کان امنا

ایضا

قطب آفاق حضرت جامی ... کان فی لیلة الورا نورا
کرد رحلت ز دهر شد تاریخ ... نوزدهم روز ماه عاشورا

پهلوان محمد مشهدی

۸۹۹ از نوادر اعصار وسر خیل پهلوانان روزگار بوده ومعاصر سلطان حسین مرزا وامیر علی شیر بود ودر سنه تسع وتسعین وثمانمائة در هرات درگذشت وچونکه مولوی جامی یکسال پیش از و فوت کرده چنانچه امیر علی شیر در تاریخ وفاتش این قطعه گفته واین تاریخ باسلوب غرائب واقع شده که بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاهر میشود ولفظ مخدومی درانجا اشاره بر مولوی جامی است +

تاریخ

محمد پهلوان هفت کشور ... که در درویشی بود از اقران مثال
ز بعد قطب عالم عارف جام ... که او مخدوم دوران بود بی قال
سرو سر حلقه اهل طریقت ... بکرد رحلت از قید گیتی فارغ البال
پس از سالی سوی جنت خرامید ... ازین دیر پر درد و پر محنت و ملال
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش ... بگویش بعد مخدومی بیکسال

۸۹۸ ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبد الرحمان جامی سنه هشتصد ونود وهفت است

پس بعضی کسان که یک عدد زیاده نوشته‌اند شاید که درست نباشد ✠ ✠ ✠ ✠ ✠

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبهٔ امیر تیمور گورکان متصرف بادشاهان دهلی بوده بعد از آن حکام اندیار بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود بادشاه شدند و اول ایشان ظفر خان بن وجیه الملک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز شاه باربک بادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتار خان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفر خان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد شاه نبیره مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرمانروائی نشست و در همین سال بنیاد شهر احمد آباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که «با خیر است» [۸۱۳] سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان مظفر شاه و احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ بادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی و دو [۳۲] سال و شش [۶] ماه و بیست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری درگذشت بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضهٔ عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج این جهان فانی را پدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غرهٔ ذی حجه سنه هشتصد و پنجاه و شش در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده روز بتاریخ بستم رجب سنه هشتصد و شصت و سه درگذشت پس از وی عم وی سلطان داؤد یکماه سلطنت نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیکره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبرهٔ او در رسول آباد گجرات است و محمود شاه در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاده محمود آباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری درگذشت و در سرکیچ گجرات مدفون گردید ✠ فقط

مات دهم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

در ابتدای مات دهم سلطان بایزید ایلدرم در روم و میرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیکره در گجرات فرمانروائی نموده‌اند و صاحب خطبه و سکه بودند ✠

شیخ بچو سنبهل

از اعظم مشایخ هند بود و پدر شیخ عبد القادر بداونی که ملوک شاه نام داشت یکی از مریدان اوست این تاریخ که «شیخ بجهت» در وفات اوست

تاریخ

كمال الحق والدين شيخ سهيل	كه آمد جنت فردوس جايش	ز روی تعميه تاريخ فوتش	شود حاصل ز نام دلگشايش

۹۰۱

اگرچه مولف را از سال فوتش شبهه است اما ازين تاريخ چنان مستفاد ميگردد كه او در سنه نهصد و يك هجری فوت كرده يعنی اگر از عدد حروف شيخ عدد حروف چه دور كرده شود تاريخ برآيد +

شمس الدين محمد روجی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت كرده امير سلطان ابراهيم امينی تاريخ چنين يافته +

تاريخ

آن پير كه سر عشق او را	از عين شهود بود مشهود	منصوب بروح در حقيقت	ز و نسبت هر دو كون مقصود
	شد سوی جنان گشت تاريخ	شنبه كه ز صوم شانزده بود	

۹۰۴

امير كمال الدين حسين

در ايام دولت سلطان يعقوب بن حسن بيگ از طبس بآذربايجان شتافته و چند گاه در ظل تربيت آن پادشاه گذرانيده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابو الغازی سلطان حسين مرزا صدارت پرسيدن و مهم دادخواهان را برای صواب نمايش تفويض او نمود مولانا فصيح الدين تاريخ صدارت او نظم فرمود +

تاريخ

ای آنكه زياده شد ز تو قدر سرير	در اوج صدارتی مه بدر منير	ای صدر فلك سرير صاحب عالی قدر	تاريخ صدارت تو شد صدر كبير

۹۰۴

مولانا حسين واعظ

صاحب تفسير حسينی است همعصر ملا عبد الرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت كرده +

تاريخ از مجمع المواصلين

ملجا و ملاذ مولانا حسينی كاشفی	آنكه گنج معرفت در مخزن دلها نهاد	ديدمش در واقعه بر منبر عرش شرف	گفتمش تاريخ فوتت چيست ای صاحب رشاد
	گفت چون شد بعد ازين منبر عرشم مقام	از پی تاريخ بنگو منبر ما عرش باد	

۹۱۰

امير نظام الدين علی شير

متخلص به نوای خلف صدق كچكينه بهادر است و كچكينه بهادر در زمان سلطان ابوسعيد از مقربان درگاه او بوده جد مادرش مير ابوسعيد در سلك اعظم امرای بايقرا مرزا جد سلطان حسين مرزا منتظم و امير علی شير وزير مرزا سلطان حسين پادشاه خراسان بوده كه هيچ كس را آن پايه و منزلت نبود علما و مورخان تاليف بسيار بنام او نوشته اند منقول است كه مير بنابر عدم توجه بجانب تاهل به عنيت اشتهار يافته بود و مولانا بنائی قصيده در مدح او گفته صله چنانكه مطبوع او بود نرسيد بنا بر عليه آن قصيده را باسم سلطان احمد ميرزای توم سلطان حسين مرزا كرده بدو گذرانيد اين معنی مسموع مير شده نسبت بملا بنائی در مقام كلفت شد مولانا جهت تلافی اين قطعه را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اينكه بكر فكر منست + هر يكی را بشوهری دادم + انكه كابين نداد عنّی بود +

دو کر قسم بدیگری دادم + امیر علیشیر بیشتر از بیشتر رنجیده بپروانه قتلش از بادشاه حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراء النهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده +

تاریخ

آن میر بلند قدر والی رتبت	چون کرد ازین جهان بجنت رحلت	از سال وفات جهای او پرسیدم	واد بجوابم کہ بجنت جنت ۹۰۶

و مولانا صاحب دارا قصیده در مرثیه او گفته که از مصرعه اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرعه دیگر تاریخ وفات می برآید این چند بیت از آن است +

تاریخ

ای فلک بیداد و بیدین بنیان کرده ۸۴۴	ای اجل ملک وجهان را باد و ویران کرده ۹۰۶	کرده گاه از جفا ایران دل ۸۴۴	اصل ایل دو ۹۰۶	که زکین صد هلاک صد مسلمان کرده

کرده برجان کمین بنهاده دام ۸۴۴ عنا ۹۰۶ هر زمان از کینه جوئی صید صد جان کرده

شیخ سماء الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جمله مشایخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود همراه سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است +

تاریخ

مرشد هر انس و ملک شاه سماء الدین ۲۰۲	بر سریر عرش آمد کام او	هشت خلد آمد بنام او اگر پرسی که	سال تاریخش بگو هشت آمده بنام او ۹۰۷

یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد و پنج میشود با عدد اسم او سماء الدین که دو صد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت برآید +

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در آنجا فوت کرد و تاریخ فوتش این گفته

تاریخ

افسوس از آن سپهر دانش	کش بود چو ابر سیره اتفاق	تاریخ وفات او خرد گفت	علامه بی مثال آفاق ۹۱۱

سلطان محمود مرزا ابن یونس خان

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و دو والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته بر لب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند تاریخ این واقعه ۹۱۴ است قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹھه

در خلاصة التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهونه است و میان بهوه از سادات عظام و وزرای کرام سکندر شاه لودی بود گویند که میان بهونه نوعی دانش و فراست داشت که روزی سلطان سکندر دانه غله موٹھه که در

مسجد جامع دهلی بنظر سش درآمده بود بر داشته بدست میان بهونه داد او کورنشات بجا آورده بمقتضای فکرت بلند بخاطر آورد که
چون این دانه سعادت دست بوس پادشاه یافته ثمری باید کرد که حیات ابدی پابد آنرا در باغچه نشیمن خود کاشته
مراسم حزم و احتیاط در پرورشش آن بکار برد از و چند خوشه بر آمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین
چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانیده مبلغ فراوان پیدا کرد و از ان مبلغها در شهر دهلی
مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض پادشاه رسانید سلطان بعقل و دانش او
آفرین کرده بعنایات پادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موهبه موسوم گشت و تا حال در دهلی
قائم است و بهمان نام شهرت دارد اما زمینداران آن نواحی اندرون مسجد مذکور خانه خود ها ساخته اند و در انجا می مانند این مسجد
شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خرد و
لائق پادشاهان نباشد بی مشورت در زمانی نمود چنانچه انچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیر مقید
ساخت و غیر از جرمی که از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید اما در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر پادشاه
یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهونه را همراه دیگر مجرمان که در قید بودند مقتول ساخت ٭

ابو الغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابو سعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد
و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد و در دهم ماه رمضان سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک
خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آن را
تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد
که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد ؎ هر که با
لاله رخان باده گلرنگ کشد ٭ حکم مرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد ٭ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود
نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است ؎ درین عین آنکه چون انسان عین است ٭ جهان فرد می
سلطان حسین است ٭ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت
حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین
مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت در معما گفته ؎
درین میدان که بادا خالی از درد ٭ فلک طاس تهی را پر فرح کرد ٭ بعد از انکه شاه بیک ماوراء النهر را مسخر ساخت
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده بهرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن
کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی نمودند محاربه صعب روی نمود و شکست بر لشکر
مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در انجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نمود

۹۱۲

در مرآت جهان نما مرقوم است که چون در سنه احدی و تسعمائة مرزای کجک که خواهرزاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت
نمود از جمله تنسوقات که برسبیل پیشکش بمرزا گذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای دو سال خواست که انان
بیضه کانسه کما نیجه ترتیب نماید هرگاه آنرا دوپاره نمودند از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید ✝

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و نه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی سناری بود تولد پذیرفته بعد وفات
پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی
او که نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت
در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بنهایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت
و معبدهای هندوان خراب شد و در شهر انشان کفر نماند چنانچه دران دیار کاروان سرای ساخته خباز و قصاب
و طباخ تعیین نمود اگر هندوی انجا غسل کردی و موی سر و ریش نتراشیدی از وی گناهگار است میگرفتند روزی هندوی
در باب غسل و موی سر تراشیدن مدد خواست مسلمان گفت صریحاً دشوار است اگر خواهی حکمتی کنم هندو قبول نمود
پس آن مسلمان او را برهنه ساخت و دستهای وی پس پشت بر بست و چابک زنان او را بر دریا آورد و حجام را
طلبداشته گفت سر و ریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بهمان طریق بسته و رسن
در گردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اصل او وست که بلدهٔ آگره را که در تخت بیانه بود و در زمان
اسلام کاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائة پای تخت ساخته حصار سری را که بدهلی شهرت یافته بود
ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در
سنه احدی و عشر و تسعمائة روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد
چنانکه کوهها بلرزه در آمد و عمارات عالی محکم از هم ریخت زنده ها قیامت پنداشتند و مرده ها حشر انگاشتند
چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ✝

تاریخ

۹۱۱

در نهصد و احدی عشر از زلزلها — گردید سواد آگره چون مرحلها
با آنکه بناهاش همه محکم بود — از زلزله شد عالیها سافلها

در آئین اکبری مرقوم است که کبیر جولاه که مشهور در هندوان است در زمان او بود و قبرستش در رتن پور است و سلطان
سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او
بست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش نبشت ✝

تاریخ

۹۱۵

چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان — ز جهان بتنگ جانی زاه و نارسی
جهان سیه شده در چشم هر کس از مرگش — ز حال عالم گفتا سروش تاری شد

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد پادشاه روم

بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش در روم بر تخت سلطنت

باشد و بسم

سلطنت بنشست و دوام سلطنت صاحب اقتدار گشته ولایت بیشتر از پیش مفتوح ساخت خصوص ولایت حصار الیه بکی که از اعظم ولایت فرنگ است و مولانا عبد الرحمان جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و از بدایع آنکه مصرع آخر ازو بحساب موافق سال جلوس است +

تاریخ

کاش نوشیروان کنون بودی • عدلش از بیشتر فزون دیدی
مهبط الفخر و اسعد السلطان • تا ز دعوی عدل شرمنده
بایزید ابد دوام شه دوران • خسروی بر دوام راشدی بنده

۸۸۵

و سلطان بایزید را پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورخت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ سنة ثمان و عشره و تسعمائة وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست +

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هر گاه خواستندی بخواب رفتندی بنابران بخواب بین مشهور شدند و سلطان حسین میرزا نسبت به میر سلطان علی التفات و مهربانی بسیار میفرمود در سنه نهصد و بیست و یک در گذشت تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

۹۲۱

سید عالی نسب سلطان علی • آنکه می گفتش خرد زاهل یقین
میر را چون خواب بینی شیوه بود • سال فوت اوست میر خواب بین

۹۲۱

تاریخ حوض چارسو

کپک حسین خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بیست و پنج هجری احداث نموده و بران گنبدی عالی ساخته و نام آن حوض چارسو نهاده +

تاریخ

۹۲۵

رنگین بنای ملک هری بر که
و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد +

۹۲۵

رباعی

لهراسپ نهاده واسطه هری بنیاد • گشتاسپ برو بنای دیگر بنهاد
بهمن پس ازان عمارتی دیگر کرد • اسکندر رومی اش بهم داد بباد

بیت

اگر کسی پرسد ز تو از شهرها بهتر کدام • گر جوابی راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چند گاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام مینمود چندی در سایه تربیت نظام الدین علی شیر بسر برده و گاهی هم بر ملازمت بدیع الزمان میرزا می گذشت بنابران آصفی تخلص کرده و در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزل او اکثر متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بیست و شش هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او چنین گفته +

تاریخ

بولی صفی آن چشم خرد را مردم	در ابر اجل گشت نهان چون انجم	پرسید دل از من که چه آید تاریخ	گفتم زهرات آمده روز دوم

۹۲۶

سلطان سلیم بن سلطان بایزید بادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد مغلوب و مسموم ساختن پدر خود و برادر بجدهم صفر سنه نهصد و هیجده
در روم بر اورنگ فرمانروای برآمد بعد از جلوس متوجه بروسا گردید و هشت نفر از برادرزادهای خود را که در انجا بودند
بدست آورده بقتل رسانید و از انجا متوجه منیا گردید برادرش قورخت از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت
و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت
لشکری بآذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول بادشاه از سلاطین صفویه است در همدان از
آمدن او اطلاع یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشید و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در بست فرسنگی
تبریز بموضع چالداران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ
دشمنان نیز خاک کشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز در ان شهر توقف نمود و در آخر ماه طبل کوچ
زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائه قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه
اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائه با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایت
مصر و شام را مسخر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز
در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید
بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال بادشاهی نمود ٭

مولانا عبدالله هاتفی

خواهرزاده مولانا عبدالرحمان جامی است و مولد او جام است زبده شعرا و افصح فصحا بود در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر
گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون و تیمورنامه در سنه نهصد و بست
و هفت فوت کرده و در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی (۹۲۶) چه شد یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

	تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت		از شاعر شهان شه شاعران طلب (۹۲۷)

۹۲۷

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت زمام قضایای شرعیه
تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس از ان امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم
و خیل و حشمش گردانید امیرخان که حاکم خراسان بود حسد برده او را روز چهارشنبه هشتم رجب سنه نهصد و بست
و هفت هجری بقتل رسانید گویند که در ان محل قطعه گفته نزد امیر مذکور فرستاد و این یک بیت از ان جمله است شعر
بناحق ار چه مرا میکشی و لیک به بین ٭ که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من ٭ خواجه ضیاء الدین مرحم ابن بیاگی در تاریخ فوت او گفته

تاریخ

چون میر محمد خلف آل عبا	دین و میر فارقت سوی دار لقا	تاریخ شهادتش رقم کرد قضا	والله شهید هو یحیی الوسنی ٩٢٧

٩٢٧

عزیزی دیگر چنین یافته

چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک	از لوح زمانه نام میرک را حک	گفتم که حساب سال آن واقعه چیست	دل گفت که قتل شدگان میرک ٩٢٧

٩٢٧

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذهن قدوه شعرای زمان بود مولدش قصبه طهران است من اعمال ری داد با نجم ثانی و میر عبد الباقی و خواجه حبیب الله که از امراء و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و دفته شوه قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه ثلثین و تسعمائة نیم شبی بر او غافل ریخته نخل حیاتش را از پا درآورد این قطعه در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود و شاید که در سنه نهصد و بست و پنج وفات کرده باشد والله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم	گو بنا حق شهید شد ناگاه بهر تاریخ قتل من بنویس	شب بخواب من آمد و فرمود آه از خون ناحق من آه ٩٢٥	کای ز سر درون من آگاه

٩٢٥

شاه اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که احوالش ٨٩٢ پیش ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بست و پنجم ماه رجب سنه هشتصد و نود و دو بوقوع آمده و طلوع نیر شاه اسمعیل ٨٩٢ و بدر دولت قزلباشش تاریخ میلاد اوست چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروان شاه روداده بود در سنه هشتصد و نود و سه هجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروان شاه افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد در انجا مریدان پدرش از هر جانب جمع شدند تا آنکه در بعد در سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان بقتل رسیده بود لشکری جمع ساخته بر سر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بملک نیستی فرستاد و در سنه سبع و تسعمائة در حوالی شروان بر الوند بیگ آق قوینلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذهب اثنا عشره در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفته چنانچه اهل توران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و ششش دست داده مذهب ناحق ٩٠٦ یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را شنیده بعبارت عربی درست کرده مذهبنا حق ٩٠٦ غرضکه شاه اسمعیل هر جا که میرفت نسیم عنایت ازلی بلا گردان شقه لوای دولتش میشد در سنه نهصد و هشت قلعه فیروزه را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا که حسین کیا جلاوی و مراد بیگ شاملو با سپاه فراوان دران قلعه متحصن شده بودند رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد اهل حصار را هلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاه او را بخوردند و حسین کیا در قفص کرده چندان جفا و آزار دادند که خود را بکشت چون در سنه نهصد و شانزده بر شاهی بیگ خان والی خراسان

که او را شیبک اوزبک و محمد خان شیبانی و شاهی بیگ خان نیز میخوانند رفت و بر خراسان مستولی گشت تاریخ آن نیز یافت فتح شاه دین پناه یافتند ۹۱۶ و چون شاهبه خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسه سر او را در طلا گرفتند و در آن شراب خوردند چنانچه میرزا قاسم گونابادی در این باب در مدح شاه گفته است ه هنوز سرش غروری اگر در سر است + که بزم خسرو شاه را ساغر است + منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهبه خان بود در واقعه مرو اسیر شد آورده‌اند که وقتیکه آن کاسه زراندود را شهریار بدست گرفته باده عشرت از آن می نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران استاده بود شاه بطور خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می شناسی سر پادشاه تست گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بود که هنوز دولت در وی باقی است که باین حال بر دست پادشاه تو صاحب دولتی هست که دمبدم از آن باده نشاط می نوشی بعد این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و بوزارت خراسان بدستور سعززو و سرفراز ساخت در ریاضی که دو جمیع شعرای هرات یا نام بود فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده در این بیت در تاریخ فتح خراسان گفته +

تاریخ

	بود تاریخ قتل اوزبک و فتح خراسان		امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابیطالب ۹۱۸

و شاه اسمعیل در سنه نهصد و بیست با سلطان سلیم پادشاه روم مصاف داده غرضکه او سنه احدی و عشرین تا سنه ثلثین و تسعمائه اوقات خود را بعیش و عشرت گذرانیده در آخر عمر بجهت شکار اسپ بجانب شروان میل نمود و بعد از مراجعت بیمار شده در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه ۹۳۰ بجهان جاودان شتافت نعش او را در اردبیل برده دفن نمودند از عبارت طاب مضجعه ۹۳۰ و خسرو دین تاریخ وفات او استخراج می یابد یکی از فضلا در تاریخ فوت او گفته + ۹۳۰

تاریخ

	شاه دشاه و شاه گفتند بهر تیشر ۹۳۰		راه بین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم

۹۳۰

تاریخ دیگر

شاه گردون پناه اسمعیل	آنکه چون مهر در نقاب شده		از جهان رفت و ظل شدش تاریخ ۹۳۰	سایه تاریخ آفتاب شده

مدت سی و هشت سال عمر داشت و بست و چهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسپ صفوی بر تخت حکومت نشست و پنجاه و سه سال پادشاهی نمود و برادرانش بهرام میرزا و القاص میرزا و سام میرزا بودند + ۹۳۰

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در آواخر سال نهصد و پانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست و این قطعه در تاریخ جلوس اوست +

تاریخ

چون افسر دولت از سر ابراهیم	گردید چو چتر او سعادت آمود	سال تاریخ همایون ساعت		هاتف گفتا که تاج دولت آمود ۹۱۵

و سلطان ابراهیم بر اکثر ممالک هندوستان فرمانروائی میکرد تا آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

و بتاریخ هفتم و بقولی هشتم ماه رجب روز جمعه سنه نهصد و سی و دو هجری در میدان پانی پت با او محاربه نموده او را کشته بادشاه
هندوستان گشت از ان پس سلطنت هندوستان از طبقهٔ افغانان بدودمان تیموریه انتقال یافت تاریخهای این
معامله در ذکر حالات محمد بابر شاه ثبت خواهد گردید اما بطریق ندرت تاریخی که شخصی از قوم بقال هدا نوشت بزبان
هندی گفته اینجا نوشته می‌شود +

تاریخ بزبان هندی

نو سی باو بر تہا ابتا ۹۳۲	پانی پت مین بہدنہ دنہا	اشہاون رجب بار سکروارا	بابر جیت براہیم ہارا

و عزیزی در تاریخ قتل او ابراهیم لودی شهید شد یافته و در جنولات نامه که مولوی امام بخش صهبائی گفته نیز در تعمیه ثبت
میگردد اگر عدد الفاظ سلطان براهیم را که در آخر مصرعه است با عدد الفاظ جنت والای پاک یکجا گرفته شود تاریخ برآمد
در آن اینست +

تاریخ تعمیه

کرد چو سلطان براهیم کوچ	هفتم شهر رجب زین سرای ۵۲۴ گفت که در جنت والای پاک	جست دل از پی انف الامام کرد ۴۰۸ یافته سلطان براهیم جاے	سال وفاتش ز گردون سرای

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

در زمان سلطان بهلول بوده در روز جمعه پانزدهم رجب سنه نهصد و سی و دو هجری در ایامی که بابر شاه بادشاه بر سلطان ابراهیم
فتح یافت مریض شده فوت کرد ۹۳۲ شیخ حاجی تاریخ وفات اوست +

مولانا هلالی استرابادی

از طایفه جغتا بوده در غره ایام جوانی بصوب خراسان رو کرده بشهر هرات رفت و امیر علی شیر برو رعایت فرموده دیوان غزلش
بغایت فصاحت است چون در سنه ست و ثلثین و تسعمائه عبید الله خان اوزبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی
مورد عاطفت خانی شده محسود اقران گردید و معاندان کمر عداوت بسته و پیش خان متفق شده با آنکه او در میان اهل
تشیع و تسنن مشهور بود برفض متهم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف نشده او را بقتل رسانید چون نام قاتل
او سیف الله بود شعرای معاصرش ۹۳۹ سیف الله کشت تاریخ شهادتش در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه واقع شده
والله اعلم +

ظهیر الدین محمد بابر شاه بادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران ولادت
او بتاریخ ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت هجری که مطابق پانزدهم فبروری ماه انگریزی سال یکهزار چهارصد
و هشتاد و سه عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاه مغلستان و خواهر بزرگ سلطان محمود که
خانی الوسش مغل بعد از یونس خان باو تعلق داشت رو بعالم شهود نهاد و خواجه عبید الله احرار که قطب وقت بود
بزبان فیض آثار اسم ایشان را ظهیر الدین محمد نهادند چون این لقب بر زبان ترکان جاری نمی‌شد بابر میگفتند و تاریخ
ولادت او ششم محرم یافته اند چنانچه ازین بیت مفهوم گردد +

تاریخ ولادت

چون شش محرم زاد آن شه مکرم — تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

نقل است که بابر بادشاه روزی در مجلسی فرمودند که تاریخ تولد ما شش محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیه آن مجلس نشسته بود بر سبیل بدیهه گفت که الفاظ شش محرم شش حرف دارد و الفاظ شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی مرزا عمر شیخ در دوازده سالگی بتاریخ پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهار صد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکی از شهرهای فرغانه و پایه تخت انجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتای و اذبک جنگهای عظیم داشته سه نوبت بر سر سلطان احمد مرزا عموی خود غالب آمده فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین اذبک بخیال تسخیر ماوراء النهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت ندیده خود بره فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که مالک ممالک هندوستان گردد ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شده و بدخشان را متصرف شده در اواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورد و در سال نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود چون تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بست و هفت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد بابر شاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت چون شاهزاده آن ولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از مجلسیان شاهزاده بود قصیده مصنوعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که در قصیده میر سید ذو الفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان از بیان شأن آن بعجز و قصور معترف اند از ان قصیده است این چند بیت ❊

ابیات

شمع شبهاست رخ تو لاله و نسرین خط ریحان — همی بینم لب تو غنچه رنگین شده خندان

نمیدانم خط تو سبزه و ریحان خندق تو گل — شود ظاهر قد تو فتنه لستان دم جولان

و از مخمس این دو بیت که بسرخی مینویسند این مطلع که به بحر توان خواند بر می آید ❊

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان — لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه لستان

و اگر این را بعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغییر قافیه ❊

خط تو سبزه ریحان خند تو لاله و نسرین — قد تو فتنه لستان لب تو غنچه رنگین

و از ضمن چهار بیت قصیده که بعضی کلماتش بسرخی نویسند این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان بر می آید ❊

تاریخ فتح

۹۲۵

تو ئی شاه شاهان دوران که شد هیشه ترا کار فتح و ظفر
گرفتی بدخشان و تاریخ شد محمد همایون شه بحر و بر

در سنه نهصد و سی هجری بابر شاه عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آن سمت شدند و چون لاهور و دیبالپور و دیگر ممالک را تسخیر نمودند تاریخ آن یافتند

تاریخ فتح

۹۳۲

ظهیر الدین محمد شاه بابر سکندر دولت و بهرام صولت
بدولت فتح کرده خطهٔ هند که تاریخ آمدش فتح بدولت

و چون که فتح دیبالپور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود چنانچه تاریخش نیز وسط شهر ربیع الاول یافته اند ۹۳۰ بعد از فتح بکابل مراجعت نمودند و در سنه نهصد و سی و دو بتاریخ غره ماه صفر روز جمعه عزیمت تسخیر دهلی نموده و عبور دریای سنده فرموده متوجه آن سمت شدند و در اندک روزگار فتحها کرده روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانی با سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی در میدان پانی پت مقاتله واقع شد تا آنکه روز جمعه هفتم ماه رجب سال نهصد و سی و دو که مطابق بستم اپریل ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و بست و شش عیسوی بود کار بقتال و جدال رسید و سلطان ابراهیم با جماعه از مقربان کشته شد و دولت سلطنت بعد انقضای یکصد و سی و یک سال قمری از فتح امیر تیمور که درین مدت نه پادشاهان از اولاد افاغنه و غیره بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد فتح بتاریخ دوازدهم روز چهارشنبه شهر مذکور داخل دهلی گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و فرمانروای ممالک هندوستان گشت و چندان خزاین و دفاین وی را میسر شد که عقل از شماران عاجز آید

عزیزی در تاریخ این فتح عظیم گفت

تاریخ فتح

۹۳۲

گشت در پانی پت ابراهیم را شاه غازی بابر عادل لقب
روز و ماه و سال و وقت آن ظفر صبح بود و جمعه و هفت رجب

بعد از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستادند تا خزاین آنجا را ضبط نماید در آنجا بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار الماسی بدان جناب پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بست و هشت رتی را یک مثقال میگویند و جوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته بودند و چون آگره محل نزول پادشاه گردید بروز نوروز که نهم ماه جمادی الثانی بود در سنه نهصد و سی و سه بر محمود پسر سکندر شاه و راجه سانگا که با لکها سوار ر و بجنگ آورده بودند غالب آمده فتح یافت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود و تاریخ این فتح عالی را فتح پادشاه اسلام یافت ۹۳۳ و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود تصنیف نموده میفرماید که در فتوحات سابق نیز این نوادر در فتح دیبالپور که در وسط ربیع الاول رو داده بود تاریخ آن دو کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند و چون در سنه نهصد و سی و چهار در ارک کابل بر قلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب یافتند ۹۳۴ گویند که ادراک پادشاه درین غایت بود که شیخ زین صدر وقتیکه بملازمت رسید پرسیدند که عمرت چند است شیخ گفت پیش ازین بهفت سال چل ساله بودم و قبل ازین بده سال چهل سالی داشتم و اکنون نیز چهل دارم پادشاه بنا بر مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این بیت از بابر شاه است

باز آی ای همای که بی طوطی خطت

نزدیک شد که زاغ برد استخوان من + وفات روز دوشنبه بتاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری مطابق بیست و ششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عارضه تپ برحمت ایزدی پیوست اولا در باغ نورافشان واقع سواد اکبرآباد که حالا برام باغ مشهور است تا شش ماه امانت داشتند بعده لاش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمائی در تاریخ وفات او این مصرع یافته که ازان بدو نوع تاریخ برمی آید و این تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد و سی و هفت بود (۹۳۷) + و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکور است +

تاریخ وفات

شه خسروان آفاق بابر که داشت	دو صد بنده مانند جمشید و کی	محمد همایون بجایش نشست	چو طومار عمرش اجل کرد طی
	چو پرسند تاریخ ای دل بگو	همایون بود وارث ملک وی (۹۳۷)	

۹۳۷

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریارانش	بنده بودند خادم و منقاد	چو وفای ندید در عالم	رفت از عالم خراب آباد
	خرد از سال فوت او پرسید	گفت هاتف بهشت روزی باد (۹۳۷)	

۹۳۷

و ازین قطعه بهشت نهج تاریخ وفاتش استخراج می یابد یعنی از هر چهار مصرعها چهار تاریخ علیحده علیحده برمی آید و از اعداد حروف بی نقطه مصرع اول و حروف نقطه دار مصرع دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار مصرع اول و حروف بی نقطه مصرع دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرع سوم و چهارم برهمین دستور دو تاریخ دیگر استخراج میگردد و قطعه تاریخ اینست

قطعه تاریخ

بادشاه دهر بابر با کمال عدل بود (۶۲۷ — ۳۱۰)	واقف احسان عالم مصدر لطف اله (۶۲۷ — ۳۱۰)	سال جان او گزیدن جان بفردوسش بگو (۵۱۴)	جای فردوس آمد بگزید بابر بادشاه (۵۱۷ — ۴۲۰)

و این هر سه تاریخ از مولف راقم الحروف است +

لمولفه

سال فوتش ز عقل پرسیدم	های بابر وفات کرده بگفت (۹۳۷)

۹۳۷

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابر شاه	گشت تاریخ او قضاء الیه (۹۳۷)

۹۳۷

ایضاً

در نهصد و سی و هفت آمد چو بابر ز جهان	بنهصد و سی بود و چون فتح کرد هندوستان	تاریخ ششم ماه جم بود نهصد سی و هفت	باز از جهان بیرون کشید و گوید خسروی جهان

و روضه بابر شاه که در کابل واقع است تعمیر ساخته شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار پنجاه و شش هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته +

کتبه مسجد و روضه بابر شاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گه روحانیان بفرمان اوب معلی اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضه منوره بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر شاه غازی که جز آن متعالی توان ساخت

بقبر موده این نیازمند تمام شکر بسر اسر ستایش سراپا نیایش درگاه الهی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فریقی از کار طلبان سرکار او دران سرزمین بان گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه دران میدان که بمحض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند و دولت خواهان این بنده و شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت فقط و بر مزارش که اندرون روضه مذکور است این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند +

تاریخ

بادشاه کز جنبشش تا فتح نور آگهی	عالم اجسام را بگرفت و شد روشن روان
آن ظهیر الدین محمد بود بابر بادشاه	بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه
با شکوه و دولت و اقبال و جاه و فرّ او	شد چو فردوس مکانی مصرع از تاریخ جست
او دست از توفیق و فیض و فتح فیروز سپاه	گفتمش فردوس دایم جای بابر بادشاه

۹۳۷

مدت سلطنت بابر شاه از روز وفات پدر تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه و دو روز از انجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل و نه سال چهار ماه و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران ماندند محمد همایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هندال مرزا +

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهر بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند +

تاریخ

۹۴۰

در عهد سلیمان شه فرخنده صفات	آمد بحرم مکه نهری چو فرات
پرسید خرد زمان تاریخش را	گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی بتمیه گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب که سه باشد دو رسکنی تاریخ بر آید +

۹۴۰

۹۴۳ ۳
از حوض لطیف آب بردار

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابو سعید علاء الملک بعد از عم خود یعنی امیر بارون در سنه نهصد و بست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل او است +

تاریخ

۹۴۰

۹۴۰

چون سلخ صفر گشته گردید شه عادل	از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

مولانا شهاب الدین معمایی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد آنجناب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صلایی بوی روانه ساخت ساخت نامست معمی رفته بملک عدم

وز نامهٔ تو در دل محزون طرب است + هر کس ببر آرد ز سما نامی + نام از تو بر آورده سما عجب است + بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان دولت همایون بادشاه فوت کرد و اخوند میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات او شهاب الثاقب یافته + ۹۴۲

مولانا اهلی شیرازی

از شعرای کرام و فضلای عظام بود و در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نمود و چند صفت بر زیاده کرده و امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته وفات او در سنه نهصد و چهل و دو واقع شده مرقد او در شیراز است و بادشاه شعرا بود اهلی تاریخ وفات اوست + ۹۴۲

شیخ جمالی دهلوی

بسیار فاضل با خرد و دیانت بوده در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت چون جوان شد باشاره پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جمالی تخلص کرد سیر العارفین از تصنیفات اوست در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر مرزا بدان دیار گذرانیده در هند مراجعت نمود و مصاحب سلطان سکندر لودی بود و بابر شاه بادشاه احترام او کماهی بجا آورد و همایون بادشاه را بصحبت او میلی موفور بوده همواره با او صحبت می نمود از ابیات اوست ~ ما را نگر و کوی تو پیراهنیست بر تن + وان هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن + در سنه نهصد و چهل و دو هجری فوت نمود و مزارش در دهلی کهنه واقع است و الفاظ خسرو هندوی تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از فخر الواصلین است ۹۴۲

تاریخ

مخزن ذات خدا جمالی بود	عاشق و مست لاابالی بود	شعر رنگین و تازه اش بجهان	هست عشرت فزای پیر و جوان
بنقش ایمان زر دی یقین	بو دلی اشتباه فخر الدین	سال نقلش بعزت و تمکین	خردم گفت ماه خلد برین

۹۵۲

اندرون روضه او که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند دو غزل از غزلهای او و چند ابیات از چونه مرقوم نموده اند مطلع اشعارش این است ~ اگر بکفر کشد سر سیاه کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبد القدوس گنگوهی

۹۴۲

از مشاهیر مشائخ هند است و از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است در بست و سوم جمادی الثانی سنه نهصد و چهل و دو فوت کرده تاریخ وفات او در شیخ اجل یافته اند +

سلطان بهادر شاه گجراتی

از مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیگره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد و هفده بسلطنت گجرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده سال و نه ماه بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سنه نهصد و سی و دو فوت کرده و در گنبد پدر خود مدفون گردیده بعد از مظفر شاه پسرش سلطان سکندر شاه دو ماه و شانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی چهار ساله بود بر تخت نشانیند اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بطرف جونپور رفته بود از انجا برگردیده باز آمده بعد عید رمضان سنه مذکور قائم مقام آبا و اجداد خود گردید و عماد الملک را بدست آورده از جان بکشت در سنه نهصد و سی و هفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون بادشاه شکست یافته بسمت بندر دیب رفت در انجا بتاریخ سیوم رمضان سنه نهصد و چهل و سه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریای فنا گردید تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادر کش و سلطان البر شهید البحر و قتل سلطان بهادر یافته اند بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادر زاده او بود بر سریر سلطنت نشانیدند + ۹۴۳

سید حسین شهید

تربتش در اکبر آباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود است وفاتش در سنه نهصد و چهل و چهار

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار و غیره که بر تربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از کهن سالگی زایل گشته مسطور است

تاریخ

جوان سرو قدی گلعذار رعنایی	فتاد در کف اهل ظلوم ظلم درون	ز اصل حل کسی بود از رسول خدا	شهید گشت و به تیغ جفای بی‌دینان
گذشته بود چو ده روز ماه ذی الحجه	ز سال نهصد و چهل چهار بعد از آن	اسیر سید حسین شهید شهداء الله	که این سعید قتیلش اهل حرمان

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

ما بقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که بغازی بیگی بدو منسوب است والی شیروان شده و در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت بملازمت شاه طهماسپ صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایت خسروانه ممتاز گردیده و در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون ارشد اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسپ ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسپ صفوی بود بحباله نکاح خود آورده من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم مخلد جهت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته و در وقتیکه شاه طهماسپ فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بقدم ممانعت پیش آمد معرکه صعب رو نمود و شاهرخ هزیمت یافته رو بفرار نهاد و آن ولایت بتصرف شاه طهماسپ درآمد و این واقع در سنه نهصد و چهل و چهار ٩٤٤ رو داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسپ افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسپ شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسپ صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آنجا یار رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد و مولانا خلیل که مدتها در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح و تهنیت قصیده غرا گفت که از هر مصرعه اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا ضیاء الله است مطلع اش این است

آمد از باد صبا مژده رحمت بهمال ٩٤٤	ای ز مهر دین بود بر شان احوال ٩٤٤

خواجه محمد شریف هجری

برادرزاده مولانا امیدی است و در زمان سلطان شاه طهماسپ صفوی بوزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و سامانک ممتاز و سرفراز بوده و بعد از آن بوزارت اصفهان مفتخر گردیده و در کمال جاه و جلال روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرعه که

تعمیه بیست برآورده مصرعه گردید یکی کم زملاذ وزرا یعنی اگر از الفاظ ملاذ وزرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ برآید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده و اگرچه عرصه سه صد و بیست سال گذشته قبرش بفاصله چند قدم بیرون از احاطهٔ روضه نواب اعتماد الدوله الی الان موجود هست و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پائین این چند کلمه منقوش هو وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از نسل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی ایشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مروی تاریخ آن سلطان همایون خان یافته و عزیزی شاه فیروز قدر گفته و نیز بادشاه صف شکن و خوش باد تاریخ تولد اوست و خواجه کلان سامانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایونش هست ‌ ‌ ‌ ز ادک الله تعالی قدرا
برده ام یک الف از تاریخش ‌ ‌ ‌ تا کشم میل دو چشم بدرا

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یک عدد تاریخ بر می آید بشرط آنکه دو لام در لفظ الله گرفته شود چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه این عالم فانی را پدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبهل باگره تشریف آورده در عمر بیست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت اگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده است سریر آرای سلطنت گردید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نموده هر یک برادران خود را جاگیر داوند بمرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده سرکار سنبهل بمرزا عسکری دادند و سرکار الور بمرزا هندال مکرمت نمودند و بدخشان بمرزا سلیمان بن خان مرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمودند چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از سخاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشیدند و بجهت برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت ‌ ‌ ‌ که خیر الملوک است اندر سلوک
چو بر مسند بادشاهی نشست ‌ ‌ ‌ شدش سال تاریخ خیر الملوک

بعد شش ماه از جلوس تسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم آنجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف بادشاه در آمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام مرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خواجه

کلان بیگ را در قندهار محاصره نمود میرزا کامران برادر بادشاه از لاهور بایلغار رفته سام میرزا را شکست داد این مصرعه تاریخ شد

ع زده بادشه کامران سام را + و مولانا ی بکسی این تاریخ بطریق تعمیه گفته +

٩٤٢

تاریخ فتح

٩٤٢ آمدم که تاج و کلاه زر در نظر نمود + در بزم شدم شکل مراحی و نقش جام + پرسیدم از خرد که چرا تاج زرفشان + افکند همچو لاله حمرا درین مقام

گفتا سپهر از پی تاریخ این فتح افکند تاج زر شکست سیاه سام

چون محمد زمان میرزا ابن میرزا بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا سر بشورش برآورده سکه بنام خود زده بود در آخر فرار نموده بسلطان بهادر گجراتی پیوست بنابران بادشاه در سنه نهصد و چهل و دو هجری بر سر سلطان بهادر لشکر کشیده وا منهزم شده در مندو گریخت تاریخ این واقعه قول بهادر در یافتند بادشاه تمام گجرات را متصرف شده قلعه چاپانیر را نیز فتح نمود و یکی از فضلا تاریخ آن اول هفته ماه صفر یافته بعد از آن سلطان بهادر گریخته بسمت سندیپ رفت و در انجا از دست فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از قندهار تا صوبه بهار در حیطه ضبط آورده و استقلالی تمام پیدا کرده بعیش می گذرانید تا آنکه از نحوست ایام ببال وسیم از سلطنت در نهم ماه صفر سنه نهصد و چهل و شش هجری بر گذر چوسا لب آب گنگ از مضافات صوبه بهار عرف عظیم آباد و مرتبه ثانی بتاریخ دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شیرشاه افغان از قوم سور هزیمت یافته و از بی اتفاقی برادران که ایشان هم مخالف شده بودند تنگ آمده رو بجانب خراسان و عراق نهادند بالقی احوال او بجائی دیگر ثبت خواهد گردید

شیرشاه بادشاه

از طائفه افغانان قوم سور است و نامش فرید خان بود و چون شیری را کشت ازان سبب او را شیر خان می گفتند و بعد از آنکه مسلط بر ممالک هندوستان گردید ملقب بشیرشاه شد جد وی ابراهیم خان در زمان سلطان بهلول از روه که مسکن افاغنه است بهندوستان آمده در خدمت امرا روزگار میگذرانید و پدرش نیز در ملکی جمال خان که در زمان سلطان سکندر اقطاع جونپور داشته بسر می برد و سهسرام و خواص پور بجاگیر پدرش که حسن نام داشت مقرر بود و شیرشاه نیز از بابرشاه در شرق جاگیر یافته بود در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غالب آمده و بار دیگر در ماه محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج بادمحاربه نموده و هزیمت داد و ملک هندوستان را بتصرف خود آورد و بتاریخ نسبت و هفتم شوال سنه نهصد و چهل و هشت هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و تاریخ جلوس انیست

تاریخ جلوس

شاهنشه شیرشاه گردون نعمت + کش هست نسب ز نبع عالی زده + به نشست به بست و هفت شوال تخت + شاهان جهان بپای او سر سوده

٩٤٨ تاریخ جلوس گفت هاتف از غیب + زیب او رنگ سلطنت افزوده

و شیرشاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هشت بفاصله شصت کرده شمالی از شهر لاهور بر لب دریای جهلم قلعه سنگین در کمال رفعت و استواری تعمیر ساخته

که تا امروز موجود است و نام آن قلعه

رهتاس خورد نهاده و این قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیرشاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازه آن قلعه مرقوم است

تاریخ

ز هجرت گذشته تواریخ سال ۞ نهصد چهل هشت آنکه جلال ۹۴۸
بنا کرد این قلعه سنگین چنانکه ۞ شهنشاه شیر است عالم شعار

نقل است که چون ملو خان حاکم مالوه در مهمی از شیرشاه منهزم شده بدست او افتاد و بعد از چندی از و بگریخت شیرشاه این مصرع خواند ع با ما چه کرد دیدی ملوی خان گیدی شیخ عبد الحی که حاضر بود فی الفور این مصرعه بدیهه گفت ع قولیست مصطفی را الاخیر فی العبیدی ۞ در آیا میکه شیرشاه قلعه کالنجر را محاصره نموده می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیرشاه با اکثری از امرا سوخته شد بهادران روز فتح بر کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیرشاه آوردند چون مژده فتح به شیرشاه رسید گفت الحمد لله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ ۞ ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیرشاهی که از مهابت او ۞ شیر و بز آب را بهم می خورد
چون برفت از جهان بدار بقا ۞ گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

و شیرشاه از بنگاله و لسنارگاون تا آب سنده که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چار کروهی قنوج است و شیرکوت آباد ان نموده گویند که چون وی آینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری و نماز شام سلطنت بمن رسید دگرنه اهل عالم میدیدند که چها می کردم و مدت سلطنت او از روز هزیمت همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بسریر سلطنت هند نشسته در بعضی تواریخ مرقوم است که شیرشاه در سال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده اما از تاریخ مذکوره الصدر و از تاریخی که بر کهاری باولی واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذر قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیرشاه بنا نهاده بود و در سنه نهصد و پنجاه و هشت باتمام رسانیده آثارش الی الان موجود است و عبارتی چند بخط عربی بر دروازه و دیواران منقوش است انچه که بر دروازه و دیواران کنده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین والمظفر اسلام شاه بن شیرشاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرده این چاه بتوفیق الله و بروح رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذر قریشی بدار الملک حضرت دهلی فی سنه اثنی و خمسین و تسعمائة ۹۵۲ فقط

شاه طاهر دکهنی

برادر خورد شاه جعفر است از ایران بهندوستان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون بادشاه گردیده بعد ازان بتقریبی بملک دکن رفته بصحبت نظام شاه بحری والی گولکنده پیوست وفاتش دران دیار در سنه نهصد و پنجاه و دو واقع شده و تاریخ آن تا تتبع اهل بینش یافته اند ۹۵۲

جغتا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص همایون بادشاه ملحوظ و بحسن التفات منظور از جمله وقایعی که در ایام اقامت همایون بادشاه در کابل حادث شد یکی فوت جغتا سلطان است پدرود شدن او این جهان را بخاطر بادشاه بغایت گران آمد وفاتش در نهصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و میرزا امانی در فوت او این تاریخ بتعمیه گفته که از عدد لفظ باغ چون عدد لفظ گل دور کرده شود تاریخ برآید

تاریخ

سلطان جغتا بدچو گل گلبن خوبی ✻ بیک اجلش سوی جنان آمو شد

در موسم گل غم سفر کرد ازین باغ ✻ دلها ز غمش غنچه صفت غرق بخون شد

تاریخ وی از بلبل باتم زده جستم ✻ در گریه شد و گفت گل از باغ برون شد

۹۵۳

شاه علاءالدین مجذوب

عرف شاه علاول بلاول ابن سید سلیمان گویند که او درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر همایون بادشاه بود درگاه او در بلده اکبرآباد در محله نائی کی منڈی تا امروز موجود است مشهور بدرگاه شاه جی و مسجدی خورد متصل مزار اوست گویند که شاه جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود از دعای او نیمه مسجد زیر زمین فرو رفته و گنبدی که بر مزارش نمایان است اندرون آن آیات قرآنی مرقوم است و تاریخ وفات او که بر ستون ها سه رده منقوش نوشته بودند بسبب کهن سالگی جا بجا زایل گشته مگر از رساله او که نزد متولیان درگاه موجود است چنان مستفاد می گردد که او تا آغاز سلطنت سلیم شاه پسر شیرشاه زنده بود و از تاریخی که در آن کتاب مسطور است دریافت شده که او در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاءالدین مجذوب جهرمند ✻ که از کشتی روا مطلوب عز

بنا که شد نهان از چشم مردم ✻ چو نوری کو شود از دیده محجوب

چو گفتم چیست تاریخ وفاتش ✻ خرد گفتا علاءالدین مجذوب ۹۵۳

و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بعلم و یقین ✻ شاه عالی نسب علاءالدین

ذات او بود سالک مجذوب ✻ بلکه خود بود طالب و مطلوب

لفظ مجذوب با علاءالدین ✻ ضم کن و سال انتقالش بین

مرقد او براکبرآباد است ✻ بیگمان جای فیض و ارشاد است

ذکر عمارت چهل زینه در قندهار قدیم

قلعه قندهار قدیم که حالا خراب و ویران افتاده است دو نیم کروه غربی از قندهار جدید فاصله دارد و بر سر کوهی

واقعست چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار اطمینانی حاصل نمود چند سال پیش از فتح
هندوستان بمغارت فرموده تا در نزدیکی آن قلعه بر فراز کوه مذکور بنای عمارتی نهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را
تراشیده چهل زینه بامرتب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب اشارت علیه بی توقف در احداث آن مکان مشغول شده
اما چنان مستفاد میگردد که این عمارت بعد از وفات بابر شاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه
هزیمت یافته بطرف ایران رفته بودند باهتمام مرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسیده و حالا این عمارت
مشهورست بچهل زینه بر بازوی اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که برخی
ازین کتبه در ایام ایالت مرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی ازان حسب الارشادات اکبر شاه بادشاه در سنه هزار و هفت
مرقوم نموده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما هر قدر که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دوصد
و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته قدرے ازان درین مقام ثبت می گردد

کتبه مرزا کامران و مرزا عسکری

در تاریخ سیزدهم شهر شوال سال نهصد و بست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار توأمین
بزرگ کامکار معتضد سلاطین گردون اقتدار ملاذ و منار گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان امید آگاهی زمین و زمان المنصور
بانظار عنایت الله ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود در همین سال امر عالی به بنای این
رواق جهان نمای که سر رفعتش بمحاذات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آنرا باهتمام فرزند همایونش
محمد کامران بهادر که سرادقات کاخ عدالتش ازین نه طاق در گذشته مفوض گردید در حسب اشارت علیه بی توقف
مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعت مستحسنه و طالع فرخنده اساس انرا انداخته و عمله و اهلکاران چابک
دست که هر یک سرآمد کشوری و یگانه مملکتی بودند و فاق حذاقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده
مشار الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره
وافاض علی العالمین بره و احسانه تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و دی + + و از میامن الطاف
شاهزاده فیروز بخت که ضمیر منیر شمس مطرح انوار ابهت است در نهصد پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

بر ضمیر خورشید مرات ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آبای بندگان حضرت
شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه
رایات کشورستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنت مثواه بمیامن
توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر دهلی نمود و باز قندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت
و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حدود

واریسه و بندر گوراگات و گور بنگاله تا ثهته و بندر لاهوری و بهر فرکه مسافت آن قریب بد و سال راه میشود
دعوض آن از کابل و کشمیر تا سرحد دکن که قریب یکنیم ساله راه باشد مسخر گردانید و در سنه هزار در دولبست قندهار
در حیطهٔ تصرف غلامان درگاه خلایق پناه درآمده امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را از تائید بخت و اقبال
حضرت ظل الهی و شاهزاده کامگار گردون اقتدار شاه سلیم و شاهزاده دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه
مسخر اولیای یزدان گردد آمین رب العالمین تمت فی سنه هزار و هفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت
خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیگ خان کابلی مفوض فرموده بودند بنده درگاه محمد معصوم
بن سید صفائی آباد بن سید شبیر قلندر بن سید حسین زنجیرپای بن باباحسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی اصف جاه مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خالق زمان و زمین
سال نقلش چو در شمار آمد
شاه دنیا و دین رفیع الدین
نهصد و پنجه و چهار آمد ۹۵۴
آن حویلی به اکبرآباد است
صفوی بود آن خدا آگاه
در حویلی آصف جاه است
نه بجای دگر ترا یاد است
طیب الله روحه شراه
مرقدش را ببین اگر خواهی

مولانا حسن

در بلده اکبرآباد موضعی است که آن را جهن جهن کتوره میگویند متصل آن مکان گورستانی است قدیم که در آن
مقام مزارهای فرنگیان چه از پرتگیز و فرانسیس و هولندیز و ارمنی که در زمان دولت بادشاهان هند فوت کرده
بودند بسیار اند و اندرون احاطهٔ آن قبرستان تربت مولا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیرشاه
در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بود تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر گرد تربت او منقوش است ۹۵۶

تاریخ

در حقهٔ فضل مولا حسن
چو کرده ازین دار فانی سفر
بفرمود تا روح پاکش برند
هنرمند بی مثل عالی مدار
بدار البقا آن سر نامدار
ملایک بفردوس از اعتبار
سر اهل دانش عزیز جهان
بعون و برحمت بلطف عمیم
بجنت قرارش چو شد بهشت
جهانی معانی و کوه وقار
جهان آفرین داور کردگار
شده سال فوتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی
بوده در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهرات و تا زمان استیلای محمد خان شیبانی دران دیار میبود و محمد خان وقت مراجعت
وی را بماوراءالنهر آورده وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج می یابد ۹۵۷

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابوالخیر
که میداد الست از راز پنهانی
سفر کرد از جهان فانی و بانو
زحسرت داغ بر جان خلایق ۹۵۷
چو عاشق در غزل بودش تخلص
ازان تاریخ او شد فوت عاشق ۹۵۷

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیر شاه است و جلال خان نام داشت چون شیر شاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهنبور را اقطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرورست جلال خان را طلبداشته بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجریه در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب باسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگگاه بیرون رفت و دیگر کس از و نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته بائین شایسته در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن بتعمیه یافته اند

تاریخ بتعمیه

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	کز عدلش ظلم در عالم محبوس است تاریخ جلوس سعد او از سر هوش	بنشست بتخت و زد انصاف سامان جلوس شهنشهیست یا بوس است ۹۴۸	در ملکش ظلم ز آمدن مایوس است

۹۵۳

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بست و دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده در تواریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال بود و در مرات جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبلی که بر مقعد او بر آنده بود در گذشت و تاریخ انتقالش که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست ع سلیم شاه بگوالیار مرد ۹۶۱ و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز فوت شدند و تاریخی که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

۹۶۱

سلطان سلیم شاه که از حسن عاقبت	آرام زیر سایهٔ عرش خدای یافت	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف بزد نوا که بجنات جای یافت ۹۶۱

و قلعه سلیم گده واقع سواد دهلی برلب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان قلعه نور گده میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیر شاه نیز در اند یا راسوده اند مدفون است

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است والدهٔ او بنت بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل جم انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سنه یازده سالگی بعد از فوت سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمان سلطان محمود بود که هر کس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال همی بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت و

کامرانی او از لفظ خوشحال مستفاد می گردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده و آن قلعه بغایت استواری است در طبقات اکبری آمده که صفر آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب داشته در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و پیش از آنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوند خان به عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی ها سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ دست کاری نتوانستند ساخت و چون باتمام رسید چوکهندی بر زبر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص پرتکال است شروع نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال مانع حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوکهندی را نسازند اما صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده ذرع و از تفاعش بیست ذرع بنا برا عانت استحکام هر دو سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و درزها ریخته و لنگرها و سنگ اندازها بنوعی ساخته که دیده از دیدن خیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از حکومت هیزده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود بیگره که در پائین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حقیق بالشهادت ۹۶۱ بیرون می آید و این نظم در تاریخ او از شیخ یحیی معنی است

تاریخ

سلطان محمود از جهان چون سوی خلد برتافته	در جنت الماوی شده انجا علم افراخته تاریخ سال رحلتش از عقل جستم یار کو	مجمع وزرای خود با فرّه شهیدی حق گفتا که ای یحیی شنو سلطان شهادت یافته	خوش بادشاهی میکند چتر شهی بر سر شته

و چون سلطان سلیم شاه بادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر دکن همدرین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی در الفاظ زوال خسروان تاریخ فوت این هر سه بادشاهان یافته

و چنین گفته

تاریخ

سه خسرو را زوال آمد بیکسال دوم اسلیم شه سلطان دهلی	که هند از عدلشان دارالامان بود که در هندوستان صاحبقران بود ز من تاریخ فوت این سه خسرو	یکی محمود شاهنشاه گجرات سوم آمد نظام شاه بحری چه پرسی سال زوال خسروان بود ۹۶۱	که همچون دولت خود نوجوان بود که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروز خان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه گوالیار بر تخت نشانیدند و تاریخ جلوس او که از ان سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

چون شه فیروز خان پادشه بود	کش غلامی در ربود اجلال ها	یافت تخت سلطنت جا بدر	کرد زیر چتر استقلال ها ۹۶۱

سال تاریخش چنین کردم رقم — بادشاهی یافت او اقبالها

٩٦١ بعد از سه روز یا که سه ماه مبارزخان که برادرزاده شیرشاه بود فیروزشاه را بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سنه مذکور قتل نموده بر تخت نشست و تاریخ شهادت وا اینست

تاریخ

شه دولت افروز فیروزخان	که بود از ملک ستم سا خراب چنین گفت سال وفاتش خرد	ز سیل اجل ناگهان شد روان جوانمرگ شد شاه بیچاره آب ٩٦١	به بنیاد معمورهٔ عمرش آب

سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارزخان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیرشاه بود بعد کشتن فیروزشاه را که خواهرزاده او بود بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری بر تخت سلطنت نشست و لقب خود را محمد شاه عادل نهاد و هیمون و هو سر بقال ساکن قصبهٔ ریواڑی را صاحب اختیار ملک و مال گردانیده بشرب مدام اشتغال نمود تاریخ جلوس اوست

تاریخ

جابر مملکت مبارزخان	که شد در ده ستم سالک سال تاریخ دولتش گفتم	تخت فیروز خان گرفت بظلم بادشه شد مبارز مهلک ٩٦١	گشت بر ملک و دولتش مالک

ابراهیم خان بنی عم شیرشاه در سنه نهصد و شصت و دو بسبب بی انتظامی ملک و بیخودی بادشاه لشکر فراهم آورده دهلی را متصرف شد و محمد شاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رفته همانجا می بود تا آنکه در سنه نهصد و شصت و سه در مونگیر در معرکه که با بهادرشاه بادشاه بنگاله رو داده بود کشته شد مدت حکومت او در دهلی یازده ماه بود

مرزا شرف جهان

این قاضی جهانست که قرب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران در کف کفایت و قبضه شهامت او بوده و آثار خیر او بیک اجر لایی نهر کربلاست که ابونصر حسن بادشاه قریب ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه سیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد و دو دست داده و در شام یکشنبه هفتدهم ذی القعده سنه نهصد و شصت و دو هجری وفات یافته و آه شرف از جهان شد ٩٦٢ تاریخ رحلت اوست

سلطان ابراهیم

بن غازیخان سور است و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای محمد شاه را با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری دهلی را متصرف شده بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

گشت چون تخت منور زابراهیم شاه | رفت بر دو بیست و لا سادس تاریخ
سال تاریخ جلوسش خرد جستم | رونق کالبد سلطنت آمد تاریخ

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور با او محاربه نموده دهلی و آگره را متصرف شد و بعیش سگذرانید تا آنکه قریب همان ایام همایون بادشاه آمده دوباره فتح هندوستان نموده و سکندر شاه بطرف بنگاله گریخت و سلطان ابراهیم که بطرف مشرق رفته بود ند در اوریسه در سنه نهصد و هفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم اندیا کشته شد

سکندر شاه

برادرزاده شیرشاه بود در سنه نهصد و شصت و دو هجری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت دهلی نشست بعد چند ماه همایون از ولایت رسیده و برو غالب آمده بار دیگر مالک ملک هندوستان گردید تاریخ از لطف

تاریخ

سکندر شه برادر زاده شیر | که بنشست چند مه بر تخت دهلی
همایونش هزیمت داد در جنگ | به نهصد شصت و دو از سال هجری ٩٦٢

سرگذشت نصیر الدین محمد همایون بادشاه بعد هزیمت یافتن از شیرشاه

چون در سنه نهصد و چهل و هفت هجری از شیرشاه افغان هزیمت خورده و بطرف عراق نهاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام نیس از انقضای چند سال پیش طهماسپ شاه صفوی پادشاه ایران رفت و این قطعه از واردات حالات خود بشاه نوشت

قطعه

خسروا عمر بیست تا عنقای عالی همتم | قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
دشمنم شیر است و عمری شد بسر من کرده بود | حالی از کین عدو بر روی ما من کرده است
روزگار سفله گندم نما و جو فروش | طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
التماس از شاه ندارم که من کنند | انچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است

شاه این مژده را شنید مکتوبی مشتمل بر کمال توقیر و استدعای تشریف حضور ارسال داشت و این بیت در عنوان مکتوب ثبت نموده

همای اوج سعادت بدام ما افتد | اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

چنانچه در ماه ربیع الثانی سنه نهصد و پنجاه و یک در ابهر با دشاه ملاقات شد امرای سر راه خصوصا محمد خان حاکم هرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فرو گذاشت ننمود و شاه والا جاه مقدم همایونی را همایون پنداشته انچه از لوازم بادشاهی و مهمانداری باشد بجا آورده و چندروز جشنهای خسروانه داشت و همایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گرانبها که خراج اقلیمها بود با دو بیست و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و خاطر جوی سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار کمک همراه داد چنانچه بادشاه با امرای کمکی در شروع نهصد و پنجاه و دو متوجه قندهار شدند باید دانست وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش مرزا کامران از وحدانی (؟) اختیار نموده بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید سکه و خطبه بنام خود کرده ابواب کامرانی بر روی روزگار کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر میبرد و غزنی و آنچه در ا(؟)لعسکری مرزا و خواجه خاوند محمود در ایام ریاست

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاده و خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود بازگردانید مرزا کامران از شنیدن این جواب بتاب شد لشکر به بدخشان برد و مرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد ازان مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود و قندهار را از مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود و بعد چندی اوقات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران ازو جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم لشکر بانصوب برد و بر مرزا سلیمان غالب شده قاسم برلاش و مرزا عبد الله جمعی دیگر از هواخواهان خود را اسیر داری بر لاش مذکور گذاشته خود مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را که هفتدهم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت ۹۴۸ رو داده بود «جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی» یافته و مرزا کامران منه سلیمان را با پسرش مرزا ابراهیم در قیدگاه محبوس داشت و روزگار بغفلت میگذرانید تا آنکه کوکبه اقبال همایون پادشاه ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده مرزا را از کنار او نهاده موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و آن چنانست که چون همایون پادشاه با امرای عجمی از ایران متوجه قندهار شد و آن قلعه را تا شش ماه محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت باامان بیرون آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر برادر بابر شاه از مرزا کامران گریخته بپادشاه پیوستند چون نزدیک کابل رسیدند هنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال نهصد و پنجاه و دو هجری واقع شده و این مصرعه تاریخ آن فتح است ع بی جنگ گرفت ملک کابل از وی ۹۵۲ بعد ازان پادشاه بشهر درآمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش درانوقت سه سال و دو ماه و پنج روز بود در اوائل سنه نهصد و پنجاه و سه چون پادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت چون این قصه بمسامع پادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندهار بمرزا هندال داده و عم خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده تا کابل را هفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار ۹۵۴ مفتوح ساخت و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ این فتح کابل را «کابل گرفت» ۹۵۴ یافتند بعد ازین فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافت و چند مرتبه با پادشاه جنگها کرده اند لاجرم پادشاه با آنهمه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود محاربه متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شده و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مایوس شده پیش سلطان آدم گکهر رفت و او بدرگاه معلی فرستاده و بعد ازان مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این سه برادران در مقام نوشته میشود

مرزا هندال

برادر همایون پادشاه و پسر بابر شاه است در سنه نهصد و بیست و چهار متولد شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

۹۴۴

چیست دانی سال تاریخش خرد	خوش بگو شهنشاهی نو تاریخ سال

شهادتش در موضع جبسیر که از توابع کابل است بتاریخ بیست و یکم ذیقعده سال نهصد و پنجاه و هشت هجری قضیه تمامی قبایل افغان مهمند و خلیل بموافقت مرزا کامران بر عساکر همایون بادشاه شبخون آورده بودند روی داده و بلا خورد ز کرکه از بستان مرزا بود مرثیه گفته که مطلع آن این است

شبی خون جگر بر رخ چشم شب خون	سیاه دیده از آمد شدن خون دیده بیرون

و شب خون که لفظ مناسبت است تاریخ این واقعه است چنانچه نیز او در نظم آورده

تاریخ

هندال محمد شه فرخنده لقب	تا که ز قضا شهید شد در دل شب
شبخون بشهادتش چو کردند سبب	تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب

۹۵۸

و مولانا مرزا امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته

تاریخ

شاه هندال سرو گلشن ناز	چون از این بستان دولت رفت
گفت تاریخ قمری نالان	عالمی ابیاد سرو قد دش
سرو دی از بوستان دولت رفت	بر فلک دود آه حسرت رفت

۹۵۹

یعنی الف که مانند سرو باشد اگر عدد وش که یک است از عدد بوستان دولت در کرده شود تاریخ بر آید بعد شهادتش نابوت او را پس از چند گاه بکابل برده نزدیک مرقد بادشاه مدفون ساختند در همین سال همایون بادشاه رضیه دختر مرزا هندال را العقد مناکحت پسر خود محمد اکبر شاه منعقد نمودند

مرزا محمد عسکری

برادر همایون بادشاه است چون تقصیرات عظیم از و بظهور می آمد بنابران همایون بادشاه بجهت تسکین فتنه و فساد او را در کابل قید فرموده بودند روزی فرصت یافته به بلخ گریخت و از انجا متوجه زیارت حرمین گردیده در وادی که میان شام و مکه است پدرود این جهان نمود این واقعه در سنه نهصد و شصت و یک هجری دست داده و عسکری بادشاه دیاذل تاریخ وفات او است اما عددش سی و نه سال کم میشود مولف چنانکه یافت نوشت

مرزا کامران

برادر همایون بادشاه است و تقصیرات عظیم از و بظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران او یعنی مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید او نیز از همه مایوس گردیده پیش سلطان آدم گکهر رفت و سلطان آدم او را گرفته بدرگاه همایون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت حکم بخونریزی نکرد و حسب الاراده او نشتر مکحول شده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سانحه در لفظ نیشتر ۹۶۰ یافتند و این واقعه در اواخر سنه نهصد و شصت بوقوع آمده و محمد مومن فرنخودی این مصرعه تاریخ یافت سه چشم بوسید ۹۶۰ ز بیداد سپهر و مرزا کامران در مکه بعد از سه سال بتاریخ یازدهم ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعه در تاریخ او است سه بگو شاه محروم در مکه ماند ۹۶۴ لفظ بگو را نباید گرفت تاریخ

۹۶۰

برآید قاسم کاهی که در سفر حرمین با و همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامران که بادشاهی را کس نبود است همچو او در خورد   شد ز کابل بکعبه وانجا   همان بحق واد و تن بخاک سپرد

گفت تاریخ او چنین کاهی   بادشا کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ بادشاه را بی حرف ها باید نوشت تا تاریخ برآید از مرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم به ابوالقاسم مرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبر شاه در قلعه گوالیر که در انجا محبوس بود بقتل رسیده سه نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست اما یکعدد کم میشود

مراجعت نصیرالدین محمد همایون بادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون بادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و در روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که انرا دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تفاول جست این بیت برآمد

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او   زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود

در روزیکه سوار شدند فرمودند که عزیمت هندوستان در خاطر مست الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته شود قضارا اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند و بقالی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت بادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود بادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضای پانزده سال که درین مدت پنج بادشاهان از قوم افغان یعنی شیرشاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون بادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون بادشاه مظفر و منصور بی منازعی در لاهور در آمدند و در انجا خطبه و سکه بنامش زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعین شده سرهند و دیالپور در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکری تعین کرده بعد از شکست پی با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا انکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صف واقع شد و شکست بر لشکر سکندر افتاد و او فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور اینچنین فتح کبری سجدات شکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته

تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید   انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را   تاریخ ز شمشیر همایون طلبید ۹۶۲

هفت ماه بعد این فتح روزی بادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردم را که
در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال
حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند بجهت اذان دویم رسید بودند که موذن شروع اذان
نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پا ایش در دامان پوستین پیچید و عصای بلغزید
بیفتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم
بیوفا را پدرود کردند لاش او را در کیلوکهری که سلطان معز الدین کیقباد در دهلی برکنار دریای جمن بفاصله دو
کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبر عالی بتاکید و اهتمام
حاجی بیگم زوجه همایون بادشاه بصرف پانزده لکهه روپیه اتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که بیخواهد که بیند شکل فردوس برین   گو بیا این قصر و این باغ همایون را ببین

بالجمله بعد انتقال بادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که
مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب است لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال
در عبارات تجویز توان کرد نه در وفات تاریخ این است

تاریخ

همایون بادشاه آن شاه عادل   که فیض خاص او بر عام افتاد
چو خورشید جهان تاب از بلندی   بیایان در نماز شام افتاد
قضا از بهر تاریخش رقم زد   اساس عمرش از ایام افتاد
بنای دولتش چون یافت رفعت   خلل در کار خاص و عام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم
همایون بادشاه ز بام افتاد ۹۶۲

۹۶۲

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باینطور بنویسند تاریخ برآید   همایون بادشاه از بام افتاد ۹۶۳ و مولانا
مسعود حصاری این مصرعه یافته ٭ و اصل حق شد همایون بادشاه ٭ ۹۶۳ اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد
اما برسم خطی که نام القدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبد الحی این مصرعه یافته   گو وای بادشاه
من از بام او فتاد ۹۶۳ و جمعی این مصرعه یافتند ٭ وارث ملک جلال الدین باد ٭ و شخصی دیگر چنین گفته
همایون کجا رفت و اقبال او ۹۶۳ ٭ مدت سلطنت همایون بادشاه از هنگام وفات بابر شاه تا روز وفات او بست
و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود و ازان جمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد ازان
پانزده سال طوایف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند
روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بوده لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار
یافته و بادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام که ذکرش بعد ازین خواهد آمد

قصهٔ نظام سقه

در عمادت السعادت مسطور است که چون همایون بادشاه در عظیم آباد از شیر شاه انهزام یافته رو به گریز نهاد اسپ را در آب انداخت تا از دریا عبور نماید و از اسپ جدا شده عنقریب بود که غرق شود نظام سقه در انحالت دست آن خسرو را گرفته بکنار رسانید بود بادشاه در انوقت فرموده بودند که انشاء الله تعالی ترا بعیوض این خدمت شگرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر تخت خواهم نشانید چنانچه بعد فتح هندوستان انچه که ارشاد شده بود بعمل آوردند و نظام سقه در همین قدر فرصت بدوختن و بریدن دراهم و دنانیر چرمی حکم کرد تا در ساعتی درست کرده آوردند و اهل حرفه در عیوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند والله اعلم

شاهم بیگ

محبوبه خان زمان علی قلی خان بود و قصه عشق ایشان و کشته شدن شاهم بیگ بجونپور در سنه نهصد و شصت و سه در مرات جهان نما مفصل مسطور است و این تاریخ که بطریق تعمیه است شخصی در شهادت او گفته - تاریخ - بر داشت آه و گفت که شاهم شهید شد

جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی ابن نصیر الدین محمد همایون بادشاه

ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر شاه بعد از گذشتن هشت ساعت و هشت دقیقه از شب اول بستم آبان ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چهار موافق نوزدهم اسفندارمذ قدیمی سال نهصد و یازدهم یزدجردی مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هلالی و ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نه هندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار اسکندری که مطابق پانزدهم ماه اکتوبر سال یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی بود در حصار امرکوٹ از توابع قلمرو متصل ملک مارواڑ وقتیکه پدرش همایون بادشاه از شیر شاه رو بر تافته بحالت تباه در آنجا رسیده بود از شکم حمیده بانو بیگم ملقب بمریم مکانی که از نسل زبده مثل شیخ احمد جام بوده است بوقوع پیوسته نکته پردازان نظم و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض حضرت جهانبانی رسانیده کامیاب جایزه های گرامی گشتند آز آن جمله این تاریخ را مولانای نور الدین یافته و تحسین و احسان ممتاز شده

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت
آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از مهر ولادت شهنشاه جهان
تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت

ملک الشعرا ابو الفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از انکه اکبر شاه بر تخت سلطنت نشسته بود نظم کرده

الحمد که آمد بوجود
آنکه از کون و مکان منتخب است
شب وروز و مه و سال میلادش
بادشاهی که ز شاهان جهان
شب یکشنبه پنج رجب است
اکبرش نام و جلالش لقب است

بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی بملک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دوم ماه ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار پانصد و پنجاه و شش عیسوی و موافق روز آبان دهم سفندارمذ ماه سال چهارصد هفتاد و هفت جلالی و مصادق روز فروردین نوزدهم تیر ماه قدیمی سال نهصد و بیست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه رومی سال یکهزار ششصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار ششصد و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار چهارصد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود پس چهارده سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه حسب الحکم جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین و بر و تاج مرصع بر سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت و وزارت بخانخانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بیست و پنج روز از زمان جلوس بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد و آغاز سال الهی که اکبر شاه ایجاد نموده بود از همین روز است همدرین ایام میر عبدالحی صدر این بیت خوانده بیت اگر نوروز عالم رفت بر باد گلی صدبرگ شورای رالقا باد ۹۶۳ بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصرعه ثانی تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را بیانو بسند اگرچه طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ کام بخش ۹۶۳ یافتند و نیز این مصرعه مشعر برین سال سعادت انجام است مصرعه جلوس خداوند عالم پناه ۹۶۳ و عزیزی در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد	در سکهٔ عدل کارها چون زر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه	تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ۹۶۳

و سکهٔ اکبر شاه که باقسام وزن و گوناگون پیکر بود این رباعی که از ملک الشعرا شیخ فیضی است بر روی سکه ها منقوش یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت بر سکه

خورشید که هفت بحر ازو گوهر یافت	سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت
کان از نظر تربیت او زر یافت	وان زر شرف از سکهٔ شاه اکبر یافت

و در میان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایهٔ امید بود	با نقش دوام نام جاوید بود
سیمای سعادتش همین بس که بدهر	یکذره نظر کرده خورشید بود

و سال الهی و در میان آن نقش یافته و سکهٔ دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفه المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا داشت

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی | با کوکب اقبال کند همراهی
خورشید بپرورش ازان کوه برآید | یابد شرف از سکه اکبر شاهی

و بعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت ازو نازد | پیرایه نه سپهر و هفت اختر باد
زرین نقد نسبت کار ازو چون زر باد | در دور زمان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن که بیبر درازی کرد بر سطح فولادی نام گرامی تلمان والجماعت حقیر ابن الخطاطی رقاع نگاشته بود و سوم قسمی بخط تعلیق دیگر نام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته **بیت** راستی موجب رضای خداست • کس ندیدم که گم شد از ره راست
در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر لشبورش برآورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر هیمو لقبال نیز بسزای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مآل آن خدیو عدو بند کشور کشا آمد و انچه که به بادشاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود و اکثر معموره هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقه انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الهی از مبداء جلوس اکبر شاه

عمده موسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون الا دانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبر شاه نهاده اند از روز تحویل نمودن افتاب در برج حمل یعنی چون بست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی و انقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولت سرای برج حمل انداخت و صبحی آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبداء این تاریخ جدید را اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را
همان اسامی مشهوره فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و غیر آن و نام های ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماه ها یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شدند و پنج روز مسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند برافتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز دوازده ماه باشد لاجرم هر سال سی باسم ماهی

از ماههای الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی سال دویم سال اردی‌بهشت الهی همین دستور سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای الهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین	اردی‌بهشت	خورداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام هر ماه

اورمزد بهمن اردی‌بهشت شهریور اسفندارمذ خورداد مرداد دی‌باذر آذر آبان خور ماه
تیر گوش دی‌بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدی دی ایرد
اشتاد آسمان امباد مارسفند انیران روز شب

ابیات دریافتن نام ماههای الهی

ز فروردین چو بگذشتی اردی‌بهشت آید | پس خورداد و تیر آنگه چو مرداد مهی باید
پس از شهریور و مهر و آبان آذر و دی دان | که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

بیت دریافتن تعداد ایام هر ماه الهی از روی حساب ابجد

لا و لا لب و لالالا شش مه است | لل کط و کط لل شهور کوته است

و روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز هرمز غره فروردین ماه سال چهارصد هفتاد و هشت جلالی و روز دی بمهر یازدهم مرداد ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه رومی سال یکهزار و هشت صد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگله ولایتی و فصلی که امروز در هندوستان رایج است از همین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبر شاه بر هیمو بقال

بعد از آنکه خاطر بادشاه از طرف سکندر شاه افغان بالکلیه جمع شد علی قلیخان شیبانی را بر سر هیمو بقال که باتردی بیک یکی از منصبداران بادشاهی که حراست دهلی داشت مصاف نموده دهلی را متصرف شده بود روان ساخت و بعد از آن خود نیز بسعادت و اقبال روانه آن سمت شدند روز پنجشنبه دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و هیمو مقابله واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر برآمد چنانچه او را بیهوش ساخت جمعی که گرد وی بودند بی دست و پا شده منهزم شدند و راه خود را پیش گرفتند بعد از آن خانخانان بیرم خان هیمو را گرفته پیش بادشاه آورد و بیک شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت از آنجا کوچ فرموده با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دهلی در آمدند و چون همه مال و متاع که هیمون از زمان شیر شاه و سلیم شاه و عدلی شاه فراهم آورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ واقعه را ؛ نثار زرها ؛ یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافته

تاریخ ۹۶۴

دبیر صنع بر لوح لقا با خامهٔ قدرت | رقم زد بهر سال طبع او گرفت هیمو را
۹۶۴

عیسی خان ولد لوند گرجی

وقتیکه شاه طهماسب صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی — با کوکب اقبال کند همراهی — خورشید بپرورش از آن کوشد — یابد شرف از سکهٔ اکبر شاهی

وبعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت از نور باد — پیرایهٔ نه سپهر هفت اختر باد — زرین نقد نسبت کار ازو چون زر باد — در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کار پیردازی کرده بر سطح فولادی نام گرامی تیلکان والاجاه صاحبقران بخط رقاع نگاشته بود و اسم قدسی بخط نستعلیق و دیگر بنام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته **بیت** راستی موجب رضای خداست ❖ کس ندیدم که گم شد از ره راست

در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر بشورش براورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر هیمو بقال نیز بسزای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مآل آن خدیو عدو بند کشور کشا آمد و انچه که به بادشاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود و اکثر معمورهٔ هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقهٔ انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الٰهی از مبداء جلوس اکبر شاه

عمدهٔ موسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون الاوانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبر شاه نهاده انداز روز تحویل نمودن افتاب در برج حمل یعنی چون بست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی دانقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولت سرای برج حمل انداخت و صبحی آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبداء این تاریخ جدید را اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الٰهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را همان اسامی مشهورهٔ فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الٰهی و اردی بهشت ماه الٰهی و غیر آن و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماه هایک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شد و پنج روز مسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند بر افتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز ده از ده باشد لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی

از ماهہاے الٰہی ساختند چنانچہ سال اول سال فروردین الٰہی سال دویم سال اردی بہشت الٰہی ہمبرین دستور سالہای دیگر نیز

اسامی ماہہای الٰہی و تعداد ایام ہر ماہ

فروردین	اردی بہشت	خورداد	تیر	مرداد	شہریور	مہر	ابان	آذر	دی	بہمن	اسفندارمذ
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام ہر ماہ

اورمزد بہمن اردی بہشت شہریور اسفندارمذ خورداد مرداد دی باذر آذر ابان خور ماہ
تیر گوش دی بمہر مہر سروش رشن فروردین بہرام رام باد دی بدین دین ارد
اشتاد آسمان آمیاد مارسفند انیران روز شب

ابیات در یافتن نام ماہہای الٰہی

ز فروردین چو بگذشتی ارد ی بہشت آید	بہ خورداد و تیر آنگہ چو مرداد ہمے باید
پس از شہریور و مہر و ابان و آذر و دی دان	کہ بہمن جز اسفندارمذ ماہی نمی‌زاید

بیت در یافتن تعداد ایام ہر ماہ الٰہی از روی حساب ابجد

لا و لا لب لا و لا لا شش ہمہ است	لل کط و کط لل شہور کو تہ است

و روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز ہرمز غرہ فروردین ماہ سال چہارصد ہفتاد و ہشت جلالی و روز دہم ماہ یازدہم مرداد ماہ قدیمی سال نہصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدہم آذر ماہ رومی سال یکہزار و ہشتصد و شصت و ہفت اسکندری مطابق یازدہم مارچ ماہ قدیمی انگریزی سال یکہزار و پانصد و پنجاہ و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگلہ و لایتی و فصلی کہ امروز در ہندوستان رائج ست از ہمین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبر شاہ بر ہیمو بقال

بعد از انکہ خاطر بادشاہ از طرف سکندر شاہ افغان بالکلیہ جمع شد علی قلیخان شیبانی را بر سر ہیمو بقال کہ با تردی بیک یکی از منصبداران بادشاہی کہ حراست دہلی داشت مصاف نمودہ دہلی را متصرف شدہ بود روان ساخت و بعد از ان خود نیز بسعادت و اقبال روانہ آن سمت شدند روز پنجشنبہ دوم محرم سال نہصد و شصت و چہار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و ہیمو مقاتلہ واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر بر آمد چنانچہ او را بیہوش ساخت جمعی کہ گرد وی بودند بے دست و پا شدہ منہزم شدند و راہ خود ہا پیش گرفتند بعد از ان خانخانان بیرم خان ہیمو را گرفتہ پیش بادشاہ آورد و بیک شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت از انجا کوچ فرمودہ با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دہلی در آمدند و چون ہمہ مال و متاع کہ ہیمون از زمان شیر شاہ و سلیم شاہ و عدلی شاہ فراہم آوردہ بود بتاراج رفت چنانچہ تاریخ واقعہ را «شار ندہا» یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافتہ

تاریخ

دبیر صنع بر لوح لقا با خامہ قدرت	رقم زد دہر سال طبع او گرفت ہیمو را

۹۶۴

عیسی خان ولد لوند گرجی

وقتیکہ شاہ طہماسپ صفوی در سنہ نہصد و شصت و ہفت ہجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صدق | آورد به پادشاه ایمان ز صدق | تاریخ چو فرمود شه دین گفتم | عیسی لحد شد مسلمان ز صدق ۹۹۷

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین عظام درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبر شاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما ازانجا که او بادشاه را خورد سال تصور نموده انچه که می خواست بی اجازت بادشاه میکرد یعنی برمزاج بادشاه بسیار گران می آمد اما چیزی نمی گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکی آن بود که تردی بیک را که در اوائل جلوس بادشاه حکومت دهلی داشته به بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال روگردان شده بود در سنه نهصد و شصت و ۹۶۴ هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه مایوس شد و بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسر کردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همراهان او ازین سانحه کدام بجاسے شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد از ان بسعی حسین قلیخان بمشهد مدفون گشت و بیرم خان علمی مرصع بزر و جواهر نذر امام هشتم علی موسے رضا ترتیب داده بود و یک کرور تنکه بران خرج شده قاسم ارسلان تاریخ اتمام آن ؎ علم امام هشتم ۹۶۸ یافته و شیخ عبد القادر بداونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته ؎ گفت گل گلشن خوبی نماند ۹۶۸ یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ بر آید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام | در راه شد از شهادتش کار تمام | در واقعه هاتفی پی تاریخش | گفتا که شهید شد محمد بیرام ۹۶۸

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثی نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری در گجرات بر تخت نشانند

تاریخ

ز نهصد فزون رفته بر شصت و یک | قضا گفت شه را که الملک لک

و همان روز سلطان در سلک مریدان سید مبارک منسلک گشت

و سلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمایه و از عبارت مقتول شد بیگناه تاریخ مستفاد میگردد و شاعری بزبان گجراتی این تاریخ گفته

۹۶۸

تاریخ

احمد جالی کس بروکس چهو ریاتا | بابو پوچهی جی جهی کسیین دو شنبه رات

۹۶۸

از عبارت دو شنبه رات تاریخ بر می آید بعد قتلش اعتماد خان ۹۶۸

شخصی را که نهنو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروایی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبر شاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده بتصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا که از کرم کردگار | قاید اقبال درین کهنه دیر
متفق صلح شهان جهان | داد و فگند آتش حرب انتغیر
ضابط ایام چو تاریخ صلح | جست خرد گفت که الصلح خیر

۹۶۹ ۹۶۹

ملول شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبد القادر بداونی است و از مریدان شیخ بیچو سنبهل بود که اکبر شاه بادشاه بخدمتش ارادت تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عزیزی تاریخ وفات او درویش دانشمند یافته و شیخ عبد القادر در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته ۹۶۹

تاریخ

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه | آن بحر علم و معدن احسان کان فضل
چون بود در زمانه جهان فضل از آن | تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

۹۶۹

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الآخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتپور به بلده اجمیر که بدان صوب بطریق شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

۹۶۹

چو سوی تخت گاه از سمت مغرب | معین خورشید گردون صولت آمد
کواکب سال تاریخ قدومش | بگفتند آفتاب دولت آمد

۹۶۹ ۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبر شاه بادشاه ماهم بیگم انکه در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگر چه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که از آن تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد | که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی | بنا کرد این بنا بهر افاضل

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صفا
آورد به پادشاه ایمان ز صفا
تاریخ چو فرمود شه دین گفتم
عیسی لحد شد مسلمان ز صفا

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین عظام درگاه همایون پادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبر شاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما از انجاکه او بادشاه را خورد سال تصور نموده انچه که می خواست بے اجازت پادشاه میکرد یعنی بر مزاج بادشاه بسیار گران مے آمد اما چیزی نمے گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده و کالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکے آن بود که تردی بیگ را که در اوائل جلوس بادشاه حکومت دهلی داشته به بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و سه هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه مایوس شده بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسر کردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همراهان او ازین سانحه کدام بجاے شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد از ان بسعی حسین قلیخان بمشهد مدفون گشت و بیرم خان علمی مرصع بزر و جواهر نذر امام هشتم علی موسے رضا ترتیب داده بود و یک کرور تنکه بران خرج شده قاسم ارسلام تاریخ اتمام آن «علم امام هشتم» یافته و شیخ عبد القادر بداونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته ؎ گفت گل گلشن خوبی نماند «یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ بر آید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام
در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش
گفتا که شهید شد محمد بیرام

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثے نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجرے در گجرات بر تخت نشانیدند

تاریخ

ز نهصد فزون رفته شصت و یک | قضا گفت شه را که الملک لک | دهمان روز سلطان در سلک مریدان سید مبارک ملک گشت

وسلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چندروز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمائه و از عبارت مقتول شد بیگناه تاریخ مستفاد میگردد و شاعری بزبان گجراتی این تاریخ گفته

۹۶۸

تاریخ

۹۶۸

احمد جالی کس بروکس سنچ چهو ریا تانه | بابو پوچهی جی جهی کسیین دوشنبه رات | از عبارت دوشنبه رات تاریخ برمی آید بعد قتلش اعتماد خان

۹۶۸

شخصی را که نهو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است و او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبر شاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده بتصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا کز کرم کردگار | قاید اقبال درین کهنه دیر | مشتلق صلح شهان جهان | داد و فگند آتش حسرت بغیر

ضابط ایام چو تاریخ صلح | جست خرد گفت که الصلح خیر

۹۶۹ ۹۶۹۰

ملوک شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبد القادر بداونی است و از مریدان شیخ بیچو سنبهل بود که اکبر شاه بادشاه بخدمتش ارادت تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عزیزی تاریخ وفات او درویش دانشمند یافته و شیخ عبد القادر

۹۶۹ ۹۶۹

در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته

تاریخ

سرو دفتر افاضل دوران ملوک شاه | آن بحر علم و معدن احسان کان فضل | چون بود در زمانه جهان فضل از آن | تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

۹۶۹

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الآخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتهنبور و بلده اجمیر که بدانصوب بطریق شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

۹۶۹

چو سوی تخت گاه از سمت مغرب | معین خورشید گردون صولت آمد | خرد کی سال تاریخ قدومش | بگفتند آفتاب دولت آمد

۹۶۹ ۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبر شاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل روبه انهدام دارند اما کتبه که از آن تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی هست و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد | که باشد اکبر شاهان عادل | چو ماهم بیگم عصمت پناهی | بنا کرد این بنا بهر افاضل

ولی شد جامی این بقعه حسنیر — شهاب الدین احمد خان عادل
زهی خیریت این بقعه خیر — که شد تاریخ او خیر المنازل ۹۶۹

خان اعظم

مشهور به آنکه خان ملقب بشمس الدین محمد خان اصلش از غزنی بود و ان صاحب مکنت لز اعظم خوانین همایون بادشاه و اکبر شاه بود در وقتیکه همایون بادشاه نزدیک قصبه جوسا از شیر خان افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان بهتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق دریای فنا گردد و بدستگیری میر شمس الدین از ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسیده و بادشاه وی را باتباعش بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانید و در زمان اکبر شاه ترقیات عظیمه نموده و چون در پیکار پنجاب پیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهم رسانید و رانق و فاتق ولایت پنجاب گردید در سنه تسع و ستین و تسعمایه از پنجاب بجناب سلطنت ماب رسیده و کیل مطلق شد و اول شخصی که منصب هفت هزاری یافت خان اعظم بود ادهم خان کوکلتاش پسر خورد ماهم آنکه بغرور تقرب بادشاه و تقریب حسد وکالت که از ماهم آنکه گرفته باو مفوض شده بود باغوای منعم خان خانخانان و دیگر امرا روز دوشنبه دوازدهم رمضان سنه مذکور سر دیوان آن اعظم خوانین را بشمشیر بیداد پاره پاره ساخت چون بادشاه از بیمعنی خبر یافت از دولتخانه بر آمدند و ادهم خان هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه بزور بازوی دستهای خود را از دستهای او رهانیده چنان مشتی قوی بر سرش زد که هوش از دماغش پرید و از پا در افتاد و بادشاه فرمودند تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولت خانه بزیر انداختند چنانکه مغز پرشر و شورا و پاش پاش گردید تاریخ این سانحه را دو خون شد یافته اند با یکعدد زیاده میشود و عزیزی در تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه نظم آورد

تاریخ تعمیه

خان اعظم سپاه اعظم خان — کاش سالی دگر شهید شدی
گر چه او کس درین زمانه ندید — که شدی سال فوت خان شهید
بشهادت رسید ماه صیام — و یکی ز فضلا بطریق تعمیه این مصرع یافته ع
شربت موت روزه دار چشید — رفت سر از عظم سر اعظم خان

بعد فوت ادهم خان پدرش ماهم آنکه در فراق فرزند خود بفاصله یکماه بعد ازین سانحه رخت هستی ازین جهان بیرون برد و شهادت خان اعظم در اکبراباد واقع شده بعد ازان لاشش را بدهلی فرستاده در جوار روضه شیخ نظام الدین اولیا مدفون ساختند و پسرش مرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نموده که تا حالت تحریر موجود است و مقبره ادهم خان نیز در دهلی است مشهور بهول بهلیان

محمد یوسف

در دیار خوشنویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشاش هند بود و بحسن خط و سلامت شعر گوئی سبقت در اقران میبرد در خدمت محمد اکبر شاه بعهده یاتتش نویسی مامور بود و در ریحان جوانی در سنه نهصد و هفتاد فوت گشته والشرف خان این مصرع در تاریخ وفاتش یافته — کجا شد یوسف مصرای عزیزان — و مرزا علاالدوله صاحب تذکره شعرای زبان اکبری این قطعه بران منظوم ساخت

تاریخ

محمد یوسف آن مصر ملاحت — برفت از دهر اشک از دیده عزیزان
پی تاریخ او گفته عزیزی — کجا شد یوسف مصرای عزیزان

امیر تقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسپ صفوی بمنصب علیه صدارت معزز بود و چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب علتی ازان عهده معزول گشت قاضی عطا الصمد تاریخ عزل را بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

کسی گور خنه در دین نبی کرد — نه بیند در دو عالم خیر دولت

اگر تاریخ غوثش خواهی از من — برون کن از شریعت حرف علت

چو علت داشت صد از بند کارش — بصد خواری فتاد آخر ز غوثش

اگر حرف یا را که حرف علت است از کلمهٔ شریعت دور کرده آید تاریخ بر آید — ۹۷۰

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده در گوالیار مدفون گردید

تاریخ از مخبر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث — سند الاتقیا محمد غوث

جد عالی او به نیشاپور — نعمت و فیض داد و رونق و نور

سال نقلش بتسمیه رضوان — غوث بی لوث زد رقم بجوان

۱۵۰۶ ۵۳۶

مرشد چارده سلاسل است — همه را او شیخ کامل است

از معصوم بود چاردهم — که گذشت از زمانه غوث امم

ایضا

آن شیخ محمد المخاطب — بالغوث بلطف معبود

تاریخ وصال او ملایک — گفتند که شیخ اولیا بود — ۹۷۰

فتح قلعهٔ رنتهنپور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعهٔ رنتهنپور را محاصره نمود و رای سرجن امان طلبیده قلعه را با اولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه — منهی تاریخ گفت قلعه گرفتند واه — ۹۷۱

تولد دو فرزند توامان

چون در سنه نهصد و هفتاد و دو در خانهٔ محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند بادشاه یکی را بعد از آن حسن و دیگری را مرزا حسین تسمیه فرمودند و قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

شد شاه یگانه را دو فرزند جلیل — آمد دو گهر ز درج مقصود کلیل

دوران پی تاریخ ولادت بنوشت — نیمود و دو ماه رو ز اوج شرف — ۹۷۲

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت بصحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بوده که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک خود مغرور گشته بادشاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و هیچ نمی شمرد بنابر آن عادل شاه ابن سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه جهت دفع او کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری با لشکر عظیم روانه بیجانگر شدند چون در آنجا رسیدند محاربه صعب دست داد و راجه رام راج با بسیاری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بیقیاس بدست آن بادشاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه درخواست صلح نمود

لاجرم آن ملک را بازبدو سپرده مراجعت کردند علی غلام اسیرآبادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه درین مصرعه یافته که از دور کردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ برمی آید تاریخی بی نهایت خوب گشت قتل رام راج

صبوحی شاعر

۹۷۳ شاعری بی قید لاابالی بود و دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبرشاه میگذرانید در سنه اثنی وسبعین وتسعمایه فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست امایکعدد زیاده میشود

میر سید جامه باف

از مشاهیر زمان بود و خاطر نفس در اختراع معانی و اقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد و شصت و نه در هند آمده از فوائد انعامات اکبرشاه محظوظ و بهره مند شده روزگاری در آسائش می گذرانید تا در سنه نهصد و هفتاد و سه در گذشت و تاریخ وفات اوست گفتا خرد که میر رباعی نغز بود

۹۷۳

حضرت شاه علی گجراتی

۹۷۳ در ماه جمادی الآخر سنه نهصد و هفتاد و سه هجری فوت کرده و در احمد آباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخبر الواصلین

سیدی بی نظیر شاه علی بازور اصطلاح گجراتی	منظهر ذات پاک لم یزلی گفت سر صفاتی وذاتی مرقد او باحمد آباد ست	نسخه فارسی و هم عربی سال نقلش ازین سراچه ز دشت جای فیض و مقام ارشاد است	کرد تالیف در خدا طلبی خرد م گفت نور او فیح بهشت ۹۷۳

۹۷۳

نیلی چهتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه واقع ست در سنه نهصد و هفتاد و سه تعمیر یافته بود حالا رو بانهدام دارد و چونکه بر سر گنبد ان عمارت چهتری نیلی ساخته بودند ازان سبب به نیلی چهتری مشهور است بر دروازه آن سکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

۹۷۳

۹۷۳ به بین خورش منظری عالی مقامی	درین عالم ندیده چشم ایام	پی تاریخ اتمامش خبر دار	چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

۹۲۶

بعد وفات پدر در سنه نهصد و بست و شش هجری در پانزدهم شوال بر تخت شاهی نشست و خلد الله ملکه سلما تاریخ جلوس اوست و امینی شاعر قصیده در ان روز بگفت که هر مصرعه اش تاریخی بود و این بیت از انجمله است

تاریخ جلوس

۹۲۶ ۹۲۵

بداد ندار مملکت کامرانی	بکاوس عهد و سلیمان ثانی

و سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت و چهل و هشت سال بادشاهی نمود و معاصر شاه طهماسپ صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و شصت و نه در میان ایشان قواعد صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هفتاد و چهار در

و پسرش سلطان سلیم پادشاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلیخان و بهادرخان

پسران حیدر سلطان ازبک بودند و هر دو برادران بزیور شجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی اعتبار تمام داشت و بعد از وی محمد اکبرشاه بجلدوی نیکو خدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشته آخر ها نمک حرامی اختیار کرده فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و از اداء سروری لبسر داشتند و از بادشاه باغی شده کسان بطلب میرزا محمد حکیم که برادر اکبرشاه بود بکابل فرستاده داعیه خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت خان زمان خان ممتاز بود این سجع را یافته «بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک است محمد حکیم» بنابرآن بادشاه خانخانان منعم خان را بجراست اکبراباد گذاشته خود را در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود روان شد چون این خبر باو رسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبرشاه از انجا مراجعت نموده بر سر علی قلی خان و برادرش لشکرکشی نموده و در مانک پور که قریب بست کروه غربی از شهر الهاباد بمفاصله دار رسیده و عبور گنگ فرمودند علیقلی خان نیز لشکر فراهم آورده تا چند روز با پادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ ۲ ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادرخان هر دو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابو الفضل در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بودند می فرماید که این فتح شگرف که کارنامه روز اقبال روزافزون تواند بود در عرصه قریه سنگرول از مضافات جوسی و پیاک که درین ایام بخطاب الهاباس اساس سعادت یافته روی داده و آنرا مصرجامع ساخته فتح پور نام نهادند فقط و این آن فتح پور است که از شهر الهاباد بفاصله شش کروه بطرف مغرب واقع است بر کنار دریای گنگ مابین بیگم سرای و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آیین از عبارت «فتح اکبر مبارک» برمی آید و قاسم ارسلان در وفات خانزمان و بهادرخان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

٩٧٥

جانان مپرس از سن هیدل که چون شده — قتل علی قلی و بهادر ز جور چرخ

آهی ز دل کشید و بگفتا که خون شده — جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان

در مصرعه آخر کلمه آه معنی بگیرد است که اگر از الفاظ خون شده دور کرده شود تاریخ برآید شخصی دیگر گفته قتل دو نمک حرام بی دین ٩٧٥

٩٧٥ اگرچه ازین تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چار بوقوع آمده مضایقه ندارد و شخصی دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکعدد زیاده دارد

تاریخ

٩٧٥

بنیاد فلک سراسر از پا افتاد — چون خانزمان از جهان رفت بباد

فریاد ز دست فلک بی بنیاد — تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت

و از جمله اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت و این قطعه تاریخ اوست ٩٧٥

تاریخ

٩٧٤

برگشت ز بادشاه از طالع بد — خوشحال که بود دیده اهل خرد

تاریخ آمد گل سرخ زیبا قد — مقتول چو شد بصحبت خانزمان

از کلام ابو الفضل که مذکور شد چنان استفاد میگردد که اکبرشاه شهر الهاباد را که در انوقت به پیاگ اشتهار داشت به الهاباس موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرای روز نمود همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که

بعضی بیدولتان دران حدود غبار انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمود شامگاهان ساحت آن زمین بود ورود مقدس گیتی خدیو صبح دولت دریافت شبی دران عرصهٔ دلکشا منزل فرمودند روز سیوم روی توجه بجانب بنارس آوردند و چون مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه جونپور بسته بودند حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و بعد سه روز عنان توجه را بطرف جونپور انعطاف دادند و بعد چند روز از جونپور کوچ فرموده بطرف کرّه مانکپور رفتند و ازانجا از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی خان و بهادر خان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون به منعم خان خانخانان تفویض نموده ا درا رخصت بدانجد و فرمودند و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی سال دوازدهم جلوسی موافق روز شنبه بستم ذی الحجه سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری بصوب مستقر الخلافت توجه نمودند و روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه نهصد و هفتاد و پنج ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداختند

شیخ عبدالعزیز دهلوی

درزمان محمد اکبر شاه بسال نهصد و هفتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ بر پشت خلوط و صحایف ذرهٔ ناچیز عبدالعزیز می نوشت چنانچه عزیزی تاریخ رحلتش را ذرهٔ ناچیز ۹۷۵ یافته و شیخ عبدالقادر بداونی این تاریخ در سلک نظم کشیده ۹۷۵

تاریخ

عزیز جهان شیخ عبدالعزیز
که عالم همه قطب وقتش بخواند
طلب کردم از دل چو تاریخ او
سوی عرصهٔ آخرت تاخت رخش
بگفتا که قطب طریقت نماند
وزین تنگنا اسپ همت جهاند

ایضاً از شخصی دیگر ۹۷۵

عزیز الحق چون عزم سفر کرد
منازل در مقام لامکان یافت
چو تاریخ وفاتش باز جستم
خرد گفتا حیات جاودان یافت

۹۷۵

فتح قلعه چیتور

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعه چیتور روانه آنسمت شدند و قلعه را محاصره نموده نقبها از زیر برج قلعه کندیده از باروت معمور نمودند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوسی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخر سنه مذکور در باروت آتش دادند برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند هوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه عیف تا به پنجاه کروه بیشتر رسید و موجب استغراب متبعان گردید و بعد از چند روز قلعه مفتوح شد و قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند مرزا اسیری تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو گلگونهٔ اندیشهٔ بادشاه
سوی عزم چیتور کردند زین
چو تاریخ پرسیدم از عقل گفت
ندارد کسی یاد فتحی چنین ۹۷۵
بانگ زبان فتح آن قلعه کرد
که بادا جهانش بزیر نگین
و عزیزی دیگر گفته
دل گفت که بکشاد زرودی چیتور ۹۷۵

لفظ چیتور را با یا باید نوشت تا تاریخ برآید بعد فتح چون بادشاه برای نیاز خواجه معین الدین چشتی دیگر روئین تسبیار کلان ترتیب داد و میر علاء الدوله کاهی تخلص این تاریخ یافت ۹۷۵

تاریخ

شاه دین پرور جمشید سریر	خسرو عهد محمد اکبر	ساخت بی شبه پی فتح چیتور	دیگ رویین تن واژدر پیکر
بهر تاریخ وی از عالم غیب	دیگ چیتور کشا شد تکبیر		

۹۷۵

بنای پل جونپور ۹۷۵

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت وشرف خطاب خانخانانی معزز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در وراه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود و تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم اقدام	بسته این پل را بتوفیق کریم	نام او منعم از آن آمد که هست	بر خلایق هم کریم و هم رحیم
ره بتاریخش ببرتا گر کنی	لفظ بدرا از صراط المستقیم	یعنی اگر عدد لفظ بد را از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود	

۹۸۱

تاریخ بر آید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه هجری در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت بادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است	متقی زمانه شیخ علی است	بفقاهت عدیل و عدم است	عاجز از وصف و مدح او قلم است
از جهاد هی نخست بود دویم	کر علی شد باوج چرخ نهم	سال ترحیل او رقم افتاد	وارث الانبیا بحق جان داد
مولد و موطنش گجرات است	در تفاوت بلند درجات است	مرقد او بمکه الله است	فیض بخش گدا و هم شاه است

۹۷۵

فتح قلعه رنتهنپور

چون رای سرجن راجه رنتهنپور با دو گیتی بهیر کشی آغاز نهاده بنابر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری باراده تسخیر آن قلعه رفتند و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی بآن همه حشمت و اجلال بعد از محاصره یکسال دست تصرف بر آن یافته بود بمیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

۹۷۶

قلعه کفر جو از دولت شه یافت شکست	شه کفار شکن یافته شیری سال	هم درین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و سه هجری عبد المجید

آصف خان بار ائی در گاوتی حاکمه گره کتیل که ما بین صوبه رنتهنپور و مالوه و بهار و دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی درگاوتی زخم بر برداشته چون عرصه را تنگ دید خود را بخنجر کشت و پسرش که متحصن بود بعد از ترده و نمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هر گاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا بزخم بندوقش از جان سیر نکردی و بر باز بهادر و دیگران چند بار صف جنگ آراسته غالب آمده بود پس از آنکه او بالپسر کشته شد و قلعه چوراگده مفتوح گردید همه زنان

که برای راجه و پسرش متعلق بودند چوهر قرار داده دریک محوطه چوب و پنبه و خس و امثال آن تعبیه کردند و در حین وقایع محوطه مذکوره را آتش زده خود ها را دران انداختند و خاکستر شدند از عجایب قدرت آنکه چون بعد از چهار روز در آن محوطه را گشادند دو زنان زنده بر آمدند که چوبی بزرگ حایل اینها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی ازان زنان که کملاوتی نام داشت خواهر رانی درگاوتی بود و دوم دختر راجه بیراگده که او را برای راجه آورده بودند و هنوز با و نرسیده بود این دو زنان بسعی آصف خان به عتبه علیه سلطنت آبروی یافتند

بنیاد قلعه اکبرآباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابو الفضل می نویسد که در سنه لایعنی در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بادشاه دار الخلافت آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعه عالی که درخور آن باشد و لائق حال این سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع بنفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع است و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بر دارند و در آن محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد هر روز سه هزار کس از بنایان چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله فعله عمارت بر دوام کار می کردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی را دران راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصه هشت سال تا کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که این قلعه در عرض چهار سال بمبلغ هفت کرور تنکه که سی و پنج لکهه روپیه باشد صورت اتمام پذیرفته و همه جا بنای قلعه را باب رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه اش که در سنه نهصد و هفتاد و سه تیار شده ٭ بنای در بهشت ٭ یافته اند و در انجا ثبت نموده و تاریخ دروازه هتیاپول که در سنه نهصد و هفتاد و شش تیار شده ملا شیری گفته ٩٧٣

تاریخ

کلک شیری پی تاریخ نوشت	بی مثال آمده دروازه فصیل

٩٧٦

تاریخ در وفات لاچین

لاچین نام شخصی که شاهین خیل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبرشاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و ترددی روده که پدرش در هرات بسلک نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود بهند آمده در خدمت اکبرشاه بخلعت امتیاز ممتاز بود در تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

لاچین قدیم شاه لاچین پرور	سنقار شد از زمانه کین پرور
تاریخش اگر کسی بپرسد از تو	گو حیف ز لاچین شه دین پرور

٩٧٦

تاریخ فتح رنتهنبور

سلطان محمد مرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ مرزا که در سنه نهصد و هفتاد و پنج فوت کرده دوم ابراهیم حسین مرزا و سیوم محمد حسین مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اکبر شاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هفتاد و شش در گجرات رفته آن ولایت را که از وفات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و چانپانیر و سورت را نیز بی جنگ گرفتند و بعد ازان در سنه نهصد و هفتاد و هفت قلعهٔ بروچ را نیز بدست آوردند تاریخ این فتح را نزدی روده چنین یافته

تاریخ

اولاد مرزا که در شجاعت فرد اند — شد فتح بهر کجا که رو آوردند

کردند چو فتح بروچ اندر سنین — تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند ۹۷۷

بنیاد نهر شیخونی

ملا نور الدین سفیدونی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشته از جملهٔ مصاحبان و ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه مدتها جاگیر او بود بسفیدونی شتهر شد در اوایل عهد محمد اکبر شاه که اواخر ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده زیاده از پنجاه کروه را بجانب کرنال پیشتر برده و از فیض آن زمین فروغ شده باعث رفاهیت حال و آبادانی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب همان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود باتمام رسیده بنابران آن نهر را بنام او مقرر ساخت و تاریخ آن شیخونی ۹۷۶ یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و شش می شود و جوی بزبان هندی آب جو را گویند و شاهزاده سلیم را پدرش بسبب آنکه تولدش در منزل شیخ سلیم چشتی فتحپوری اتفاق افتاده بود شیخو می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده ۹۷۶

ولادت جهانگیر بادشاه

در اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایا اکبرشاه را پیش ازین فرزندی چند عطا کرده بود لیکن چون هر یکی ازآنها بر مهد عدم دراز کشیده بودند لهذا مدام بدرویشان و گوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی درویشی صاحب حالت در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف اعتقاد تمام می داشتند چون آوازهٔ خدا شناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی شیخ بمسامع بادشاه رسید چندی از منسوبان سرادقات عصمت را در انجا برده بامید تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور آرامش دادند و دران فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده همواره از خدای بسیار بخش امید وار بوده انتظار مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت می بردند تا آنکه بطالع نسبت چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز رس هیردهم شهریور ماه الهی سال چهاردهم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه صدف بطون بساحت وجود قدم نهاد و چون این نوید دولت افزا در اکبراباد بمسامع بادشاه رسانیدند از جمله مآثر شکر که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص ساختند و آن در یکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش همواره بشیخو بابا مخاطب می ساخت و چون دران ایام که بادشاه جویای فرزند بود معامله با ایزد خود رفته بود که چون این نیت بحصول انجامد از ابواب شکر از دار الخلافت اگره پیاده بزیارت

روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی که سرچشمه اولیای هند و از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی
بتقدیم رسانند چون آنچنان گوهر درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز
ابان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه مذکور از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله
پیمایی و بیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعه قدسیه خواجه موصوف که در اجمیر واقع است
و از آگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارت عالی بنیاد و مساجد
و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بست و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم
محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بست و نهم خورداد ماه سال چهارصد و نود و دو جلالی مصادف هفتدهم
ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم حزیران ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و یک اسکندری
که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنه یکهزار و پانصد و هفتاد عیسوی بود بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس
بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال
شاه مراد نهاده شد اما بسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاڑی نهاده بودند سخن آفرینان
نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته مورد صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت
مراسم شکرگذاری این عطیه عظمی بار دوم بزیارت روضه خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند
و روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و درهمین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ
یافت چنانچه در عرصه سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت
این هر دو شاهزاده های بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ
ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعه ابیات بیتی استخراج یافته
که از مصرعه اول تاریخ ولادت شاهزاده اول و از مصرعه دوم تاریخ ولادت شاهزاده دوم حاصل میشود و آن رباعی اینست

تاریخ

	۹۷۵	۹۷۷	
سلطان	شه دید مهر لطف بی پایان را	در سیم نمود آن مه دوران را	سلیم
شاه	دل سوی شهی کشید کرحسن جمال	از چشم نمود ناز ابروان را	مراد

۹۷۸ ۹۷۰

بیت استخراج

دی مهر سلیم این مه دلکش نمود نام — لطف بیان نمود دران شهد حسن از رو — و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزاده های عالیشان
گفته که از مصراع اول اسم و تاریخ شاهزاده سلیم و از مصراع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد واضح و لائح میگردد مطلع آن قصیده اینست

مطلع

زنور پاک چو سلطان سلیم شد نازل — لوای شاه مراد این اکبر عادل — و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از ۹۷۷
مصراع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم و از مصراع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

واد دو شهزاده بشاه این سپهر ٩٧٧	چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب ٩٧٨	اول از و ثانی شاه جهان ٩٧٧	ثانی از و دلبر عالی جناب ٩٧٨
آن یکی ازین بشاه سریر ٩٧٧	مژده رسان بود بصد فتح باب ٩٧٨	آن دگر باعث امن و امان	مهر زمه داده با و مهد خواب ٩٧٨
مژده که مولود ز شه اول است ٩٧٧	گفته از و مصرعی اول جواب ٩٧٨	از دو بین مصرع ابیات هم ٩٧٧	مولد شهزادهٔ ثانی بیاب ٩٧٨
باد مدام آن شه و شهزاده ٩٧٧	جاه سکندر فر افراسیاب ٩٧٨		

و ازان باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انمقام نهادند و آن موضع را پای تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصه چهارده سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بر بالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه والی احمدآباد و از نذر و نیاز اکبرشاه بادشاه که جهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایه اتمام پوشانیده شیخ عبدالقادر بداونی تاریخ بنیاد آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام	رفع الله قدر بانیها	قال روح الامین تاریخه	لایری فی البلاد ثانیها ٩٧٦

و دیگری بیت معموره آمده از آسمان ٩٧٦ یافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته ٩٧٨

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر	که از و ملک را نظام آمد	شیخ الاسلام مسجدی آراست	کز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع	ثانی المسجد الحرام آمد ٩٧٩	کلمهٔ آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیه ابیات آورده است	٩٧٩

و با تاریخ کاری ندارد و در جهانگیرنامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از سیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معمورهٔ جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لکه روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازهٔ کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضهٔ شیخ سلیم چشتی است

دروازهٔ کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن ازین مصرعه استخراج می یابد ٩٨٣ شده رشک طاق سپهر بلند ٩٨٣ و بر بازوی دروازهٔ مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبهٔ فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و داندیس که سابقا مسمی بخاندیس بود نمود در سنه ٤٦ الهی موافق سنه الفتحپور رسیده عزیمت آگره فرمودند

تا نام زمین و آسمان ست   تا نقش وجود در جهان ست
نامش سپهر همنشین باد   ذاتش ز سیحان ابد قرین باد

وحمامی که پیش دروازه کلان با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود اعتضاد الدوله نواب اسلام خان صوبه دار بنگاله آنرا تعمیر ساخته و لاڈلی بیگم که همشیره شیخ ابو الفضل بود منکوحه اوست و مادر نواب اکرام خان در روضه لاڈلی بیگم در اکبراباد است و نو محله فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان با تمام نرسیده بود که بانی اش فوت کرد و این تاریخ اگرچه درست نمی آید زیرا که صرف سنه نهصد و سی از ان استخراج می یابد میگویند که تاریخ آن مکانست

تاریخ

٩٣٠ سال تاریخش چو پرسیدم ز عقل   گفت زیبا منزل اسلام خان
٩٣٠
شاید که درست آید   اگر بجای نام اسلام خان که در تاریخ هست نام اکرام خان بنویسند

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است و شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و سه هجری متولد شده و کلمه
٨٨٣ نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دهلی است و مرید خواجه ابراهیم چشتی است مدت العمر روزه طی میداشت و در کوهی متصل موضع سیکری صوبه اکبراباد که حالا فتحپور سیکری ١٩٤
اشتهار دارد بسر می برد سه مرتبه بحج رفته و سال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری سنه نهصد و هفتاد و یک
٩٧١ هجری است چنانچه تاریخ آن درین مصرعه یافته اند مصرعه ماه اوج شرف بهند آمد ٩٧١ و اکبر شاه بادشاه را با ایشان اخلاص و اعتقاد بسیار بود چنانکه پیش ازین مذکور شده عمری دراز یافته و در بست هفتم رمضان سنه نهصد و هفتاد و نه از جهان رفته در عبارت شیخ حاجی تاریخ فوت او یافته اند روضه او بالای کوه فتحپور سیکری در مقابل بلند
٩٧٩ دروازه بر سمت شمال مایل بشرق واقع است ٩٧٩ و این عبارت و تاریخ بر مرقد او منقوش

کتبه بر مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز   مغیث ملت و سر طریق شیخ سلیم   که در کرامت و قربت جنید و طیفور است
منور است از و شمع خانواده چشت   فرید گنج شکر را خلف ترین پور است   دو بین سال ش ز خود فنا و بحق باقی   که سال رحلتش اندر زمانه مشهور است

چون عدد از ماده تاریخ یعنی از الفاظ ز خود فنا و بحق باقی کم گردد سال مقصود حاصل شود چنانچه عزیزی دیگر بدین طریق گفته

تاریخ

٩٧٩ چو بار الم کنی از بن ابو دوی آید   خرد گو بدین وصلش ز خود فنا و بحق باقی   ٩٨١
و این دو تاریخ یکی از کتاب مخبر الواصلین و دیگری از تذکره الشعرا تصنیف محمد افضل سرخوش نوشته شد

تاریخ

عارف بی نظیر شیخ سلیم   مرشد و رهنمای هفت اقلیم
٩٨٠ سال ترحیل آن ولی کریم   هاتفم گفت بدر خلد سلیم ٩٨٠
از مه صوم بست و هفتم بود   که بخلدش ز دهر نقل نمود
در فتحپور بر بلندی کوه   مرقد اوست با علو و شکوه

تاریخ

مغیث ملت و شیخ اسلام آنکه در قربت   ز شبلی و جنید از دو برتر سبقت گوی شیخ ثانی
ربود از عرصه دنیا و دون کوی کمیا لست   ز درویشان و پیشی صلطانان سلطانی

فنا از خود بقا با حق بود معلوم درویشان — از آن شد سال تاریخش بحق باقی ز خود فانی
٩٨١

نوائی سرزاده

سرزاده سبزواری شهرت داشت در زمان اکبر شاه بهندوستان آمده مدت مدید از ملازمان درگاه بود در سنه نهصد و هفتاد و نه در بلده لاهور در پای دیواری سر بزانوی تفکر داشت ناگاه از تند باد حوادث سنگی بر سر افتاد و جان داد و چون در سرائیدن نغمه بی نظیر بود یکی از نغمه سرایان بزم سخن در تاریخ رحلتش باین ترانه مترنم شد

تاریخ

فغان کز محنت چرخ جفا کیش — خوش الحان بلبلی از بوستان رفت
چنانش چرخ سنگی بر سر زد — که زان مجروح گشت و از میان رفت
ز پیر عقل جستم سال فوتش — بگفتا سرزاده از جهان رفت
٩٧٩

شاه عبد الغفور عرف باباکپور

اصلش از کالپی است و انتسابش در سلوک بسلسلهٔ شاه مدار میرسد در گوالیار مدفون است تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از آن سنه نهصد و هفتاد و نه استخراج می یابد

تاریخ

شاه عالم کپور مجذوب است — ماه عالم کپور مجذوب است
سال نقلش که احسن و خوب است — گفت هاتف کپور مجذوب است
٩٧٩
آنکه او بود عاقبت محمود — شاه عبد الغفور نامش بود
مرقدش در گوالیار به بین — مسندش بر سریر خلد برین
٩٧٩

در فتح گجرات

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر گجرات و استیصال فساد میرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین که سر بشورش آورده گجرات و نواحی آنرا متصرف شده بودند رفته آن ولایت را فتح نمود تاریخ آن نواب سخندانان بیان کرده چهار تاریخ یافته از آن جمله سه تاریخ

تاریخ

قهر گجرات آمده تاریخ ٩٧٩ در الفاظ و شاعری دوجی کی اول ربیع اتوار هندی بزبان در ل او ربیع ثانی الاحد یوم ٩٨٠ یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبیده پرسید که تو این چنین تاریخ بی ادبانه چرا گفتی او گفت که من این تاریخ نگفته ام بلکه شاه گجرات آمده ٩٨٠ گفته ام بادشاه شنیده او را انعام بخشید و ملا احمد مهرکن لدملاحسین نقش سکه بنام بادشاه کنده باین تاریخ گذرانید و مورد سرفرازیها گردید

تاریخ

خسروا سکهٔ گجرات بنام تو زدند — ملک را سایهٔ عدل تو تبارک بادا
ای خوش آندم که چو تاریخ زدنش پرسند — گو همین سکهٔ گجرات مبارک بادا
٩٨٠

ذکر ولادت سلطان دانیال

در زمانیکه محمد اکبر شاه باراده تسخیر گجرات رفته بودند و موکب اقبال در حدود سرکار ناگور نزول اجلال فرموده قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند و نوید مسرت افزای تولد فرزندی رسانیدند ولادتش بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بست هفتم شهریور ماه سال هفتدهم الهی موافق شب چهارشنبه دویم جمادی الاول سال نهصد و هشتاد هجری بحسب رویت و شب سوم بحسب اوسط مطابق سوم مهرماه جلالی سنه چهار صد نود و چهار ملکی مصادق بست و یکم بهمن ماه قدیمی

سال نهصد و چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول ماه رومی سال یکهزار هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بطن راجه بهاریمل کچهوایه که بادشاه او را بسبب اینکه زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ دانیال بود بنابر آن شهزاده سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و برووده و چانپانیر را در تصرف خود ها داشتند و در قلعه سورت که بر کنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمداباد گجرات متوجه شده در بست و پنجم ماه شعبان سنه مذکور به بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله ماند آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سمت ظهور یافت و اشرف خان میر منشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشور کشای اکبر غازی که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعه سورت بحمله
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست

۹۸۰

حاجی افضل بلگرامی

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد بسر می برد بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نموده اما این گنبد بنام سالار بیگ که میر اهتمام تعمیر بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می بر آید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر گشته
زتردی بیگ سلطان یافت بنیاد
خطاب و جلال الدین محمد
برای مرقدش این پاک گنبد
بتاریخش نهان و آشکارا
چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت
ضمیری جست سال این بنا را
خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد
ازین دار فنا در دار سرمد
بلفظ فارسی و هم بابجد

۹۸۰

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضایل و کمالات صوری و معنوی محلی بود و ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضه الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

۹۳۰

درین مدینه پس از هجرت رسول امین — گذشت نهصد و سی سال از شهور و سنین
بشهر هند حدوث آمدم ز ملک قدم — بدین حضیض حوادث ز اوج علیین

۹۳۰

در ابتدا بهند دکن وارد شده چنانکه باید اختر مرادش صعود ننمود لاجرم علیقلی بیگ مشهور بخانزمان بها در شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاد و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف — که سوی بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا — سر خود گیر و زود بیرون آی

چه سر غزالی که غین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده نقش بدیع را دران زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی علاوه صله یافته در حین کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبر شاه افتاده از منظوران او گردید و بملک الشعرا رسید و اول اوست که باین خطاب نامور شده بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی در گذشته در سرکیج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید وفاتش شب جمعه بست هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داده تاریخش ازین ابیات که تعمیه تارکست دریافت گردد

تاریخ

بود گنجی غزالی از معنی — مدفنش خاک پاک سرکیج است
بعد یکسال سال تاریخش — احمدآباد و خاک سرکیج است

۹۸۱

یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ بر آید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طاری تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرد و ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که انهم بطریق تعمیه تارک است و یکعدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را — ربودا زمیان دست برد حوادث
پی سال تاریخ او سال دیگر — بگو مرده ملا علی محدث

۹۸۱

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

سلطان سلیم اولدی صاحبقران عالم ۹۷۴

او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود و در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرد و پسرش سلطان مراد بجای او نشست و زیاده از بست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود روزی شخصی از صاحب طبعان بارادهٔ سیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که دران شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است ببادشاه گذرانید و مورد عنایات بادشاهانه گردید

تاریخ

مات دهم

۹۸۶

در باغ فرح بخش گذر کن شاها		بر لاله و یاسمن نظر کن شاها
نعمت خان راز بهر تاریخ بناش		از باغ فرح بخش بدر کن شاها

یعنی چون از اعداد باغ فرح بخش عدد نعمت خان دور کنی تاریخ بنای باغ بر آید اما معلوم نشد که این باغ کجاست و در وقت کدام بادشاه تعمیر یافته در انشاء چهار چمن مسطور است که اگرچه در لاهور باغات خوب بسیار هست اما باغ فرح بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و نضارت گلهای دست فضا و اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان و نقش و نگار عمارات متعدد و صفای آب روان و تالابهای و حوضهای کلان و نهرهای عریض و جوی های طویل و اقسام آرایش و آراستگی بر باغات دیگر شرف دارد و در شاهجهان نامه مرقوم است که شاهجهان بادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار و بیست و نه باغ فرح بخش در کشمیر تعمیر نموده اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی تواند بود مگر آنچه که در کتاب هفت اقلیم مسطور است که در احمدنگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلنشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد و میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند مانند بر که نیلگون فلک بی پایان و بیقیاس و در درون بر که عمارتی بنا شده که دست هیچ بناشل آن چنان بنای نموده فقط شاید که تاریخ مذکوره الصدر در باب همین باغ باشد

داؤد شاه بادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد و دو اکبر شاه را خبر رسید که داؤد شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانفرما شده و شهر تانده را که خان زمان علی قلی خان بنا نهاده معمور گردانیده بود تاخت و تاراج نموده و لودی خان را که قلعه رهتاس در تصرف داشت مقید گردانیده هلاک ساخته از استماع این خبر بادشاه از اکبرآباد کوچ بر کشتی نموده متوجه آن سمت شد چون در بنارس رسیدند بعرض رسانیدند که اگر از بهر کشایش این عقده مشکل که فتح کرا باشد فال گرفته شود بهتر است بنابران در ین روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر بی نظیر بود بامر عالی صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس بادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانچه بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت**

برد ملک از کف داؤد بیرون   بزودی اکبر از بخت همایون

بعد از چند روز همچنان ظاهر شد القصه بتاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی بحوالی قلعه پتنه رسیدند و در انجا جنگ واقع شد و داؤد خان متوهم گردیده در شب بست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و سه بر کشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در انجا کشته شد تاریخ آن فتح را مصرعه

ملک سلیمان ز داؤد رفت   یافتند فقط

۹۸۳

شاه طهماسپ صفوی

۹۹۳

پسر شاه اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه بست و ششم ذی الحجه سنه نهصد و نوزده بوقوع آمده و آفتاب عالم افروز تاریخ تولد اوست بعد وفات پدر نوزدهم ماه رجب سنه نهصد و سی هجری در ایران بر تخت سلطنت نشسته و یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعه گفته

۹۱۹

تاریخ جلوس

طهماسپ شاه عالم کز نصرت الهی		جا بعد شاه غازی بر تخت ندر گرفتی
جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر		تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

۹۳۰

و چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسپ نیز تاریخ جلوس شد و خاتم فرمان بدین نقش ختم گردید چنانچه در ینباب گفته اند قطعه

شرف بندگی شاه نجف   یافته چون بنده ولایت طهماسپ

۹۳۰

نقش مهرش شده تاریخ جلوس **بنده شاه ولایت طهماسپ** در تذکره کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که تاریخ جلوس او از قول شاه ولایت بر آورده اند که فرموده مصرعه لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان باعتقاد اهل تشیع اشاره بظهور صاحب الامر آخر الزمان که نهصد و سی عدد ش باشد تاریخ جلوس او میشود این بادشاه در ایام جهانبانی هر گاه از مشاغل مهام سلطنت فراغ حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی چنانچه از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب بتوبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه که عمرش بیست ساله بود از جمیع مناهی توبه کرده و جمیع شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کرده و رفته رفته در سنه نهصد و شصت و سه جمیع امرا و اعیان قزلباش بموافقت او بتوبه رغبت نمودند و از غرابت حالات عبارت توبة نصوحا موافق تاریخ آمد چنانچه شبنه نظم کشیده **نظم** سلطان کشور دل طهماسپ شاه عادل ‖ سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را ‖ تاریخ توبه دادن شد توبة نصوحا ۹۶۳ ‖ سر الهی هست این سر گر سبقت آیینا

۹۶۳

در سنه نهصد و چهل و چهار فتح شروان نموده و تاریخ آن در مقام خود نوشته شده در سنه نهصد و شصت و نه با سلطان سلیمان خواندکار روم صلح نموده در زمان دولت او همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده با یران رفته و باز بامداد او بسلطنت هندوستان رسیده و بعد سلطنت پنجاه و سه سال شب سه شنبه پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرده و بموجب وصیت نعش او در امشهد برده دفن کردند تاریخ وفات او در از کلمه دوازده امام یافته اند چه عدد عبارت امام هفتاد و دو هست اگر دوازده بار هشتاد و دو گرفته شود نهصد و هشتاد و چهار گردد که از مطالب نهر میشد ~~۹۸۴~~ پانزدهم شهر صفر ۹۸۴ و گوهر شب پر نور نیز تاریخ وفات اوست ۹۸۴

۹۸۴

شاه اسمعیل صفوی ثانی

پسر دویمی شاه طهماسپ صفوی است چون پدرش فوت کرد شاهزاده سلطان حیدر مرزا که حاضر بود و اعیان امر سلطنت را مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد اما خواهر نامهربان او پری خانم او را بدغا اندرون حرم طلبیده کشته بقتل رسانید و اسمعیل مرزا که بیست و پنج سال بفرمان پدر در قلعه قهقهه محبوس بود بسعی خواهر خود از قید مستخلص گشته در سنه نهصد و هشتاد و چهار بر تخت سلطنت نشست و اکثری از امرا و برادران و بنی اعمام را بقتل رسانید میر حضوری ولد امیر سید علی محتسب این رباعی در تاریخ جلوس او انشا نمود که شانزده بار ازان تاریخ بر می آید یعنی اگر عدد هر مصرعه را جدا جدا گیرند چهار تاریخ بر آید و اگر اعداد حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علحده بگیرند همان تاریخ شود و اگر عدد حروف منقوطه یک مصرعه را با هیچ یکی از مصاریع دیگر بگیرند همان تاریخ بر آید و همبرین منوال اگر عدد حروف غیر منقوطه هیچ یکی از مصرعها با مصرعه دیگر بگیرند نیز همان تاریخ شود تاریخ اینست

تاریخ

۹۸۴

۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴
الحمد ایا طبع وفا گستر ما	کامد مه یوسف منش آن دلبر ما	شاه اسمعیل نام با نصفت و علم	لمسب منش مه همایون فر ما
در صنعت این رباعی از لطف نگر	کش هر مصراع گشته تاریخ شمل	با نقطه هر دو مصرعه و بی نقطه	گر دو دو و چهار تاریخ جمل

چون مزاج بادشاه طرف مذهب تسنن مایل بود نقش سکه را که پیش ازین در ایام پدرش لا اله الا الله محمد الرسول الله و علی ولی الله بود از آنجا موقوف ساخته فرمود که این بیت بر سکه نقش نمایند **بیت** ز مشرق تا بمغرب گر امام است ‖ علی و آل او ما را تمام است ‖ دو ماه پیش از وفات شاه دو ذوذنابه که موافق رای منجمان ایران دلیل زوال یکی از بادشاهان است در برج حوت ظاهر شد و در خدعه عظیم بخاطر سلطان راه یافت زیرا که قواعد نجومی بران دلالت میکند

که هرگاه ذوذنابه درخانه صاحب طالع واقع شود بلاشبه او را معدوم میسازد و شاه اسمعیل بطالع جوزا متولد شده بود چنانچه همدران ایام بعد از سلطنت یکسال و هفت ماه بروز یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری در قزوین درگذشت درکتاب طبقات اکبری مرقوم است که درماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال بست و سوم الهی ستاره که آنرا ذات الذنب گویند پدید آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق و خراسان پریشانی تمام روی خواهد داد و درین سال فرمانروای مملکت ایران درگذشت و تفرقه تمام بحال مردم آنجا راه یافت فقط سنه نهصد و هشتاد و شش که دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیراکه از کتب انگریزی هم ثابت است که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود پدید آمده و همدرین ایام اکبر بادشاه بقصد کابل از دهلی کوچ کرده بودند که این ستاره ظاهر شد و بادشاه مراجعت نموده باکبرآباد آمدند بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کمال داشت این قطعه در تاریخ جلوس و فوت شاه گفته و دُرّ سفته

قطعه تاریخ

شهنشاه جم جاه گیتی پناه — که میخورد گردون بدانش قسم
از و هست در کام ضحاک بار — و ز و خاک بر فرق جمشید جم
پی پادشاهی زمین — بسال دگر در عدم زد قدم
یکی بهر جاهش در اقلیم دهر — یکی بهر غرسش بملک عدم
جهاندار و قهار گردون وقار — که بود تش لقب قهرمان عجم
پی تاجداران روی زمین — برافراخت در و بر سالی علم
دو تاریخ زیبنده میخواست فکر — که برلوح عالم نگارد قلم
شهنشاه روی زمین گشت ثبت[۹۸۴] — شهنشاه زیر زمین شد رقم[۹۸۵]

بعد وفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندر شان ملقب به محمد خدابنده بر تخت ایران جلوس فرمودند ۹۸۵

امیر عبدالقادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاه طهماسپ صفوی پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط در ری بدست جمعی از اعراب سعیدی شربت شهادت چشید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و هشتاد و نه از هجرت شد — اعراب سعیدی که کم انداز کافر
در ملک فنا بو یه بلای ظاهر — سلطان قضات اهل ری کشتند
تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم — گفت آه شهید میر عبدالقادر[۹۸۷]

در مصرعه اول سال نهصد و هشتاد و نه است و از روی حساب جمل از ماده تاریخ دو عدد کم میشود

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابوالقاسم در پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و حق تعالی ویرا چندان قبول عامه بخشیده بود که هرچه کردی مذمت ننمودی در زمان آمد مقرون شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر بهند افتاده تفقدات و التفاتات بسیار یافت و بواسطه قصیده لازم فیلیه که گفته بود یک لکه تنکه صله گرفت و بعد ازان حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه پاانداز بدو دهند او ازان جهت ترک ملازمت کرده دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس به عشق بهادر خان برادر خانزمان مدتها بسر برد و پس ازان باگره آمده باقی ایام حیات با دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ماه ربیع الثانی

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در چهار دروازه مدار جای با نام بود عمرش آنچه شهرت داشت صد و ده سال بوده مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ رفت ملا قاسم کاهی ۹۸۸ یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت: خوش طبع ۹۸۶: تاریخ برآورده اما یکعدد کم میشود و مولانا عارفی ولد مبارک سبزه این مصرعه یافته تاریخ ز جهان رفته قاسم کاهی ۹۸۷ و شیخ فیضی چنین یافته ۹۸۸

تاریخ

تاریخ وفات سال و هشتم عیسیٰ	گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

۹۸۸

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری ۹۸۸

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته و بعد سلطنت بست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرای کشته شد شاعری تاریخ وفات او درین عبارت یافته شاه جهان شد شهید ۹۸۸

۹۸۸

ملا حسین نقشی ۹۸۸

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهر کنی ید بیضا داشت گویند هر که پیش او شاگردی کردے بدولت صوری و معنوی رسیدے وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده و یکی از سخنوران تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین حسین عزیز علم او همدوش تشریف عمل	آنکه بود از فضل مخدوم دیار فضل او همدست علم کردگار شد یکی تاریخ شیخ الاولیا ۹۸۹	اصفیا را از جمالش آبرو چون برفت از عصر آن جمع صفات گشت دیگر مقتدای روزگار ۹۸۹	اولیا را از وجودش افتخار سوی جنت زین جهان بی مدار

۹۸۹

شیخ جلال تهانیسری

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

عارف ذات ایزد متعال ماه ذی الحجه چهاردهم ۱۴	قطب و غوث زمان شیخ جلال بود کان شیخ شد بحج سهم	ذات او بود از قدم تا سر سال ترحیل آن ستوده خصال	گل خورشید باغ تهانیسر شد مقیم در بهشت جای جلال ۹۸۹

۹۸۹

خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور نیز میخوانند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه پایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام درگذشته و بعد از چهار سال که از روے استحقاق به استقلال مهم وزارت پرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته مقید ساخت و من بعد جمعی از حاسدان حسد نموده خطی بزبان او بجانب میرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بسعی راجه بیربل و جمعی دیگر که از سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند حکم نفاذ یافت که او را از حلق آویزند فرمانبرداران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای کوت کچهوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزے تاریخ

وفاتش را ثانی منصور حلاج یافته و بحسب اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شخصی بنظم کرده بود ۹۸۹

قطعه

شاه منصور فارسی که بود دائم آزار مردمان کارش
زین عمل عنقریب می بینم همچو منصور بر سر دارش

درهمین سال چون بادشاه بجهت تنبیه مرزا محمد حکیم بکابل رفتند هرچند از مردم معتبر از قصد خواجه منصور تفحص و استکشاف نمودند هیچ دریافت نگردید باخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بدنهادان دشمنش بود بنابرآن بادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

درسنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبدالرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ۹۹۲ یافته و تاریخ عروسی محمود بیگ نامی را؛ الهی عاقبت محمود گردان ۹۹۲ یافته ۹۹۲

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوانداس ولد راجه بهاریمل کچهواهه که از عقیدتمندی بپایه والاامارت رسیده بود منسلک فرمودند و بزر نوروز جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را امداد و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد در پاشش سلطان سلیم ۹۹۳ که پرتو دهد سال امید را ۹۹۳
زپرورد آفتاب دول قرانی شده ماه و ناهید را

۹۹۳
۹۹۳

و بعد چندگاه صبیه رضیه راجه اودے سنگه ولد رائے مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت و کثرت لشکر سردار جمیع راجه هائے عظیم الشان بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید

محمد حکیم مرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابوالمفاخر و ابوالفضائل یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشته و باغوای خانزمان علی قلی خان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری باراده تسخیر هندوستان ۹۶۱ ۹۶۱ تا بلاهور رسیده بودند چون شنید که اکبر شاه لشکر کشی کرده بر سر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اندیار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه ۳۰ جلوسی اکبر شاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه هجری فوت ۹۹۳ کرده و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان براجه بهگوانداس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آنولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم فتحپوری ست انوار شایستگی از پیشانی او سید رخشید از صغر سنی طبیعت پرستان بجز دارا زسائی جاده بیحائی افتاد چندانکه سوء مزاج شد و بیماریهای سخت رو داد و در سالیکه اکبر شاه خبر وفات برادر خود مرزا محمد حکیم شنیده بسوی کابل نهضت فرموده بودند او

او نیز همراه بود اما بسبب افزونی و نجوری او را به تهانیسر گذاشته رفتند و در انجا شانزدهم مهر ماه الهی سال سی ام جلوس موافق ماه شوال سنه نهصد و نود و سه هجری بسختی درگذشت و کار آگهان را پند نامه باز گذاشت

ابیات

مبادا خردمند غرق شراب — کزین نیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی خورند — نه از بهر شوخی و مستی خورند

تاریخ رساله مناجات

این رساله را شیخ ابو الفضل علامه بحکم اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری مطابق سال پانصد و هشت جلالی تصنیف نموده بود این رباعی از آن رساله است

رباعی

بصحرای عدم خوش خفته بودم — مرا با نیستی خویش خوش بود
ازان خواب خوشم بیدار کردی — ندانم تا از ینت چیست مقصود

تاریخ بسال هجری

بحمد الله که این فرخنده نامه — که از کلک رادت شد فراهم
پی تاریخ این اتمام بحر بیت — بفرمان شهنشاهی ست گر عقل
ارادت نامه سلطان عالم (۹۹۳) — بر د اسرار غیبی نیست مبهم

۹۹۳

تاریخ بسال جلالی

این رقم غیب که معنی اش هست — نامه و جدول ارباب مجد
راه بتاریخ جلالیش برند — چون بشمر ... [illegible]

راجه بیربل

در اصل برهمنی بود باد خوان که در هندوی بهاٹ گویند و نام او مهیس راس بوده است چون بملازمت اکبر شاه رسید بسخن سرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده بمنصب دو هزاری رسید و یکی از مقربان درگاه و خاص الخاص گشته در زمره محرمان حریم انس و همسازان محفل همایون ممتاز گردید و چون شعر هندی خوب میگفت بخطاب کبرای که قریب بمعنی ملک الشعرا ست مخاطب گردیده و بعد ازان بخطاب بیربر که معنی آن بهندی بهادر ست سرفرازی یافته اکثر خطاب بادشاهی در حق او بدین عبارت میشد مصاحب دانشور راجه بیربر درایامیکه محمد اکبر شاه در کابل بود او را از انجا همراه زین خان کوکه بجانب سواد بجور که بنگاه افغانان یوسفزئی است فرستاده بودند و مدتی با ایشان جنگ و جدال داشت تا آنکه هفتم اسفندارمذ ماه الهی سال سی ام از جلوس موافق ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار هجری با بسیاری از مردمان کار بکار آمد ازین سانحه تا دو روز بادشاه هیچ طعام نخوردند و ملا شیری نیز همدرین جنگ بقتل رسید

سلطان محمد صفوی ملقب بسلطان محمد خدابنده

پسر شاه طهماسپ صفوی ست در شهور سنه نهصد و سی و هشت ولادت یافته و تاریخ میلاد او ست فرزند شاه طهماسپ اول محمد آمده (۹۳۸) او را سلطان سکندر شان نیز مینویسند چون برادرش شاه اسمعیل صفوی بعد موت پدر بسلطنت ایران رسید و چندی از برادران و برادرزادگان را از میدان هستی بملک نیستی فرستاد خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد اما چون او در شیراز سکونت داشت دستش بدو نمیرسید تا آنکه در آخر عمر کس بشیراز فرستاده حکم کرده بود که او را نیز هلاک سازد اما پیش از آنکه این امر شنیعه از حیز قوه بفعل آید شاه اسمعیل و دیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از وفاتش بعضی امرا خواستند که پسرش شاه شجاع را که طفل هشت ماهه بود بادشاه نمایند اما امرایان دیگر قبول این معنی ننموده سلطان محمد میرزا را از شیراز آورده در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسمعیل صفوی بود در قزوین بر تخت سلطنت نشانیدند و چونکه

همشیره او نواب پری خانم بیجواست که خود رانق و فاتق مهمات سلطنت گرد و حسب الامر او شاه او را بخبه هلاک نمودند بعد از ان حرم محترم او خیر النسا بیگم بجهت ضعف باصره شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سر انجام میداد و چون اکثر ی موافق مزاج امرا نبود بعد چندے اتفاق نموده او را نیز بخبه هلاک ساختند و سلطان حمزه مرزا را بولیعهدی پدر قبول نمودند و حمزه مرزا تا چند سال بجای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری در حدود گنجه از دست دلاکی بتحریک امرا کشته شد چنین نوشته اند که ولادت مرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و در ان اوقات احتراق عطارد واقع شده بود از تاثر آن این حادثه روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد موافق تاریخ این واقعه ۹۹۴ است بعد شهادت او مرزا ابو طالب را که پسرے خورد ساله بود قائم مقام و ولیعهد پدر ساختند اما مرزا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجری باعانت مرشد قلیخان فوجے عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و پدر و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست

مرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان مرزا ابن سلطان محمود مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران ست وقتیکه پدرش خان مرزا حاکم بدخشان در سنه نهصد و بست و هفت هجری فوت کرد مرزا سلیمان هفت ساله بود بابر شاه بادشاه که در ان ایام در کابل بود باستماع این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آنولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمرزا سلیمان داد او را پسرے بود مرزا ابراهیم نام در شجاعت تمام و سخاوت رشک عمام بود و ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق نخل امید پدر است در بدخشان اتفاق افتاده در ایامیکه مرزا سلیمان بر سر بلخ رفت پسر او مرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این قصه کوراک کشت ۹۶۷ یافته اند و مرزا سلیمان کو نخل امید پدر ۹۶۷ تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته و بعضی گفته اند پدرش گفته

رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی … مانند خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتمی سلیمان بودی … افسوس که از دست سلیمان رفتی

و گویند که پیشتر از قتل خود بدو روز مرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست **بیت** رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل و مرزا ابراهیم مذکور را پسری بود مرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد مرزا سلیمان ازینمعنی دل تنگ شده گریخته نزد مرزا محمد حکیم برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود چون مرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در ثلث و ثمانین و تسعمائه رو براه هندوستان نهاد چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه باعزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبد الله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمامی آن دیار را متصرف شده در بدخشان نیز استیلا یافت و مرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بمراحم خسروانی سربلندی یافت همدرین سال محمد حکیم مرزا در کابل فوت کرد و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آنولایت را بتصرف بندگان درگاه در آرند در سنه اربع و تسعین و تسعمائه مرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با مرای عبد الله خان اوزبک

جنگ کرده غالب آمد و میرزا سلیمان که همراه ایام بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبهٔ ازبک باز از بدخشان فرار نموده متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائه سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هفتاد و هفت سالگی بروز شنبه هشتم رمضان سنه نهصد و نود و هفت ۹۹۷ هجری مطابق سنه سی و چهارم الهی در لاهور درگذشت و تاریخ وفات او را بخشی یافته اند

شیخ سلیمان بلگرامی

در محله قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه هزیمت یافته در بلگرام رسیده شیخ سلیمان بخدمتش کمر دو و باده اورا انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من است اگر باز بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون باردیگر بادشاه هندوستان گردید شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیله همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته صاحب دولتی گردید و مولانا ضمیری را که از خواهرزاده او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده و هر دو بپای تخت حاضر می بودند شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه در سنه نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ای سلیمان — که تاج مکنتش شد تا سر ماه

حدیث خلق و احسان و حیااش — شده افسانه در عالم با فواه

چو با جاه و جلال خویش آن شیخ — گرفته جانب خلد برین راه

شده پیمانه اش پر چون بتقدیر — بوقت رحمت حق اولین ماه

بسوی جنت عالی روان شد — بحکم ایزدی آن طالب الله

پی تاریخ فوتش در بدیهه — خرد گفتا کجا آن شیخ با جاه ۹۹۷

و قطعه دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرعه ماده تاریخ است — شمار سال وفاتش میان خلد برین ۹۹۷

۹۹۷

میر فتح الله شیرازی و حکیم ابوالفتح گیلانی

امیر فتح الله اصفهانی بن سلیم ذکاء طبع مستقیم از سائر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصا در اقسام علم حکمت و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هندوارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور بمنصب وکالت یافته و پس از فوت وی که در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبرشاه رسیده مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز سواد جاه و جلالش در فزایش بود تا در سنه نهصد و نود و هفت بادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند دار در سری نگر که دارالملک کشمیر است بمرض اسهال درگذشت وقتیکه بادشاه از فوت وی اطلاع یافت بسیار تاسف نموده فرمودند که اگر بدست فرنگ افتادی و فرنگیان قدر تمام خزائن بارگاه سلطنت عوضی خواستی در ساعت این سودای پرسود کردمی و چنین گوهر والا ارزان خریدمی فقط چندی بعد از فوت وی بادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابوالفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبدالرزاق گیلانی نیز ازین جهان سفر آخرت نمود چنانچه محمد اکبرشاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابوالفضل موجود است مسطور است باید که بتاریخ بست چهارم امرداد ماه الهی در سنه سی و چهار مطابق سه شنبه سوم شوال سنه نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی ازین ظلمت کده رحلت نمود و تحیر و تاسف همچنان تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال سنه مذکور حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نمود و تاریخ فوت هر دو ایشان چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله کو و عرفی ساوجی تاریخ فوت این دو علامه ۹۹۷

تاریخ

امسال دو علامهٔ عالم رفتند — رفتند مؤخر و مقدم رفتند

چون هر دو موافقت نمودند بهم — تاریخ نشد که هر دو با هم رفتند ۹۹۷

منقول است که چندی بعد از وفات حکیم ابو الفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبد الله خان ازبک همراه سید صدر جهان رفته بود باز آمده شرف ملازمت دریافت و بادشاه او را بنوازش بادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی ملا طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابو الفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید

رباعی

مهر دو برادرم که همسان آمد — او شد بسفر وین سفر باز آمد
او رفت و بدنباله او عمر برفت — وین آمد و عمر رفته ام باز آمد

بادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرعه ثالث خالی از گرانی نیست اینچنین باید گفت ع او رفت و ز رفتنش مرا عمر برفت + و همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کار پردازان خالصه حواله او بوده و در سال نهصد هشتاد بصوبه داری ملک بنگاله هم سرفراز و ممتاز گشته روز زمیاد و بست و ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوسی موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور در گذشت اگر چه در راستی و سربراهی مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا از و ناخوش بودند چنانچه سورسخی تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته — چون شد سوی جهنم گشتند خلق خرم
تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم — شادی کنان بگفتا وی رفت در جهنم
٩٩٨

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهاره مل کچهواهه است که از عقیده مندی بپایه والا رسیده بود و دخترش جوده بائی نام بعقد مناکحت شاهزاده محمد سلیم یعنی جهانگیر بادشاه در آمده و راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرده بعد از آن حبس بول شده باین درد شب اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی ازین جهان بربست در این ایام اکبر شاه در کابل بود چون خبر فوتش شنید تاسفها خورده کنور مانسنگه را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری اعز امتیاز بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری است گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانه شیخ محمد غوث آمد با دل و دین شیفته شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و بشیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد از آن خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی تمام داشتند بخلاف شیخ محمد غوث که امی بودند یکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد می نماید که مرشد امی را اختیار کردید جواب او که منت خدای را عز و جل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی است و شیخ وجیه الدین غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمد آباد گجرات است و کلمه شیخ وجیه الدین سوای الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد ٩٩٨

تاریخ از مخبر الواصلین

قدوة الاصفیا وجیه الدین — عالمی حق نما وجیه الدین
گفته ام سال نقل او بیقین — علوی بود آن ستوده صفات
بهشت مسکن وجیه الدین — مسقط الراس و مدفنش گجرات

٩٩٨

مولانا عرفی

اسمش جمال الدین و مولدش شیراز است شاعری شهد کلام شیرین سخن بوده نظمش اندر هر عبارت جنتی ست اما سته
نثرش اندر هر اشارت عالمی پرداخته در ابتدا از بندر جرون بدکن وارد شده چون در آن ولایت او را لطفی چنانکه باید دست نداد
لا جرم متوجه آگره شد و مسیح الدین حکیم ابو الفتح در نکته اول بر حقیقتش انها یافته بر تربیتش پرداخت و بتدریج ریاض احوالش از
آب التفات حکمت پناهی نضارت یافته بشاعری در شاعری نام برآورد چون شجر اقبال حکیم مذکور بصرصر فنا بر کنده شد سپه سالار عبد الرحیم
خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت دران اثنا احوالش مسموع باریافتگان حضرت شاهنشاهی
یعنی اکبر شاه گردیده در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چند روز بمرض اسهال نقش حیاتش از صفحه روزگار شسته شد بعد وفات
در لاهور بخاک سپردند و بعضی کسان نوشته اند که با شاهزاده میرزا سلیم خصوصیت و محبت مفرط داشته چنانچه بعضی بعشقش متهم کردند
عاقبت حساد در عین جوانی او را مسموم نمودند و فاتش در سال سی و ششم جلوس اکبر شاه در سنه نهصد و نود و نهم هجری بوقوع آمده
نادی کلام عرفی شیرازی تاریخ وفات اوست و بسبب آنکه حرص و طمع مال داشت در بند طول آمال ظریفی تاریخ فوتش
اشعث طماعی ۹۹۹ یافت و در مرات جهان مرقوم است که عرفی در مرض موت خود قصیده گفته که دران آرزوی
رفتن به نجف معلی کرده مطلعش اینست بیت جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار ۹۹۹
و در آخر قصیده میگوید بیت اگر شود ره کوی تو جمله نشتر خیز کنم به مژه دیده طی نشتر زار بکاوش مژه از گور تا نجف بروم
اگر بهند هلاکم کنند ور به تتار بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای او را روانه نجف معلی نمود بالجمله چون لاشه او در
نجف اشرف رسید ملا رونقی همدانی تاریخ رسیدن لاش دران دیار اینچنین گفته

تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی
که آسمان پی پرورش صدف آمد
فگنده تیر دعائی که بر هدف آمد
بکاوش مژه از گور تا نجف بروم

چو عمر او بسر آمد ز گردش دوران
رقم زد از پی تاریخ رونقی کلکم
شکست بر سر دلهای پر شغف آمد
بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او درویشی آمده باشتباه دیگری که در پهلوی او مدفون بود استخوانهای عرفی را
برآورده به نجف برد

خواجه محمد نجفی

ابن خواجه ابو الفیض ابن خواجه محمد عبد الله پسر کلان خواجه عبد الله احرار است نهایت صاحب کمال و عارف و کامل بود احوال
او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور است بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نهم هجری فوت کرده قبر او و نیز قبر یکی
از مریدان او امیر عبد الله که پیر امیر ابو العلا اکبرآبادی بود در بلده اکبرآباد بر کنار دریای جمن متصل راج گهات هذا الزمان موجود است

تاریخ وفات اوست

آن قطب یگانه خواجه نجفی
در وقت خودش نبود ثانی
نه بار رقم سه بار بنویس

در ماه وفات خواجه کونین
تا سال وفات او بدانی
او رفت ازین جهان فانی ۹۹۹

حافظ رخنه

در سرهند باغی ست که آنرا باغ نولکهه میگویند و بانی آن باغ حافظ رخنه نام داشت که در زمان اکبر شاه بنای آن باغ نهاده و در

ودر ایامیکه بادشاه برای رفع برادر خود محمد حکیم میرزا که از کابل بارادهٔ تسخیر هندوستان تا لاهور رسیده بود رفته بودند وقت مراجعت
دران باغ فرود آمده چنانچه ابوالفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ دلکشای حافظ رخنه که الحق در هندوستان بلکه در عراق و خراسان نیز کمیاب
باغی نشان میدهند تشریف برده بهجت پیرای خاطر فیض مآثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ
در انواقعه بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ بر آید

بنیاد قلعهٔ الهآباد ۱۰۳

شیخ ابوالفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبهٔ پیاگ را که دران سرزمین دریای گنگ و جمن بپیوسته
جوش یکتائی میزنند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طواف گاه والا اندیشند
در انجا شهری بر سازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی در انجا براورنگ دادگری بر نشینند و سرتابان آن نواحی را غاشیهٔ
فرمان پذیری بر دوش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی بانجم آبان سال بست و هفتم از جلوس شاهنشاهی که مطابق
سنهٔ نهصد و نود هجری بود از دارالخلافت فتحپور نهضت فرما شدند و موکب مقدس داد دهان و شکارکنان منزل بمنزل هفت
میفرسوده غرهٔ آذر ماه بدان نیایش جا رسیدند و روز دیگر بگزینه ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سنگ زدند و در
هر کدام والا نشیمنها بازنمودند و مهندسان تیزهوش کارنامها پدید آوردند در کمتر زمانی اولین حصن سرانجام برگرفت و هر گروهی در خور حال
دلکشا خانه بسر برده و در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور بالٰهباس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن
برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دارالخلافت شدند فقط و در مرات جهان مرقوم ست که در سال پانزدهم جلوسی بنای قلعهٔ الهآباد
که در متانت و استحکام نظیری ندارد تقسیم یافت و در مدت چهار سال و کسری صورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدم
که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال براورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار
سعید خان و مخلص خان و راجه تودرمل و رای بهارتهه دیوان و پیاگ داس شرف من ابتدای یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد
و نود و پنج لغایت بست پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری بتعمیر اختتام یافته و شهری نیز در انجا آباد گشته اول مسمی
بالهاباس گردید و بعد ازان در عهد شاهجهان بادشاه بالهآباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشه این قلعه آنچه که پیش ازین
بود حالا یافته نمیشود زیراکه در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل گت صاحب انگریز
مشهور بکرنیل کیت که کیت گنج در شهر الهآباد آباد کرده اوست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه و دیوار و مکانات دیگر
صورت قلعه را دیگرگون ساخته راست اینست که پیش ازین لائق بزم بود و حالا قابل رزم هست و درین قلعه مکانی ست زیر زمین
که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و در انجا درختی ست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و ظاهر مینمایند
این درخت از لکهها سال در انجا ست و تا روز قیامت خواهد ماند منقول هست که جهانگیر بادشاه آن درخت را بریده طبق آهنی کلان
بر سر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر بر آورده والله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودی ست سنگین که آنرا
هندوان از غلط فهمی و نادانی لاٹ بهیم سین میگویند طولش قریب چهار ده درعه و مطبری آن سه و نیم درع است کتبه دارد بانواع خط
هندی که آنرا کسی خواندن نمی تواند اما درین ایام صاحبان انگریز برای انکشاف این راز سربسته سعی موفوره بکار برده و نقل آن کتبه بر کاغذ
بهر جانب فرستاده اند و چنان مستفاد گردیده که این عمود را راجه عظیم الشان از راجهای پیشین طیار نموده در اینجا که معبد بزرگ هندوان
ست استاده کرده بود و این عمود را کرنیل کیت صاحب موصوف هنگام مرمت قلعه فرود آورده بود و تا چهل سال اندرون قلعه افتاده ماند

و باز بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده بر بالای آن عمود نصب کرده اند و سوای خط هندی وغیره که بر آن عمود منقوش است جهانگیر بادشاه در اوائل سلطنت خود نام خود و نام آبا خود را تا صاحب قران در فارسی کنده انیده بود آنهم بر آن عمود موجود هست بدین طریق

ابن سلطان ابو سعید | یا نور | ابن سلطان محمد میرزا | یا هادی | ابن میرانشاه | یا بدیع | ابن امیر تیمور صاحبقران | یا قادر | احد الهی ۱۰۱۴ شهر نور ربیع الثانی موافق ربیع الثانی | یا مقتدر

الله اکبر | نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی | یا حافظ | ابن اکبر بادشاه غازی | یا حفیظ | ابن همایون بادشاه غازی | یا حی | ابن بابر بادشاه | یا قیوم | ابن عمر شیخ میرزا

کتبه عبد الله مشکین قلم

و بزیر این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان است و از جانب دیگر دریای جمن آمده بآن دریا ملحق گشته و میگویند که در وقت ظهور دوره کلجگ عمر دریای گنگ پنجهزار سال شمسی قرار یافته بود تا سنه حال که یکهزار و دوصد و شصت و چهار هجری و یکهزار هشتصد و چهل و هشت عیسوی ست چهار هزار و نهصد و چهل و نه سال منقضی گشته و پنجاه و یک سال دیگر باقی ست و ازین حساب چنان مستفاد میگردد که در شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ بآخر خواهد رسید و چون این مقام پرستش گاه بزرگ هندوان است در ماه ماگهه یعنی هر گاه که آفتاب در برج جدی میرود گروه گروه هندوان مرد و زن از دیار قریب و بعید جمع شده تا بیک ماه درین مقام غسل مینمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردن خود درین مقام نجات آخرت میدانند چنانچه در زمان سلف اکثری از هندوان سبو در دست و پای خود بسته بدریا غرق میشدند و بعضی خود را باره دو پاره میساختند گویند که در زمان پیشین درینجا اره بود و هر کس که خود را بدان اره بریدی هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر بمراد خود رسیدی از عهد شاهجهان بادشاه این رسم موقوف گردید و برخی از تشنه سر خود از تن جدا مینمودند و برین منوال قصه مکند برهم چاری ست که تا امروز ذکر او بر زبان هندوان و برهمنان آن شهر جاری است و چون این قصه عجیب و غریب ست و خالی از لطف نیست بنا بر غرابت درینمقام نوشته میشود

قصه مکند برهم چاری

نقلی ست که برهمنی مکند برهم چاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود مدتی بریاضت و قناعت اشتغال داشت و در اواخر سال یکهزار و پانصد و نود و هشت سنبت راجه بکرماجیت که مطابق سال نهصد و چهل و هشت هجری بود در شهر پیاگ که حالا مشهور باله آباد ست وارد گشته و بر کنار بینی نیر یعنی در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شده آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اندام خود را پاره پاره بریده دران آتش افگند بعد ازان خود را نیز در آتش زده جان تسلیم شد باین نیت که تا نیاز او بدرگاه قادر بیچون بدرجه قبول رسیده بار دیگر در ینجهان بقالب انسان پیدا شود و بادشاهی هفت اقلیم یابد چنانچه از اشلوکی که در انوقت خود بزبان سنسکرت گفته و بر ورق مس کنده انیده گذاشته بود و حالاً آن اشلوک اکثر مردمان آن شهر را یاد ست مستفاد میگردد و اشلوک اینست

اشلوک

بسو رند بان چندشی تیر تهه راجه پراگه | اتپسن پهل تجهی دهاوسی پور تجاگ | سکهن تن هم هنر تن هم ارتی | سکل دگدبار سی برهم چاری مکنده

و این اشلوک که تاریخ ست معنی اش اینست که در سنبت یکهزار و پانصد و نود و هشت در شهر پیاگ که از بزرگ معبد ست بتاریخ دوازدهم از نصف آخر ماه ماگهه در اول پاس از روز تمام اندام خود را هوم کردم یعنی قربانی نمودم بنیت بادشاهی یافتن بر تمام روی زمین من مکند برهم چاری

کرده‌ام سیر می‌نوشیدم فقط و چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب همان ایام متولد شده بود میگویند بلکه بعضی را اعتقاد است که روح
همین بکند برهمن چارسی در قالب اکبر شاه نقل کرده باز رو بجهان آورده بود و موافق نیت خود بادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف
از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را هوم ساخته آن روز مطابق بود با تاریخ بست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و پانصد
و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه
بوقوع آمده هشت ماه و بست و شش روز بعد ازان واقعه رو داده پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را راست پندارند
جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کمتر ازان نیز می ماند و این صرف چهار روز کم از مدت معهوده است والله اعلم
بالصواب همبرین طریق در یزد شاعری بود متخلص بزنانی یزدی و علت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی
گنجوی می‌پنداشت و این خام خیال برادر عالم قال آورده و چنین گفته بیت در گنجه فرو شدم پی دید　از یزد برآمدم چو خورشید
هر کس که چو مهر بر سر آید　هر چند فرو رود برآید + وفات او در سنه یکهزار و هفده هجری واقع شده و شیخ فریدالدین
عطار میفرماید ع هفصد و هفتاد قالب دیده ام　همچو سبزه بارها روئیده ام

مات یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

در افتتاح مات یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادرزاده
سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران
و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشور کشائی مینمودند

قاضی ابوالفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمرش
هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مستغرق و مکرم　عارف وقت خضر بحر نوال
سال هشتاد و چار در دنیا　کرد تلقین دین مبارک فال
اسم و تاریخش از خرد جستم　گفت هاتف بدانکه شیخ کمال

آن محقق مدقق دوران　آن سفیح در سرای جلال
چون ندا در رسید از عالم غیب　گشت پنهان بسال از زلال
باش آزاد از غمش فیروز　صبر بهتر ازین ملال منال

۱۰۰۱

خواجه ابراهیم حسین

یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوسی بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت
در عین جوانی ازین منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و قادری بداونی در تاریخش گفته　۱۰۰۱

تاریخ

۱۰۰۱

بر حسب حکم بادشاه کونین　در ماه صفر خواجه ابراهیم حسین
چون کرد سفر ز عالم بی شور و شین　تاریخ شدش خواجه ابراهیم حسین

۱۰۰۱

مرزا عزیز کوکه

مخاطب باعظم خان کوکلتاش پسر خورد خان اعظم مشهور به اتگه خان بود و کوکه و کلتاش برادر رضائی را میگویند زیرا که اکبر شاه
در خوردگی شیر مادر اعظم خان که جیجی نام داشت نوشیده بود و با او هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

بخطاب اعظم خان نام برآورده و در سال پور بجاگیر او مقرر شده و در سال سی و دویم از جلوس عقد بنات دختر میرزا با شاهزاده سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو سوء المزاجی بادشاه بطرف خود دریافته اراده حج کرد و با فرنگیان دوستی بهم رسانیده از بندر بلاول که نزدیک سومنات ست بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبد القادر بداونی تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

۱۰۰۲

تاریخ

چو پرسیدم بدل تاریخ این سال — بگفتا میرزا کوکه بحج رفت ۱۰۰۲

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی و سه هجری باجل طبعی مسافر دار الملک بقا گردید لاشش را از انجا بدهلی آورده متصل روضه پدر او خان اعظم آتگه خان مدفون ساختند و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سراپا از سنگ مرمر است تعمیر نمودند و آن عمارت حالا به چونسٹھہ کهمبه مشهور ست

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نموده امین احمد رازی ست که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

۱۰۰۲

تاریخ

این نسخه که هست بی‌نحو فردوس نکو	تا موشکافی درو نسبتگافی بهو	گر از تو کسی سوال تاریخ کند	تصنیف امین احمد رازی گو ۱۰۰۲

سلطان مراد ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد فوت پدر در او اخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست و صاحب ملک و مال گشته اول پنج برادران خود را پیش چشم خود کشته بعد ازان بکار سلطنت پرداخت مکررا او را با جنود نصارا محاربات دست داده وفاتش در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش او را بخاک سپردند و سلطان محمد بااورنگ فرمانرهی بر نشست و از خردی غنودگی و دل سنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بیست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده برنج طاعون ازین عالم در گذشت بعد از و پسرش سلطان احمد چهارده سال حکومت نموده

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزاده شیخ سلیمان و از وسیله او بملازمت همایون بادشاه رسیده شاعر پایه تخت او گردیده در مهر خود این بیت کنداینده بود ~~ خدایا بحق رسول انام + پذیرای کار ضمیری نظام + در قصبه سفیدون که از توابع دار الخلافت دهلی ست در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ وفاتش درین قطعه بضبط آورده

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام	شاعری نادر و فصیح کلام	در قصیده شده ظهیر زمان	در غزل گشته خسرو ایام
بست رخت بقا ز ملک فنا	کرده آهسته سوی خلد خرام	کرده ام اندیشه بهر تاریخش	خردم گفت آه آه نظام ۱۰۰۳

۱۰۰۳

شیخ عبد القادر بداونی قادری تخلص

پدرش شیخ ملوک شاه از اکابر بلده بداون بود و شیخ بفضل و کمال اتصاف داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ فیضی

و شیخ ابو الفضل بیست تلمذ نموده بعد ازان در سلک ملازمان اکبرشاهی منسلک گردیده در محفل خلوت بار داشت و به امر آن بادشاه
بانتخاب و ترجمه کتب هندی اکثر مامور میشد و داستان رامچندر را بفارسی ترجمه کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده علم تاریخ را بواقعی میدانست
و تاریخ را خوب می یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشایخ و علمای عصر خود یافته و در تاریخ ازدواج خود که در سنه نهصد و هفتاد
و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی	ازدواجی بماه چهری شد	عقل تاریخ کدخدائی را	گفت ماهی قرین مهری شد

و نسخه منتخب التواریخ که بتاریخ بداونی اشتهار دارد بر حق گوئی و خداشناسی و فضل و کمال او دلیلی واضح است
این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق تعمیه همچنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید	منتخب از کرم ربانی	سال تاریخ ز دل جستم گفت	انتخابی که ندارد ثانی

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ برآید سال وفات شیخ معلوم نشد و نه تاریخ بهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابو الفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری است سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد

و اشعار باین معنی گفته بیت	زین پیش که سکه ام سخن بود	فیضی رقم نگین من بود	اکنون که شدم بعشق مرتاض

فیاضی ام از محیط فیاض ✤ آورده اند که در اوائل روزی بادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتهره نقره ایستاده
کرد فیضی بتکلف این رباعی خواند رباعی بادشاها برون پنجره ام ✤ از سر لطف خود مرا جا ده ✤ زانکه من طوطی شکرخایم
جای طوطی درون پنجره به ✤ بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه
و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بیمثال آفاق بود این چند ابیات ازوست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه بحر و برم	شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم	شاعرم اما نه آن شاعر که پیش من گذشت	شعر گویان از پی اخذ و جر سیم و زرم
بود گر در هند خسرو طوطی شکر شکن	حالیا من در سخن گوئی ازو شیرین ترم	طرز شعر او نباشد نظم رنگین مرا	او بطرز دیگر است و من بنگ دیگرم
او اگر در دوره لطف محمد شاه بود	من بمداحی اکبر شاه جان پرورم	بود اکبر را محمد بنده فرمان پذیر	گر درین معنی دروغی گفته باشم کافرم

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبر شاه باین
خطاب نامور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان صاحب
قران ثانی ابوطالب کلیم همدانی باین خطاب نامور شده و فیضی سواطع الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حروف
منقوطه ندارد و تفسیر قرآن را نیز بی نقط تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را
تاریخ اتمام آن یافته که در سنه اثنی والف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سوره قل هو الله احد الله
الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که دیوان حافظ نام سلک نیست
چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

قطعه

شیخ فیضی که در میدان معنی   چو من چابک سوار تیز تک نیست
بجلد شعر من از پوست تا مغز   هجائی مردم ناپاک رگ نیست
بدان میماند این پاکیزه گفتار   که در دیوان حافظ نام سگ نیست

و میر غلام علی آزاد در تذکره سرو آزاد آورده که شیخ محمد یحیی معروف بشیخ خوب الله اله آبادی در کتاب اعلام الانام میگوید که صاحب قطعه مذکور را شاید که این بیت خواجه حافظ بنظر نرسیده

بیت شنیده ام که سگان را قلاده می بندی ❊ چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنی ❊ مؤلف را چنان بخیال میرسد که آنچه که شیخ فیضی نوشته اند درست است زیرا که بیت مذکور در اکثری از دیوان حافظ یافته نمیشود مگر در بعضی و شبهه نیست که این بیت از ملحقات باشد گویند که شیخ فیضی و برادرش شیخ ابو الفضل هر دو در مرتبه مقربی و سر حلقه اهل تزویر بودند در صحبت خاص بادشاه راه یافته بسخنان واهی خاطر بادشاه را از جاده مستقیم انحراف میدادند چنانچه این دو شعر که از قصیده مدحیه سلطان است بر همین معنی دلیل برهن است

ابیات

قسمت نگر که در خور هر کس عطا شده   آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب
او میکند معاینه خود در آئینه   این میکند مشاهده حق در آفتاب

و این اشعار اهندوان سند بر آفتاب پرستی بادشاه نموده به تحسین فیضی سرگرم اند باید دانست که شیخ فیضی اعداد اکبر را با عدد آفتاب از حساب بینات برابر یافته و بر همین معنی رباعی گفته

رباعی

نوریکه ز مهر عالم آرا پیداست   از جبهه شاهنشه والا پیداست
اکبر که با آفتاب دارد نسبت   این نکته ز بینات اسما پیداست

و حساب بینات آنچنان ست که در حساب ابجد حروف اسمی را از حروف مسمائی بگیرند و از اول حرف اسمی مسمائی را محذوف سازند آنچه باقی ماند اعداد آن را بگیرند مثلاً اعداد اکبر دو صد و بست و سه میشود الف آفتاب اسمی گیرند و الف مسمائی محذوف گردانند لف باقی ماند که یکصد و ده حاصل آید همچنین از الف دویم اسم آفتاب مجموع اعداد هر دو الف دو صد و بست باشد باقیماند فا و تا و با در صورت حذف حروف ابتدا از هر سه حرف الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه الف عدد سه باشد پس تمامی اعداد آفتاب دو صد و بست و سه آمد و آن برابر اعداد اکبر ست فقط ولادت فیضی در سال چهار صد و شصت و سه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او در دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده و چون شیخ بمذهبی مقید نبود این مصرعه در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ فاسقی و شیعی وطبعی و دهری ❊ و این تاریخ هم بر همون طریق است

۱۰۰۴

تاریخ

شیخ فیضی که فضل بیحد داشت   گرچه در علم خود سوخته بود
در ره دین فساد پیدا کرد   نزد ارباب شرع مفسد بود
زان سبب خامه قضا و قدر   بنوشت آنکه شیخ ملحد بود

۱۰۰۴

و مؤلف این اوراق این تاریخ در فوت او گفته

تاریخ از مؤلف

تاریخ رحلت او جستم ز شاه کلمن   افسوس گفت اکبر جان از فیضی

۱۰۰۴

گویند که شیخ فیضی و کمال حیدر و حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح شیرازی در عرض یکماه بترتیب مسافر شهرستان عدم شده اند

۱۱

مائۃ یازدهم

جامع مسجد بهار

این مسجدی هست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بر بالای دروازه آن مسجد مرقوم ست

تاریخ

در زمان اکبر غازی شه عالم	باد دایم جاکرانش را از آن اقتدار	هم همین حضرت خان سعید سرفراز	سند عالی بنای مسجدی کرد اختتام
بسکه از فیض مقدمش شیخ دروی ظاهر	روضه قدسی ست گوئی باندر ملک بهار	سال تاریخش چو از پیر خرد بشنیدم گفت	رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار

۱۰۰۴

دروازه محلسرای رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسرای اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یا یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازه آن محلسرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

دروازه مقیم بنای چو شد تمام	دروازه سپهر ز نیکش مقیم شد	سال عمارتش چو نمودم بطبع گفت	از راجه مانسنگه بنای مقیم شد

تحریر فی التاریخ بست و ششم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجری

۱۰۰۵

مولانا حاجی محمد کشمیری

اصلش از همدان هست یکی از آبای او همراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بدهلی رسیده کسب فضائل نموده و در اکثر علوم بمرتبه کمال رسیده بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوی نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شده و خلیفه اش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود	کین فلک گشت بر زیر و زبر	زیر و زبر ساخت حیات مرا	همچو حیات نمک اندر حجر
وز سر پر درد و لے نغمتے	کز غم او مشتعلم گشت سر	پیر خرد دل و جان زین خبر	خون شد و پیوست بخون جگر
	سال و مه و روز از این واقعه	نوزدهم بود ز شهر صفر	

۱۰۰۶

عبدالله خان ازبک سپهدار ملک توران

ابن سکندر خان ابن جانی بیگ خان از اولاد جوجی خان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر تا مدتے با او جنگ داشته در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه در ولایت ماوراء النهر کوس شاهی باستقلال زد و تمامه آن دیار را متصرف شده و بدخشان استیلا یافت و مرزا شاهرخ نبیره مرزا سلیمان از جور او بجان آمده متوجه هندوستان شده و عبدالله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده و بقولے در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس فوت کرد و تاریخ وفات اورا قیامت قائم شد یافته اند مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر سیزده سال و بعضے نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود بعد از و پسرش عبدالمومن خان در سمرقند بمسند

خانی نشست مقتدران پدرش که از وی آثار خاطر داشتند بسبب آنکه عم خود رستم سلطان را با سه پسرانش بسیاست رسانیده
میخواست که جمیع ارکان دولت پدر را نیز نابود سازد لهذا چندے از ایشان توهم کرده از شبها سر راه او را گرفتند و بزخم تیر او را
هلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان را که از اقربای او بود بر مسند حکومت نشانیدند
تاریخ قتل عبدالمومن خان را بطریق تعمیه بدبخت سر بریده یافته اند یعنی اگر سر بدبخت را که حرف با باشد دور کرده شود تاریخ بر آید
و نوشته اند که بنا بر سوء اعمال و بی ادبیها که از عبدالمومن خان نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت ننمود و دین محمد خان
که مشهور به یتیم خان بود در معرکه که با بادشاه عباس در هرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت ۰

سلطان شاه مراد

پسر دویمی اکبر شاه بود و در سنه یکهزار و هفت پانزدهم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد و در بلده شاهپور
مدفون گردید بعد ازان نعش او را از انجا بر آورده نزدیک مزار همایون بادشاه در دهلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت اوست ع

از گلشن اقبال نهالے بشده کم

شیخ ناگه

در شهر قنوج بر کنار دریای کالی ندی روضه ایست عالیشان و گنبدی دارد و بر گرد آن روضه دیوارهاے بلند تعمیر یافته و از تاریخے
که بر پیشانی دروازه بیرونی نقش است چنان مستفاد میگردد که شیخ ناگه در حوالی یکهزار و نهم فوت کرده و درانمقام مدفون گردیده
از عبارت مکان فیض آباد تاریخ بر می آید تاریخ و عبارت اینست

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس نشانست	زان گوشه نشین که از شاه مراد است
مرقد که شیخ ناگه فیض حق بود	تاریخ مکان فیض آباد از انست

باهتمام رکن الدین دولارے میان قریشے کتبه رکن الدین بن علاء الدین عثمانی سنه ۱۰۰۹

شاه موسے

درویشے بود که در سنه یکهزار و ده هجرے بشهادت رسیده اما معلوم نشد که بکدام علت بهر حال تاریخ شهادت او اینست

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسے	بمیدان شهادت چون علم زد
ز روی صدق شمس الدین محمد	قتیل عشق تاریخش رقم زد ۱۰۱۰

۱۰۱۰

رفیع الدین

شاعرے ممتاز و سخن سنج معنی نواز بود و مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در هند آمده دیوانے که خود گفته بود
بنظر بادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات بادشاهانه گردید در تاریخ اختتام دیوان مذکور گفته

تاریخ

دیوان رفیع چون بانجام رسید	از حضرت بادشاه انعام رسید
در ملک دکن جمع نمودیم نوشت	در سال هزار و ده باتمام رسید ۱۰۱۰

۱۰۱۰

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوی

حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بودند تا آن تاریخ اولاد او در انجا حاکم و فرمان روا
بوده و در زمان ملوک طوائف بیشتر از بیشتر اقتدار یافته از حکام ولایت قرب و جوار پارستان بودند و از زمنه سابقه قبل از ظهور اسلام

وبعد ازان در ممالک ایران بادشاہے نافذ فرمان بودند خصوصاً در زمان اکاسره اطاعت گونه بظهور آورده اند و در سائر ایام لوای خود سری افراخته اند اول حاکم مسلمان ازان طائفه جلال الدین ایرج ابن گرگین ابن قباد است که در عهد عبد العزیز مسلمان شد و از زمان ظهور دولت صفویه تا غایت طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشته منصب امیری و دیوانی داشتند و در زمان نواب سکندر شان ملقب بسلطان محمد خدا بنده نور الدین خان ابن ابراهیم خان ابن الغ بیک مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس شاه عباس والی آنجا بود فوت شد میرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را بلقب ابراهیم خان ثانی لقب دادند بعد ازان چون سر از اطاعت بادشاه پیچید شاه عباس در سنه هزار و ده هجری الله وردی خان را فرستاده آن ولایت را تسخیر نموده بتصرف اولیای دولت آورد و مستعدان روزگار تاریخ فتح آن ولایت را بسیار یافته اند ازانجمله سید کمونه این تاریخ مرغوب یافته

تاریخ فتح

چو الله وردی بفرمان شاه چو رستم سر پنجه پردلی	تهمتن صفت بر تکاور نشست کشود آنچه گرگین ببیلا و بست	بنیروی بازوی گنجه وری طلب کردم از عقل تاریخ آن	در آورد دار الامان را بدست بگفتا طلسم کیانی شکست ۱۰۱۰

تاریخ بر سنگ تربت شخصے

که در زمان اکبر شاه بادشاه در سنه یکهزار و ده هجری مطابق سال چهل و شش الہی در اکبراباد فوت شده و بفاصله قریب صد قدم شمالی از گنبد چمن چمن کتوره مدفون گردیده و این چند بیت بطریق تاریخ بر مرقدش مرقوم بود که سال هجری مستفاد میگردد و از عبارت الهی سال الهی که اختراع کرده اکبر شاه بود بر می آید

تاریخ

آه واویلا که اے جان من یکهزار و ده ز هجرت بود کان	رفت و ما را ساخت در غم مبتلا رفت سوی خلد ازین دار الفنا روح پاکش را الهی گویم بصدق	سال فوتش چون بجستم از خرد گوش کن تاریخ شمسی را دگر در بهشت عدن یارب باد جا	گفت با من کامی غریب بی ریا از الهی گشت نازل این ندا ۴۶ ۱۰۱۰

پوشیده مباد که چون در سنه یکهزار و دو صد و هیژده هجری قلعه اکبرآباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد در جائے که قبر بداد هزار بود دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چهل سال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی حکم اصدار یافت که کچهری کهنه را مسمار ساخته در همان مقام کچهری دیگر از سر نو تعمیر نمایند بوقت کندیدن بنیاد دیوار کهنه چهار تربت بر آمدند ازان جمله یکی آنست که مرقوم شد و حالا این سنگ تربت اندرون قلعه اکبراباد نهاده اند و دو تربت دیگر که هیچ نوشته نداشتند و یک دیگر که بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

واحسرتا که جان ازین جهان برفت فرزند او که بود مرا روح هم روان	بی او برفت قالب جان بی جان برفت سیما نکرده صبر و لیکن ز غم آن برفت حیف حیات جاک بکن کاشنا و گر	لازم بود که زار بگیریم سالها تاریخ فوت او ز خرد جستم گفت کان طوطی شکر لب شیرین زبان برفت	غنچه بود ماه چون جهان نوجوان برگ گلی و شاخ گل از بوستان برفت

علامه عصر شیخ ابو الفضل علامے

برادر شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه
سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبره او در بلده اکبرآباد بفاصله یک کروه شرقی از روضه اکبر شاه موجود ست و شاید که
هر دو برادران نیز در انجا مدفون هستند این روضه را مردمان آنجا روضه لاڈلے میگویند و لاڈلے بیگم همشیره ابوالفضل
بود و منکوحه اعتقاد الدوله نواب اسلام خان و روضه مذکور احاطه وسیع و دروازه عالی دارد و بر پیشانی آن دروازه اسم
شیخ مبارک و شیخ ابوالفضل مرقوم است فی سنه اربع و الف بخط طغرا اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بود
اما این هر دو برادران در اکبرآباد متولد شده اند و ولادت شیخ ابوالفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم
معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد ازان تجرد و عزلت را دوست داشته و بتکلیف و اصرار محبان صادق
در سال نوزده جلوس عرش آشیانی بملازمت بادشاه حاصل کرده تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالطاف
خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد ازان بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عرصه قلیل بخاطر بادشاه
انچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی ست ؎ عالم و عادل و علامه عصر + عارف و کامل و
فیاض زمان + آصف عهد سلیمان زمن + شیخ ابوالفضل وزیر خاقان + در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم
بادشاه همراه شاه مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود تا آنکه آن ملک در سنه
هزار و نهه هجری فتح شد و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب بادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبرآباد میرفت
چون در نرور وارد شد بدست رهزنان بقتل رسید بعضے نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده اند و انچنان است
که چون شیخ حسب الحکم بادشاه روانه حضور شد دران ایام شاهزاده سلیم به بغی و نافرمانی پدر میگذرانید و از طرف
شیخ آزردگی خاطر بسیار داشت و یقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر بادشاه را از طرف او منحرف خواهد
ساخت براجه نرسنگه دیو بندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور در بغی شاهزاده
شریک بود او را روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده
سلیم که در الهاباد تشریف داشتند بفرستاد و شاهزاده بغایت خوش شده آن سر را بجاے نالائق انداخت و
مدتے در انجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه بادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خوردند
؎ سهنت و جهان را در وفاتش دیده پرنم شد   سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد + و شیخ
عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل را با امراے دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعیین نمود اعظم خان وزیر تاریخ فوت
شیخ را بطریق تعمیه یافته و یا چنین گفته

تاریخ

یفعل الله ما یشاء و یحکم الله ما یرید   تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید
۱۰۱۱

یعنے اگر سر لفظ باغی را که حرف باست دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ برآید و نیز نقل کنند که شیخ در خواب
آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابوالفضل + است تکفیر شیخ زبان زد خاص و عام است بعضے بکیش برهمن او را
منسوب کنند و برخی شمس پرست خوانند و جوقے دهریه دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف
این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به تعمیه گفته

تاریخ

سر آه و آرام چون برکشیدم	ابوالفضل جان داد تاریخ گفتم

۱۰۱۱

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابوالفتح عرف قاضی کمال بلگرامی ست در عهد اکبر شاه بپایه امارت رسیده و تا زمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاد و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی بکه نسبت دارد	هاتفم گفت همانی که بقاضی محمود

۱۰۱۱

تخت سنگ موسی

تختی است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار و دوصد و شصت و چهار هجری ست در قلعه اکبرآباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در وراه یافته عرضش قریب دو گز و کسرے انگریزی ست و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزے زیاده از نیم گز و سطبری آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه براطراف آن تخت منقوش نموده بود و بعد از آن پسرش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بر آن افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ او سازد	چون دو پیکر سر عدو بدو نیم
محک خسروان پایلک	مهر و مه را عیار بزر و سیم
پی تاریخ او بفکر شدم	مددی جستم از خدای حکیم
باشد این تختگاه فرخنده	تکیه گاهی خدایگان کریم
در دو جاش بدر تابنده	لولوی بی بها چو در یتیم
تا فلک تختگاه خورشید	گفت ماند سریر شاه سلیم

۱۰۱۱

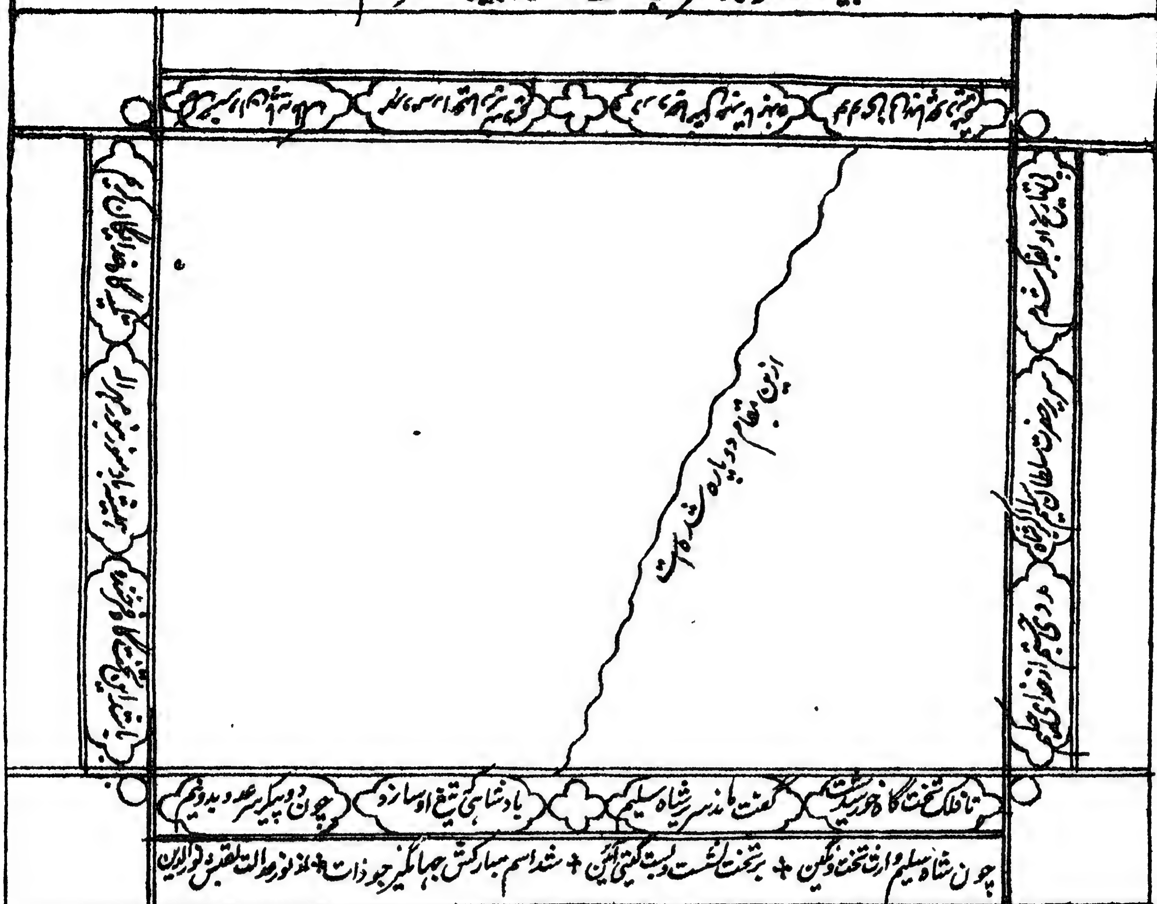
ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر اله	سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت و نگین	بر تخت نشست بست گیتی آیین
شد اسم مبارکش جهانگیر چو ذات	از نور عدالت لقبش نورالدین

ابیات مذکوره باطراف تخت مسطور باین طور مرقوم اند



خواجه باقی بالله

یکی از اولیای کبار بوده و مذهب نقشبندیه داشت بسن چهل سالگی در سنه یکهزار و دوازده هجری بتاریخ بست و پنجم جمادی الثانی از این جهان فانی رحلت فرموده درگاه او در دهلی ست متصل قدم شریف و بر دروازه جنوبی روضه مذکور این تاریخ که از لفظ نقشبند وقت سال فوت او استخراج می باید منقوش است

تاریخ

خواجه باقی آن امام اولیا چونکه بد شرب فنا اندر بقا	عارف بالله اسرار نهفت محو حق گشته ز اسرار صفت سال تاریخ وصالش خسروی	تخت بستان سرای ابیا رخت بسته زین سرای بی بقا فی البدیهه نقشبند وقت گفت	از نهال جعفری خوش گل شگفت چون فنای او بحی از حق شنفت

۱۱۰۱

سمت الیمین مزار او دیواری ست که قصیده پانزده بیت با تاریخ بران مرقوم ست ابیاتی چند ازان نوشته میشود

ابیات با تاریخ

قبله ارباب معنی کعبه اصحاب دین کی توانم گفت مدح آن نجل اصفیا و [illegible] وان از هجرت بعد الف اثنا عشر بود [illegible]	مظهر فیض الهی صاحب علم الیقین هست ثانی خواجه باقی حجت للعالمین باز وفات قطب دوران تکیه گاه سالکین	نور چون بر شش جهت تافت از حق الیقین چون کمالش وصل و اسم او بودی [illegible] هر که آید بر مزارش از سر صدق و یقین	شد زمین بقعش روشن طلوب المومنین شد وصال حبیب او آخر بعمر اربعین حاجتش گردد روا هم مقصد دنیا و دین

۱۰۱۱

شیخ عبد الواحد فاروقی کابلی سرهندی

والد قطب الاقطاب شیخ احمد فاروقی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبد القدوس گنگوهی چشتی بود وفاتش در بلده سرهند واقع شده و بعضے از فضلای عصر در تاریخش ۱۰۳۰ آه شیخ کامل ٭ گفته اند که عددش یکهزار و هفت میشود و در جائے خوانده ام که تاریخ فوت شیخ عبد الواحد چشتی ٭ کان من المخلصین ۱۰۱۲ است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نه معلوم کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور بحاجی بیگم از نسل زنده پیل شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دو شنبه هفتدهم شهریور سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبر اباد بدهلی روانه ساخته در مزار حضرت جنت آشیانی یعنی همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و دارا شکوه پسر شاه جهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین مقبره مدفون هستند و عرب سرا که متصل مقبرهٔ همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساختهٔ بیگم موصوف هست و آنرا عرب سرا ازان سبب گویند وقتیکه بیگم بحج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده آنمکان را برای ایشان تعمیر نموده

سلطان دانیال

پسر سیومی اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهارم سالگی بجهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش ماه پیش از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او را شکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را یکه و جنازه نام کرده این بیت بران نقش نموده بود ٭ بیت ٭ از شوق شکار تو شود جان تر و تازه ٭ هر کس که خورد تیر تو افتد بجنازه ٭ پدر منع شراب کرده بود نزدیکان از ترس بادشاه شراب نزد او نمی آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده بمرشد قلی تفنگچی زاری کرده گفت که اندک شراب بمن برسان او گفت هیچ طریق بیارم اگر کسی داند من کشته خواهم شد گفت در همان تفنگ کرده بیار مرشد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام تفنگ از زبانش برآمده بود حق تعالے همان نوع کرد یعنی که ازان تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ فوتش از کلمه نخایب ٭ استخراج می یابد و سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی مرزا بایسنغر و دوم مرزا هوشنگ این هر دو برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند و در سال یکهزار و سی و هفت بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرآت جهان مرقوم است که بعد از انکه اکبر شاه را مملکت هندوستان بوجه احسن بضبط در آمد و خاطر جهان کشا از اطراف جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیقی مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشدند تا آنکه روز عبادت معمور بصحبت علما و فضلا اشتغال داشته بتحقیق مسائل دینی می نمودند و علما رسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده در یکدیگر افتاده و در مقام تنافی و تقابل در آمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر می نمودند و مزاج شاهی را که طالب حق مطلق بود در شک انداختند تا آنکه باغوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ امان پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبد الله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم ان جماعه مقتول شد و همچنین شیخ عبد النبی نبیرهٔ شیخ الشیوخ قطب عالم شیخ عبد القدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد از انکه ناصحی در میان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که به تفصیل آن چه نویسد یعنی از برهمنان اسمی هزار و یک آفتاب بتسبیح نام که در کتب اهل کفر هزار و یک اسم وارد است خواند و گفت هنگام این اسما مداومت نماید حیات ابدی یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده پس از حکومت قریب پنجاه و دو سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز ارد بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوسی فوت

و آبان ماه جلالی سال پانصد و بست و هفت ملک شاهی مصادق روز ماه و روز فروردین ماه قدیمی سال نهصد و هفتاد و پنج یزدجردی مطابق شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و هفده اسکندری موافق شانزدهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی و بست و ششم جدید سال یکهزار و ششصد و پنج عیسوی مطابق سی ام ماه کاتک سمبت یکهزار و ششصد و شصت و دو بکرماجیت و یکهزار و پانصد و بست و هفت ساکه سالباهن در دار الخلافت اکبرآباد کوس رحلت بعالم آخرت زدند و در باغ سکندره که قریب سه کروه غربی از قلعه اکبرآباد واقع است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر ساخته بودند مدفون گردید و آن مکان به بهشت آباد موسوم شده گرامی تنش پاک شستند زآب معطر بکافور و مشک و گلاب + کفن جامه کردید و تابوت جامی + سپردند جسمش بعفو خدای + بتختش بتخته نهادند جستند باسکندریش وطن ساختند + درو خیمه کردند بروی فراز + بخاکش سپردند و گشتند باز + شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها یافتند و مرثیه ها گفتند از آنجمله این قطعه معروف و مشهور است ع الف کشید ملائک ز فوت اکبرشاه [۱۰۱۵] + و دیگری چنین یافته ع بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه + و چون اکبر شاه بحساب سال قمری در پنجاه و دوم سال از سلطنت وفات نموده عزیزی دیگر از این مصرع تاریخ فوت برآورده [۱۰۱۴] بشرط آنکه حرف واو بعد از لفظ پنجاه ننویسند و آن مصرع این است ع پنجاه و دو سال حکم راند اکبر شاه و یکی از شعرا این قطعه در تاریخش گفته

تاریخ

شاه گیتی ستان جلال الدین	که چو او در جهان ندارد یاد
رخت بربست زین سرای فنا	ماند زو یادگار رونق و داد
هر کسی سال فوت او می‌جست	لجه ام این گهر بساحل داد
فوت اکبر شه است تاریخش [۱۰۱۴]	جای او در جوار رحمت باد

۱۰۱۴

و این تاریخ از آصف خان جعفر ست و بعضی نوشته اند که از خواجه شعیب جوسقانی ست

تاریخ تعمیه

شاه اکبر جلال دولت و دین	که زد از قدر بر فلک خرگاه
ماهی عمر او فتاد بشست	نوبتش در گذشت از پنجاه
نخل شاهیش چون زپا افتاد	گشت تاریخ فوت اکبر شاه

نخل شاهی اشاره بر حرف الف است اگر آنرا از الفاظ فوت اکبر شاه دور کنی تاریخ بر آید القاب او بعد از مرگ عرش آشیانی قرار یافت و ایام شاهزادگی از روز تولد تا روز وفات جنت آشیانی سیزده سال و هشت ماه و هفت روز و مدت سلطنت از یوم الوفات پدر پنجاه و یک سال سه ماه و یک روز چنانچه مجموعه عمر او بحساب سال قمری شصت و چهار سال یازده ماه و هشت روز میشود اما بحساب سال شمسی شصت و سه سال و یکروز از آنجمله ایام حکومت بسال شمسی از روز جلوس چهل و نه سال هشت ماه و یک یوم روضه عالی و رفیع اکبر شاه که در باغ سکندره است از سنگ سرخ و سفید تعمیر یافته و تا امروز موجود است احاطه وسیع آن چهار دروازه ها عالی دارد از آنجمله سه دروازه ناسده واند و دروازه کلان که سمت جنوب ست مفتوح و اشعار فارسی بخط طغرا بر بازوی این دروازه دو طرف جانب منقوش اند اما خواندن آن بسبب بلندی عمارت مشکل از جمله ابیات که صورت دید دروازه کلان مرقوم اند بیت اول نیست

بیت

مرحبا خرم فضائی خوشتر از باغ بهشت	مرحبا عالی بنائی برتر از عرش برین

و این ابیات اندرون دروازه مذکور بخط نستعلیق مرقوم اند

ابیات اندرون دروازه کلان + +

بفرمان شاهنشه ذو الجلال	که باشد شهنشاهیش بی زوال	شد آراسته آنچنان روزگار	که حیران شد اندیشهٔ هوشیار
بگیتی بفیض ازل پادشاه	بود سایهٔ نور ذات اله	چو از دور آن سایه گردد نهان	فتد سایهٔ دیگر اندر جهان
بدینسان بود تا سر انجام کار	به نزد خرد گردش روزگار	زمانه دگرگون شود هر نفس	نگردد بیک گونه با هیچ کس
فلک رتبه شاه اکبر عرش گاه	کش از هیبتش کوه گشتی چو کاه	نشستی چو بر تخت شاهنشهی	گرفتی جهان از ظل اللهی
فروزندهٔ افسر و تخت بود	کریم و رحیم و جوان بخت بود	دل روشنش چون جهان آگاه گشت	جهان نور رو داد و گرفت او بهشت
بباغ جهان تخم نیکی بکشت	بر آن بر گرفت از ریاض بهشت	روانش چو انوار خورشید و ماه	فروزنده باد از نور اله

از جملهٔ ابیات این سه بیت بطرف شمال رویه دروازهٔ مذکور مسطور است

شاه اکبر بزرومی دانائی	کرد عطا هر زر و هر فانی و ست	دولتش بود بهر زوال ازان	ملک بی نیازی با زوال نه بست
	مرغ روحش چو بود طائر عرش	رفت بر آشیان خویش نشست	

این ابیات بر پیشانی دروازهٔ مذکور شمال رویه بخط نستعلیق مرقوم است

طاقی کیاز رواق نهم چرخ برتر است	سو شمس ز سایه اش رخ تابنده اختر	این طاق نیست فلک و هفت بهشت	از روضهٔ منورهٔ شاه اکبر است

و تربت معلی اکبر شاه که بر بالای زینه است از یک تخت سنگ مرمر ساخته اند و هیچ سقف و گنبد ندارد و در هر چهار طرف آن تربت نود و نه نام خدا با گلکاری ها و نقشهای بسیار نوشته است و طرف بالین آن تربت الله اکبر و طرف پائین جل جلاله و گرد دیوارها که در هر چهار طرف آن تربت تعمیر یافته این ابیات مرقوم است

ابیات

بنام شهنشاه ملک قدم	که ذاتش مبرا بود از عدم	همه پادشاهان روی زمین	ازو صاحب تاج و تخت و نگین
کند از عدم آشکارا وجود	بود ذات او مظهر عدل و جود	ز لطفش که و مه طلبکار کام	بود درگهش قبلهٔ خاص و عام
نگارندهٔ جوهر آب و خاک	طرازندهٔ گوهر جان پاک	دو عالم ز فیض ازل آفرید	یکی کرد پنهان و دیگر پدید
به بخشیده آنکه سرای سپنج	بشاهان با افسر و تاج و گنج	که از عدل ایشان شود روزگار	شگفته تر از باغ در نوبهار
ره و داوری را چو گیرند پیش	شناسند بیگانه را همچو خویش	شهی کو چنین زیست در روزگار	بود سایهٔ ذات پروردگار
ز نهصد فزون بود و شصت و سه سال	که شاه اکبر آن سایهٔ ذو الجلال	ببالای زرینه مسند نشست	که بر تخت او گشت افلاک پست
جهان را بیاراست از عدل و داد	دل اهل عالم ازو گشت شاد	بر پایهٔ تختش از هر گروه	شده جمع مردان صاحب شکوه
بمهر ار فگندی نظر سوی خاک	گهر شدی بهتر از جان پاک	گرفتی بیک حمله ملکی برزم	بایمای ابرو بدادی ببزم
چو لطف خدا لطف او عام بود	بهر کار چشمش بانجام بود	بدرگاه او هر که بردی پناه	چو اندیشه رفتی ز ماهی بماه
چنان پر شد آوازه اش در جهان	که در دل نگنجید راز نهان	بپرداخت آن گونه روی زمین	که کرد آفرینش جهان آفرین
بگیتی چو افزون ز پنجاه سال	چنین کرد شاهی بسوی جلال	چو از عدل آباد کرد این جهان	سوی آنجهان رفت روشن روان
شه هفت کشور از این پیش بود	کنون هشت جنت مسخر نمود	هنرور و خردمند و هشیار دل	سرای ست این عالم آب و گل
بجو مهر از چرخ هر نه سپهر	که با کس نپاید به پایان مهر	سپهر است پر کینه مهرش مدار	که با کینه و مهر ناید بکار
جهان هست مانند موج سراب	از آن تشنه دل کی شود کامیاب	نزیبست پیمان کس روزگار	که بشکست آنرا بهنگام کار
نماند بگیتی کسی جاودان	ز دست اجل کس نبرد است جان	چه خوش گفت آن کامل نکته سنج	کو آنگه گهر فانی اندوخت گنج

جهان را بهی بود در خانه کس
جهان گشت خرم بدوران او
ز تاثیر بی مهری این جهان

دل اندر جهان آفرین بست و بس
زمین و زمان شد بفرمان او
روان شد بسوی عالم جاودان

شد از عدل شاه اکبر کامکار
ولی بود بی مهر چنان کسل
روانش همیشه رحمت شاه باد

ببستان بهشت برین روزگار
ز کین چهره کرد بیرون ز دل
از و عالم قدس آباد باد

تربتیکه اندرون حجره در پائین وصفه است اصل تربت اوست آن نیز از سنگ مرمر است اما هیچ نوشته ندارد و در خانه دیگر سمت مشرق انفراراً تربتی ست از سنگ مرمر و بر گرد آن آیات قرآن مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر آرام بانو منقوش است و بفاصله چند قدم ازین تربت چاهی ست پخته که هیچ آب ندارد و سمت مغرب انفراراً اکبر شاه بخانه دیگر قبری است از سنگ مرمر که آیات قرآن با گلبوته های خوشنما بران مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر شکر النسا بیگم و این هر دو دختران اکبر شاه بادشاه بودند و سوای اینها دختری دیگر بود که شاهزاده خانم نام داشت و آرام بانو بیگم در سنه یکهزار و سی و سه هجری ودیعت حیات سپرده و عرش آشیانی باین صبیه خود عنایت بسیار داشتند و چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت و متصل قبر شکر النسا بیگم تربتی است از سنگ مرمر که آن قبر سلیمان شکوه پسر شاه عالم بادشاه است که در سنه یکهزار و صد و پنجاه و سه فوت کرده شمه از احوال او و تاریخ که بران نوشته است بمقام خود مرقوم خواهد گردید و سوای این تربت ها که مذکور شد قبر های چند دیگر نیز متصل آن تربتها است که هیچ نوشته ندارد شاید که یکی از انها تربت رقیه سلطانه بیگم باشد که صبیه مرزا هندال و منکوحه کلان عرش آشیانی بود و در سنه هزار و سی و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده

نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی ابن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی

ولادت با سعادت او بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری مطابق روز رس هیزدهم شهریور ماه سال چهاردهم الهی موافق روز سبت و چهارم شهریور ماه سال چهارصد نود و یک جلالی مصادق روز خیر یازدهم بهمن ماه قدیمی سال نهصد و سی و هشت یزدجردی موافق سی و یکم ماه ابا و می سال یکهزار هشتصد و هشتاد سکندری ملاحی موافق یکم اگست ماه انگریزی قدیمی و دهم ستمبر جدیدی سال یکهزار و پانصد و شصت و نه عیسوی بطالع سبت و چهار درجه میزان در دیه پور سیکری مضاف صوبه اکبرآباد در منزل شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی از بطن سلطانه رکیه بیگم صبیه راجه بهاری مل بوقوع آمده و بمناسبت شیخ موصوف شاهزاده سلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش مدام شیخوجیو و شیخو بابا مخاطب میساخت شعرای پایه تخت در تهنیت این عیش قصائد پرداخته صلاهای بزرگ یافتند یکی از دانش منشان در شهوار لجه اکبر ۹۷۷ تاریخ این ولادت ها یافت و غیری گوهر برج اکبر شاهی مطابق این عطیه دولت بخش گردانیده یکی از اصحاب فهم شاه عاقبت محمود ۹۷۷ یافته و بعضی از شعرا یک الف افزوده تاریخ ولادت از الفاظ ظل الهی و سلطان مسند شاهنشاهی ۹۷۷ بر آورده و خواجه حسین مروی قصیده موزون مشتمل بر سی و یک ابیات گفته بنظر بادشاه گذرانیده و دو لک تنکه صله آن یافت یعنی از مصرع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس اکبر شاه و از مصرع دوم هر بیت تاریخ ولادت جهانگیر بادشاه بر آورده و با وجود چنین التزام دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودت نیست قصیده مذکور اینست

قصیده تاریخ

الحمد لله از پی جاه و جلال شهنشهی ۹۷۷ / گلبنی اینگونه بنمود از سر و در چمن ۹۷۷
گوهری آمد از محیط عدل آمد بر کنار ۹۶۳ / لاله ای زینگونه بشکفد از بستان ملک ۹۶۳
طائری با آشیان جاه و جود آمد ز غیب ۹۷۷ / شاه شد و لشکر بازان آسمان جلال افراد
کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار ۹۷۷ / و از دو مناز نده شد گر مهر با ماه بها

۹۶۳	آن جلال برج قدر جود و جاه آمد بزن	۹۷۷	وان جمال از روی جان شاه آمد بهار	۹۶۳	شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا	۹۷۷	شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
۹۶۳	عادل کامل محمد اکبر صاحب قران	۹۷۷	پادشاه نامدار و کامجوی کامکار	۹۶۳	کامل و اکمل قابل اجمل شاهان بهر	۹۷۷	اعدل اصلی عاقل سعید بی روزگار
۹۶۳	سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین	۹۷۷	پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار	۹۶۳	مجلس وی را سما بچاره میوان عود سوز	۹۷۷	موکب وی را سماک اصح امد نیزه دار
۹۶۳	بیرجیس چو جود گوهر دریای جود	۹۷۷	از هوای اوج ظلها شاهیا نو جهانشکار	۹۶۳	مقدم مولودی افروز زیب شانه اگر	۹۷۷	لولوی لالا فروز زیب در شاهوار
۹۶۳	مهر میگوید که منیر بید آن ماه پاره	۹۷۷	از پی زیب جمال سر و سازم گوشوار	۹۶۳	دایهٔ ابر بهار از مهر با شیرهای فضل	۹۷۷	سبزه با گل همزبان گوهر بلولو کرده بار
۹۶۳	از کلام او بیان حال سعدی مستفاد	۹۷۷	وز کمال او بنای برج دنیا استوار	۹۶۳	سرزبان ما از سجم قهر آمد الامان	۹۷۷	با عدو گاه از زبان رمح گویا الفرار
۹۶۳	موکب منصور وی انجا که را اندر عمل	۹۷۷	ایمن گویند از میمنه پاسیر وانند از یسار	۹۶۳	حکم آن کلکی که دارد حکم بر آب و آتش	۹۷۷	بر سپیدی با سیاهی سیر و لیل و نهار
۹۶۳	ای چو صنع لایزالی آفتاب ملک و دین	۹۷۷	پایه افزای معالی سایهٔ پروردگار	۹۶۳	والی والا علم عالم دل کیوان سپهر	۹۷۷	والی والا معانی عادل عالی تبار
۹۶۳	مالک الملک جهانبانی پادشاه بحر و بر	۹۷۷	یا محبان مهربانی انکه یمان یادگار	۹۶۳	شاه صبح عدل و دادی و شاه عالم و گار	۹۷۷	برق گاه عزم و حزمی کوه گاه بردبار
۹۶۳	بصنع عدل و احسان معدن لطف و کرم	۹۷۷	با بهای باذل دین پرور و پرهیزگار	۹۶۳	حامی دین نبی ای ماحی آثار بد	۹۷۷	عالی جلیل علم کافی کرم کوه وقار
۹۶۳	کی بجودت ماند آبی از حیا شیر سحاب	۹۷۷	با وجودت می‌رسید جود از ابر بهار	۹۶۳	پادشاها سالک لولوی تضمین آورده ام	۹۷۷	هدیه از کان گرامی باز جوی گوشوار
۹۶۳	کس ندارد هدیه زین اگر دارد کسی	۹۷۷	هر که دارد گو بیا چیزیکه آرد گو بیار	۹۶۳	یک بیک ابیات فردی البسکه ای عالی نهاد	۹۷۷	هر یکی جویی زدی مقصود دریا سی و بار
۹۶۳	مصرع اول زروی سال جلوس پادشاه	۹۷۷	از دویم مولود نور دیدهٔ عالم مدار	۹۶۳	تا بود باقی حساب روز تا ماه سال	۹۷۷	وان حساب سال و ماه روز دیرین یادگار
		۹۶۳	شاه پاینده باد و باقی این شهزاده هم		روز تا الی حسیب سالهای شمار	۹۷۷	

در انوقتیکه محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده سلیم در همان ایام بعزم ملاقات پدر از الله آباد باگره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که حضرت همرش آشیانی ازین جهان فانی رخت هستی بملک جاودانی بربست اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند شیخ فرید که از امرای معتبر آن سلسله بود و یکدو نفر دیگر از ارکان دولت مخالف جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند و بر سائر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم به پسرزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده نموده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید از آگره فرار نموده تا حدود لاهور رفت و جمعی از جنود جغتائی و تیره بختان هزاره و افغان و راجپوت و غیر ذالک از اطراف باو پیوستند تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شدند که طلیعه شاه سلیم که شیخ فرید سپهسالار بود نمایان شد شاهزاده عطف عنان نموده از طرفین صف قتال آراسته گشت فیمابین حربی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند شاهزاده شکست فاحش یافته فرار اختیار نمود و بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را شناخته بقلیج خان حاکم لاهور خبر دادند و خانمذکور او را برفق ملائمت و لعهدات دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب شاهی بنظر پادشاه رسانید و پادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده بستم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری در دار الخلافت اکبراباد در سن سی هشت سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و سید محمد کرانی این ابیات در تاریخ جلوس یافت

تاریخ

شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه		برفت و ظل تو شاه بدهر ماند مقیم		بجای او خلف او نشست سال تاریخ		بجای اکبر شه باد شاهزاده سلیم

و چونکه قیاصره روم نیز سلطان سلیم نام داشت این اسم را محل اشتباه انگاشته خود را جهانگیر نام نهادند و چونکه در ایام شاهزادگی از دوانا یان ۱۰۱۴

هند شنیده بود که بعد از گذشتن زمان سلطنت اکبر شاه نور الدین علی مالک تخت و تاج گردد بنابر آن لقب خود نور الدین ساخت و این تاریخ
از کشفی است

تاریخ

شاه جهانگیر چو از فر بخت — گشت فروزش گر عالم چو مهر
گفت خرد سال جلوس سعید — شاه جهانگیر نقیب سپهر
١٠١٤

و این تاریخ تعمیه از مکتوبخان داروغه کتابخانه است

تاریخ

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر — با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی
اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت — پیشش کمر بخدمت بسته بشادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد جهانی — اقبال سر بپای صاحب قران ثانی
١٠١٤

بعد جلوس فرمودن بر تخت سلطنت اول حکمی که صادر شد آن بود که بجهت تسلی مظلومان زنجیر عدالت آویختند و آن زنجیری بود از
طلا که وزنش چهار من اکبر شاهی بوده مشتمل بر شصت زنگ طولش سی گز یکطرف آنرا بشاه برج دار السلطنت آگره متصل و طرف دیگر
آنرا بمیله بکناره دریای جمن دویم منع خراج و باج تمام ممالک محروسه بود که حاصل ملکی بآن زیاده از آن خواهد بود و به نیروی طالع و قوت
بخت از قندهار و اقصای سند تا دریای عمان و از کابل تا سر حد بنگاله و گجرات و دکن یکبار چهار دانگ هندوستان در حیطه تصرف او در آمد
این ابیات بر روی سکه آگره و احمد آباد دکن مسکوک نموده

بیت سکه آگره

سکه زد در شهر اکبر خسرو گیتی پناه — شاه نور الدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

بیت سکه احمد آباد

سکه زد در احمد آباد از عنایات اله — روی زر را ساخت نورانی بر نگ مهر و ماه

و بر بعضی اشرفی جهانگیری این بیت از آصف خان مضروب شده

بخط نور بر زر کلک تقدیر — رقم زد شاه نور الدین جهانگیر

و طرف دیگر که مشعر تاریخ است این بیت

شد چو خور این سکه نورانی جهان — آفتاب مملکت تاریخ آن

در سال دویم از جلوس از لاهور متوجه کابل شدند و در اثنای راه کلیان پسر رای رایان از گجرات آمده ملازمت نمود و در آن وقت بعرض رسانیدند که کلیان
مذکور لولی زنی مسلمه را نگاه داشته است حکم شد که خصیه آلتش را بریده بخورد لولی دادند و بینیش بریده مقرر نمودند که تا زنده باشد طعام همراه سگان
میخورده باشد اما پس از سه روز در گذشت این حرکت ناپسندیده از شیوه بادشاهان بعید است و در کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است
که بادشاه با وجود شرب مدام شعر خوب می فهمید چنانچه روزی شاعری قصیده در مدحش گفته آورد همینکه مصرع اول خواند که ع ای تاج دولت بر سرت
از ابتدا تا انتها فرمودند از وزن و تقطیع خبر داری گفت نه فرمودند که اگر عروض دان می بودی گردنت میزدم شاعر بخود در ماند که آیا چه
واقع شد پیشتر طلبیده فرمودند که این مصرع را چون تقطیع کنند چنین بوزن می آید ع ای تاج دو مستفعلن لت بر سرت مستفعلن
از ابتدا مستفعلن تا انتها مستفعلن پس در تقطیع کردن معنی دیگر شد یعنی لت بر سرت و این قباحتی عظیم دارد و صاحب سخن را باید
که از جمیع فنون شعر خبر داشته باشد روزی بعرض رسانیدند که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که مصرعه از آن است

ع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید + تتبع نموده بادشاه این مطلع را بدیهه فرمودند ~ ساغری بر یاد گلزاری بباید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

اشرف النسا نورجهان بیگم

دختر خواجه ایاس بود خواجه ایاس در زمان اکبر شاه از ولایت ایران آمده در سلک ملازمان شاهی سربلندی حاصل نموده و دختر را به علی قلی خان مشهور بشیر افگن خان منسوب ساخته بود بعد وفات اکبر شاه چون سلطنت هندوستان بجهانگیر بادشاه رسید که از مدتی آتش عشق آن دختر در سینه او شعله میزد رسید شیر افگن خان را از بردوان صوبه بنگاله که جاگیر او بود بحضور طلب داشت و درپی آن شد که او را بعلتی بکشد و آن دختر را بتصرف خود آرد چنانچه یکمرتبه شیر افگنخان را بر آن آورد تا بی شمشیر و تیر با شیر شرزه مقابله کرد و آن شیر را کشت و از آن روز بشیر افگن خان مشهور شد مرتبه دیگر بادشاه اشاره فرمود تا پیلی دمان را در راهش آوردند و آن جوانمرد آن پیل را نیز بشمشیر کشت بعد از آن از بادشاه رخصت حاصل نموده بمحل جاگیر خود رفت و در آنجا در هزار و پانزده هجری قطب الدین خان کوکه را که برای کشتن شیر افگن خان بصوبه داری ملک بنگاله سرفرازی یافته بود کشته و تنی چند از همراهیانش را بقتل رسانیده خود نیز از دست ایشان شهادت یافت بعد وفاتش بادشاه زوجه او را از بردوان طلبداشته بعقد نکاح خود در آورد و نامش که پیش ازین مهر النسا بود باشرف النسا نورجهان بیگم مبدل ساخت و چندان محبت و الفت با او داشت که تمام امور سلطنت و مهام مملکت بقبضه اقتدار او کرد و فرامین که بنام امرا ممالک محروسه صادر میشد این مهر بران ثبت میگردید

بیت مهر نورجهان بیگم

نورجهان گشت بحکم اله | همدم و همراز جهانگیر شاه

اگرچه خطبه بنام او نبود ولیکن سکه باین نقش منقش گردیده که دریک طرف سکه تصویر بادشاه و نورجهان بیگم بود و طرف دیگر این بیت

سکه

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور | بنام نورجهان بادشاه بیگم زر

و نورجهان بیگم در رفعت [illegible] بغایت عمده مذاق و عالی دماغ بود و در سخن گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نسا ممتاز اکثر با جوده بائی که زوجه جهانگیر بادشاه و همشیره راجه مانسنگه بود مباحثه میداشت اگرچه از بیگم اشعار دلپذیر بسیار است و مخفی تخلص اوست اما در ایامیکه ستاره دمدار در ماه محرم سال یکهزار و بیست و هشت هجری طلوع شده این بیت خوب گفته بیت ستاره نیست بدین طول سر بر آورده + فلک بشاطری شه کمر را بر [illegible] بسلخ رمضان پس از رویت هلال این مصرعه بر زبان بادشاه که شراب را بسیار دوست میداشت گذشت مصرعه هلال عید باوج فلک هویدا شد

بیگم فی الحال مصرعه دوم بر بدیهه رسانید ع کلید میکده گم گشته بود پیدا شد بادشاه تحسین کرد و این ابیات هم از وست ~ نورجهان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیر افگن است

رباعی کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است | کلید قفل دل ما تبسم یار است

نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف | دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

و این دو بیت از اشعار او در زمره شعرا اعتبار و شهرت تمام دارد ~

از اهوال قیامت مفگن در دل ما | هول هجران گذرانیده قیامت معلوم

دل بصورت ندهم تا نشود سیرت معلوم | بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم

روزی بادشاه پیرهنی با تکمه لعل [illegible] بود بیگم این بیت بدیهه گفت بیت مرا نه تکمه لعل است بر لباس حریر | شده است قطره خون منت گریبان گیر

روزی بعد فراق چند روزه وقت ملاقات از فرط انبساط اشک شادی از چشم بیگم صاحبه دوان شد بادشاه فرمودند ع گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میشود بیگم صاحبه بدیهه التماس کرد ع [illegible] از دیده میرود +

این رباعی هم از وست

چه بر ملاء منزخ برقعه بگل غنچه خیزد	زتحیم زلفت اگر شانه سنبل و ار خیزد	بایرچمن بکمالاتی چو در گلشن لسانم	زجان بلبلان شور بسیار که برخیزد

منقول ست که وقتی ملک الشعرا طالب آملی معتوب پادشاه بود در حالت محبوسی این بیت به بیگم نوشته فرستاد بیت ز ترحم آب شد هم آب را شکستی نیست بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست بیگم بدیهه نوشته فرستاد که یخ بست و شکست بالجمله چون نورجهان بیگم در سلک مناکحت پادشاه درآمد و از قدوم میمنت لزوم خود شبستان خسروی را منور ساخت پدرش خواجه یاس که بخواجه غیاث بیگ هم مشهور بود از الطاف خسروی بمرتبه وزارت رسید و بخطاب اعتمادالدوله سربلندی حاصل ساخت و پسرش ابوالحسن بپایه بلند سرفرازی یافته بخطاب اعتقادخان و بمیر سامانی و بعد ازان بخطاب آصف خان معزز شده در سنه پانزدهم شاهجهان فوت کرد و صبیه آصف خان ارجمند بانو بیگم در عقد مناکحت شاهزاده میرزا خرم یعنی شاهجهان پادشاه درآمده ممتاز محل خطاب گشت و دختر نورجهان بیگم که از لاحقه شیرافگنخان بود با سلطان شهریار پسر خورد جهانگیر پادشاه منسوب دید و اعتمادالدوله در سنه یکهزار و سی و یک هجری در اکبرآباد فوت کرده و صاحب اقبالنامه جهانگیری می نویسد که در هنگامیکه جهانگیر پادشاه نوبت دوم در سنه هزار و سی هجری بصوب کشمیر تشریف می برد اعتمادالدوله همراه بود چون نزدیک قلعه کانگره رسید بیمار شده در ماه بهمن مطابق ماه ربیع الاول سال مذکور جان بجان آفرین سپرد و مقبره او در اکبرآباد ست و گنبدی عالی در روضه رفیع بر تربت او عمارت یافته بسنگهای رنگارنگ و این عمارت عالی و باغ آن سمت اکبرآباد برکنار دریای جمن واقع است و تا امروز موجود اندرونی و بیرونی روضه آیات قرآن بخط طغرا مرقوم است و هیچ جا فارسی نیست نام طغرانویس عبدالنبی قریشی بود که در سنه یکهزار و سی و هفت هجری باتمام رسانیده اصل تربت اعتمادالدوله در وسط روضه از سنگ زرد و هست متصل آن تربتی دیگر ست از همان سنگ و بر بالای سقف و در زیر گنبد دو تربت نقلی ست که آن هر دو از یکلخت سنگ مرمر ست و جوانب ازین تربتها چهار تربت دیگر اند درین روضه مذکور است که از سنگ مرمر ساخته اند اما بر هیچ یکی ازین تربتها چیزی ننوشته اند و نواب یمین الدوله آصف خان وزیر که آصف جاه هم خطاب داشت در زمان شاهجهان پادشاه در اواخر ماه شعبان سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری مطابق ستم ماه نومبر سال یکهزار و ششصد و چهل و یک عیسوی جدیدی در غم و ماتم خواهر خود که معینه بانو نام داشت در عمر هفتاد و دو سالگی در لاهور فوت کرد و نورجهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج این جهان را پدرود نموده مرقدش در لاهور است به پهلوی مقبره جهانگیر پادشاه و هیچ نوشته ندارد و نورجهان بیگم را خواهری بود منیجه بیگم نام شوهرش نواب قاسم خان یکی از امرای جهانگیری و شاعری لطیفه پرداز سخن ساز بود و اصل قاسم خان از شیراز است و چونکه نام زنش منیجه بود ازان سبب بنام زوجه خود مشهور شده چنانچه ظرفای دربار پادشاهی او را قاسم خان منیجه میگفتند چون در تیمقام ذکر نورجهان بیگم و ذکر شعر گفتن او در میان آمد لازم گردید که شمه از احوال بعضی مستورات که بشاعری نام بر آورده اند با اشعاری چند که از زبان ایشان سر زده در حیز تحریر آورده شود

مستماة مهری

مخدرات اخیال مرقوم ست که مهری که از پرده خورشید طلعتی بود که چشمه جمالش عروس شاهد بهشت را جلوه گری آموختی و از تاب عذار آفتاب جهانتاب آتش غیرت سوختی با این جمعه حسن رعنائی با لباس فکر در معانی مضامین آبدار سفتی و سخن بسیار نازک گفتی از ندیمان مخلصان نورجهان بیگم بود روزی در خدمت بیگم بالای قصر جهان نما نشسته ناگاه خواجه حکیم که شوهر مهری بود در پایان قصر ظاهر شد بیگم مهری را فرمود که خواجه ابوالطبیبه حکیم را تیمقامی هم فرست بطلا برتحکم سمعی ست که خود را بحضرت بیگم رسانید از انجاکه تعجیل نمود و آمیخت کات غریبه و مشاهده می نماید بیگم بجانب مهری توجه نموده فرمود که تو آن که شوهر جوان بعلم در آورد مهری بدیهه این بیت برخواند گفت ابیات مرا با تو بطیری که تمنا سر مهری وفاداری نداشت را ضعف پیری توانی نیست چنانکه پای برداری نتوانستن بیگم بخندید و صله لائق حال از نقد و جنس بمهری بخشید نمونه از اشعار مهری این غزل ست

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود	آرزومندم بیک نظاره همی حاصل بود	گفتم از عدمه پرسم سبب چیست هم	در هر کس که زدم بی خود و لا حاصل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع	داشت او خود ز زبان انچه مرا از دل بود	در چمن صبحدم انگیزه زناری دلم	لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
انچه از بلبل و پروانه شنیدم گفتند	سحر هشتم تو جدیدم همه شامل بود	دولتی بود تماشا رخ مهری را	حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

ع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید • تتبع نموده بادشاه این مطلع را بدیهه فرمودند ـــ ساغری بر یاد گلزار می باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

اشرف النسا نورجهان بیگم

دختر خواجه ایاس بود خواجه ایاس در زمان اکبر شاه از ولایت ایران آمده در سلک ملازمان شاهی سربلندی حاصل نموده دختر را به علی قلی خان مشهور بشیر افگن خان منسوب ساخته بود بعد فات اکبر شاه چون سلطنت هندوستان بجهانگیر بادشاه کا انتقال رسید آتش عشق آن دختر در سینه او شعله ور گردید شیر افگن خان را از بردوان صوبه بنگاله که جاگیر او بود بحضور طلب داشت و در پی آن شد که او را بحیلتی بکشد و آن دختر را بتصرف خود آرد چنانچه یکمرتبه شیر افگن خان را بران آورد تا با شمشیر و تیر با شیر شرزه مقابله کرد و آن شیر را کشت و از آن روز بشیر افگن خان مشهور شد مرتبه دیگر بادشاه اشاره فرمود تا پیلی دمان را در راهش آوردند و آن جوانمرد آن پیل را نیز بشمشیر کشت بعد از آن از بادشاه رخصت حاصل نموده بمحل جاگیر خود رفت در آنجا در هزار و پانزده هجری قطب الدین خان کوکه را که برای کشتن شیر افگن خان بصوبه داری ملک بنگاله سرفرازی یافته بود کشته و تنی چند از همراهیانش را بقتل رسانیده خود نیز از دست ایشان شهادت یافت بعد وفاتش بادشاه زوجه او را از بردوان طلب داشته بعقد نکاح خود در آورد و نامش که پیش ازین مهر النسا بود به اشرف النسا نورجهان بیگم مبدل ساخت و چندان محبت و الفت با او داشت که تمام امور سلطنت و مهام مملکت بالقبضه اقتدار او کرد و فرامین که بنام امرا ممالک محروسه صادر میشد این مهر بران ثبت میگردید

بیت مهر نورجهان بیگم

نورجهان گشت بحکم الله	همدم و همراز جهانگیر شاه

اگرچه خطبه بنام او نبود و لیکن سکه باین نقش منقش گردیده که در یکطرف سکه تصویر بادشاه و نورجهان بیگم بود و طرف دیگر این بیت

سکه

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور	بنام نورجهان بادشاه بیگم زر

و نورجهان بیگم در فرقه انات بغایت عمده مذاق و عالی دماغ بود و در سخن گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نساء عالم ممتاز اکثر با جوده بائی زوجه جهانگیر بادشاه و همشیره راجه مانسنگه بود مباحثه میداشت اگرچه از بیگم اشعار دلپذیر بسیار است و مخفی تخلص اوست اما در ایامیکه ستاره دم دار در ماه محرم سال یکهزار و بست و هشت هجری طلوع شده این بیت خوب گفته بیت ستاره نیست بدین طول سر بر آورده • فلک بشاطری شه کمر برآورده • و [illegible] بسلخ رمضان پس از رویت هلال این مصرعه بر زبان بادشاه که شراب را بسیار دوست میداشت گذشت مصرعه هلال عید باوج فلک هویدا شد

بیگم فی الحال مصرعه دوم بر بدیهه رسانید ع کلید میکده گم گشته بود پیدا شد • بادشاه تحسین کرد و این ابیات هم از وست ـــ نورجهان گرچه بصورت زن است
در صف مردان زن شیر افگن است

رباعی کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است
کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف
دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

و این دو بیت از اشعار او در زمره شعرا اعتبار و شهرتی تمام دارد ـــ
دل بصورت ندهم تا نشده سیرت معلوم
بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
ز ابرا هول قیامت نفکن بیم دل ما
هول هجران گذرانیدیم و قیامت معلوم

روزی بادشاه پیرهنی با تکمه لعل [illegible] بود بیگم این بیت بدیهه گفت بیت ع ترا نه تکمه لعل است بر لباس حریر
شدست قطره خون منت گریبانگیر

روزی بعد فراق چند روزه و ملاقات از فرط انبساط اشک شادی از چشم بیگم صاحبه روان شد بادشاه فرمودند ع گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میچکد بیگم صاحبه بدیهه التماس کرد ع [illegible] از دیده میرود •

این رباعی هم از وست

چو بر ولرم صنوع برقعه بگل فریاد خیزد	زنم بر زلف اگر شانه زسنبل داد خیزد
بایی حسن و کمالاتی چو در گلشن کنم ساعتی	زجان بلبلان شور مبارکباد خیزد

منقول است که وقتی ملک الشعرا طالب آملی معتوب پادشاه بود و در حالت محبوسی این بیت به بیگم نوشته فرستاد بیت زشرم آب شدم آب را شکستی نیست
بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست بیگم بدیهه نوشته فرستاد که یخ ببست و شکست بالجمله چون نورجهان بیگم در سلک مناکحت پادشاه درآمد از قدوم میمنت لزوم
خود شبستان خسروی را منور ساخت پدرش خواجه ایاس که بخواجه غیاث بیگ هم مشهور بود از الطاف خسروی بمرتبه وزارت رسید و بخطاب
اعتماد الدوله سربلندی حاصل ساخت و پسرش ابو الحسن بپایه بلند سرفرازی یافته بخطاب اعتقاد خان و میر سامانی و بعد از آن بخطاب آصف خان معزز
شده در سنه پانزدهم شاهجهان فوت کرد و صبیه آصف خان ارجمند بانو بیگم در عقد مناکحت شاهزاده میرزا خرم یعنی شاهجهان پادشاه درآمده بممتاز محل
مخاطب گشت و دختر نورجهان بیگم که از علاقه شیر افگنخان بود با سلطان شهریار پسر خورد جهانگیر پادشاه منسوب گردیده و اعتماد الدوله در سنه یکهزار و سی و یک هجری
در اکبرآباد فوت کرده و صاحب اقبالنامه جهانگیری می نویسد که در هنگامیکه جهانگیر پادشاه نوبت دوم در سنه هزار و سی هجری بصوب کشمیر تشریف می برد
اعتماد الدوله همراه بود چون نزدیک قلعه کانگره رسید بیمار شده در ماه بهمن مطابق ماه ربیع الاول سال مذکور جان بجان آفرین سپرد و مقبره او
در اکبرآباد است و گنبدی عالی در روضه رفیع بر تربت او عمارت یافته بسنگهای رنگارنگ و این عمارت عالی و باغ آن سمت اکبرآباد و بر کنار
دریای جمن واقع است و تمام زمین مسجد اندرونی و بیرونی روضه آیات قرآن بخط طغرا مرقوم است و هیچ جا فارسی نیست نام طغرانویس
عبد النبی قریشی بود که در سنه یکهزار و سی و هفت هجری باتمام رسانیده اصل تربت اعتماد الدوله در وسط روضه از سنگ زرد است
متصل آن تربتی دیگر است از همان سنگ و بر بالای سقف در زیر گنبد دو تربت نقلی است که آن هر دو از یک لخت سنگ مرمر است و سوای
ازین تربتها چهار تربت دیگر اندرون روضه مذکور است که از سنگ مرمر ساخته اند اما بر هیچ یکی ازین تربتها چیزی ننوشته اند و نواب یمین الدوله
آصف خان وزیر که آصف جاه هم خطاب داشت در زمان شاهجهان پادشاه در اواخر ماه شعبان سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری مطابق بیستم
ماه نومبر سال یکهزار و ششصد و چهل و یک عیسوی جهیدی در غم و ماتم خواهر خود که معینه بانو نام داشت در عمر هفتاد و دو سالگی در لاهور فوت کرد و
نورجهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج این جهان را پدرود نموده مرقدش در لاهور است به پهلوی مقبره جهانگیر پادشاه و هیچ نوشته ندارد و نورجهان بیگم
را خواهری بود منیجه بیگم نام شوهرش نواب قاسم خان یکی از امرای جهانگیری و شاعری لطیفه پرداز سخن ساز بود و اصل قاسم خان از شیراز است
و چونکه نام زنش منیجه بود از آن سبب بنام زوجه خود مشهور شده چنانچه خلایق دربار پادشاهی او را قاسم خان منیجه میگفتند چون در مقام ذکر
نورجهان بیگم ذکر شعر گفتن او در میان آمد لازم گردید که شمه از احوال بعضی مستورات که بشاعری نام برآورده اند با اشعاری چند که از زبان ایشان سر زده مرقوم گردد

مستماة مهری

مهدرات الخیال مرقوم است که مهری نام دختری خورشید طلعتی بود که از شمه جمالش عروسان بهشت را جلوه گری آموختی و از تاب عارض اتش آفتاب جهانتاب را آتش غیرت سوختی با این همه حسن رعنائی بالباس فلکی
و زیور معانی آیدار آراسته سخن بسیار نازک گفتی از ندیمان محفل علیای نورجهان بیگم بود و در خدمت بیگم بالاتر از همه جا داشت ناگاه خواجه حکیم که شوهر مهری بود و پایه اعتبار بیگم مهری را
دیده که خواجه ابعلبینه حکیم آن تمیز فایق عنصر آمد که بالهام بهمرسیده که خود بانجه بیگم رساند بیشتر از آنجا که تعجیل نموده و ضمن آن جمع کات عریضه او مشاهده می نمایند بیگم بجانب مهری توجه
نموده فرموده که زود این که سعی او را جاهل بعلم در آید مهری بیاورد بیت بیگم گفت ابیات مرا او بعلم مهری نگاشته مهری فادار نخواهد شد از ضعف پیری قوتی نیست چنانکه پای برادری ندارد
بیگم بخندید و صله لایق حال از تصدق مهری بخشید نمونه از اشعار مهری این غزل است

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود	آن مویم به یک قطره می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حیرت خود	در هر کس که زدم بی خود و لایعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع	داشت او خود به زبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه زاری دل	لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت شنیدستم من	سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را	حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

مسماة زوجه شیخ عبد الله

بسیار خوش طبع و خوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن حسن و جمال و غنج و دلال و خلق و مروت آراستگی تمام داشت و شیخ عبد الله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شوهر او است و این مطلع زوجه او در رفته اشتهار دارد

مطلع

روم بباغ و نرگس دیده وام کنم	که تا نظاره آن سرو خوش خرام کنم

مسماة نهانی

مصاحب و همنشین خرم بیگم والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازه جمال دلکش و فطرت بلند و دستی که بر زبانها افتاد و بزرگان هر قوم او را خواستگاری می‌نمودند بنابران نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر بران که هر کس این رباعی را جواب گوید در حباله نکاحش در آید گویند که از موزونان روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامد

رباعی

از مرد برهنه روی زر می طلبم	از خانه عنکبوت پر می طلبم	من از دهن مار شکر می طلبم	از پشه ماده شیر نر می طلبم

مسماة بیرونی

اصلش از کشمیر است و لولی بود گویند که در عهد جهانگیر پادشاه از غایت علو فکر ترک پیشه خود کرده در گوشه قناعت و توکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا عرب بچه که خالی از تعشق نبود آمد و چون دعا به او رسید او را طلبید یعنی بر خاطر شعر اگر آن آید یکی از آن میان این رباعی را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوه کفر و دین بهم ساخته	غم را بوجود خود عدم ساخته	آثار بزرگی ز جبینت پیداست	که ما عرب که به عجم ساخته

بزرگی فی البدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

روزی که نهادیم درین راه قدم را	گفتیم صلا است عرب را و عجم را

و این بیت نیز از و مشهور است

بیت

سر بود زبالا م کوی که او ستاد ازل	رشته جانم بجای تار طنبور است

مسماة الوان

لولی بسیار با فهم و مجلس آرا و سلیم الطبع بود و منکوحه ملا بقائی است که امیر نظام الدین علی شیر معتقد او بود گویند ملا بقائی را با توان شاعره بسیار دست میداد و نکته رنگین و باریک در میان می آمد از آنجمله توجه ملا این رباعی فرمود

رباعی

یاران ستم بزرگی کشت مرا	کاواک شده چو نی ز دو پشت مرا	گر پشت بسوی تو و می خوابکنم	باید اگر کند بضرب انگشت مرا

نوالی الثان در جواب نوشت

سیم خوانگی سست رگی گشت مرا … روی نبود از و بخر پشت مرا
قوت نخنانکه با تو اندبر و نشست … بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا

مسماة سمرقندی

از بلده محفوظ سمرقند است بس خوشگوی و شیرین کلام بود گویند بچهره آفتابی بود جهان افروز و در عشوه گری آتشی بود عالم سوز و سخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع یادگار اوست

مطلع

نشدیم خاک درت گرید رو ما نرسیم … چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسیم

دختر درویش قیام سبزواری

در فضل و بلاغت مشهور خصوص در علم عروض و قوافی مستثنی بود این مطلع برجسته از وست

ع

هر کجا آن مه بآن زلف پریشان بگذرد … هر که زلف او ببیند ز ایمان بگذرد

مسماة حجابی

دختر خواجه هادی استرابادی است در حسن و جمال بمثابه بود که آفتاب عالمتاب از رشک عارضش در زیر سحاب پنهان شدی و ماه جهان افروز از عکس رخسارش جلا یافتی گویند که از فرط حیا و عصمت در خلا و ملا نقاب از رخسار نازنین بر نگرفتی ازان رو حجابی تخلص نموده بود و این مطلع از وست

ع

بهر جمال تو آفتاب دو یکی است … خط عذار تو و مشکناب دو یکی است

مسماة عصمتی

از نوادر این طایفه بوده است و اقران او در کمال بلاغت و عصمت و صلاح او مقر اند و گفته اند که چون او از نبات ادم ممتنع الوجود است همانا که وجه تخلص عصمتی همین خواهد بود و این مطلع زاده فکر بکر اوست

بیت

از باشکستگان طلب کعبه مشکل است … آن کعبه که دوست و هم کعبه دل است

مسماة نشاطی

از اولاد سادات خراسانست و تولدش در محروسه نشابور واقع شده از سجیه نشاطی تخلص میکرد و شعرای عصر بر بلندی فکرش اقرار داشتند چنانچه این مطلع بزبان حال گواه این معنی است

ع

عاشقی با قامت ابرو کمانی کرده ایم … تا بجستی همتی پیمانی بلندی کرده ایم

مسماة دختر امیر یادگار

در فهم بلند مشش سخن بسیار است اما در حسن و جمال و لطف طبیعتش گفته اند نقاشش فطرت بر عنای او نقشی بر صحیفه ایام

نکشیده بود باغبان وهر گلی بر نگینی او در حدیقهٔ کائنات ندیده لا محال این مطلع رنگین او ست

بیت

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نی ‖ انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نی

مسماة تیمدی

از نسل سادات جرجان است عروس طبع سلیم او را بزیور تعریف و توصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

مراد دل بیست از دل بتو از هجر با خود ‖ چه گویم پیش بیدردان که در هجرا خود

و این غزل نیز از وست

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد ‖ واله شده سبز خطانم چه توان کرد

خیر نام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست ‖ تا مست شده چون ذکر زبانم چه توان کرد

ای سید از جور رقیبان ستم کار ‖ بر خیز رخ برین رفت فغانم چه توان کرد

صد تیر بلا و ستم جور رسیده ‖ زان ناوک ابروی بجانم چه توان کرد

مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم ‖ دیوانه لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آغائی

که او را ایاق نیز میخوانند گویند که وی در ایام سلطان حسین بهادر خان در بلده هرات مرجع خاص و عام بود جمعیت تمام و اموال با سر انجام داشته و حذم و حشم و دواب از گاو و گوسفند و اسپ و شتر و باغات و دکاکین بسیار داشته و هر سال فضلا و شعرا را غله خود وظیفه مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجه انعامی افتاد که وظیفه خواجه آصفی تاخیر یافت از انجهة خواجه این قطعه محمل نظم کرده فرستاد چون بمطالعه آغائی در آمد بخندید و حسن ادایش پسندید و غله مقرر مع شی زاید ارسال داشت

قطعه

ایا عروس خطا بخش و جرم پوش بگو ‖ اگر که وظیفه ما را قرار خواهی داد

بوقت غله مرا گفته که بار دهم ‖ سرم فدا در تو چند بار خواهی داد

و آغائی که خیلی خوش فکر بود این مطلع رنگین از وست

م

هشیاران عالم سر گرا دیدم و از غم ‖ دلا دیوانه شو دیوانه هم عالمی دارد

در فتح قلاع بادکوبه و دربند

اطراف قلعه بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد و طرفی دیگر که در جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام یافته که عروج بر چکاد آن از اندیشهٔ خیال بیرون است این هردو قلعه بباب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع قلعه دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است و قلعه دربند که یکطرف آن کوه بلند است و طرف دیگر باب دریای خزر پیوسته بعبور متردین و دشت خزر و قبچاق و ارس و سکنهٔ آن دیار که بر ولایت شیروان ایند بجز یک دروازه که درمیان آب سد سدید واقع است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست این

مات یازدهم

هر دو قلعه را شاه عباس صفوی در سال بستم از جلوس مطابق سنه یکهزار و هفده فتح ساخته و میر جلال الدین حسن صلامی صدر در
در تاریخ این فتح گفته

تاریخ

١٠١٧ ١٠١٧

فتح دربند چو شد هاتف غیبی میگفت ‖ فتح دربند پس فتح که مشهون آمد
مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ ‖ فتح دربند همایون همایون آمد

صاحب نسخه عالم آرای می نویسد که بین الجمهور مشهور است که سد سکندر ذوالقرنین که در قرآن ذکر آن آمده همین باب الابواب است که بجهت دفع مضرت یاجوج صقلان دشت آراکنار دریا تا البرز کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیراکه در اقصی دریا شرقی و شمالیست که ذوالقرنین در مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج از آهن و رصاص ترتیب داده و مسموع شده که این سد راه شاه نوشیروان کسری بجهت مضرت و دفع آسیب مردم دشت قبچاق که خرصورت اند و نوعی نشانی از آدمیان ندارند ترتیب داده و چون هر شیء را در مقام تعریف و ستودن بغرو کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق تجاربان سد نسبت کرده سد اسکندری نامیده باشند

میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی

از بلگرام است عمری دراز مسند ارشاد را زینت بخشیده و سلیقه شعر خوب داشت شب سوم رمضان سنه یکهزار و هفده هجری بعالم قدس خرامیدا و در بلگرام مدفون گردید مورخی تحفه تاریخی بروح او گذرانید

تاریخ

١٩ ١٠١٧

چو رفت واحد صوری و معنوی گفتم ‖ هزار و هفده شب جمعه ماه صوم سوم

مصرعه ثانی تاریخ صوری و هم معنوی است یعنی یکی تاریخ صوری که هزار و هفده است و تاریخ معنوی آن باشد که از روی حساب ابجد از اعداد همون مصرعه حاصل میشود لیکن آنکه نسبت عدد که از قاعده جمل زیاده است آن را بتعمیه تارک خارج کنند یعنی کلمه واحد که عددش از روی حساب ابجد نوزده میشود و احد صوری است و واحد که بمعنی یک است واحد معنوی است عدد این هر دو که نسبت شد چون از عدد مصرعه ثانی دور کرده شود تاریخ بر آید

شیخ علی احمد

فرزند شیخ حسین نقشی است که ذکرش پیش ازین مسطور شده بفضایل صوری اتصال داشت منقول است که در محفل جهانگیر بادشاه این بیت خواجه حسن دهلوی مذکور شد

ب

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ‖ من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

شیخ را بمجرد شنیدن این بیت حال دگرگون شد و بعالم دیگر شتافت و کان ذلک در هنیر دهم محرم سنه یکهزار و هنیرده و مولانا حسن این تاریخ یافته

تاریخ

١٠١٨

ای حسن یاد کن ز شیخ دو مرگ ‖ زانکه شیخ شمرده ام سالت
رفت در حالت سماع از آن ‖ شیخ دیگر نگشت احوالت
نادر عصر خود شیخ علی احمد ‖ که نظیری ندا شت در حالت
سال تاریخش از عرب جستم ‖ قال سلی مات و هو فی الحالت

سید کبیر

روضه او در اکبرآباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هیژده هجری فوت شده در لوح مزارش این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۱۸ امیر دین کبیر اهل عالم	ز عالم شد بر ضوان همنشین باد / چو کردم فکر تاریخ و فاتش	چو رحلت کرد از دنیای فانی / خرد گفتا که بار حمت قرین باد	مقام و منزلش خلد برین باد

میر نور الله ششتری

در سال هزار و نوزده هجری از این جهان فانی بملک جاودانی شتافته

تاریخ از مجالس المؤمنین

۱۰۱۹ میر نور الله عالی انتساب	زین زمانه با دل آگه شده	سال نقلش مظهر الحق زد رقم	عدن جای میر نور الله شد ۱۰۱۹

حوض جهانگیری

این حوضی است از یک پاره سنگ که تا امروز در قلعه اکبرآباد موجود است و دوره آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و نوزده هجری تیار ساخته بود و قطعه تاریخی مشتمل پنج بیت بر لبهای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از کهن سالگی سوای حروفی چند که جابجا نمایان هست همه زایل گشته مگر مصرعه اول و آخر که از آن تاریخ بر می آید تا هنوز باقی است راقم الحروف دو مصرعه دیگر را بدقت تمام خوانده چهار مصرعه ساخته و آن مصرعه ها اینست

تاریخ

۱۰۱۹ پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبرشاه	شهنشاهی که از عدلش شد کار تقدیر	طلب کردند چون از خضر سال او خرد گفتا	نهان شد از خجالت عزم زحوض جهانگیری ۹۴ ۱۱۱۳

اگر از عدد عبارت حوض جهانگیری عدد کلمه عزم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتینس ارمنی

در اکبرآباد قریب جهسن جهن کتوره گورستانی است که در آن مقام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد هندوستان گردیده و در اینجا وفات نموده بودند مدفون هستند از آنجمله یکی خواجه مرتینس ارمنی است که در زمان جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است ☆ اینجا مدفون است خواجه مرتینس ارمنی مقدسی که خود را غلام کرستینس میگفت و چون صاحب خیر بود هر چه با خود داشت بنذر آنحضرت بفقرا ایثار کرد در سنه یکهزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان ازبک بادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزاده عبد الله خان ازبک است و بعد فوت باقی بیگ خان که برادر او بود بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده با برادرزادگان واقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

برادرزاده خود ایام قلیخان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و شبرغان و دیگر محلات این طرف آب امویه را به برادر زاده دیگر نذر محمد سلطان داد و ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان لاچار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد روزیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسعادت و اقبال با سایر امرا و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و انواع اشفاق و مهربانی بظهور آورده بشهر آوردند شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند از انجمله خواجه شعیب جوسقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چون گروش های چرخ منقلب ... گشت پیدا در بخارا انقلاب
رهنمون شد دولت او را تا بهار ... رو بدرگاه شه مالک رقاب
این قران سعد را تاریخ جو ... کردم از اندیشهٔ قدسی خطاب
شاه ترکستان ولی خان آنکه است ... زیب بخش مسند افراسیاب
شاه عباس قدر قدرت که هست ... کامران و کامبخش و کامیاب
ساخت روشن شمع مجلس و گفت ... ماه شد مهمان بزم آفتاب ۱۰۱۹ ۱۰۱۹

از مصرعه آخر هزار و نوزده استخراج می یابد موافق تاریخ توجه با ایران اما وقتیکه بعزم ملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بیست بود آن نیز بتعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بیست ترتیب افتاد

تاریخ

عباس شد آن سپهر احسان ... کز پرتو اوست زیب ایران
قاآن زمان و صاحب محمد ... اورنگ نشین ملک توران
آمد بدرش ز روی اخلاص ... بر دست گرفته تحفه جان
جستم ز خرد چو سال تاریخ ... گفت آمده پادشاه توران ۱۰۲۰

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس جنت مکان فرمانروای ایران با خلعت فاخره بنام او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل بنام او رسید و این واقعه در سنه یکهزار و بیست و یک هجری رو داده این مصرعه که بتعمیه است در تاریخ وفات اوست

افگند پادشاه سخن چتر سنجری

مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افگنده یعنی اگر از اعداد پادشاه سخن که هزار و بیست و سه میشود دو عدد یعنی عدد حرف با که چتر پادشاه سخن است افگنده شود تاریخ بر آید

تاریخ پل در دهلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع است و مشهور به باره پله در عهد جهانگیر پادشاه مهربان آغا این پل را در سنه هزار و بیست و یک هجری بنا انداخته و این تاریخ بر آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

از جهانگیر شاه اکبر شاه ... آنکه عدلش ضیای عالم کل
هند را در زمان سلطنتش ... عهده ای می نویسد آن طبل
سال هفتم ز عهد سلطنتش ... که بنالد ز شور گل بلبل
دوستان را چه بدر است افسر ... دشمنان را بان فاتحه غل
بوستانیست حضرت دهلی ... بوی از گل گرفته رنگ از پل
مخلص خاص مهربان آغا ... خادم قصر شاه حرم گل

بدیار دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در هنگام ورود این دولت ابراهیم عادل شاه والی آنجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردید و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری در انجا مشاهده کرد فریفته گردیده دختر خود را در حبالهٔ نکاح او درآورد و شیخ فیضی وقتیکه از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شده در عریضه خود از احمدنگر به اکبرشاه پادشاه نوشته بود که در احمدنگر دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر مرتبهٔ عالی دارند یکی ملک قمی و دیگر ملا ظهوری فقط و ناظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یکسال بعد از وی و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه گفته که یکعدد از روایت ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

1025

ملک آن پادشاه ملک معنی — که بنامش سکه نقد سخن بود
سوی گلزار جنت رفت آخر — که دلگیر از هوای این چمن بود
جهان آفاق گیر از کلک معنی — که عهد ملکش از قم تا دکن بود
بجستم سال تاریخش ز ایام — بگفتا او سر اهل سخن بود ۱۰۲۵

در محاصره قلعه ایروان

در سنه هزار و بست و پنج هجری سلطان احمد پادشاه روم محمد پاشا را برای تسخیر بعضی از ملک ایران فرستاد و او با لشکر گران و توپ ها و عرابه جز بزرگ بیشمار روی توجه بطرف ایران نهاد گویند که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود شاه عباس صفوی ازین مطلع شده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شد محمد پاشا با لشکر روم در عشر ثالث شعبان آمده قلعه ایروان را محاصره ساخت و مکرر به تسخیر قلعه بسعی موفور و جهد غیر محصور بجا می آورد و توپچیان روم شبانه روز از توپ انداختن خالی نبودند و محصوران از اندرون قلعه بدفع دشمنان قیام داشتند و صدمات دلیرانه رومیان را بضرب گلوله تفنگ دفع می نمودند چون مدت محاصره بامتداد کشید در آخر رومیان از تسخیر قلعه مایوس شده پیغام صلح نمودند و بتاریخ بست و پنجم شهر شوال طبل ارتحال کوفته بجانب عرض روم بازگشتند درین آمد و رفت قریب چهل هزار کس از رومیان در پای قلعه خصوصاً از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند در آغاز محاصره و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی شبی در عالم رویا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیم حایل شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند فتح و ظفر از کدام خواهد بود آن شخص بجواب گفت که فتح از لسیر علی مصنف کتاب عالم آرای عباسی این عبارت را به اضافه عالی دلی بوزن درآورده و از تواردر اتفاق موافق تاریخ این سانحه یافته بسلک نظم کشید

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز — سردار بصد هزار مکر و دستعلی
بربست کمر بکینش از لطف اله — بر زد بمیان خویش دامان علی
تا زین دو گروه فتح از جانب کیست — کین راز شود عیان باو نیک علی
این نادره ترکه این ندای غیبی — ...

از است ز بهر دفع اشاه جهان — فوجی ز جنود حق بصد زیب حلی
سنجو است یکی ز بندگان درگاه — در واقعه میند از قضا از لی
بشنید ز هاتفی که بگفت ز غیب — فتح از لسیر علی عاسے دلی ۱۰۲۵
تاریخ فنای آن از لطف علی

1025

بالجمله بیامن الطاف الهی ظفر و نصرت قرین حال منسوبان شاه ایران گشته چندین هزار ذکور و اناث از شیعیان که در قلعه بودند از آسیب دشمنان توسی نجات یافتند فی الحقیقت آن روز سعید میانه ایشان عید گشت چنانچه خواجه محمد یوسف قزوینی این تاریخ گفته

تاریخ

مهره ها بر بساط عربده چید		دو سه ماهی بدور قلعه نشست		وارد ملک ایروان گردید	چونکه سردار لشکر رومی
چاره جز فرار خویش ندید		کمر کبر بر میان بربست		نیمه لشکرش بقتل رسید	دید کز تیغ شیعیان علی
لشکر روم منهزم گردید		دولت شاه دین بساعت علی		ونیمه آخرین بضعف رسید	ماه شوال چون به بست گذشت
		آمد امروز شیعیان را عید ۱۰۲۵		پی تاریخ آن خرد گفت	

۱۰۲۵

ملک عنبر حبشی

غلام بهادر نظام شاه بادشاه احمدنگر دکن بود که بامارت رسیده چون بهادر نظام شاه در سنه هزار و هشت در عهد اکبر شاه بدست امرایان او افتاده در قلعه گوالیار محبوس شد ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را برای نام بر تخت نشانیده آن ولایت را بتصرف خود داشت تا آنکه در سنه یکهزار و بست و پنج هجری عاجز شده احمدنگر را بدست مردمان جهانگیر بادشاه سپرد در تاریخ این معامله عزیزی این مصرعه بتعمیه یافته ع سر غلام رکنه بیرکن و حساب طلب ٭ یعنی سر غلام که حرف غ است و عدد آن یکهزار میشود اگر با عدد کلمه کهنه که بست و پنج میشود یکجا نمایند تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی در عمر هشتاد ساله در سنه یکهزار و سی و پنج هجری فوت شده در دولت اباد مدفون است

۱۰۲۵

ستاره دم دار

در ماه محرم سنه یکهزار و بست و هشت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار و ششصد و هیژده عیسوی ستاره دم دار نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامه جهانگیری در واقعات سال سیزدهم از جلوس جهانگیر بادشاه می نویسد که بتاریخ شانزدهم دیماه که مطابق نوزدهم ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح به سه گهری در کره هوا ماده بخاری بشکل عمودی نمودار شد و هر شب پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد که دو سر باریک و میان کنده خمدار مانند و سره پشت بجانب جنوب در روی بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را با صطرلاب معلوم نمودند که بست و چهار درجه فلکی را باختلاف منظر سایر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در وظاهر میشود و جای اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهة جنوب نیز دارد و انایان فن نجوم این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود ولیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این انچه در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افگنده و با و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از از منه ماضیه نبود و نشان نمیدهند و در کتب معتبر اهل هند ثبت نگشته پیش از ظهور این سیاره بیک سال اثر و با ظاهر شده تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاهجهان الواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت هشت سال روزگار بدسگال ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشده و چه خانها که خراب نگشت فقط نورجهان بیگم زوجه جهانگیر بادشاه که در سخن گوئی مهارت کمال داشت در ایامی که این ستاره ظهور نموده دفعةً کمال بلخاطر مروضم راه یافت این بیت که شعرای وقت بسیار پسندیده اند گفته

بیت

بدیار دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد از او از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در بیجاپور در این دولت ابراهیم عادل شاه والی آنجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردید و چون بوجه قابلیت ملا ظهوری در آنجا مشاهده کرد فریفته گردیده دختر خود را در حباله نکاح او درآورد و شیخ فیضی وقتیکه از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شده در عریضه خود از احمدنگر به اکبرشاه بادشاه نوشته بود که در احمدنگر دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند یکی ملک قمی و دیگر ملا ظهوری فقط و ناظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بیست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یک سال بعد از وی و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه گفته که بنقل از روایت ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

ملک آن پادشاه ملک معنی سوی گلزار جنت رفت آخر	که بنامش سکه نقد سخن بود که دلگیر از هوای این چمن بود	چنان آفاق گیر از کلک معنی بجستم سال تاریخش ز ایام	که حد ملکش از قم تا دکن بود بگفتا ادسه اهل سخن بود ۱۰۲۵

۱۰۲۵

در محاصره قلعه ایروان

در سنه هزار و بیست و پنج هجری سلطان احمد بادشاه روم محمد پاشا را برای تسخیر بعضی از ملک ایران فرستاد و او با لشکر گران و توپ ها و عراده جز بران بیشمار روی توجه بطرف ایران نهاد گویند که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود شاه عباس صفوی ازین مطلع شده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شد محمد پاشا با لشکر روم در عشر ثالث شعبان آمده قلعه ایروان را محاصره ساخت و مکرر به تسخیر قلعه بسعی موفور و جهد غیر محصور بجا می آورد و توپچیان روم شبانه روز از توپ انداختن خالی نبودند و محصوران از اندرون قلعه بدفع دشمنان قیام داشتند و صدمات دلیرانه رومیان را الضرب گلوله تفنگ دفع می نمودند چون مدت محاصره بامتداد کشید در آخر رومیان از تسخیر قلعه مایوس شده پیغام صلح نمودند و بتاریخ بیست و پنجم شهر شوال طبل ارتحال کوفته بجانب عرض روم بازگشتند درین آمد و رفت قریب چهل هزار کس از رومیان در پای قلعه خصوصاً از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند در آغاز محاصره و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی شبی در عالم رویا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیم حایل شده دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند فتح و ظفر از کدام خواهد بود آن شخص بجواب گفت که فتح از اسد علی و مصنف کتاب عالم آرای عباسی این عبارت را به اضافه عالی دلی بوزن درآورده و از اتفاق موافق تاریخ این سانحه یافته بسلک نظم کشید

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز سربست کمر بکینش از لطف اله تا زین دو گروه فتح از جانب کیست	سردار بصد هزار مکر و دسته بر زد میان خویش دامان علی کین راز شود عیان باو نیکت علی این نادره ترکه این ندای غیبی	آراست ز بهر دفع آن شاه جهان سپاه است یکی ز بندگان درگاه بشنید ز هاتفی که بشگفت ز غیب تاریخ فنای اشد از لطف علی	فوجی ز شود حق بقصد بیت علی در واقعه بند از قضا ارتلی فتح از اسد علی عاسے دلی ۱۰۲۵

۱۰۲۵

بالجمله بیامن الطاف الهی ظفر و نصرت قرین حال منسوبان شاه ایران گشته چندین هزار ذکور و اناث از شیعیان که در قلعه بودند از آسیب دشمنان توسی نجات یافتند فی الحقیقت آن روز سعید میانه ایشان عید گشت چنانچه خواجه محمد یوسف قزوینی این تاریخ گفته

تاریخ

چونکه سردار لشکر رومی
دید کز تیغ شیعیان علی
ماه شوال چون ز بیست گذشت

وارد ملک ایروان گردید
نیمهٔ لشکرش بقتل رسید
ونیمهٔ آخرین بضعف رسید
پی تاریخ آن خرد گفت

دو سه ماهی بدور قلعه نشست
کمر مکر بر میان بر بست
دولت شاه دین مساعد گشت
آید امروز شیعیان را عید ۱۰۲۵

مهره با بر بساط عربده چید
چارهٔ جز فرار خویش ندید
لشکر روم منهزم گردید

1025

ملک عنبر حبشی

غلام بهادر نظام شاه پادشاه احمدنگر دکن بود که بامارت رسیده چون بهادر نظام شاه در سنه هزار وهشت در عهد اکبر شاه بدست امرایان او افتاده و در قلعه گوالیار محبوس شد ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را برای نام بر تخت نشانیده آن ولایت را بتصرف خود داشت تا آنکه در سنه یکهزار وبیست وپنج هجری عاجز شده احمدنگر را بدست مردمان جهانگیر پادشاه سپرد در تاریخ این معامله عزیزی این مصرعه بتعمیه یافته مصرع سر غلام رکنه سر کن وحساب طلب ** یعنی سر غلام که حرف غ است و عدد آن یکهزار میشود اگر با عدد کلمه کهنه که بیست وپنج میشود یکجا نمایند تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی در عمر هشتاد ساله در سنه یکهزار وسی وپنج هجری فوت شد و در دولت اباد مدفون است

1025

ستاره دم دار

در ماه محرم سنه یکهزار وبیست وهشت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار وششصد وهیزده عیسوی ستاره دم دار نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامه جهانگیری در واقعات سال سیزدهم از جلوس جهانگیر پادشاه می نویسد که بتاریخ شانزدهم دیماه که مطابق نوزدهم ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح به سه گهری در کرهٔ هوا ماده بخاری بشکل عمودی نمودار شد و هر شب بیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد که دو سر باریک و میان کنده همراه مانند دیره پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را باصطرلاب معلوم نمودند که بیست وچهار درجه فلکی را باختلاف منظر سایر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در وظاهر میشود وجای اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و اربابان فن نجوم اینقسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستارهٔ مرئی گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود ولیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد ممالک هندوستان پرتو ظهور افگنده وبا وطاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضیه نبود و نشان نمیدهند و در کتب معتبر اهل هند ثبت نگشته پیش از ظهور این سیاره بیک سال اثر و باظاهر شده تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاهجهان الواب شورش وفساد مفتوح گشت و هفت هشت سال روزگار بدسگال بترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشده و چه خانها که خراب نگشت فقط نورجهان بیگم زوجه جهانگیر پادشاه که در سخن گوئی مهارت کمال داشت در ایامی که این ستاره ظهور نموده دفعه کمال بلحاظ مردم راه یافت این بیت که شعرای وقت بسیار پسندیده اند گفته

بیت

ستاره نیست بدین طول سر بر آورده — ز فلک لشاطری شبه کمر بر آورده

تاریخ بنای مدرسه اول یلنگتوش بی

یلنگتوش بی بهادر که از امرای جماعة الجین است و در رکاب سلاطین ذوی الاقتدار الق حیات خویش صرف خدمت ساخته لشکرها شکست داده و ولایت ها فتح نموده و زرهای بیشمار و غنیمت بسیار بدست آورده ترک خدمت سلاطین نموده متوجه بقعات خیر گردیده اند و خانقاه و غیره فی سبیل الله عمارت کرده چنانچه در سال هزار و بست و هشت در ولایت سمرقند در برابر مدرسه مرزا الغ بیگ گرگانی مدرسه عالی بنا کرده و مولانا میر حاج در تاریخ تمامی این مدرسه چنین فرموده

تاریخ

امیر صفدر عالی یلنگتوش که آمد	پی بدیع کمالش زبان ناطقه بر در	بنای مدرسه کرد آن چنانکه زمین را	باوج چرخ رسانید از آن لوای تفاخر
بسال الهان رسید بر فراز طاق رفعتش	عقاب عقل به تیزی سعی بال تدبر	فقر نعمان رسید بر سر منار منقش	حریف بر فن اندیشه با کند تفکر
چو راست کرد مهندس نمونه خم طاقش	فلک ز ماه نو انگشت می گزد ز تحیر	یلنگتوش بهادر چو بود بانیش آمد	حساب سال بنایش یلنگتوش بهادر

۱۰۲۸

تاریخ بنای خانقاه یلنگتوش بهادر

و یلنگتوش بهادر در سنه هزار و بست و هشت بر سر مزار حضرت مولانا خواجگی کاشانی خانقاهی عالی عمارت کرده و بعضی از املاکات خود را وقف آن نموده یکی از شعرای وقت تاریخ آن یافته

تاریخ

۱۰۲۸ ۱۰۲۸

تاریخ خانقاه فرح بخش و فیض یار	ینبوع فیض و تجا حضور ابرو در دو است

۱۰۲۸

ذکر افتادن شهاب از آسمان و ساختن شمشیر از آن

در اقبال نامه جهانگیری مرقوم است که در زمان دولت جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری در یکی از مواضع پرگنه جالندهر متعلقه پنجاب هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم برخاست در اثنای این شور روشنی برق روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت قطعه زمین موازی دوازده درع در طول و عرض نوعی سوخته شد که نشانی از سبزه نماند هنوز اثر حرارت داشت هرچند زمین را کندیدند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر میگشت تا بجای رسیدند که پارچهای آهنی تفته نمودار شده بحدی گرم بود گویا همین دم از کوره آتش برآورده اند محمد سعید عامل پرگنه مذکور آن را در خریطه کرده و مهر بر سر آن نهاده روانه حضور نمود و بادشاه استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولا داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر تیک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر یک و سه جزم باشد ضم ساخته اجمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته نظر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده و بدستور شمشیرهای یمانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند در برش با شمشیرهای اصل اول برابر آمد فقط

شیخ بهاء الدین آملی تخلص بهائی

ولد شیخ حسین است در صغر سن به تحصیل علم مشغول گردیده در جمیع فضایل و کمالات باندک روزگار سرآمد افاضل اعصار گردید و تصانیف بسیار یادگار گذاشت از انجمله یکی نان حلوا است معاصر شاه عباس صفوی بود بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین و الف در اصفهان درگذشت لاش او را بموجب وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند در تاریخ رحلتش علامه دلیل

ابو طالب که وزیر شاه عباس بود این قطعه نظم کرد

تاریخ

رفت چون شیخ ز دار فانی — گشت الوان جنانش ماوای
دوستی جست ز من تاریخش — گفتمش شیخ بهاء الدین آی ۱۰۳۰

عزیزی دیگر ** افسوس ز مقتدای دوران ** یافته و صاحب بحر الواصلین ** شیخ عاجاه ** یافته
۱۰۳۰ ۱۰۳۰

عمارت اوجین

چون بحکم شاهجهان ابن جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی هجری دو محل سراهای دلچسپ بر چشمه کالیه دیهه در اوجین تعمیر یافت این تاریخ بر دروازه آن عمارت منقوش ساختند.

تاریخ

بحکم شاه جهان ساخت این دو عبرتگاه — حسن بعهد جهانگیر ابن اکبر شاه
بهشت روی زمین ما فت تاریخش — که سروران جهان است منزل دلخواه
۱۰۳۰

تاریخ مسجد بنگاله

نواب ابراهیم خان فتح جنگ که خالوی نور جهان بیگم بود و بعضی نوشته اند که خواهر نور جهان بیگم در عقد نکاح خود داشت در سنه دوازدهم جهانگیری بمنصب چهار هزاری و الا پایه گردیده بنظم صوبه بنگاله از تغیر قاسم خان نبیره شیخ سلیم چشتی سرفرازی حاصل نموده و در سنه نوزدهم بسال یکهزار و سی و دو هجری در اکبر نگر مشهور بتانده که بمقابله سلطان خورم پسر جهانگیر بادشاه که دران ایام از پدر باغی بود بزرم شدید پیوسته بعد مردانگی شهید گردیده این ابراهیم خان در ایام حکومت خود در سال ** یکهزار و سی هجری مسجدی در بنگاله تعمیر ساخته و عزیزی در تاریخش این مصرعه یافته ع بنا که گشت بانی نهاد ابراهیم **
۱۰۳۰

حمام الله وردی خان

در اکبر آباد قریب موضع چهیپی تولہ حمامی است نواب الله وردی خان یکی از منصبداران بادشاهی در زمان جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری تعمیر نموده بود حالا رو بانهدام دارد بر دروازه حمام مذکور این تاریخ منقوش است +

تاریخ

در ایام شهنشاه جهانگیر — که می زیبد باو عالم پناهی
بشهر آگره دار الخلافت — که باشد پای تخت پادشاهی
الله وردی خان بنا کرد — چنین پاکیزه حمامی که خواهی
صفائش در رو بام خورشید — فضائیش با فلک در بارگاهی
ز موج آب عکس قرص گلجام — همیشه حوض او پر ماه و ماهی
پی تاریخ بنیادش دلم را — بغسل فکر شستم از سیاهی
گرفتم دامن پاکان و گفتم — بنای خیر حمامی مباهی
۱۰۳۰

پوشیده مباد که اسم جهانگیر در اول مصرعه و لفظ مباهی در آخر مصرعه شکسته بود مولف بغور تمام این هر دو لفظ را مندرج ساخت اغلب که درست باشد

زلالی خوانساری

در اختراع تازگی عبارت و نازکی اشارت بی نظیر افتاده عمده مثنویات او محمود و ایاز است سال آغازش که احدی و الف باشد این بیت تصریح می نماید

تاریخ

* در استفتاح این منشور نامی	نحو تاریخ ختمش از لطایفی *

۱۰۰۱

و تاریخ اختتامش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکنند

* الهی عاقبت محمود باشد * ۱۰۲۴

و زلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرعه در تاریخ وفات اوست

* از جهان رفت زلالی بجنان * ۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود ولادتش در بلدهٔ لاهور بروز دین بست چهارم امرداد ماه الهی سال سی و دو جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیرهٔ راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت و چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود بعد ازین نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش بر آورده بود و همراهان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدخشی پسر مرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبدالرحیم گرفته و مسلسل بزنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاه داشتند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر دو بعضی بسواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند بر دو رویه در جوانب شهر بر دار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبرآباد گریخته بالهٔ آباد رفت و در انجا رخت اقامت انداخت تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول در گذشت مزارش در بلدهٔ الهٔ آباد بفاصلهٔ یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است و گرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی مرزا خرم حسب الحکم پدر به تسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برد و دران دیار در سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرد و در جهانگیرنامه نیز مسطور است که او در دکن در ششم بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضهٔ درد قولنج فوت کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر الهٔ آباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعش او را جهت احقاق شهادت او از قبر بر آورده بودند شاید که بعد از ان روانهٔ الهٔ آباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در انجا بود بالجمله اندرون احاطهٔ مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم نیست که آن مدفن کیست بعضی گویند که این روضهٔ بی بی تنبولن است گنبد دویم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بر مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخته بود اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که بر بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبدی بر آن تعمیر یافته تاریخ و رباعی که بر لوح مزار و گرد این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

چون چرخ فلک گردش خود وا شگفت	در زیر زمین آینه خود به نهفت	تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب ملک بخلد شد بیگم گفت

۱۰۱۴

رباعی بر گرد تربت مذکور

بیگم که ز عفت رخ رحمت آراست	اقلیم عدم ز نور عزت آراست	سبحان الله زهی کمال عفت	از حسن عمل چو روضهٔ جنت آراست

و روضه که در وسط باغ مقابل دروازه کلان است میگویند که همشیره سلطان خسرو و این عمارت را در سنه یکهزار و سی و چهار هجری برای مدفن خود تعمیر ساخته بود لیکن وفاتش جای دیگر بوقوع آمده و این عمارت همچنان خالی ست اشعار بسیار اندرون گنبد بخط نستعلیق مرقوم ست اما چندی ازان اشعار بسبب کهن سالگی زائل شده اند مصرعه اول ازان اشعار این ست مصرعه خرم از روز که مارخت ازین خانه بریم + و تاریخ تعمیر آن عمارت که مشتمل بر سه بیت بود بر پیشانی دروازه آن روضه کندیده بود ندا ما بیت مطلع بسبب امتداد ایام زائل گشته و دو بیت دیگر اینست +

تاریخ

۱۰۳۴

بر در ملایک رحمت همیشه نور نثار	زهی نمونهٔ خلد برین مبرا ز خاک	خرد ز سال بنایش بصفحهٔ فکرت	نوشت با قلم اختراع روضهٔ پاک

۱۰۳۴

و روضه که اندرون احاطه مذکور بسمت مشرق است مرقد سلطان خسرو ست همه اشعار و تاریخ وفات او که اندرون روضه قریب گنبد مرقوم ست اینست

ابیات با تاریخ

آه افسوس آسمان را حسرت بیداد شد
اهل و باشش ناگاه از فلک کاهش شاد
گلعذاری را طراوت چیست کاغذ خار گر
آن گل رعنا که بود آرای گلشن صد دریغ
شد قبا بر قامت مردم قبا در ماتمش
شد غریق رحمت حق چون دل پاک بود

آری آری کار چون بر ظلم آمد داد شد
هر کجا زد شعله خاکستر بر باد شد
از پی چاک قبا صد سوزن فولاد شد
عندلیبان را برنگ بوی او دل شاد بود
شاه حسرت را بسوی خلد چون ارشاد شد
خاص درگاه خدا و همدم اوتاد شد

زندگی زو خیمه بیرون زد بهار عمر وی
گلبنی هر جا که بینی برگ ریز اندر پی ست
چون بلبل را نم صد حیف که میسوزد بپا
چاک پیراهن شد از قتل او در باغ غم
آن تن نازک که بر وی بود دیبا پرنیان
سلخ ارشد سال فوتش [illegible]

دید چون بنیاد عالم را خراب آباد شد
بلبل این باغ بودن مصلحت نا یاد شد
مشکل است اما نه با ما مسکین عشاد شد
هم زمین گریست هم آسمان فریاد شد
در ته خاک جفا افسوس آسوده شد
مسکن جنت نعمان پاک او آباد شد

۱۰۳۱

بعد وفات سلطان خسرو مرزا خرم که برادر سیومی او بود خواست که سلطان پرویز را نیز که برادر دویمی او بود بکشد تا بخیالش غیری بعد فوت پدر بر تخت نشیند لیکن شهزاده پرویز از قضای الهی در سنه یکهزار و سی و پنج فوت نمود و سلطان خسرو را دو پسران بودند یکی داور بخش دومی گرشاسب و ایشان حسب الارشاده مرزا خرم یعنی شاه جهان بادشاه در عنفوان جلوس او یعنی در سنه یکهزار و سی و هفت هجری بقتل رسیدند +

پل قلعه سلیم گڈه

این پل مابین قلعه سلیم گڈه که حالا مشهور بنور گڈه ست و قلعه شاهجهان آباد واقع ست از جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی و یک هجری احداث نموده بر دو جانب پل مذکور این تاریخ منقوش ست

کتبهٔ مغرب

بحکم بادشاه هفت کشور	چو این پل گشت در دهلی مرتب	شهنشاه و عدل و داد و دهبر	که وصفش را نشاید کرد تحریر
جهانگیر ابن اکبر شاه اکبر	پی تاریخ اتمامش خرد گفت	که شمشیرش جهان را کرد تسخیر	پل شاهنشه دهلی جهانگیر

۱۰۳۱

کتبه سمت مشرق

شد بحکم شاه نور الدین جهانگیر عظیم
سال و تاریخش مبارک آن صراط المستقیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه نجف و تسخیر نمودن قلعه بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضه شاهنشاه خطه نجف و ائمه کرام بغداد از اصفهان با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بودند قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه غبار محمد توسقا قزوینی بنظم آورده

تاریخ

در بیست که عزم نجف شاه ولایت	سید اشرف شاهنشه جهان با دل آگاه چون گفت توکلت علی الله روان	اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا تاریخ همان شد که توکلت علی الله ۱۰۳۲	گردید زسر کرده قدم عازم آن راه

۱۰۳۲

در غره ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نمودند و عساکر ظفر مآثر بمحاصره شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه کشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بیست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف نوابان این دودمان بیرون رفته بود به نیروی اقبال مسخر اولیای دولت گردید

تلسی داس شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت است در میان هندوان مشهور است و بروز شنبه ساتین شکل پچه سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سمبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بیست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بیست و سه عیسوی بود در بلده بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

ساون سکل استمی تلسی تجی سریر	سمبت سوره سی اسی گنگ کی تیر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبد الواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلده سرهند وقوع یافته و کلمه خاشع ۹۷۱ تاریخ تولد اوست در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و شیخ دران هنگام سواطع الالهام را که تفسیریست بی نقط تصنیف میکرد گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان گردانش متعسر بل متعذر است و من هرچند بحر تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بهم نرسید شیخ احمد اگرچه در انشای عبارت بی نقطه چندان استعمال نداشت اما از ذکای ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل خیالات عبارت موزون و مسجع الشان فرمود که حرف نکته سنج در اندیشه تعریف آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره وقت خود می آورد بعد از فوت پدر بخدمت فیض منقبت خواجه فانی زخود باقی بحق رسیده اخذ طریقه نقشبندیه نمود تالیف فراوان و تصانیف بسیار از و بر صفحه روزگار یادگار مانده وفاتش سلخ ماه صفر روز سه شنبه وقت چاشت سنه اربع و ثلثین و الف واقع شده و تاریخ وفات او از مصرعه آخر این رباعی پیدا با یکعدد زیاده میشود ❊❊

تاریخ ۱۰۳۵

او محرم راز کعبهٔ وحدت بود — او منبع نور و مسند عزت بود
ممدوح جواد و معدن حضرت بود — برهان کمال هادی جنت بود ۱۰۳۵

واین چند ابیات در تاریخ رحلت او از کتاب تحفة الواصلین نوشته شد

تاریخ

انکه او جوهر خردمندی است — احمد کابلی و سرهندی است
بی شک آن شیخ عافیت محمود — از مریدان خواجه باقی بود
الف ثانی با و مجدد شد — وآنکه احمد بجای احمد شد
خواجه صدیق و شیخ عبد الحی — داشت اقبال سرمد از وی
سال نقلش بگو بنور احد — نور اوج بهشت از احمد ۱۰۳۵

نقشبندی است آن ستوده سیر — رونق افزای شرع خیر بشر
او مجدد بالف ثانی بود — واقف سر جاودانی بود
از مریدان اوست بس مشهور — میر نعمان در آدم و بنور
او بسلخ صفر سفر فرمود — زین جهان سوی جنت معبود
مرقد او بشهر سرهند است — زان زحق فیض بهر سید است

میر عبد الله ترمذی مشکین قلم

از اولاد شاه نعمت الله بوده و باخلاق ستوده اتصاف داشت خط نستعلیق را بغایت صاف با اصول و اسلوب می نوشت واز حضرت جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز و مباهی شده چنانچه خود میفرماید ۱۰۳۵

ع

وصفی تخلص من و مشکین خطاب من — این نامها ز شاه شهنشاه یافتم

منظومات بسیار دارد و در سنه هزار و سی و پنج در گذشت و این مصرعه تاریخ وفات اوست

تاریخ ۱۰۳۵

ز دنیای دنی قطب زمان رفت ۱۰۳۵

سلطان پرویز

پسر دویم جهانگیر بادشاه بود در کابل متولد شده و مادرش که صاحب جمال نام داشت دختر خویش زین خان کوکه بود در عمر سی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سنه یکهزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرده و معتمد خان صاحب جهانگیرنامه که یکی از منصبداران بادشاهی بود بدیهه این تاریخ گفته

وفات شاهزاده پرویز ۱۰۳۵

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جهانگیر بادشاه بهند وارد شده و در سنه یکهزار و بست و هشت بعهدهٔ ملک الشعرائی سربلندی یافته سخن سنجان او را باستادی قبول دارند وفاتش در سال یکهزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از تاریخ وفات او خبر میدهد از رشید است

تاریخ ۱۰۳۵

وا وا فلکی ز عمر طالب جان داد — امروز بنای نظم از پا افتاد
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت — حشرش بعلی ابن ابی طالب باد ۱۰۳۵

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

از معلمان عالمگیر بادشاه بود و در معقولات و منقولات مهارت تمام داشت در اواخر عمر نابینا شده چند ده بطریق تشیع عمل

از شاهجهان پادشاه یافت در وطن ستردی بود تا آنکه رخت هستی از این جهان بیرون برد در مرات جهان
نما سال فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم است اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عدد شش صرف یکهزار و سی
و شش میشود بنابر آن درینمقام نوشته شد

آفتاب علم را آمد کسوف

۱۰۳۶

عبد الرحیم خان خانخانان

پسر بیرم خان خانخانان است یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی و جنت مکانی بوده در قابلیت و استعداد
تمام عیار و یکتای روزگار بود بزبان هندی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی
بفارسی ترجمه کرده بتاریخ چهاردهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد
و دو ساله در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز
موجود هست اما همه شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از دست

ابیات

بشمار شوق ندارم ... چند است ❊ خبر این قدر که دلم سخت آرزومند است ❊ نه دانه دانم و نی دام اینقدر دانم ❊ که پای تا بسرم هر چه هست در بند است
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است ❊ نگاه اهل محبت تمام سوگند است ❊ مرا فروخت محبت ولی نمیدانم ❊ که مشتری چه کس است و بهای من چند است
... ❊ دگر نه خاطر عاشق بهیچ خور سند است ❊ از آن خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم ❊ که اندکی بادای عشق مانند است

وفات نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی

در سنه هزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف بردند از انجا بکشمیر رفتند و در انجا بیمار شده کوچ بسوی لاهور نمودند
در اثنای راه روز یکشنبه بست و هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی مهر پانزدهم آبان ماه الهی
سنه بیست و دو از جلوس اکبر شاهی موافق روز باد بست و دوم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادق روز
رس بیست و سوم خور دین ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی موافق بست و هشتم تشرین الاول ماه رومی
سال یکهزار و نهصد و سی و نه اسکندری ملاحق بست و هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بست
و هفت عیسوی موافق روز اماوس پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار سمت بکر ماجیت
بود از این جهان فانی بعالم جاودانی سفر کرد نعش او را تجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و به شاهدره
در انطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند بر مرقدش این آیات مرقوم است
بسم الله الرحمن الرحیم هو الغفور الذنوب قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة
فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ... رب اغفر و ارحم الراحمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین ❊ مرقد منور
اعلی حضرت غفران پناه نور الدین محمد جهانگیر پادشاه توفی سنه ۱۰۳۷ فقط شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها گفته اند از انجمله این مصرع ❊ جهانگیر از جهان عزم سفر کرد ❊
و بعضی این ابیات در تاریخش گفته اند که عدد از سال وفات کم میشود ❊ تاریخ شهنشاهی جهان شاه جهانگیر
کز صیت عدل او به آسمان رفته ❊ چو نور الدین محمد بود نامش ❊ اذان الله ز فتنش ... رفت

۱۰۳۷

چه گویم نام وی گر حاتم طی | بعهد همتش نام دلستان رفت | گلستان جهان کش آب رنگ است | بهار دولت او چون در خزان رفت

ازین ماتم سپهر آخر نشست بر نشست | جهان غمگین شده او کامران رفت | چو تاریخ وفاتش جنت کشفی | خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت ۱۰۳۶

ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی و هفت سال و دو ماه و بیست و هفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بیست و دو سال قمری و هشت ماه و پانزده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه و نه سال یازده ماه و دوازده روز لقبش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته و در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بست هفتم صفر سنه هزار و سی و شش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بیست و یک سال و هشت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار از ان میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داور بخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده بمهمان خانه عدم شتافتند

سلطان داور بخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو ولد وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه و اعظم خان وزیر جهت انتظام ملک سلطان داور بخش را از محبس برآورده در بر اجپور بادشاه ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بروقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بسریر سلطنت بنشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان داور بخش را گفته اما یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ

۱۰۳۷

چو شد سلطان داور بخش از بخت | ب ان حور بر روی تخت والا | بجیب فکر سر بردم بسالش | خرد تاریخ گفتا بخت بالا

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت و آمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاهی روز یکشنبه بست دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند و بست چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بست ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادر او و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داور بخش گفته

تاریخ

۱۰۳۷

شد سریر جهان بادشاه داور بخش | چو رخت بست ز عالم سیاه شد ملکت | سپهر چادر نیلی بسر کشید و بگفت | نماند مالک اقبال یاور دولت

و در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بود این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

از شاهجهان بادشاه یافت در وطن سرهندی بود تا آنکه رخت هستی ازین جهان بیرون برد در مرآت جهان نما سال فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم ست اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عدد شش صرف یکهزار و سی و شش میشود بنا بر آن درینمقام نوشته شد.

آفتاب علم را آمد کسوف

۱۰۳۶

عبدالرحیم خان خانخانان

پسر بیرم خان خانخانان ست یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی و جنت مکانی بوده در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود بزبان هندی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بتاریخ چهاردهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد و دو ساله در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز موجود و مشهور ست اما همه شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از دست

ابیات

شمار شوق ندانسته ام که تا چند ست ✽ جز این قدر که دلم سخت آرزومند ست ✽ نه دانه دانم و نی دام اینقدر دانم ✽ که پای تا بسرم هر چه هست در بند ست ✽ بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکار ست ✽ نگاه اهل محبت تمام سوگند ست ✽ مرا فروخت محبت ولی نمیدانم ✽ که مشتری چه کس ست و بهای من چند ست ✽ ردای حق بکس ست عنایتی است از دوست ✽ وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند ست ✽ ازان خوشم به سخنهای دلکش تو رحیم ✽ که اندکی بادای عشق مانند ست ✽

وفات نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه هزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف بردند از انجا بکشمیر رفتند و در انجا بیمار شده کوچ سوی لاهور نمودند در اثنای راه روز یکشنبه بست و هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی بمهر پانزدهم بهمن ماه الهی سنه سی و دو از جلوس اکبرشاهی موافق روز باد بست و دوم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادق روز رس بیست و سیوم شهریور ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی موافق بست و هشتم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سی و نه اسکندری ملاحق بست و هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بست و هفت عیسوی موافق روز اماوس پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار سمت بکرماجیت بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی سفر کرد نعش او را بتجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و در شاهدره النطرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بخاکش سپردند بر مرقدش آیات مرقوم ست

بسم الله الرحمن الرحیم هو الغفور الذنوب قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و قل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین ✽ مرقد منور اعلی حضرت غفران پناه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه توفی سنه ۱۰۳۷ فقط شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها گفته اند از انجمله این مصرع ست ✽ جهانگیر از جهان عزم سفر کرد ✽ و نعمتی این ابیات در تاریخش گفته ✽ ما که یک عدد از سال وفاتش کم میشود ✽ تاریخ شهنشاهی جهان شاه جهانگیر ✽ کز صیت عدل او بعد آسمان رفت ✽ هیچ نورالدین محمد بود نامش ✽ اه ان ازو رفتنش نور جهان رفت

۱۰۳۷

چه گویم نام وی گر جاتم سطی / ازین ماتم سرا چو جنت بر بست
بعهد همتش نام و نشان رفت / جهان غمگین شده او کامران رفت
گلستان جهان لی آب رنگ است / چو تاریخ وفاتش جست کشفی
بهار ذات او چون در جنان رفت / خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت ۱۰۳۶

۱۰۳۶

ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی و هشت سال و دو ماه و بیست و هفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بیست و دو سال قمری و هشت ماه و پانزده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه و نه سال یازده ماه و دوازده روز نعشش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بیست هفتم صفر سنه هزار و سی و شش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بیست و یک سال و هشت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار از ان میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داور بخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده بجهان خانه عدم شتافتند

سلطان داور بخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه و اعظم خان وزیر جهت انتظام ملک سلطان داور بخش را از محبس بر آورده در راجوری بادشاه ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بر وقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بر سریر سلطنت نشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان داور بخش را گفته اما بعد دو از سال جلوس کم میشود

تاریخ ۱۰۳۷

چو شد سلطان داور بخش از تخت / لب ان حور بر روی تخت والا
بجیب فکر سر بردم بسالش / خرد تاریخ گفتا تخت بالا

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت و آمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاهی روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند و بیست چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادر او و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داور بخش گفته

تاریخ ۱۰۳۷

شد سریر جهان بادشاه داور بخش / چو نخست بست ز عالم سیاه ملکت
سپهر چادر نیلی بسر کشید و بگفت / نماند مالک اقبال یاور دولت

در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بود این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از لطفه شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

بادشاه نورجهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان شهریار را بر سریر سلطنت نشاند آصف خان برادر نورجهان این معنی را قبول نکرده سلطان داور بخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شدند و سلطان شهریار که در لاهور بود مستقر شد جنت مکانی شنیده بتحریک آن خود دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هر کس را هر چه خواست میداد در فراهم آوردن لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده لشکر از آب گذرانید از اطراف صفها ی داور بخش را بر فیل سوار کرده روی بمعرکه کارزار نهاد در سه کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر شهریار افتاد و او فرار نموده بقلعه در آمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم داور بخش هر دو چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساختند شاهزاده که طبع موزون داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و هفت دست داده خود بنظم آورده

تاریخ

زنرگس گلاب ار چه نتوان کشید ٭ کشیدند از نرگسانم گلاب ٭ اگر از تو پرسند تاریخ آن ٭ بگو کور شد دیدهٔ آفتاب ۱۰۳۷

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار هجری که مطابق روز ایراد بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم از جلوس اکبرشاهی موافق روز اورمزد غره بهمن ماه جلالی سال یانصد و سیزده ملکشاهی مصادق روز رس هیجدهم خورداد ماه قدیمی سال نهصد و شصت و یک یزدجردی معانق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سه سکندری ملاحق روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق شانزدهم ماگهه هندی سال یکهزار و ششصد و چهل و هشت و سمت بکرماجیت بعد در بلدهٔ لاهور از بطن نواب جوده بائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور بوقوع آمده و بشاهزاده مرزا خرم موسوم گشته و چون پدرش در سال یکهزار و بست و پنج او را بنا بر تسخیر ولایت دکن فرستاد او را بخطاب شاهجهان ملقب ساخت بعد از آنکه بر سریر فرماندهی نشست این ابیات و قصاید در تاریخ تولد او گفته اند از آنجمله یکی از سخنوران این قطعه انشا نموده که بعد از رفع احاد از عبارت صاحبقران ثانی تاریخ تولد استخراج می شود ٭

تاریخ ولادت

شاهنشه زمانه و دانشور یگانه
روزی که عالم پیر از مقدمش جوان شد

اسکندر نخستین صاحبقران ثانی
می تافت از جبینش نور خدایگانی
از چار و نه گذر کن تا عقل بر گمانی

دین پرور معظم شاه جهان که باشد
از چار و نه بیاید دیگر چرا و چند لوی
تاریخ مولدش را صاحبقران ثانی

از جبهه اش هویدا فر جهان ستانی
کامد قرین جلالش تائید آسمانی

وشخصی دیگر این قطعه در نظم آورده که از عبارت ظل جاوید الهی تاریخ استخراج مے آید ۱۰۰۰

تاریخ

زعدل شاه نورالدین جهانگیر
خدا از بس کرم شهزاده داد
بعهد دولتش آسوده گردید
چو او بر سر نهد افسر تماند
جهان افروز شد چون شاه خورم

منور گشت از مه تا بماهے
برانداز در سوم داد خواهی
ز بس عدلش رعایا و سپاهے
شهان را رتبهٔ صاحب کلاهے
بعصر دلفروز بادشاهے

این شاهنشهی با دانش و داد
بتخت بادشاهی چون نشیند
شود شاه جهان از لطف یزدان
بدورانش نه بیند دیده دهر
خرد تاریخ سال مولدش طلب

که در گاهش کند عالم پناهے
کند نه آسمانش بارگاهے
و هر بخت بلندش زین گواهے
زام تا قدش روی مناهے
رقم زد ظل جاوید الهے ۱۰۰۰

وابن قصیده دوازده بیت است که از هر مصرعه تاریخ تولد بر مے آید

قصیده تاریخ

خدا بوجود بقا داد عالم و مکان	برای شاهجهان بادشاه کل جهان	۱۰۰۰ ز لطف یزدان و ز عمل چو دهر هفت اقلیم	بود بفر و باکاه از بن سلیمان شان ۱۰۰۰
ز جود شاه جهان بادشاه ملک الهی	پدید از در شاه پور صد عمان ۱۰۰۰	ز جام قوت او باد حیات آید	مدام باده الطاف و قدرت یزدان ۱۰۰۰
نشاط شادی و کام طرب باد الله	بباد شاه جوان بادشاه کامرسان ۱۰۰۰	بداد دهر دو باحسان شهنشه آفاق	علیم و عالی و دانا نواز و ملک ستان ۱۰۰۰
بود چو گوهر ازان صاحبقران که بود	نبوده چون آن صاحبقر هیچ قران ۱۰۰۰	بدهر ثانی او این پناه ملک بود	که صد قران نه زاین بی همال از قرآن ۱۰۰۰
هزار سال چو از هجرت آمده بوجود	شهنشهی که بود زندگی عالمیان ۱۰۰۰	هزار قرن بمانا دانکه هردم او	بود بدور جهان صد هزار جان قربان ۱۰۰۰
بمدح شاه جهان طبع این دوازده بیت	ز قسمت ازل آورد از دلم بزبان ۱۰۰۰	ازان دوازده مصرعه بگاه نگار	کنند تو شاه جهان پناه و بیان ۱۰۰۰

چون حضرت جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه ودیعت حیات سپرد خلف سیوم او مرزا خورم که ملقب شاهجهان بود و دران ایام از پدر بغاوت ورزیده در دکن اقامت داشت لعبد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از انجا مراجعت نموده بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و هفت هجری مطابق بست و پنجم بهمن ماه سال هفتاد و دو اکبر شاهی در سن سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور بر سریر فرمانروائی جلوس فرمودند شعرای نکته سنج و فضلای والا طبع تاریخ جلوس او بسلک نظم کشیدند از انجمله از میر عبد الرشید

این تاریخ است

تاریخ

برشده بر تخت باقبال بخت	شاهجهان ثانی صاحبقران	آن شه دین پروری کز فیض او	گشت جهان غره باغ جنان
باغ جهان خورم و سرسبز شد	از کرم بادشه کامران	خضر لقا یوسف مصری وجود	عالم پیر از نظر او جوان شد
	آمده تاریخ جلوسش ز غیب	شاه جهان بادشاه جهان	۱۰۳۷

تاریخ از میر محمد صالح

۱۰۳۷ تا بود از آدم و عالم نشان شاه جهان باشد شاه جهان

تاریخ از امیر شوقی

بادشاه زمانه شاه جهان + خورم و شاد و کامران باشد + حکم او بر خلایق عالم + همچو حکم قضا روان باشد

۱۰۳۷ مهر سال جلوس او گفتم + تا جهان باد در جهان باشد +

و این قطعه از حکیم رکنا کاشے است اما یکعدد از سال جلوس زیاده میشود

تاریخ از حکیم رکنا کاشے

۱۰۳۷ بادشاه بحر و بر شاه جهان شد که صفا چون مهر تابان آمده شد سال تاریخ جلوسش چرخ گفت شد وارث ملک سلیمان آمده

و سعدے گیلانی باین مصرعه ملهم شد

مصرعه تاریخ

جلوس شاهجهان داد زیب ملت و دین

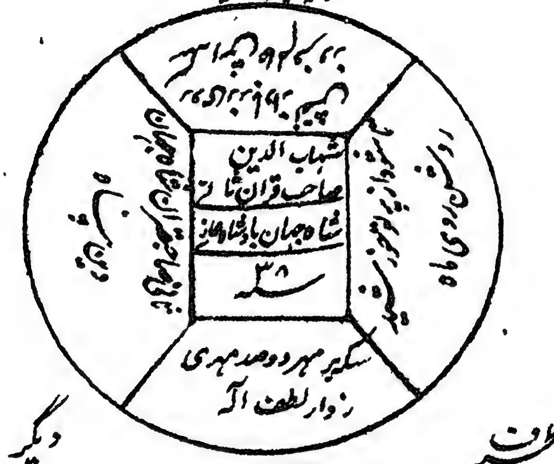
۱۰۳۷

و لفظ زینت شرع

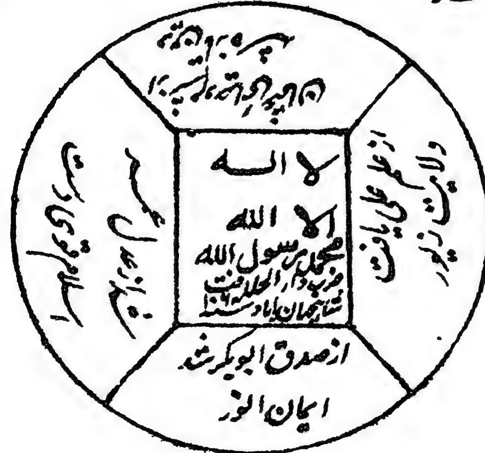
وعبادت * خدا حق بحق دار داد * نیز یافته اند وشیخ عبد الحمید شاهنامه نویس * ها دوشنبه بست وپنجم بهمن * یافته وشاهجهان بادشاه سوای سکه های دیگر که در زمان مروج بود سکه زر سرخ بوزن دو صد مهر که قیمتش سه هزار روپیه می ارزید سکوک گردانیده بودند ویکی از ان سکه که در ۱۰۶۰ سنه موافق سنه بست وهشتم جلوسی ضرب شده بود تا امروز در دار العجایب لندن موجود است ودر هر دو طرف ان سکه این ابیات وغیره منقوش

ابیات سکه			
سکه بر مهر دو صد مهر زد از لطف اله	ثانی صاحبقران شاه جهان دین پناه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم فروز	تا شود از پرتوی خورشید درخشنده ماه
بدین طریق در یکطرف			
از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	دین تازه شد از شرم وحیای عثمان	از علم علی یافت ولایت زیور

بدین طریق در یکطرف



طرف دیگر



وهمچنین سکه برای انعام امیران ومنصبداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاهجهان نامه مرقوم است که در سال سی ویکم جلوسی بتاریخ بست سیوم جمادی الثانی سنه هزار وشصت وهفت هجری که روز شرف افتاب بود مبارز خان بعنایت خلعت واسپ با زین نقره وفیل سرفراز گشته به پنج شیر روانه شد وهمت خان نجابت اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری وهزار سوار ده واسپ وعلم وجاگیرداری دولت سری نگر وسلطان نظر برادر سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار وبیکی بعنایت خلعت واسپ با زین مطلا وانعام پانزده هزار روپیه ویکمهر صد تولگی دیگر وپنه بهمین وزن مفتخر وسامی گردیده رخصت یافتند

شاه عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاه ملقب محمد خدابنده است بتاریخ دوشنبه غره رمضان سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری تولد شده * واین قطعه در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

۹۷۸

نونهال چمن بادشهی — که بگلزار جهان گشت مقیم

ناگهان از پی تاریخش گفت — هاتفی بادشه هفت اقلیم

سال مولود وی از کلک قضا — چون رقم خواستم از طبع سلیم

۹۹۶

در سنه نهصد و نود و شش هجری پدر خود را که متضعف البصر بود معزول ساخته و ز دار الخلافت قزوین بر تخت سلطنت نشست و اصفهان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوس او ظل الله * یافته اند و بدین طریق برشته نظم کشیده

تاریخ جلوس

۹۹۶

کرد بر مسند شاهنشاهی — چون جلوس آن شه عالیجاه

سال تاریخ دل طلب میکرد — هاتفی بانگ زد که ظل الله

بود چون سایه خدائی جهان — سایه انداخت بر عباد الله

و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ است چنانکه در رشته نظم کشیده اند

تاریخ جلوس سنه ۹۹۶

۹۹۶

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران — تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان

۱۰۱۶

چون در سنه یکهزار و شانزده هجری نهر آب بروضه رضویه یعنی بمشهد آورد حاتم بیگ اعتماد الدوله در تاریخ آن این مصرع یافته

سنه ۱۰۱۶

آب آمد بروضه داخل شد

در سلسله صفویه مثل وی بادشاهی بفرهنگ و کیاست و تدبیر و شجاعت و سیاست برنخاسته از غرایب وقایعی که در زمان دولت او جلوه ظهور نموده بسلطنت برداشتن یوسفی ملحد و قتل او بود و بیان آن سانحه بطریق اجمال آنکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه هزار و دو بشاه ظاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افتادن اعدام بادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی را که قتل او روا باشد بپادشاهی بردارند بنابران استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه آماده و مهیا کردند و بعد از سه روز آن بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام در آن سه روز آن ملحد را موافق ضابطه آن خاندان سجده می نمودند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه منظوم ساخته

قطعه

نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان — ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر بادشاه بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری در گذشت عمر وی شصت سال بود بعد از وی پسر پسرش سام میرزا الملقب شاه صفی بر مسند شاهی نشست و تاریخ وفات شاه عباس از واردات طبع میرزا سنجر که از نواده و نژاد شاه نعمت الله ماضی است نفیست *

تاریخ

۱۰۳۵ ه‍

حشر ششش لعلی ابن ابی طالب باد

اگرچه ازین مصرعه سه سال از تاریخ فوت کم میشود اما مولف چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافت نوشت

دیوان خاص قلعه اکبراباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبراباد بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش نمودند و تا حالت تحریر موجودست

تاریخ دیوان خاص

ازین دولتکده قصر عالی بنا — سر اکبراباد شد عرش سا
سجود در این سرای آسرور — کند سرنوشت بد از جبهه دور
ره جور از بیش و کم بسته است — بزنجیر عدلش ستم بسته است
در ایوان شاهی بصد احتشام — چو خورشید بر چرخ بادا مدام
شهنشاه آفاق شاه جهان — که تا زنده باد و روح صاحبقران
بود صحن بامش چو سیمای مهر — بر بزمش فتاده چو سایه سپهر
چنین گفت طبع حقایق شناس

بود کنگرش از جبین سپهر — نمایان چو دندان سیمین سپهر
شرافت یکی آیه در شان او — سعادت در آغوش ایوان او
بنازم بزنجیر کز عدل شاه — همه چشم شد در زه دادخواه
چو ایوان او عالم آرای شد — سر خاک از و آسمان سای شد
باین رونق و زیب و زینت مکان — ندیده بروی زمین آسمان
تبارک خیش اندیشه آورد رو — در فیض شد باز از چار سو
سعادت سرای همایون اساس ۱۰۴۰

تاریخ قصر که شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل تعمیر نموده و طالب کلیم در تاریخ آن گفته

تاریخ قصر

پیش دولت سرای شاهجهان — طاق کسری جبین نهد بر خاک
قدسیان گفته انداز دل پاک — بهر تاریخ قصر او بدعا
طاق ایوان پادشاه جهان — باد محراب انجم و افلاک ۱۰۴۰

میر محمد باقر داماد

تخلص او اشرق است خلف سید محمود داماد استرابادی است و دخترزاده شیخ علی آملی و پدرش بدینجهت بداماد اشتهار یافته او مولفات بسیار دارد و بیرمدتی در اصفهان بسر برده در سنه هزار و چهل درگذشت و تاریخ فوتش ازین مصرعه استخراج می یابد

عروس علم دین را مرده داماد ۱۰۴۰

ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل

نسبت نواب آصف خان است که او برادر نورجهان بیگم بود اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب بممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار هجری واقع شده و در سنه یکهزار و بست و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه درآمده و نوزده سال و چندماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران از و متولد شده و چندی ازان فوت شدند هنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد داراشکوه که بادشاه او را ولی عهد خود مقرر ساخته در خدمت خود میداشتند دوم سلطان محمد شجاع که صوبه دار بنگاله بود و از نیک تدبیر و همت و مروت تمامی ملک را سرسبز و آباد داشته و کار تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سوم اورنگ زیب عالمگیر که صوبه داری

براحوال مردم جهان بر حساب کرد از [illegible] شیخ بهائی جواب

دیار دکن بدو حواله بود چهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات و تهته و بهکر وغیره بدو تفویض بود و از دختران یکی انجمن آرای دوم گیتی آرای
سیوم جهان آرای و چهارم دهر آرای که پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود و بروز تولد شد بهمان روز بیگم صاحبه وفات یافت
و قصه اش بدین عنوان است که روزیکه دهر آرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او بهمه خادمان و دختران که حاضر بودند شنیدند و مخوف
شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه درد زه بر می آمد و باز کم میشد و طفل اندرون شکم می نالید هر چند که دایه گان محل و دانایان
و واقفان بمعالجه کوشیدند سودی نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده بادشاه را نزد خود طلبید و گریه و زاری نموده فرمود
که ظاهر است که چون فرزند در شکم بنالد مادرش زنده نماند اکنون که نصیب ما شده عنقریب بسفر عدم میشوم لیکن مرا دو وصیت است
اول اینکه حق تعالی شما را چهار پسران و چند دختران عطا فرموده است برای نام و نشان همین کافی است چنان نکنی که نسل
دیگر از کسی پیدا شود و با هم جنگ و جدل نمایند دوم آنکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمای که بر منصه ظهور نایاب و کمال لطیف و عجیب
باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان و دل قبول فرمودند بعد از ان دهر آرا بیگم تولد شد و بیگم صاحبه پس از ساعتی درگذشت و این واقعه
بتاریخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و چهل در برهانپور واقع شده و در باغ زین آباد برهانپور برسم امانت مدفون گردیده
و از انجا در اکبرآباد آورده تا شش ماه بیرون روضه بر دروازه چوک که زمین افتاده بود امانت داشتند و کاغذ نقشه مقبره هر یک
استاد می آوردند چون یکی از ان پسند بادشاه شد تخمینی بموجب ان نقشه چوبین تیار کردند من بعد موافق آن نقشه روضه
که در اکبرآباد بر کناره دریای جمن واقع است و حالا بتاج محل اشتهار دارد بموجب وصیت آن بانو فاکیش با نواع سنگها
بیش قیمت در عرصه هفت سال بصرف پنجاه لکهه روپیه تعمیر ساخت و شاهجهان بادشاه نیز بعد وفات همدرین روضه که یکی از
عجائبات روزگار است در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت بیگم صاحبه شاهجهان بادشاه لفظ غم در تاریخش یافته و
بیدل خان در تاریخ وفات بیگم صاحبه این ابیات انشا فرمود

تاریخ

سنه ۱۰۴۰

زین جهان رفت چو ممتاز محل　در جنت بر خشش حور کشاد　بهر تاریخ ملایک گفتند　جای ممتاز محل جنت باد　۱۰۴۰

در اندرونی و بیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قرآن بخط طغرا منقوش است و در باب اندرونی روضه طغرا
نویس نام خود و سال اختتام آن مرقوم ساخته الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه هزار و چهل و هشت هجری مطابق دوازدهم
سنه جلوس مبارک و بر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمر است یا حی یا قیوم مرقوم است و پائین تعویذ طرف جنوب این چند کلمه منقوش
مرقد منوره ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ و شاهجهان بادشاه نیز در صفت این مکان بهشت نشان ابیات
انشا نموده چندی ازان این است

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد	که بانوی آفاق را گشته مهد	منور مقامی چو باغ بهشت	معطر چو فردوس عنبر سرشت
بصحنش ز خال معنبر بحور	بجاروب مژگان درش رفته حور	جواهر نگار است دیوار و در	هوا تازه و تر چو آب گهر
عمارت گر این مقدس جناب	ز سرچشمه فیض آورده آب	برین بقعه پاک والا مقام	ترشح کنان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آرد برین در پناه	شود او چو مغفور پاک از گناه	اگر عاصی آرد برین روضه روی	کند نامه خویش را شست و شوی
ز رفعت بنظاره این مزار	شود چشم خورشید و مه اشکبار	نمود این عمارت نبا روزگار	که ظاهر شود قدرت کردگار

قندهاری بیگم

صبیه رضیه مظفر حسین مرزا صفوی است و مظفر حسین مرزا خلف سلطان حسین مرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار را محمد خان قلاتی در سنه سیوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت حواله شاه طهماسپ نمود شاه سلطان حسین مرزا برادرزاده خود بخشید بعد وفات سلطان حسین مرزا از وچهار پسران ماندند مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و ابوسعید مرزا و سنجر مرزا سیوای مظفر حسین مرزا سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبرشاه بهند آمدند و از اکبرشاه ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد ازان مظفر حسین مرزا نیز مهربانی های بادشاه بنسبت برادران دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت ان اطراف نامزد شده بود تفویض نموده وارد هند گردید و بمنصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل افتخار اندوز گردید و در عهد جهانگیر بادشاه در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری ازدواج بیگم مذکور باشاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه بوقوع آمد و بقندهاری بیگم مخاطب گردید و باغی که در اکبراباد به باغ قندهاری شهرت دارد تعمیر کرده اوست و روضه که در وسط باغ است شاید که مدفن ان عفیفه باشد قبرش اندر ته خانه است حالا آن مکان تعلق براجه بهرت پور دارد و مکانی دلچسپ است

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین و الف ازین دار بی ملال انتقال نمود و در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصرعه استخراج می یابد بشرط آنکه حرف ذال که در کلمه گذشت واقع است انرا بی نقطه خوانند

تاریخ

شیخ فراز او همه نور غفور باد
دلهای زائران ورثش ق بر یاد
تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد
قطب جهان گذشت ز عالم جواب داد
۱۰۴۲

عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باری در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل و دو هجری بنا یافته بود حالا رو بانهدام دارد مگر این کتبه بر دروازه آن مکان تا امروز باقی است

کتبه تاریخ

بدور شاهجهان صاحبقران ثانی
همیشه باد بزیر سپهر بوقلمون
که در جهان است از جهاندیدی و سپهر خراب
همی ضمیر منیرش پی صلاح و صواب
بنا نهاد بهمین زمانه خاص محل
اگر ز سال بنائیش شود سوال ترا
درین زمین بکرم منت ز پنجاه دیابه
حساب کن نیستی بنای محل خاص جواب
۱۰۴۲

حضرت شیخ پیر میرتهی

مرشد جهانگیر بادشاه است و در سنه هزار و چهل و دو هجری فوت کرده و در میرتهه مدفون گردیده این تاریخ بطور تعمیه در باب فات

تاریخ تعمیه

در زمانم بلا شک و اشتباه
از مریدان او جهانگیر است
شیخ پیر است عارف باالله
که شهنشاه هند و کشمیر است
سال نقلش بگو لوا و بلله
خارقش همچو آفتاب عیان
مولد و مدفنش بمیرتهه دان
که عطا شد ز شیخ پیر عدا
شاهد حال اوست پیر و جوان
که بهند است قصبه چوچنیان
۱۰۴۲

تاریخ آوردن نهری از آب فرات نجف

چون در سال یکهزار و چهل و دو هجری شاه صفی بادشاه ایران نهر از آب فرات تا نجف برد مورخی این تاریخ یافته

تاریخ

شاه فرخنده سیر خسرو دین شاه صفی یافت توفیق که آز و بنجف آب فرات	آنکه خاک قدمش زینت افسر آمد این اشاره به از قایل غیر آمد	بنده درگه او از شرف حب علی بهتر از قیصر و خاقان و سکندر آمد سال تاریخ چو پرسیدم از بنبا گفتند ❊ آب ما از مدد ساقی کوثر آمد

۱۰۴۲

کتخدایی شاهزاده محمد داراشکوه

داراشکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه بود ولادتش بتاریخ بست دوم ماه صفر سنه یکهزار و بست و چهار هجری از بطن ممتاز محل دختر آصف جاه وزیر بوقوع آمده و ابوطالب کلیم این مصرعه در تاریخ ولادتش یافته

گل اولین گلستان شاهی

و بعمر بست سالگی بتاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و چهل و سه عقد مناکحت او با دختر سلطان پرویز که نادره نام داشت منعقد گشته چنانچه مرزا طهماسب قلی ترک جهت طوطی او نوزده بیت در تاریخ گفته در اشعار آن نهایت صنعت بلکه اعجاز بکار برده که در هر مصرعه آن تاریخ است و اگر حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند همان تاریخ شود چنانچه از یک بیت چهار مرتبه تاریخ حاصل می آید و علاوه آن از رسم توشیح یک بیت دیگر بر آید یعنی از گرفتن سر حروف مصرعه های اول همین مصرعه اول و از سر حروف مصرعه های ثانی مصرعه ثانی حاصل شود که بدستور اصل بچهار وجه مذکور تاریخ بر آید و ان توشیح و بیتی که از توشیح حاصل آید این است

بیت که بتوشیح حاصل اید

بصد تزئین بلوح محمل شاه ❊ رقم دیدم قران مهر با ماه

❊ نوزده بیت توشیح که از ان تاریخ بر آید ❊

۱۰۴۳

بحمد الله که شد دیگر بسعی نایب سلطان
درین دولت که یارب وا باد او جاوید
زهی شاهی نکو آئین که باد انام اقبالش
یقین و انجم که قصد او کند حل همه مشکل
بود در سایهٔ شاه جهان سوی او
وجود جاه او باد صفای حکم اهمیت
مراد و مقصد باوج شهاب الدین والدنیا
محبت بین کردار و بر دوام بود گدا او
شهی کز ناز لطف وی کند چو شادی دائم
همیشه فر با اقبال و با فر و با آئین
بود هر مصرعه تاریخ بی منقوط هر بیتی

رواج التیام افزون و وصل باد ادان
مزین شد و لهم چون گل لطف حاور سبحان
همین عهد را باز و بسیار جود اسامان
مدیح جود او وارد و لا شکلی آسان
زمین شادی جا دید و عدل احمد طهماسب اما
لوائی بزم او ساز در دل بر مرد شادمان
همه زیب همه بر و همه احسان
بود پیش کف ناحی و سنگ گهر یکسان
مسیح آید چو بیمار العطار ازلی دریان
همیشه حاسد احوال و بیجا و سرگردان
دگر لی قطعه ها لیس بیت توشیح عیسی
کسی کز این نمط شعری تواند گفت لسم الله

صلا امن داد ند سهر طوبی شهزاده
تعالی الله ز گرد و بالی ها کامل
یم از همت عطا او کند از مفلسی طاله
نوید جشن شهزاده ز وصل بد کمد المد
لوائی جود او بر جا مقصد به سایه افگن شد
حسود بدکوکبی را نحوست نایل طالع
حصول سرور قایم بان طو قهاد اهل
لوارا جنبش او تا جهان را داد انجم
الهی تا ابد باد انتهای قدر سر پا
رقم زد نوزده بیت توشیح خامه فکرم
بعرض حضرت سرسانم گر قبول افتد
لشاگردی او خط سیدهم سر جهان خاقان

۱۰۴۳

قبول یکدلی با این جشن عما دارکان
دلیل موعود انا العبید النشو فان
دراز قید نوال وی بوینم ز صف بالالان
قرین فر از ده باد و جهد با عید ان
اهل انجاز رسید کامل گشاد دل باکمال
مرید کلک او باد سعادت آئین وندان
رواج عدل باقی با درین جشن نکو بنان
ابد با جود او هادم ستم اعدل و زمان
الهی تا بود عالم اهل را جود سامان
ای طوبی و مبارک باد و شهزاده را
سلیما گود از رحمت قبول هدیه مورا

و ملک الشعرا طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته چنین یافته

تاریخ از طالب کلیم

ازین فرخنده جشن و افر سرور	همه عید شد سر بسر ماه و سال	زگوهر فشانی دست کرم	گهر گشت چون آبله پایمال

زبس گوهر و زر گرفته است اوج
و دو سعد اختر اوج شاهنشهی

مرصع توان کرد تیغ خیال
ببرج شرف کرده اند اتصال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت

طمع آن چنان طرف این جشن بست
ز انوارش زهره و مشتری
قران کرده سعدین برج جلال ۱۰۴۲

که دیگر لبش وا نشد در سوال
سعادت گرفت است اوج کمال

کدخدای شاهزاده محمد شجاع

پسر دومی شاهجهان بادشاه است بست روز بعد از کدخدائی شاهزاده دارا شکوه عقد ازدواج او با دختر میرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخ آن جشن فرخنده ازین قطعه ابوطالب کلیم مستفاد میشود اما یکعدد از روی حساب ابجد کم است

تاریخ

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
جشن فرخنده والا گهر عالیقدر

روز کار طرب و عشرت جاوید آمد
عالم افروز تر از کوکبهٔ عید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم

پیش از اندم که ز نوروز چمن عید کنند
پسر ابرده ماه فلک بادشهی
مهد بلقیس سوی منزل جمشید آمد ۱۰۴۲

همه شاهم همه لب پر گل امید آمد
از پی ساز طرب کوکب ناهید آمد

و شیخ عبد الحمید شاهنامه نویس می نگارد که این هر دو جشن کدخدائی در سنه هزار و چهل و دو هجری سر انجام یافته و بهمین سال حسب الحکم شاهجهان بادشاه هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس بخاک برابر کرده شد *

تولد سلیمان شکوه

۱۰۴۴ تاریخ بست و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد دارا شکوه از بطن دختر سلطان پرویز فرزندی بوجود آمد به سلیمان شکوه موسوم گردید که بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز از آن نام مستخرج میگردد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خوانین نامدار بود اصل نامش زمانه بیگ در عصر جهانگیر بادشاه خدمت صاحب صوبگی کابل داشت و بکثرت سپاه و فراوانی اسباب شوکت و جاه از سایر امرا امتیاز داشت و قصه در افتادن او با نور جهان بیگم و قید کردن بادشاه را و بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابله او با امرای جهانگیر در جهانگیر نامه و اقبال نامه جهانگیری مفصل مسطور است این واقعه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر در سال دوم از جلوس صاحبقرانی مطابق هزار و سی و هشت ۱۰۳۸ هجری سیوم ماه رجب بصاحب صوبگی دهلی سربلندی حاصل کرد و در سنه یکهزار و چهل و چهار وفات یافت از عبارت پنج هزاری مرد تاریخ وفات او بر می آید مولف را چنان معلوم میشود که این تاریخ کسی گفته که از نواب مذکور آزردگی خاطر داشت در اصل * خرم بود تاریخ مرد نوشته اند و معتمد خان تاریخ فوتش را زمانه آرام گرفت یافته ۱۰۴۵ اما یکعدد زیاده میشود و مولانای عبد الشکور زیرکی تاریخ وفات او چنین در سلک تحریر کشید

تاریخ

فخر ملوک جهان خان مهابت لقب
چون بقضای اله قافله عمر او

آنکه چو او یک خلف مادر گیتی نزاد
رخت ز دنیا ببست روی بجنت نهاد

آنچه به تدبیر تیغ کرد در اقلیم هند
سال وفاتش خرد دوش بر سم دعا

هیچ قوی پنجه را دست بکوشش نداد
گفت بجای پدر خانه زمان زنده باد ۱۰۴۴

و خانه زمان نام پسر مهابت خان است که باسم لهراسپ موسوم بود و بعد فوت پدر او نیز بخطاب مهابت خان سرفرازی یافته در زمان صاحبقران ثانی بصوبه داری کابل سرفرازی داشته تخلص او امانی است در سنه هزار و چهل و هشت فوت کرد

تخت طاؤسی

این تخت مرصع سیوم تخت طاؤسی بود سقف آن تخت را از درون بیشتر مینا کار و نقش مرصع و از بیرون بلعل و یاقوت و دیگران مرصع عرق ساخته بر فرق سلاطین دوازده کانه برافراخته و بالای آن دو پیکر طاؤس مکلل تر و اهر جواهر و در میان هر دو طاؤس درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه نموده و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده و این تخت بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب یافته و در عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته و از جواهرات که در آن تخت نصب کرده بودند لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لکه روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغانی بجهانگیر بادشاه فرستاده بود و او در جلدوی فتح دکن به پسر خود شاهجهان بخشیده و این لعل دوازده مثقال وزن داشت و از آن خاص میرزا الغ بیگ بود و میرزا مذکور بخط نسخ بر آن لعل این عبارت کندانیده بود الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور گورکان و چون بمرور روزگار بسلسله صفویه منتقل گشت بفرموده شاه عباس بخط نستعلیق بر آن کنده بودند بنده شاه ولایت عباس چون بجهانگیر بادشاه رسید نام خود را با اسامی نام پدر بر آن نگاشتند والحال باسم شاهجهان بادشاه مزین گشته بر آن تخت تعبیه شد شعرای پایه تخت اشعار آبدار در تعریف این سریر بی نظیر پرداخته و مورخان روزگار برخی از آن اشعار در تاریخ بآنها ایراد ساخته و نام صاحب قران ثانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که ختمش بر تاریخ است بمینای سبز درون تخت کتابه نموده بودند*

تاریخ

زهی فرخنده تخت پادشاهی / که شد سامان بتایید الهی
بحکم کارفرما صرف شد پاک / بمینا کاریش مینای افلاک
زیاقوتش که در قید بها نیست / لب لعل بتان را دل بجا نیست
ز گنجش عالم از زر شد چنان پاک / که شد از گنج خالی کیسه خاک
سر افرازی که بر پایه اش سود / ز گردن پایه بر تخت افزود
زالوانش جواهر گشته الوان / خراج عالمی هر دانه آن
چو میکرد از فرازش کوتهی دست / نگین خویش جم بر پایه اش بست
دهد شاه جهان را بوسه بر پای / از آن شد پایه قدرش فلک سای
خداوندی که عرش و کرسی افراخت / تواند قدر تختی چنین ساخت
بود تختی چنین هر روز جایش / خراج هفت کشور زیر پایش

فلک روزی که میگردش مکمل / ز زر خورشید را بگداخت اول
چنین تخت از زر و گوهر چه مقصود / وجود بحر و کان را حکمت این بود
برای پایه اش عمری کشیده / گهر افسر خاتم ندیده
رساند گر فلک خود را بپایش / دهد خورشید و مه را رو نمایش
خراج بحر و کان پیرایه او / پناه عرش و کرسی سایه او
در اطرافش بود گلهای مینا / فروزان چون چراغ از طور سینا
شب تار از فروغ لعل و گوهر / تواند صد فلک را داد اختر
کند شاه جهان بخش و جوان تخت / خراج عالمی را خرج یک تخت
اثر باقی است تا کون و مکان را / بود بر تخت جا شاه جهان را
چو تاریخش زبان پرسید از دل / بگفتا اورنگ شاهنشاه عادل
۱۰۴۴

سنه ۱۰۴۴

وقتیکه صاحبقران ثانی از سفر اول کشمیر معاودت نمود و در قرب مستقر الخلافت اکبرآباد رسید ساعت در آمدن شهر و جلوس بر تخت موصوف باختیار اخترشناسان روز جمعه سیوم شوال سنه هزار و چهل و چهار هجری مقرر شد و تا رسیدن ساعت در نزدیکی شهر متوقف نمودند و غره شوال این سال که مطابق روز چهارشنبه یازدهم مارچ ماه انگریزی قدیمی و بست و یکم جدیدی سال یکهزار و ششصد و سی و پنج عیسوی بود نیر اعظم در تبتکده برج حمل خرامید و مسابقه عید و نوروز سرور شاه جهانیان را دوبالا ساخت بعد از آن بادشاه بتاریخ مقرر داخل شهر شدند و بر آن تخت مرصع جلوس فرمودند و تا نه روز جشن عالی انعقاد یافت و چون قرب همان ایام یعنی در ماه صیام سلیمان شکوه پسر شاهزاده محمد دارا شکوه متولد شده بود چنانچه ملک الشعرا ابو طالب

کلیم و تهنیت اربع یعنی اول طلوع نوروز و دوم وقوع عید فطر و سوم تشریع قدوم خجسته لزوم بادشاه بدار الخلافت و چهارم تولد یافتن سلیمان شکوه این قصیده نظم کرده بپایه سریر اعلی معروض داشته

قصیده در تهنیت اربع

خجسته مقدم نوروز و غره شوال	فشانده اند چه گلهای عیش بر سر سال	بجشن مردم دار الخلافه عید تو هست	غبار موکب شاه جهان جهان جلال
شرف پذیر نوروز در چنین عیدی	که بادشاه نشیند بتخت استقلال	بوصف تخت مرصع گر فشان گشتم	خدا نصیب کند عمر خضر و طول اقبال
هزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل	بروی هم گرفت است تا نمود جمال	توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت	که زیبا و رسد آفتش نه زوال
فتاده پیر تو یاقوت و لعل پیر الماس	چنانچه عکس چراغان خنده آب زلال	بها ندارد دیگر بر انچه خواهی هست	نشان شوکت و فر و شکوه و جاه و جلال

قصیده درجه قبول یافته و کلیم بمیزان عنایت خسروی سنجیده شد مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگ بر آمد بپاداو انعام شد و شاعری دیگر در تاریخ اتمام آن سریر ع سریر خلافت سریر همایون صاحبقرانی ++ یافته گویند که تختی بدان قیمت و زیبای در هیچ زمانی و عصری کسی ندیده نشنیده

بیت

تا هیچ کس بچشم در نیاید ++	هر چند نظاره کرد احول

و این سریر خلافت در دودمان تیموریه تا زمان محمد شاه بادشاه ماند وقتیکه نادرشاه فتح هندوستان نمود آن را غنیمه عنایم ساخته با ایران برد

شیخ میر لاهوری

که ملاشاه بدخشی یکی از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت ساله در لاهور سنه یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرد و دران بلده مدفون گردیده تاریخش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارفی راه حق بصدق و یقین	شیخ میر آفتاب کشور دین	قادری بود آن خدا آگاه	از مریدان اوست ملاشاه
خواجه ملا و احمدش نام	بر یکی از دولتش رسیده بکام	در همه عمر خود شد باینده	بخیال زن و غم فرزند
از ربیع نخست هفتم بود	در دل هفته رحلتش فرمود	عمر هشتاد و هشت سالش بود	کار زنان کرد سوی خلد صعود
سال نقلش ملک باوج فلک	زد رقم میر جنتی سنه شک	گنبد مرقدش بلاهور است	همچو بر چرخ چارمی سور است

١٠٤٥

مسجد اجمیر

این مسجد عالی را شاهجهان بادشاه در اجمیر عقب روضه خواجه معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیه تعمیر ساخته و در سنه یکهزار و چهل و هفت اختتام یافته و در تاریخ اتمامش بی بدل خان طالب کلیم قصیده گفته از انجمله این چند بیت است با تاریخ

تاریخ

دادمین حضرت اجمیر افیض حرم	سر نوشت ساکنانست خط امان	زمین مسجد فیض جست هر جا که بخواهی بخواه	بیقوت صد دسته گل هست از رنگ گلستان
	مسجدی کان کعبه با هست تا بخیر بود	کعبه حاجات دنیا مسجد شاهجهان	

باقر خان

در زمان شاهجهان بادشاه ملقب به الله آباد بود و همدران شهر در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد و در همین سال خانزمان بهادر در دولت آباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

افضل نامش ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن با خانخانان عبد الرحیم خان مرافقت گزیده و معرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دوم شاهجهان بخدمت وزارت کل از تغیر ارادت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرفراز گردیده چنانچه تاریخ آن + شد افلاطون وزیر اسکندر + یافته اند و در سنه یازدهم بمنصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور درگذشت عزیزی تاریخ ارتحالش ازین مصرع برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی + و نیز علامی از دهر رفت + یافته اند و علامی تخلص او بود

١٠٤٨

باقر خان نجم ثانی

از امرای صاحب همت و سخا بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه تصرف داشت بصحبت شعرا مانوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود

١٠٥٠

غیرت خان

برادرزاده عبد الله خان فیروزجنگ است نام پدرش سردار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان شاهجهان بادشاه فوت کرده و عزیزی در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

٢٤٦ — ١٢١١

لفظ تاریخ از میان نام غیرتخان برآر
باقی آنرا تو در ابجد یکی در شمار

١٠٥٠

سید عبد القادر بخاری اکبرآبادی

در سنه یک هزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او را ندیده ام ثانی عارف ذات ایزدی بوده	بود همنام شاه جیلانی گوهر بحر سرمدی بوده سال نقلش که هر که گو سفت	ذات او زنیت توکل بوده دلش لولو با کمال و وقار عقل شهباز عرش اعظم گفت	بر ریاض غنا غنش گل بوده منبع فیض و مطلع انوار

١٠٥٠

تاریخ بر قبر غوری

١٠٥٠

در نزدیکی درگاه سید کبیر قریب موضع سلطان گنج در بلده اکبرآباد تربتی است که آن مدفن زنی بود که در سنه هزار و پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بران تربت منقوش است

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار	بعصمت ده زندگی کرد طی خرد بهر سال وفاتش بگفت	شب جمعه و هفدهم از رجب بهشت برین باد ماوای وی	بفردوس اعلی چو شد جای وی

١٠٥٠

شیخ عبد الحق محدث دهلوی

یکی از اولیای کبار هند بود در ماه محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت هجری بوجود آمده و در سنه یکهزار و پنجاه و دو درگذشته مقبره او در دهلی بر کنار حوض شمسی واقع است عبارتی چند که از آن بالکل احوالش معلوم توان کرد اندرون برج آن مکان از حروف چونه مرقوم است و آن عبارت اینست بسم الله الرحمن الرحیم مجملی از احوال کرامت منوال مقتدای وقت مباحث الفاخر ابو المجد عبد الحق رحمة الله و رحمة وسیعة آنکه از مبادی شعور بطاعت حق و طلب علم کمر بسته نزدیک یا در آن بنوع اکثر علوم دینیه تحصیل کرد در سن بیست و دو سالگی از همه آن فارغ شده و کلام مجید از بر کرفته بر مسند نشست و همدر عنفوان جوانی جاذبه اسلامی در رسید یکبار دل از یار و دیار بر کنده متوجه حرمین محترمین گشت مدت مدید بآن مقامات شریفه اقامت ورزیده باقطاب زمان و اولیای کبار صحبتها داشته بود از ایشان ارجمند و رخصت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده بازگشت و الوان بموطن مألوف مراجعت فرمود و مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکین یافت تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورده و بیشتر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی از علمای متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز و مستثنی گردیده و در فنون علمیه خاص فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه علمای زمان اختیار بدان ورزیده دستور العمل خود دارند و اهل درس در خواص و عوام بجان خریداری می نمایند تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر بصد جلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده است در محرم سنه ٩٥٨ این نور اتم پرتو ظهور بعالم عنصری داده و در سنه ٥٢ اتمام الهی و کشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا ٩٥٨ و تاریخ وفات ٭ فخر العالم ٭ هست فقط و این تاریخ که یک عدد از سال فوت کم میشود از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

فاضل هند شیخ عبد الحق شرح مشکوة از تصانیفش	جامع شرع و دین که نسق تازی و فارسی است تالیفش سال تعلیقش خرد عیان بنهفت	عالم و متقی و عارف بود عمر او بود یکصد و ده سال بجلال حق بهشت مزد گفت	بعلوم غریبه واقف بود کانزمان شد ازین سرای ملال

شیخ محمد صادق گنگوهی صیاد متخلص ٭

از ابنای شیخ عبد القدوس گنگوهی و از خلفای عم خود شیخ ابو سعید بود صاحب صدق و یقین

و خداوند استقامت و تمکین بوده پیوسته بتربیت مریدان پرداختی در سنه اثنی و خمسین و الف درگذشت و این

مصرعه در تاریخ وفات اوست ع قطب آفاق رخت از عالم بست ١٠٥٢

شاه صفی ابن شهزاده صفی میرزا ابن شاه عباس صفوی

بعد وفات جد بزرگوار خود بعمر سیزده سالگی در ایران در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت بر سریر فرمانروای نشست پیش ازین نامش سام میرزا بود بشاه صفی ملقب گشت شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبه در سلک نظم انتظام دادند زیاده از کمین بالهام غیبی تواتر بیکدیگر ٭ ظل حق ٭ تاریخ یافتند و از جمله تواریخ جلوس ١٠٣٨

این مصرع مولانا اشرفی فروینی یافته + تاریخ + بنفی پابر اورنگ شاهی نهاد + در ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و دو در گذشت بعد فوت او پسرش شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعضی از دانشوران ظل معبود تاریخ آن یافته اند در پنجم ربیع الاول سال یکهزار و هفتاد و هفت از افراط شرب مدام در گذشت و بعد از وی پسرش شاه سلیمان صفوی بادشاه ایران شد و بعد فوتش پسر او شاه حسین صفوی بسلطنت ایران رسید و احوالش در نادرشاه نوشته خواهد شد

شیدا

از شیخ زاد های فتح پور سیکری است که در حوالی اکبرآباد واقع است در اواخر عهد جهانگیری و اوایل جلوس صاحبقران ثانی بعرصه سخنوری در آمده بسیار شوخ طبع و بیباک بود و شعرای پایه تخت را طعن و هجا میرنجانید هجو مرزا امر الله که او را الفضل تهم میکردند گفته **بیت** نه تنها من همیگویم که امر الله مفعول است + خدا فرموده در قران که امر الله مفعولا + و به هجو طالب املی گفته **قطعه** شب و روز مخدوم ما طالبا + پی جیفهٔ دنیوی در تک است + مگر قول همسر نیاید نیست + که دنیاست مردار و طالب سگ است + سال وفاتش معلوم نیست

جهان آرا بیگم

دختر سومی شاه جهان بادشاه است ولادت او روز چهار شنبه بست و یکم ماه صفر سنه هزار و بست و سه هجری موافق روز فروردین ماه الهی و سال نهمین از جلوس جهانگیر بادشاه بوقوع آمده و بست و هفتم محرم سنه هزار و پنجاه و چهار هجری آتش چراغ در جامه اش گرفت و تمامی اندامش مجروح شد بادشاه که بعد ران ایام در دکن بود از انجا داکتر بوتن صاحب انگریز را که حکیم حاذق بود و بسواری جهاز بر دریای سورت وارد شده بود طلب داشت حکیم موصوف حسب الحکم بادشاه بمعالجه جهان آرابیگم پرداخت و در اندک فرصت او را غسل شفا داد بادشاه بعوض این خدمت شایسته حسب خواهش او فرمانی از حضور بنام کمپنی انگریز مرحمت فرمود که ایشان بی مزاحمت در ملک بنگاله کوتهای تجارت تیار ساخته بکار تجارت پردازند فقط و حاجی محمد خان قدسی در باب سوخته شدن جهان آرابیگم قصیده گفته بپادشاه گذرانید و پنجهزار روپیه صله یافت از انجمله یک بیت این است **بیت** تا سر زده از شمع چنین بی ادبی + پروانه ز عشق شمع را سوخته است + روزی بیگم بسیر باغ میرفت میر صیدی طهرانی از بالای بام که بر سر راه بود ببانگ بلند این مطلع خود خواند **مطلع** برقعه برخ افگنده برد ناز بباغش + تا نکهت گل بیخته آید بدماغش + بیگم شنیده مسرور شد و پانصد روپیه صله عنایت فرمود و مرزا محمد علی ماهر تخلص مثنوی مختصری در مدح جهان آرابیگم گفته بتوسط عنایت خان آشنا نزد بیگم فرستاد این بیت بیگم را خوش آمد و پانصد روپیه صله فرستاد

بیت اینست

ص
بذات او صفات کردگار است … که خود پنهان و فیضش آشکار است

و میر غلام علی آزاد میگوید که در کلیات نعمت خان عالی که مثنوی شانزده بیت در تاریخ عمارت زیب النسا بیگم دختر خلد مکان است دران مثنوی این بیت مذکور نیز بنظر آمده و نوادر افتاده باشد و جهان آرابیگم در زمان برادر خود عالمگیر بادشاه بتاریخ سوم رمضان سنه هزار و نود و دو هجری در خلوت سرای جاودانی آرمیده و در صحن روضه نظام الدین

اولیا مدفون گردید و القاب آن مغفوره نواب جنت ماب صاحبة الزمانی مقرر شد و جهان آرا بیگم در حین حیات بحکم خود در العمیر نموده بر لوح مزار او این بیت و عبارت بخط نسخ مرقوم ست ✻ هو الحی القیوم ✻ بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا ✻ که قبر پوش غریبان همین گیاه بس ست ✻ الفقیرة الفانیة جهان آرا مرید خواجگان چشت بنت شاه جهان بادشاه غازی انار الله برهانه سنه ۱۰۹۲

تاریخ پل علیمردان خان

این پل قریب دریای سرخاب ست مابین قندهار و پیشاور دان را نواب علی مردان خان وزیر شاهجهان بادشاه در سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری تعمیر ساخته و بر لوح سنگی که نزدیک آن پل استاده ست این ابیات تاریخ مرقوم ست

تاریخ

در زمان ثانی صاحبقران شاهجهان	بادشاهی جم حشم گستر ظل وهاب حمید سال تاریخش چو جستم از خرد داد این جواب	خان عالیشان علیمردان شد از بهر خدا بانی این پل علیمردان شد از لطف حمید	بانی این پل بفال فرخ و بخت سعید

قلعه جلال آباد

۱۰۵۴

شهر جلال آباد که برکنار دریای اتک ست برای آبادی آن جلال الدین محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری وقت مراجعت از کابل شمس الدین خافی حکم داده بود او در عرصه دو سال آباد ساخته بفاصله سه کروه از شهر جلال آباد چار باغ که انرا باغ صفا و باغ وفا نیز گویند موجود ست و این باغ را بابر بادشاه در سنه نهصد و چهارده هجری احداث ساخته بود و شاهجهان بادشاه در سنه هزار و پنجاه و چهار قلعه در جلال آباد تعمیر نموده بود و حالا مسمار ست اما سنگی که بران تاریخ آن قلعه مرقوم ست در مسجد جلال آباد تا امروز موجود ست تاریخ اینست

تاریخ

بحکم شاهجهان اهتمام خان چو نهاد	بروی ساحت دشتی بنای خیر مآل حساب سال بنایش ز عقل می جستم	ز آسمان و زمان تا اثر بود پیدا ندا رسید بگوشم بنای فرخ فال	مباد خوبی این قلعه در شکنج زوال

۱۰۵۴

تاریخ فتح بلخ و بدخشان

۱۰۵۶

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شاهجهان بادشاه با جمعیت سه لکه سوار متوجه قندهار شده بلخ را فتح ساخت و نذر محمد خان والی توران مغلوب شده بگریخت نصری شیرازی این ابیات در تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

شکر لله کز عنایات خداوند جهان گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیر	کرد فتح ملک توران سر بر افلاک تافت ایزد او را کرد در کشورستانی کامیاب گفت بالطبعش ز راه تعمیه کامیاب	بادشاه غازی عادل شهنشاه جهان در ره بیش عزم جهانگیری نشسته کی نگذرد والی توران آبرو از ملک توران بعد ازان	الله کرد او را جهان جمله شاهان انتخاب گیرد اقبالش جهان را صبح هستی از نقاب ثانی صاحبقران تابان بجائش گر حباب

۱۰۱۲

و چون نذر محمد خان زر و قبیله و املاک را همانجا گذاشته راه خود پیش گرفته بود چنانچه تاریخ آن مرزا عبدالرزاق مصنف کتاب مجمع الصنایع بر سبیل تعمیه خوب گفته

تاریخ

۴۵۸

شد ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان — زر و قبیله و املاک از کف گذشته آن

یعنی چون از اعداد بلخ و بدخشان اعداد نذر محمد خان بدال مهمله برود و اعداد زر و قبیله و املاک افزوده شود تاریخ برآید و نذر محمد خان پس از چند اوقات در هند آمده و بعد استقامت چند سال در هندوستان روانه مکه شده و در اثنای راه در نواحی سمنان سلخ جمادی الثانیه سنه ۱۰۶۱ فوت کرده

تاریخ حوض و عیدگاه بهار

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شخصی بنام حبیب سور حوضی و عیدگاهی در ملک بهار قریب درگاه مخدوم الملک شاه شرف الدین تعمیر ساخت این تاریخ بر دروازه آن ثبت نمود که تا امروز موجود است

تاریخ

بدور شاه جهان بادشاه عدل گزین	حبیب سور بنا کرد حوض شرف الدین هزار و پنجه و شش سال هجرت سرور	و عیدگاه معلاش فرش خشتی آن که شد تمام بماه صفر بخیر و ظفر ۱۰۵۶	بیست و ساخت بعون خدای این دوران

۱۰۵۶

و شاه شرف الدین در سنه هفتصد و هشتاد و دو فوت شده و در بهار مدفون گشته اندر روضه او در سنه هفتصد هفتاد و هفت تعمیر گردیده

جامع مسجد بلده اله اباد

این مسجد عالی برکنار دریای جمن متصل قلعه اله اباد واقع است و از آثار نواب شایسته خان ابن نواب آصف جاه بهادر در زمان شاهجهان بادشاه تعمیر نموده در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری باتمام رسانیده بیست و سه ابیات با تاریخ اندرون مسجد مذکور قریب گنبد منقوش است از انجمله سه ابیات بسبب معذوری چونکه کاری معلوم نشد باقی بیست ابیات این است

ابیات

زهی بنای همایون که در اله آباد	بحکم بادشه دین پناه شد بنیاد	شهی که زیب آرایش سریر کلاه	چو او ز مادر ایام هیچگاه نزاد
شهی که عالم ازو یافت علوی و سفلی	بداد دین و شرافت جوانه آرد یاد	شه جهان که بزیر نگین گرفته جهان	چو آفتاب ز دوران همیشه عدل بداد
غبار معصیتش می برد نسیم عطا	کسیکه ناصیه صدق را بخاک نهاد	رواج یافته دین در جهان ازین مسجد	نکرد خانه دین کس چو پادشه آباد
کسی ز شرافت و قدرش نیاورد انشا	بسطح صحن سقف فلک بود همزاد	چو خشت بهر بنا ماند بر زمین معمار	ملک ز عرش بیامد پی مبارکباد
بلند قدر بنائی که بهر کسب ضیا	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	بخلق سنگ درش عینک خدا نگری	زهی صفائی دست هنرور استاد
ازین نیابد و عالم ز باعث دنیا	خداست راضی و سر خدا گشاد	بشد ز لطف الهی باین بنا باعث	ز صدق صافی شایسته خان نیک نهاد
زهی بنا و زهی باعث و زهی بانی	بلطف حق همه معمور دین و دنیا باد	ز چار سوی بنا عفو جرم می بارد	زهی شرافت بانی و رتبه بنیاد
چو دور گنبد این کعبه دید چشم فلک	براه حیرت همچون زمین بیافتاد	بنه بسجده سر اینجا که فیض مسجد شاه	بدین بسنگ چو انسان بنای گو داد
قدم ز سر پی اتمام ساختن عمنی	چو اهتمام بنام من اتفاق افتاد	بنور دین اندیشه و ادش ترمین	نهیچ کوه کنی از دست تیشه فولاد
بگفت هاتف تاریخ سال تعمیرش	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	هزار و پنجه و شش رفته بود از هجرت	که دست باز کشیدند از عمارتش استاد

۱۰۵۶

باهتمام مرید فردی خلیل الله موسوی باتمام رسید فقط اگر اعداد دستان و مهر منیر کنند تاریخ بر می آید اما یکعدد زیاده پوشیده مباد که در اوایل عملداری کمپنی انگریز در اله اباد یعنی در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی کرنیل کیت صاحب این مسجد را متغیر ساخته مکان بود و باش خود مقرر نموده بود و بعد ازده سال در سنه یکهزار و هشتصد و یازده عیسوی باز بحکم کمپنی انگریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد

و تا امروز موجود ست و مسلمانان بدستور قدیم بروز عیدین درآن مکان مجتمع میشوند و نماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که مهین پایه صاحب سخنان ست سرفرازی یافته شیخ عبدالمجید صاحب شاهجهان نامه در وقایع جشن نوروز سال هزار و چهل و پنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سر برآرای آسمان چهارم پرتو التفات بر ساحت حمل انداخت شانزدهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلی ساخته بود بمیزان سنجیده شد و مبلغ وزن را که هزار و پانصد روپیه شده بود بادمرحمت گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع و اربعین والف بعنوان صله شعر صد مهر عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از آسیب آتش در اوایل شوال سال هزار و پنجاه و چهار هجری بعنایت خلعت و دو هزار روپیه تمتع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبدالله خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری داشت گفته بحضور پیش برد در مجلس استاده بخواند چون فارغ شد عبدالله خان برخاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید و خود با پیرهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت و خیمه را با خزانه و جمیع کارخانجات وغیره در وجه صله بخشید بعد از چندی قدسی قصیده رنگین ترازان در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده بود فرمود حاجی صله که عبدالله خان بتو داده است هیچکس نمی تواند داد پس اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش از آن پر کنند در تذکره مرآت الخیال مرقوم ست که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و پنج فوت شده و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در مرثیه او ترکیب بندی گفته و این مصرعه تاریخ یافته مصرعه دوران طبل قدسی چنین زندان شد

شیخ کبیر عرف بالاپیر ۱۰۵۵

این شیخ قاسم قادری ست و مزار شیخ قاسم در چند التگه دهلی ست و روضه شیخ کبیر در قنوج بر کنار دریای کالی نی و آن عمارتیست عالی از سنگهای رنگارنگ تعمیر یافته و اندرون آن روضه چهار تربت اند یکی ازان تربت فرزند او ست که شاه قادر نام داشت و پیش از فوت پدر در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت نموده و دو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر ست و شیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده و یکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم ست

در خانه اول

این گنبد عالی در زمان لیست دو نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان افغان غوریه خیل داودزی عمارت پذیرفت

در خانه دوم

این گنبد عالی در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر پذیرفته شد

در خانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالاپیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شده هجری سال هزار و پنجه و چار		دوشنبه دهم بود از مه رمضان بگفت داعی حق را اجابت لبیک	که بر کامل قطب زمانه شیخ کبیر روانه گرد روان آن ز روضه رضوان		سپهر علم و عمل بحر دانش و عرفان

در خانه چهارم

روضهٔ فیض بخش شیخ کبیر — در حقیقت بود بهشت برین
هشت در لفظ نغز تاریخش — یکمان الف و سبعه و خمسین

یافت توفیق زین عمارت خوش — شیخ مهدی سپهر صدق و یقین

۱۰۵۷ — ۱۰۵۷

در خانهٔ پنجم

تاریخ وفات شیخ قادر شاه بن شیخ کبیر

شیخ قادر چو رفت از عالم — گریه کردند جمله اهل الله
سال تاریخ از خرد جستم — گفت بشنو زیارت قادر شاه

۱۰۵۲ — ۱۰۵۲

متصل این روضه گنبدی دیگر است که اندرون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالا پیر است که سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده تاریخ او و تاریخ مسجد که شیخ مهدی در حین حیات خود در احاطهٔ مذکور عمارت کرده بود در مقام خود مرقوم خواهد شد

حکیم رکنا کاشی

مسیح تخلص از مجلسیان شاه عباس ماضی بود بتقریبی از شاه رنجیده ترجیع بندی گفته که مطلع آن این بیت است گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش + شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش + از ایران بهندوستان آمده ملازم اکبر شاه شد و در زمان شاهجهان بادشاه بمدارج دولت صعود نموده از جملهٔ مقربان گشت آخرها بطوف بیت الله فایض شده باز بایران رفت و بقیهٔ عمر همانجا بسر برده در سنه هست یا که سبع و خمسین و الف در گذشت تاریخش درین مصرعه یافته اند ع رفت بسوی فلک باز مسیح دوم

۱۰۵۶ — ۱۰۵۶

مولوی عبد القدوس ولد رشید

بتاریخ یازدهم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری از جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفات او اینست

تاریخ

در ربیع الاول و در یازدهم رفت از دار الملک — پنجشنبه یوم سوی روضهٔ دار القرار
سال تاریخ وفاتش گشت از صدر الممات — زانکه او بود در رضای حق بسر لیل و نهار

۱۰۵۷ — ۱۰۵۷

سید جلال بخاری

بکمال استعداد علوم ظاهری و فنون رسمی آراسته بود و چون شاهجهان بادشاه با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام داشته نمی خواست که یک لحظه از نظر او دور باشد بنابران بتاریخ هشتم ماه شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه عهدهٔ صدارت کل ممالک محروسه و منصب شش هزاری بخشید از اولاد سید احمد کبیر است و خلف سید محمد بخاری و تاریخ ولادت سید محمد بخاری که خود گفته این مصرعه است ع من دوست دامان آل رسول + و سید جلال بخاری تخلص خود رضائی نموده اکثر به نظم اشعار می پرداخت در سنه یکهزار و سه ولادت یافته و تاریخ آن + وارث رسول است سال وفات بموجب نوشته مرات جهان نما یکهزار و پنجاه و هفت است از عبارت + جانشین جنید ر کرار بیک استخراج می باید سه فرزندان داشت یکی سید جعفر دوم سید علی مخاطب برضوی خان سیوم سید موسی جد سید شاه احمد کبیر در جوار شاه محمد خیالی بر کنج سندل پور است سید جلال بخاری بیرون دروازهٔ دهلی شهر پناه نو آسوده اند

۹۸۳ — ۹۸۳

۱۰۰۳ — ۱۰۰۳

شیخ ناصر اکبر آبادی

یکی از اولیای وقت خود بود در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری در اکبر آباد فوت کرده تاریخ وفات و احوال او ازین چند بیت که از مخبر الواصلین نوشته شد دریافته گردد

ابیات تاریخ

شیخ ناصر که عارف حق بود — کاشف راز و واقف حق بود
داد سجده بر کفش گردید — عقد یاقوت و لعل مروارید
خاک را از نظر طلا میکرد — آب را شیر با صفا میکرد
ابر را هر کجا که میفرمود — بارش آنجا باعتدال نمود

ناقه نوجوان که بچه نزاد تیغ با آن کمال وحدت وجود تیغ را راه بود بے اکراه سال نقلش خرد باهل زمان	تیغ زو شیر را بمردم داد در لباس سپاهیان می بود در حرمگاه خاص شاهنشاه گفت افسوس رفت قطب جهان	کودکی مرده را به نیم نگاه حامی پادشاه شاهجهان از جمادی نخست سیزدهم روضه اش باکبر آباد است	زنده گردان ولی حق آگاه بود پیوسته ان ولی زمان بود کان قطب شد بچرخ نهم منزل فیض وجای ارشاد است

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

حضرت ولی محمد نارنولی

بتاریخ بست وپنجم شوال سنه یکهزار وپنجاه وهفت هجری فوت کرده

تاریخ از مخزن الواصلین

آنکه او مرشد خواص وعوام کشف او برتر است از تحریر	هست او را ولی محمد نام خارقش فائق است از تقریر سال تاریخ نقل هجرت او	آنچنان است میشدی در حال جمعه وبست پنجم شوال مظهر الحق ولی اعظم گو ۱۰۵۷	که ندانستی از جنوب وشمال نقل کرد از جهان خزن ملال

۱۰۵۷

احوال دهلی قدیم وبنیاد قلعه شاه جهان اباد

در نسخه هفت اقلیم که امین محمد رازی در سنه یکهزار ویک هجری تصنیف نموده مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعصار نهایت ابادانی داشته وبعد ازان نوع خراب شد که مسکن وحوش وذباب گردید تا آنکه در سنه سه صد وچهار هجری بازابادانی گشت وقریب سه صد سال هندوان دران مکان کامجو وکامران بوده اند ودر پانصد وهشتاد وهشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند فتح شد وازان زمان تا حال هندوان دیگر بران مکان مستولی نگشته اند وهمیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده ودهلی قدیم که در زمان سابق اباد نی داشته الحال خراب است واز عمارتی که باقیمانده مسجدیست که هزار ستون درانجا بکار رفته ودر بیرون مسجد مناره ایست در کمال بلندی که هیچکس را قدرت بالا رفتن آن نیست ودور این مناره را جمعی که پیموده اند هشتاد قدم گفته اند وارتفاعش را صد وسی درعه اما دهلی نو بر یک فرسنگی شهر قدیم برکنار آب جمن ودر سال ششصد وهشتاد وهشت هجری باهتمام سلطان جلال الدین خلجی بنا شده واین شهر در غایت کیفیت ولطافت هوا است ودرین شهر چندان باغات جنت نشان وعمارات دلپذیر است که خامه دزبان از تحریر ان بتقصیر قابل است از انجمله مضجع جنت اشیانی همایون بادشاه است که عمارتی بدان لطافت درین عصر وزمان ساخته نشده ودر بیرون شهر عمارتیست موسوم بشکارگاه سلطان فیروز شاه ودر میان عمارت عمودی بر آمده است که قریب سی ذرع ارتفاع وسه ذرع سطبری دارد واز روی قیاس چنان فهم میشود که یک لخت سنگ است واین عمارت سه مرتبه است مادام که بیخ این عمود بزمین نرسیده باشد وسی ذرع دیگر بخاک وخشت وگل محکم نشده باشد ایستادن آن ممکن میسر نخواهد بود وبدین تقدیر عمودی که شصت ذرع طول داشته باشد بر پا داشتن آن نوع از محالات است فقط واین عمود ومناره که مذکور شد الی الان در دهلی موجود اند وصاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه بنای قلعه دار الخلافت شاه جهان اباد وشهر را در سنه یکهزار وچهل وهشت هجری انداخت

قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد

این قلعه عالی در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه اساس یافته وبنای این قلعه وشهر را بعد از گذشتن پنج ساعت از شب جمعه دوازدهم بابا که بست پنجم ذیحجه سنه یکهزار وچهل وهشت هجری مطابق نهم اردی بهشت سال پانصد شصت

ویک ملک شاهی مصادف سیزدهم ماه اپریل سنه یکهزار وششصد وسی ونهه عیسوی قدیمی دره دوازدهم سال جلوسی موافق طرحی که در پیشگاه خلافت مقرر گشته بود نهاده اند واین حصار عالی باهتمام عزت خان والله وردی خان وکرست خان باسایر عمارات دیگر مثل امتیاز محل معروف برنگ محل وشاه محل معروف بدیوان خاص ودیوان عام وخوابگاه وتسبیح خانه ونقار خانه وحمام وباغ حیات بخش وغیره درعرص نهه سال وسه ماه بتصرف لکهاروپیه بتاریخ بست وچهارم ربیع الاول سنه بست ویک جلوسی موافق سنه یکهزار وپنجاه وهشت هجری باتمام رسیده وموسوم بشاه جهان آباد گردید وصاحب قران ثانی تا نمودن روز وقت داخل شدن درین عمارت جشن عالی ترتیب داده وسیدی کاشی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاهی گذرانیده پنجهزار روپیه صله یافته تاریخ اینست

تاریخ

شد شاه جهان آباد از شاه جهان اباد ۱۰۵۸

۱۰۵۸

واین قلعه مشتمل هست برچهار دروازه ودو کهرکی وبست ویک بروج از انجمله هفت بروج مدور وچهار بروج مثمن اند برمحرابهای شه نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی هست این کتبه که آنرا سعدالله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه

برمحراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین ونشیمن های دلنشین قطعه بهشت برین چون گوییم که قدسیان همت بلند بتماشایش آرزومند اگر ساکنان اطراف واکناف بلسان بیت العتیق بطواف آیند رواست و اگر نظارگیان انفس وآفاق مثل حجر اسود به تقبیل آستان رفیع الشانش شتابند سزا آغاز قلعه والا که از کاخ گردون برتر هست در شک سد اسکندر واین عمارت دلگشا وباغ حیات بخش که درمنازل چون روح در بدن هست وشمع در انجمن ونهر اطهر که آب صافش بینا را آیینه جهان نما ست ودانا را از عالم غیب پرده کشا والبشارها که هر یک کوی سپیده صبح دم هست بالوجه آرا لوح وقلم وفوارها که هرگردش پنجه نور است

برمحراب شمالی

با مصافحه آسمانیان مائل بالالی متلالی هست بانعام زمینیان نازل وحوض که همه از آب زندگانی پر وصفا رشک نور وچشمه خور + دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم اقدس مطابق هزار وچهل وهشت هجری بعالمیان نوید کامرانی واد واتمامش که بصرف پنجاه لکهه روپیه صورت پذیرفت بست وچهارم ربیع الاول سال بست ویکم جلوس همایون موافق سنه هزار وپنجاه وهشت بفرخندم میمنت لزوم گیتی خدیو کیهان خداوند بانی این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی دری فیض بروی جهانیان بگشاد

ابیات که باب زر مرقوم اند

شهنشاه آفاق شاه جهان
اساس ست تا ماه گزیر این بنا

باقبال ثانی صاحبقران
بنو قصر اقبال او عرش سا

در ایوان شاهی بصد احتشام
زهی دلنشین قصر پیراسته

چو خورشید بر چرخ بادا مدام
بهشتی بصد خوبی آراسته

شرافت یکی آیه در شان او	سعادت در آغوش ایوان او	سجود در این سرای سرود	کند سرنوشت بدار جهید در
بپالش سر صدق هر کس که سود	چو دریا چون آبرویش فزود	زمانه چو دیوار او بر فراشت	به پیش رخ مهر آیینه داشت
زبس روی دیوار آراسته است	ز نقاش چین سونما خواسته است	چنان بر سرش دست ایام گرد	که گردون بلندی از و وام کرد
ز فواره و حوض دریا نشان	با آبی چنین شیشه زو آسمان	چو جای شهنشاه عادل بود	ازان بادشاه [illegible]

واندرون دیوان خاص بآب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است	همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبراباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعهٔ اکبراباد است تعمیر ساختهٔ جهان آرا بیگم دختر سیومی شاه جهان بادشاه است که بصرف پنج لکهه روپیه درعرصه پنج سال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد وسی ذراع و عرض صد ذراع و فضاے صحن هشتاد ذراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است واین کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضے عبارت آن در ایام هنگامه سپاهیه و جات بضرب گوله هاے توپ زایل گشته و مسجد نیز جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز باز مرمت گردید کتابه اینست کتابه این مسجدیست شریف خداپرستان روی زمین را و معبدیست منیف عبادت گزین را منظریست نورافزا دیده دران عبادت آئین را و مسکینت دلکشا عارفان حقیقت بین را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب همت نقاب عفت سیدهٔ نساء زمان صاحبهٔ نسوان دوران ملکهٔ جهان مالک کیهان ناموس العالمین اعز اولاد امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد سعادت مهد صاحب عصر و آلی و سهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه جلیل ایزد منان باعث امن و امان بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه شهنشاه حق آگاه مظهر کرم وجود برگزیده حضرت معبود فرمان فرماے بحر و بر داد ده عدل گستر افراز نده لوای بر و احسان جهانبان ملکستان متقن قوانین رعیت پروری و پرورده نوازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکهه روپیه که قریب هفتاد هزار تومان رایج ایران و بست و پنج لک خانے نافد توران باشد درعرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته نیز دبی تبازه و دوا بی انبا این بنا رفیع را چون بیت المعمور پایدار و این اساس منیع را چون کاخ فلک برفراز داراد امت اثار ربانیه مبانی خیرات عام مراسمه حزرات عاید کرد اناد تم فی سنه ۵۸

مابقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بست و ششش در گذشت برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادرزاده او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی عم او بار دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت

جلوس نموده هفده سال فرمان روائی نمود و بعد از و سلطان ابراهیم نه سال و بعد از و پسرش سلطان محمد در سنه هزار و پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور درگلدی محمد صلب ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دویم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سر بلندی حاصل ساخته در سنه احد شاه جهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شده در سنه سیوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه گردیده در سنه بست و یکم بفوجداری جونپور سر بلندی حاصل ساخته و در سنه بست و دوم پیش ابسال یکهزار و پنجاه و هشت هجری در عمر هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور درگذشت و در باغی که پیش از انقضای ایام حکومت بر کنار دریای بلده مذکور احداث نموده بودند مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمهٔ اعظم اولیا ۱۰۵۸ استخراج می‌یابد و بلده قلعه اعظم گڈه که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نموده او ست پسرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سرفرازی یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبرآباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد

۱۰۵۸

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نهم شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه بر آورد ارباب طبایع سلیم را در فتح این قلعه مشیدة البنیان نوادر نکتها بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیده از انجمله این مصرعه از زبان ذلیشان مرتضی قلیخان تور ... جر با شی است مصرعه بود اولین فتح صاحب قرانی ۱۰۵۹ * و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرعه علی میکشاید در قندهار ایضاً دست ولایت ۱۰۵۹ نمود ایضاً آمد کلید مملکت هند قندهار * بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاه جهان بادشاه برای تسخیر این قلعه بقندهار رفتند و بی‌نیل مقصود مراجعت نمودند

۱۰۵۹

شیخ محب الله آبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اله‌آباد فوت کرده و در آن بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب تحفة الواصلین

شیخ عرفان پناه عالی جاه	مظهر فیض حق محب الله	گوهر معدن حقایق بود	اختر برج دقایق بود
سال ترحیل او به نیک نسق	گفت قطب الشیوخ مظهر حق ۱۰۵۸	مرقد او هست در اله‌آباد	موقع فیض و منزل ارشاد

۱۰۵۸

میر نعمان اکبرآبادی

او بتاریخ نهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبرآباد فوت کرده در آنجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب تحفة الواصلین

میر نعمان که مظهر دین بود	تابع خاتم النبیین بود	عارف ذات ذو الجلالش دان	ورع تقوی بر کمالش دان
زبدهٔ آل مصطفی بوده	قرة العین مرتضی بوده	بود تاریخ نهم صفر	که ز دنیا شد آن ستوده سیر

تا قیامت بفیض آباد است		روضهٔ او باکبراباد است		میر نعمان ستون دین بود ۱۰۵۸		سال نقلش سروش فرموده

۱۰۵۸

میر صالح الملقب بکشفی

پسر عبد الله مسکین است در سنه یکهزار و شصت هجری در اکبراباد رحلت نموده دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخزن الواصلین

لمعهٔ نور نعمت الله است واقف خلد میر صالح کو ۱۰۶۰		ذات پاکش که از حق آگاه است بار سال وصال آن خسرو روحش از فیض ایزدی شاد است		صاحب کشف راز یزدان بود ۱۰۶۰ گفت کشفی بخلد آب بداد بدفن او باکبراباد است		میر صالح که اهل عرفان بود عقل تاریخ آن ستوده نزاد

۱۰۶۰

مسجد اکبرابادی

این مسجد عالی را که سراسر از سنگ سرخ است و در شاه جهان آباد اندرون فیض بازار واقع است اعز النسا بیگم عرف اکبرابادی محل زوجهٔ شاه جهان بادشاه در سنه یکهزار و شصت هجری تعمیر ساخته بود بر دروازه اش این کتبه بخط نسخ منقوش است

کتبه

این مسجد فیض انتما و مدرسه راحت جا و حمام لطافت اما و چوک دلکشا که عبادت گاه حق پرستان روزگار و روح افزای متردد ان اقطار و نزهتکده اسمانیان و دار النفع زمینیان است در عهد سعادت مهد بادشاه اسلام کهف انام سایه والا پایه پروردگار خلیفه برگزیده کردگار رحمت اعم ذی الجلال مظهر ایزد داور همسال ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی پرستار خاص بادشاهی پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه خیرات و مبرات محرره سعادات و حسنات اعز النسا مشهور باکبرابادی محل بفرمان معلی بنا کرد و بجهت الفای رضای الهی و اقتنای ثواب اخروی و حاصل سیری و محبوبی با حقوق مرافق و داخله و خارجه وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت که اگر مرمت این امکنه احتیاج افتد انچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الاتمام را بجماعه مسطور بدهند این منازل منیعه در عرص دو سال بصد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصتم هجری مطابق بست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجر این خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده اثار بادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر و بانی این مبانی عامره عاید گرداناد امین یا رب العالمین

میر ابو العلا اکبرابادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود هجری ولادت یافته جد او امیر عبد السلام در زمان خلافت اکبر بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده باز مراجعت نموده بزیارت بیت الحرام رفته و همانجا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلده فتحپور سیکری وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که متعین صوبه بنگاله بود بفوجداری بردوان قیام داشتند

بعد ازانکه خواجه مسطور بدرجه شهادت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام
امیر ابو العلا تجویز نموده انجا را بایشان تفویض ساخت در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک هوا و حرص
دنیا نموده باجمیر رفتند و ازانجا باکبراباد آمدند و درانجا دست بیعت بعم خود امیر عبد الله که هم خسر او
بود دادند و امیر عبد الله قطب وقت خود بود بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبر شاه بانصدی
بودند و منصب و حکومت دهلی داشتند در اواخر عمر بنظامت و صوبه داری برهان پور ممتاز بود وفات او
بتاریخ بیست دویم شهر ذی القعده سنه رو داده و قبر پسرش و قبر پیر او خواجه محمد بخشی بر کنار دریای جمن
مقابل گهات بلده اکبراباد واقع است بعد وفات او امیر ابو العلا بر مسند ارشاد نشسته بیشتر بوجد و سماع
مے پرداخت گاه گاهے وقت استیلای جذبه این بیت خواجه حافظ را مے خواندند بیت فیض روح
القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ٭ از جمله کشف و کرامات او که در کتاب
حجة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه تر یکے اینست که روزے امیر ابو العلا با یاران
حلقه محفل معارف گذاری لبسته بودند که ناگاه جوگیے با قفس سارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی بیارند
یاران همچنان کردند آنحضرت وضو ساخته دوگانه وضو ادا کرده قطرهٔ چند آب وضو بران قفس زدند بمجرد
آن سارک از قفس برآمده برنے زیبا شکل و رعنا شمایل متشکل گردید چون استفسار حالش کردند معلوم
شد که دختری هندو بود و این جوگی برو مبتلا شده بقوت سحر او را سارک ساخته باخود مے داشت و
در شب باز بر حالت اصلی او درده حظ نفسانی خود مے نمود آنحضرت زن را فرمودند اگر ترا هوای رفتن
خانمان خود باشد رسانیده شود گفت مقدر من چنین بود حالا مے خواهم که در کنیزکی شما باشم بعد ازان
زن و جوگی هر دو مسلمان شدند والله عالم بالصواب و آنحضرت زن را بحباله نکاح جوگی در آوردند و نام آن جوگی صوفی علی
قلی نهادند او هم یکے از اهل الله گردید قبر او در جوار مزار آنحضرت موجود هست و نوشته اند که امیر
ابو العلا از مدتے عارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلت استیلای آن صاحب فراش شدند و چندی روز پیش از
رحلت طعام و آب ترک کرده بودند وفاتش بروز سه شنبه وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک
هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبراباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه
بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا کربلا نیز گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع هست و چهار دیوارے
وسیع دارد و متصل تربت او مرقدے چند اند هر سال بروز وفات زایران درانمقام برای زیارت
قبر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر هست و بران سبحان ربی الاعلی منقوش ست و بطرف پایین
یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بران این ابیات بود تاریخ وفات او تصنیف امیر افضل
احراری کنده ست

تاریخ

آنکه شد تخت نشین بیگانه زار با بیگانگان مرشد دیر کاملان رہبر سالکان شد	حیف که آفتاب دین گشت نهان ز چشم ما بسکه لیش ... فیض رسان آیینه	مورد فیض ایزدی مهبط نور احمدی مرشد آل مصطفی امجد نسل خواجگان	واقف سر ایزدی محرم راز کبریا قدوه اهل معرفت نور دو عین مرتضی

حضرت امیر ابو العلا سر اولیای دین صاحب کشف بالیقین مختار اکمل خدا
از جنت بقا سوی جنت بلک جاودان کرد سفر زین مکان شاه خجسته لقا
خواست چو فیضی از خرد سال وصال آن ولی گفت هاتف ز جهان رفت ابو العلا
۱۰۶۱

آن اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار ۱۰۶۱

گوهر بحر وفا کان سخا منبع فیض کاشف سر خدا عارف حق مرشد ما
ابو العلا رکن جهان غوث زمان حاذق کرد چو رحلت از این دار فنا سوی الله
هست و سوم روز سال وصال افضل حیات شد دوشنبه نهم ماه صفر صبح پگاه
۱۰۶۱

المحسنی الحراری ۱۰۶۱

و این رباعی در تاریخ وفات او امیر نور العلا که عم زاده او بود فرموده اما یک عدد کم میشود

تاریخ

در سنه الف و واحد و ستین شد مقامش مقام علیین
یافت تاریخ او دل غمناک رفته قطب زمان بعالم پاک
۱۰۶۰

و بر یکی از تربت که متصل مرقد اوست از سنگ مرمر این بیت از خواجه حافظ مرقوم است ۱۰۶۱

بر سر تربت من چون گذری همت خواه تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

ملک الشعرا ابو طالب کلیم همدانی المولد کاشانی

۱۰۲۸

دو بار بسند آمده مرتبه اول در عهد جهانگیر بادشاه رسیده و بعد چندی از غربت وحشت بود و بوطن معاودت نموده به توفیق رفیق طالب دوبار تاریخ مراجعت خود یافته و مرتبه دوم باز بهند آمد و از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرا بلند آوازه گشته دو مرتبه بزر سنجیده شد اول مرتبه وقتیکه خداوندگار روم بپادشاه نامه نوشت و بعد از تهنیت مبارکباد جلوس تحریر نمود که شما که بمعنی شاه جهان قرار داده اند شما بادشاه تمام روی زمین نیستید بادشاه در جواب آن تامل نموده آصف خان بر مصلحت کرد طالب کلیم قصیده در مدح بادشاه گذرانید و این بیت دران قصیده باین مضمون آورده شد هند و جهان ز روی عدد چون برابر یکی است بر شاه خطاب زیب است مبرهن بادشاه خوشوقت شده همین بیت در جواب نوشت و کلیم را بزر سنجیده و در تذکره سرو آزاد نوشته است که فوت کلیم در پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت و یک در کشمیر واقع شده و در نزدیکی قبر میرزا محمد قلی سلیم طوسی مدفون گردیده چنانچه غنی کشمیری در قطعه تاریخ وفات او گوید

تاریخ

حیف کز دیوار این گلشن پرید طالبا آن بلبل باغ نعیم
اشک حسرت چون نریزد قلم شد سخن از مردن طالب یتیم
عمرها در یاد او زیر زمین خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
رفت و از خود خامه را از دست داد هردم از شوقش دل اهل سخن
عاقبت از اشتیاق یکدگر بی عصا طی کرد این ره را کلیم
چون زبان خامه میکرد دو نیم گشته اند این هر سه یکجا مقیم
گفت تاریخ وفات او غنی طور معنی بود روشن از کلیم ۱۰۶۱
۱۰۶۱

میر غلام علی آزاد میگوید که ظاهرا استطراف اعتبار نیست که هر دو بیاد فوت اند این دو تواند بود که جسد او را از کشمیر نقل کرده باشند زیرا که شیخ عبد الحمید میگوید که قدسی در لاهور گذشت و میرزا طاهر نصیرآبادی مینویسد که استخوان قدسی بمشهد مقدس رسانیده اند اما راقم الحروف در کتاب مرآت الخیال خوانده که طالب کلیم در سنه الف واثنی و ستین در گذشت و مرقد او در یکی از دیهات لاهور واقع است و میرزا محمد قلی سلیم طوسی از طبقه اتراک و نکته سنجان بلند ادراک بود و بعد ورود هندوستان در رکاب میر عبد السلام مشهدی که بخطاب اسلام خان ایالت ممالک دکن سر بلندی داشت و اسیکر بود در سنه هزار و پنجاه هفت در کشمیر فوت کرده و در همان شهر مدفون گشته

شیخ فیض الله

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دوم هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ کریم الله سهارنپوری در تاریخ او گفت

تاریخ

فانی بعشق لم یزلی حسن لایزال	فیض الله یگانه درگاه ذوالجلال	چون داشته نظام دل از ذوق نظام	تاریخ انتقال وی آمد نظام حال ۱۰۶۲

۱۰۶۲

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعه اکبراباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته و در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است کتابه این کعبه نورانی و بیت المعمور ثانی که صبح در جنب صفای ان شامی است تیره و خورشید از فرط ضیای آن خشتی است خیره کرسی پایه ارش با ساق عرش همدوش گنبد فیض بارش با رواق فردوس هم آغوش بنیان عالیشانش بنیان لمسجد اسس علی التقوی و ذروه سپهر افرازش ترجمان فاستوی وهو بالافق الاعلی هر گلدسته اش فرسته نوری بانوار کواکب بسته یا فواره فیض از چشمه آفتاب جسته هر کلس زرینش شمع فروغ بخش قنادیل آسمانی هر محراب نور آگینش هلال نوید رسان عید جاودانی بر اطراف قلعه لعل فام مستقر الخلافت اکبراباد که بازم مرین حصار سپهر مستدار بر سنه است گوی هاله الیست دور بدر منور که بفیضان سحاب رحمت برهانی است مبین یا دایره الیست گرد مهر انور که بر ترشیح امطار کرامت نشانی است تنین همانا بهشتی قصر لیست والا از یک لولوی لالا که از سر اغاز معموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بر روی کار نیامده و از بدو ظهور عالم عبدی سراپا منور و مجلا نظیر آن جلوه ظهور نداده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان خلیل احترام چهره افروز مسلمانی بانی مبانی جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظل الله خلایق پناه موسس ارکان خلافت مرصص بنیان عدل و رافت که بیمن قدسش زمین را بر آسمان هزاران ناز و از نور نقشش اسمان را بازمین فراوان نیاز بخت و دولت را از عشق خدمتش دوام بیداری ملک و ملت را با جمال طلعتش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش دریوزه گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش وظیفه خوری سه بنای مملکت زو استواری * اساس عدل را زو پایداری * مدام از چشمه تیغ ظفر خیز * کند پیمانه کفار لبریز * خیالش را فلک خدمتگذاری * جبینش را سحر آئینه داری * قطب آسمان دین پروری و مرکز دوران عدل گستری و مملکت طرازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته و در عرض هفت سال بصرف سه لکهه روپیه اواخر سال بست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری پیرایه انجام در بر و تاج اختتام بر سر گرفته ایزد متعال بیامن نیت حق طویت این بادشاه دین پناه همگنان را توفیق اداء طاعات و اقتنای حسنات روز افزون کناد و اجر دلالت و هدایت آن از روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت آگاه عاید گرداناد آمین یا رب العالمین فقط

شیخ عبد الاحد

مشهور بمیا من گل بفضل موصوف و بعلو فطرت و جودت طبع معروف بود تاریخ رحلت او * قیل ادخلوها بسلام آمنین * یافته اند ۱۰۶۳

۱۰۶۳

میر الهی

شاعری از سادات رشید اباد من توابع همدان است در اواخر عهد جهانگیری بهند آمده در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافته دیوانی مشهور دارد در مرات جهان مرقوم است که الٰهی در سنه هزار و پنجاه و هفت فوت کرده و در کتابی دیگر خوانده ام که فوتش در سنه هزار و شصت و چهار هجری واقع شده چنانچه غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافته

تاریخ

1064

بنیت و دراز از صحبت او	که لب گور در آید بسخن	گفت تاریخ وفاتش طاهر	بر سر خاک او ارباب زبان
			رفت الٰهی ز جهان گوی سخن
جامه پوشید سیه چون سوسن			

میر تقی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ اباد شاهجهان اباد بسیار خوب یافته و بادشاه صلهٔ آن پنجهزار روپیه عطا فرموده و فاتش شاید که در سنه هزار و شصت و چهار دست داده و این بیت با تاریخ وفات بر لوحه قبرش نوشته اند ایکه از دشواری راه فنا ترسی مترس * بسکه آسان است این ره میتوان خوابیده رفت * و تاریخ این است * احیای سخن چو کرد تقی جان داد * 1064

مسجد دائی

این مسجد که مشهور است به دائی کی مسجد در شاهجهان اباد بر راه دسپلی دروازه واقع است در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری تعمیر یافته و مر بیت بانی ان این تاریخ مرقوم است

تاریخ

1064

شکر الله که گشت این مسجد	از شرف سجده گاه اهل نظر	سال تاریخ او خرد گفتا	گشته آباد کعبهٔ دیگر

حضرت سید باقی

در سنه هزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبه برفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از نجز ابو اصلین نوشته شد

تاریخ

1065

عمده دین و قدوهٔ کون و مکان	قبلهٔ اهل جهان کعبهٔ عرش آستان	میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا	چون از این دار الفنا شد جانب شهر جنان
	ساعت قدوه و سال رحلتش عقل گفت	صبح شنبه پنجم شوال باقی وار جان	

شیخ عبد اللطیف برهان پوری

در سنه هزار و شصت و شش وقتیکه شاهجهان بادشاه به تسخیر حیدر اباد متوجه شده بود در برهانپور فوت شد و در آن بلده مدفون گشت تاریخ اوست * آه از آن شیخ کامل 1066

شیخ اسمعیل چشتی اکبر ابادی

او در ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و شش هجری در اکبر اباد فوت کرده و در انجا مدفون گردید

تاریخ از کتاب نجز ابو اصلین

1066

شیخ عالی مقام اسمعیل	بر ره اهل حق بود دلیل	گفت تاریخ نقل او هاتف	آه فردوس رفت اسمعیل

الیضاً

شیخ والاجناب اسمعیل	بود محو خدعیان و نهفت
در صدوم سال رحلت او	خردم قدوهٔ مشایخ گفت

نواب سعد الله خان وزیر

یکی از منصبداران کبار شاهجهان بود و بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سال هزار و شصت و شش بعارضه قولنج بعمر چهل و هشت سالگی ازین جهان رحلت نمود و لطف الله خان پسرش که یازده ساله بود بخاطت منصب بفقصدی دهصد سوار نوازش یافت

نواب علیم دان خان امیر الامرا

یکی از خوانین عمده و کاردیده درگاه شاهجهان بود در سنه هزار و شصت و هفت هجری بعروض عارضه اسهال از خدمت بادشاه رخصت کشمیر که آب و هوای آنجا بمزاجش سازگاری داشته یافته و از ماچهیواره بنابر ضعف و ناتوانی بکشتی سوار شده بتهاره رسیده بود که دوازدهم رجب سنه مذکور بدرود این جهان نمود پسر انش لاشش او را بلاهور برده در روضه والده اش مدفون ساختند چهار پسران گذاشته بود ابراهیم و عبد الله و اسمعیل و اسحاق

چندر بهان برهمن

در سلک ملازمان شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه بعهدهٔ منشی گری انتظام داشت منشآت و مکاتبات که باهل زمان خود نوشته جمع ساخته و مجموعهٔ رنگین پرداخته و دیوان اشعار نیز دارد بیشتر اشعارش بطرز قدیم است تخلص وست برهمن در سنه هزار و شصت و هشت درگذشت و در مرآت الخیال مرقوم است که او بعد قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت و در آنجا در سنه الف و ثلث و سبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت بادشاه برد و بادشاه گفت که از گفتهٔ خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند

مرا دلیست بکفر آشنا که چندین بار * بمکه بردم و بازش برهمن آوردم *

بادشاه برآشفت و گفت که کسی تواند که جواب این کافر برساند افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند

خر عیسی اگر بمکه رود * چون بیاید هنوز خر باشد *

بادشاه تبسم کرد و هیچ نگفت از وست *

بهین کرامت بتخانهٔ مرای شیخ * اگر خراب شود خانهٔ خدا گردد

مسجد جامع شاه جهان بادشاه مشهور بمسجد جهان نما

این مسجد عالی که ثانی ندارد بفاصله هزار گز بادشاهی از قلعهٔ شاهجهان اباد سمت غرب واقع است خوبی و لطافت عمارتش از تحریر و تقریر بیرون است بنیاد این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یکهزار و شصت هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بحضور سعد الله خان دیوان اعلی و فاضل خان خانسامان نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام پذیرفته یازده در دارد و این کتبه برین دروازه ها منقوش است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین و زمان گیهان خدیو کشورستان گیتی خداوند گردون توان موسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت بسیار دان عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی مظهر کلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة السمحا ملجا الملوک و السلاطین خلیفة الله فی الارضین

الخاقان الاعدل الاعظم والقاآن الاجل الاکرم ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی
لازالت رایات دولته منصورة واعلام حضرته مظفرة که دیده بصیرت حق بینش از اشعه انوار هدایت انما یعمر مساجد الله

بر دروازه سیوم

من امن بالله و الیوم الاخر مستنیر است و آئینه ضمیر صدق گزینش از اشعه مشکات روایت احب البلاد الی الله مساجدها
فروغ پذیر این مسجد کوه اساس گردون مماس که کریمه لمسجد اسس علی التقوی بیان بنیان پایدار اوست و بنیه القی
فی الارض رواسی نشان نه عمود و کبار استوار او و قبه فلک نشانش از طبقات آسمان گذشته و شرفه طاق
سپهر نشانش باوج کیوان پیوسته

بر دروازه چهارم

گر ز طاق و قبه مقصوره اش جوئی نشان * هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان و آسمان * فرد بودی قبه گر گردون
نبودی تا نیش * طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کهکشان * فروغ شمسه پیش طاق جهان نمایش روشنی
بخش مصابیح سموات پرتو گلشن گنبد عالم آرایش لرزاننده قنادیل جنات منبر سنگ مرمر صحن سنجره مسجد اقصی مرقات

بر دروازه پنجم

مقام قاب قوسین او ادنی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق گشاده پیشانی بشارت رسان ولقد جاءهم من ربهم الهدی
ابواب رحمت آسایش صلای والله یدعوا الی دار السلام بسامع خاص و عام رسانیده و مناره سپهر دارش ندای للذین
احسنوا الحسنی از نه رواق گنبد فیروزه فام گذرانیده سقف رفیع با صفایش تماشاگاه روحانیان کره افلاک
بر دروازه میانه کتبه یادگاری بخط طغرا نوشته است

بر دروازه هفتم

صحن وسیع و دلکشایش سجده گاه پاک نژادان معموره خاک روح فضای فیض انتمای وطیب هوای روح افزایش
از روضه رضوان حکایت کرده و عذوبت ماء معین حوض دلنشین لطافت آمیز از چشمه سلسبیل خبر داده در روز جمعه دهم
شهر شوال سال هزار و شصت هجری موافق سال چهارم از دور سیوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجسته

بر دروازه هشتم

و طالع شایسته پیرایه اتمام و پیرایه تاسیس یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کارپردازان کاردان کارگزار
و فرط اعتقاد و اهتمام کارفرمایان صاحب اقتدار و بذل جد و جهد استادان ماهر و نشور و وفور کوشش پیشه کاران
چابک دست صاحب هنر و اتفاق مبلغ ده لکه روپیه صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

بر دروازه نهم

بفر قدوم اقدس بادشاه ظل الله صاحب نیت خداآگاه زیب و زینت گرفت و باقامت نماز عید و ادای وظایف
اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوایف انام گردیده و مبانی اسلام و ایمان را متانت و رصانت کرامت فرمود
سیاحان ربع مسکون و سالکان نوردان کوه و هامون را آراسته عمارتی باین رفعت و حصانت در آئینه بصر

بر دروازه دهم

وصرات خیال مرتسم نگشته وحقایق گذران وقایع دهر وفکرت پردازان نظم ونثر اکه سوانح نگاران بدایع ارباب ملک ودولت وصنایع شناسان اصحاب ملکت وقدرت اند فراخته تباهی باین شکوه وعظمت برزبان قلم وقلم بزبان نگذشته فرازنده کاخ هستی وطراز نده بلندی وپستی این بنیان رفیع را که قرة العین بینش وزینت بخش کارخانه آفرینش ست

بر دروازه یازدهم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را هنگامه آرای ذاکران مجامع ملکوت وزمزمه تهلیل جل علا قدش را نشاط افزای بر معتکفان صوامع جبروت داراد وروس منابر معموره جهان را بخطبه دولت جاوید طراز این بادشاه دادگر دین پرور که بیمن ذات مقدس مبارکش ابواب امن وامان بر روی روزگار گشاده است آراسته داراد بحق الحق واهله *

کتبه نور الله احمد * قطعه تاریخ این مسجد چنین یافته اند

تاریخ

من نگویم کعبه لیکن اینقدر گویم که هست
مسجد این بیت [illegible] اساس جبرئیل
نیست در وی حاصل اوقات اهل طاعتش
تا بهشته قبله اسلام هست کعبه است

جبهه او باد عاشق سجده این آستان
خلوت روحانیان را شمع با پرتو جان
خسرو عالم ثانی صاحبقران شاهجهان
قبله گاه آرزو باد جنابش جاودان

پرتو انوار او چون عالم افروزی کند
دست استاد قضا تا از خامش ساخته
در بنای خیر این سعیی که دارد همتش
مسجد کان کعبه ثانی است تاریخش بود

صبح را گرد نقش [illegible]
روسفیدی آباد گشت از بهر کان
حاصل کان جمله خواهد آخر حرف گشت کان
قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان ۱۰۶۷

عدد این تاریخ از روی حساب ابجد هزار وشصت وهفت میشود وانجامش در سنه هزار وشصت وشش بوقوع آمده لیکن چون قلیلی از کارهای جزئی باقی مانده بود نظر بجودت تاریخ بحکم بادشاه در آن سال داخل نموده شد وبیرون مسجد در کنج جنوبی وشمالی دار الشفا ومدرسه بکمال صفا ترتیب یافته

محبوسی شاه جهان بادشاه

از انجا که شاهجهان بادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد داراشکوه را ولیعهد خود ساخته بود بنابر آن دیگر برادرانش خصوص محمد اورنگ زیب عالمگیر که پسر سومی بود مدام بادی عداوت میداشتند تا وقتیکه در سنه یکهزار وشصت وهشت هجری بادشاه بیمار شد محمد داراشکوه که ولیعهد بود نظم ونسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد ورفت اخبار از هر دیار مسدود نمود وبسبب آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاد وعالمگیر که در دکن بود ودر همت وجوانمردی گوی سبقت از برادران دیگر می‌ربود ومدام خیال بادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب شایسته خان امیر الامرا ودیگر امرا را موافق ساخته لشکری عظیم از اورنگاباد بر سر محمد داراشکوه که در قلعه اکبراباد بود فراهم آورد جنگ اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضعی قریب دهولپور که ده کروه از اکبراباد است با داراشکوه روی نمود وتا چند روز همین آتش در کار سه بود تا آنکه داراشکوه منهزم گشته بجانب اکبراباد شتافت واز انجا نیز شکست خورده بدهلی رفت واز انجا از خوف عالمگیر سوی لاهور وبهکر روانه شد واورنگ زیب باکبراباد رسیده ورا خالی یافته بتاریخ هفتدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بطور نظربند محبوس نموده مالک تخت وتاج گردید تاریخ این معامله که مولف بطریق تعمیه جهت طبع آزمائی گفته بود درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

کرد محبوس پدر را چو شه عالمگیر
گفتم آنچه بخواهد بقمر پاکی تاریخش زانکه

دل من گفت که حیف این چه شر می‌بینم
همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم
پی تامل سراهی بکشید و فرمود

داد این جا فقط تشبیر از بشارت بدلم
هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد
پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم

مشکل این است که هر روز بتر می‌بینم
هیچ مهری نه پسر را به پدر می‌بینم

یعنی اگر از عدد مصرعه آخر که یکهزار و پانصد و چهل میشود عدد الفاظ تامل و عدد سراه که الف باشد و هر دو چهارصد و هفتاد و دو میشود خارج نموده آید تاریخ برآید ۱۰۶۸

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بیست و هشت هجری که مطابق روز اسمان بیست و هفتم مهر سال شصت و چهار الهی موافق روز شهریور چهارم ابان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملک شاهی ملاحق روز سیوم از خمسه المسترقه قدیمی سال هشتصد و هشتاد و هشت یزدجردی مصادق دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سی و یک اسکندری مطابق دهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر نور جهان بیگم تولد پذیرفته و این قطعه ملک الشعرا ابو طالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد بپادشاه جهان
نامش اورنگ زیب کرد فلک

خلفی همچو مهر عالمتاب
تخت زرین پایه گشت عرش جناب
طبع درباب سال تاریخش

تاج صاحب قران ثانی یافت
چون باین مژده آفتاب ندا
زد رقم آفتاب عالمتاب ۱۰۲۸

گوهر بحر از وگرفته حساب
افسر خویش بر هوا چو حباب

چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بیست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بیست و نهم اردی بهشت روز دوشنبه عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهان گرد سامان بزم نشاطی
فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بختش

که کلبانگ عیشش بگردون رسیده
سرافراز با عید جاوید دیده
فلک گفت تاریخ جشن زفافش

قران کرد سعدین دولت بخوبی
نهال برومند شاهی که دولت
دو گوهر بیک عقد دوران کشیده ۱۰۴۶

که زان ان قران چشم انسان ندیده
چو اقبال در سایه اش آرمیده

و شاه نواز خان مذکور از اعظم امرای شاهجهانی بود که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار دو اسپه سرفرازی داشت و از طرف شاهزاده محمد داراشکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد داراشکوه محاربه متواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروای بدست خود آورد و پس از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبرشاهی موافق بیست سیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دوم اگست ماه جدید سال یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت عیسوی در عمارات دلپذیر باغ فیض بنیاد اعزاباد عرف شالامار بمکان مجهلی بهون در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمود و ندوبار دوم

ساعت نیک اختیار کرده و لوازم جشن خسروانه ترتیب داده روز یکشنبه بیست چهارم ماه رمضان سال هزار و شصت و نهم مطابق بیست پنجم خورداد ماه الهی و هفتم خورداد ماه جلالی سنه پانصد و هفتاد و یک ملک شاهی بر اورنگ شاهی نشست اما از تاریخ نهم ماه رمضان سال گذشته که بر دارا شکوه فتح یافته بود تاریخ جلوس خود مقرر داشتند پدر بزرگ شاهجهان بادشاه از لعل زبان گوهرفشان بر تاریخ میلاد که آفتاب عالمتاب است حرف شکل و هان گلرخان که حرف میم باشد افزوده فرمود آفتاب عالمتاب * و میر جعفر خراسانی این تاریخ یافته * شهنشاه فلک اورنگ * و شخصی دیگر این مصرعه یافته * سزاوار سریر بادشاهی * و دیگری * زیب اورنگ و تاج جهانشاهان یافته یکی از فضلا * بادشاه ملک هفت اقلیم * یافته و سید عبدالرشید صاحب فرهنگ رشیدی در این آیت تاریخ یافته * اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم * و ملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی تاریخ در این آیت یافته ان الملک لله تؤتیه من یشاء * و مورخی این بیت در تاریخ جلوس گفته

تاریخ

چون آن فیض معلوم زیب اورنگ شد	شاه هفت اورنگ تاریخ جلوس شاه شد	

و ملا شاه این تاریخ در نظم کشیده

تاریخ

صبح دل بخت چون گل خورشید شکفت حق ظاهر شد غبار باطل رفت تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا ظل الحق گفت الحق این حق گفت ١٠٦٩

و شخصی در تاریخ جلوس کتابی تصنیف نموده در نظم و نثر که از هر فقره و مصرعه تاریخ جلوس استخراج می یابد فقره چند از آن نوشته میشود بسم الله الرحمن الرحیم الوکیل القدیم * از جمیع فقره سال جلوس بحر احسان پیدا آید * الحمد لله العزیز الکریم المشهود و ورود و معبود و برها * و ثنای احمد برگزیده معبود * و بر آل آن زبده اهل شرف عز الوجود * و بر اصحاب آن ماه کونین مهر سپهر جود * اما بعد این قصیده که در مناقب نجیب کون و مکان * رسول اهل جهان سرور زمین و زمان * و هر یک مصارع این غزل نیز تاریخ جلوس است و احاد و عشرات و مات مصارع اول تا ششم بیت برابر احاد و عشرات و مات مصارع ثانی خود است و حروف مصراعین سه بیت اول نیز مساوی است

تاریخ

اساس عالم مجد آفتاب هر دو جهان ١٠٦٨	ملک پناه و رسل تاج انبیا سلطان	١٠٦٨ شفیع کون و مکان احمد رسول الله ١٠٦٨	پناه ناموران شفیع زمین و زمان
سواد عین هدایت امیر ملک ملل ١٠٦٨	بزرگ کل رسل رهنمای کون و مکان	١٠٦٨ خلاصه دو جهان ماه مطلع لولاک ١٠٦٨	شه جهان و فلک قدر و صاحب احسان
سهار حلم و سخاوت جمال و کمال ١٠٦٨	پناه تاجوران کاسمان ندید چنان	١٠٦٨ سحاب جود و شهنشاه مالک کونین ١٠٦٨	امین هر دو جهان داد ده قدر زمان
پناه اهل نبوت بر بهار علو ١٠٦٨	گل مراد ملل آبروی گلشن جان	١٠٦٨ مطاع دین و جهان تاج صاحب معراج ١٠٦٨	سپهر مجد شفیع عالمیان
١٠٦٨	کمال بی حد و درع آبروی موجودات	جهان جود و حیا مصطفی رفیع الشان ١٠٦٨	
	کعبه زمین سلطان انبیا کاینات ١٠٦٨	* قبله دین رهبر موجودات ١٠٦٨	

١٠٦٨ شفیع ملل احمد مجتبی * رحمت عالم کعبه اصفیا ١٠٦٨ * سرور و سرای محمد مصطفی ١٠٦٨ * صلی الله علیه
صدر رسل و آله و سلم ١٠٦٨ *

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی

یا فتاح
یا واسع

صاحبقران ابن امیر تیمور
بادشاه جهان ابن شاه
بادشاه ابن جهانگیر
بادشاه ابن اکبر
بادشاه ابن همایون
بادشاه ابن بابر

ابو المظفر محی الدین
محمد
اورنگ زیب بهادر عالمگیر
بادشاه غازی

یا نافع
یا رافع

وسقرر فرموده بودند که بر روی سکه این بیت منقوش سازند و بجهت مناسب بر روی اشرفی بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر | شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قران

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع بحفظ نمودن آیات قران فرمودند تاریخ آن سنقریک فلا تنسی یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و هفت اختتام نمودند برای تاریخ آن ❋ لوح محفوظ ❋ یافتند ١٠٧٧

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دومی شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول در اجمیر بسال هزار و بست و نه هجری وقوع یافته بعد هزیمت دارا شکوه باراده جنگ لشکر فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه آن ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرموده و عالمگیر این خبر شنیده بعزم دفع او با فواج عظیم کوچ نمودند و در کجوه که پانزده کروه غربی از بلده الهاباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم رو نموده و سلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و نه وقوع یافته وضمیر شاعر که همراه ان هم موجود بود در عین گرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید و دو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

۱۰۶۹

ای خسرو تو سوی مبارک باد	پیوسته ترا تاج مبارک باد ا	جستم ز پی شکون فتحت تاریخ	دل گفت شود فتح مبارک باد

بعد فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و میر جمله خانخانان سلطان شجاع را تعاقب نمودند و آن بیچاره از بنگاله نیز گریخته در ارکان رفت بعد از سرگردانی و پریشانی چند سال راجه اندیار او را بامعه اعیال و اطفال بر کشتی سوار نموده غرق دریای فنا ساخت و این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک وقوع آمد

شهادت شاهزاده محمد دارا شکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود دست بیعت بملا شاه خلیفه شاه میر لاهوری داده بود و جان و دل اشیار مرشد و پیر کرده شب و روز همتش مصروف تحقیق معارف بود هرگاه که از برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت تهته گریخت عالمگیر مردم در پی او فرستاد و دلی در بحر حیرانی و سرگردانی مستغرق بود آخر از انجا بصوب گجرات رفته و جمعیتی بهم رسانیده تا باجمیر آمد و جنگی عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده فرار کرد این واقعه در ماه جمادی الثانی سال هزار و شصت و نه رو داده بعد ازان بطرف بهکر رفته اراده داشت که بقندهار رود که بتاریخ بست نهم رمضان سال مذکور بدست ملک جیون گرفتار گشت و او را معه پسرش سپهر شکوه بحضور عالمگیر فرستاد و بتاریخ بستم ماه ذی الحجه روز شنبه که مطابق هفتدهم شهریور بود بدهلی رسیدند و حسب الحکم عالمگیر بقلعه خضراباد که قریب دهلی است محبوس شدند و چون از رسیدن دارا شکوه شور و شغب عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه و بقولی دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد بعضی مردمان سخت جان در محبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند نعش او را بموجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت آشیانی همایون بادشاه نقل کرده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر انجا مدفون اند دفن نمودند او را دو پسر بودند از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته بمردمان عالمگیر بادشاه سپردند و در قلعه گوالیار محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و نیز دران قلعه مقید ماند این تاریخ تعمیه شهادت دارا شکوه از مولف خزینة الاصفیا است

تاریخ

عقل پائی ادب گرفت و گفت	قتل دارا شکوه شد تاریخ ۱۰۶۹

* واین تاریخ در شهادت او از مخبر الواصلین نوشته شد که ازان نشته استخراج می یابد *

تاریخ

۱۰۷۰

آنکه شاه بلند اقبال است جمعه و غره مه عاشور	مرتبه اش در مقام ابدال است بود روز وصال آن مغفور مرقد آن قتیل عشق اله	شاه دارا شکوه نامش بود سال تاریخ نقل آن شه دین هست در گنبد جهانبان شاه	در کمالات شیخ جامش بود شد رقم صاحب بهشت برین

واین اشعار اندرار از دارا شکوه است که بهنگام شهادت از زبانش سر زده

روزی که شود او بسمار فطرت	دانم که بود از انجم کدورت	من و دامن تو بگیرم اندر عرصات	گویم ضیا مای ذنب قتلت

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالاپیر که در قنوج است تعمیر ساخته سنگهای رنگارنگ و بر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

شیخ مهدی که بود پیر جواد	ساخت مسجد خجسته بنیاد	گر تو خواهی عدد ز بنیادش	در حروف خجسته ممکن باد

۱۰۶۸

مطابق سنه احد جلوس والاشاه اورنگ زیب عالمگیر سنه ۱۰۶۸

و بر دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان	شد بترتیب حسن باب الجنان	سال تاریخ از خرد جستم بگفت	وادخلوا حضا حنفیا بالامان ۱۰۸۱

ملاشاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد داراشکوه شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم در طلب دامنگیر او شد و از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صغیر و کبیر هویدا است اعتقاد راسخ بهم رسانید و ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود والله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان داراشکوه با اکثری از خواتین معتقد او شدند و در کوه ماران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاده و دران باب گفته بیت کوه ماران بکمر لعل بدخشان دارد ٭ اینچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد ٭ و ان باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای از کوه می آرند و ملاشاه دران باغ اقامت انداخته بتجمل تمام بسر میکرد و دستور چنان داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه میشنید عصی در دست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و استاده ملاقات میکرد ازین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط باو داشت و او میفرمود که در هندوستان دو شاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملاشاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل داراشکوه متهم بالحاد شدند و عالمگیر بادشاه او را جبرا و قهرا از کشمیر طلب حضور فرمود او لاچار شده بلاهور آمد در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت دهلی فرستاد و چون بمطالعه بادشاه رسید از تکلیف حضور معاف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد هجری در لاهور رحلت نمود و مرقدش در انجا است و تاریخ نولش بر لوح قبرش مکتوب شده ﴿ داد ملاشاه بر توحید جان ٭ و تاریخ که در مجمع الواصلین مرقوم است و ازان سال هزار و شصت و نه استخراج می یابد انتهی

تاریخ

مقتدای زمانه ملاشاه	نور الله قبره و ثراه	پیشوای محققان بوده	رهنمای مدققان بوده
از مریدان شیخ میر شه بود	جامی عزلت بکاشمیرش بود	پاس انفاس کسب او بوده	متنفس عرش و فرش پیموده
	عقل تاریخ آن خدا آگاه	گفت محبوب خلد ملاشاه	

۱۰۷

موتی مسجد شاهجهان آباد

این مسجد سرتا پا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دو جلوس

بنا یافته بصرف یک لکه و شصت هزار روپیه و عاقل خان تاریخ آن یافته

تاریخ

ان المساجد فلا تدعو مع الله احدا

مسجد سهارنپور

در مرآت جهان نما مسطور است که فردوس مکانی بابر بادشاه در زمان دولت خود مسجدی عالی در بلده سهارنپور برای شیخ عبد الستار تعمیر ساخته دو سه دیه وقف خدمه آن فرموده بودند و مسجد مذکور بمرور دهور و انقضای ایام و شهور خراب و ویران شده بود در اواخر سلطنت شاهجهان بادشاه شیخ عبد السبحان صحی که از احفاد شیخ عبد الستار بود در آن مسجد خراب با جماعه از فقرا و اصحاب سکونت اختیار نموده بفقر و فاقه و عبادت و ریاضت شاقه میگذرانید در سنه هزار و شصت و پنج که مرتبه ثانی غضنفر خان بفوجداری میان دواب کامیاب گردید روزی بخدمت شیخ عبد السبحان آمده مسجد را خراب و ویران دیده از بانی و سال بنای او پرسید و کتابه را که بر سنگ کنده بودند خوانده متاثر گردیده آب در دیده گردانیده همان روز برای تعمیر مسجد به پیشکاران تاکید نمود تا در اندک مدت مسجدی در نهایت صفا و کمال نزاهت مرتب شد فصحا و شعرا تاریخها گفتند از آن جمله این تاریخ است که از آن سال هزار و هفتاد استخراج مے یابد

تاریخ

بهار گلشن فضل و کرم غضنفر خان	که تازه شد ز سحاب سخاش گلبن جود	جهان فروزی آسمان مسجد علا	که کوی نیکی زانبای روزگار بود
بنای مسجد عالی اساس طرح انداخت	که آسمان ز رشکش خم شود به سجود	نوشت بر ورق مهر خامه تاریخش	خلیل و احد سبحان بنای کعبه نمود

و چون خلیل و واحد از اخوان شیخ عبد السبحان بودند لطف این تاریخ ظاهر است و شیخ عبد السبحان در سنه تسع و ثمانین و الف فوت شد و تاریخ فوتش آن شیخ عبد السبحان ۱۰۸۹ + یافته اند + + +

شهادت سرمد

اصلش از فرنگستان است و ارمنی بود در اکتحصیل فنون سعی نموده بکسب تجارت پرداخت و مالی فراوان گرد آورد و وقتی در اثنای سیاحت بر هندو پسرے عاشق شد هر چه داشت تاراج نمود و ستر عورت بر خود نگذاشت از آن بار همواره برهنه زیستی و بول و غائط در نظر خلق کردی گاه گاه فکر شعرے میکرد رباعیات او مشهور اند و بیشتر رباعی میگفت دارا شکوه پسر کلان شاهجهان بادشاه از راه موحدے او را دوست داشتی روزی بتعریف او کرده طلب حضور فرمود چون داخل اردوی معلی شد بادشاه عنایت خان را برای تفتیش حال و کشف و کرامت او فرستاد خان مذکور آمده و او را دیده بازگشت بادشاه از کشف و کرامت او پرسید عرض نمود که بر سرمد برهنه کرامات تهمت است + کشفی که ظاهر است در وکشف عورت است + در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه او را تکلیف لباس کردند او از فرط ماخولیا تن در نداد و عاقبت در سنه هزار و هفتاد و دو هجری بفتوای علمای زمان بقتل رسید و عمده در کشتن سرمد این رباعی بود که از آن شایبه انکار معراج لازم می آید

تاریخ

اگر سر حقیقتش باور شد	خود بین ترا ز سپهر مینا ور شد	ملا گوید که بر شد احمد بفلک	سرمد گوید فلک باحمد ور شد

چون او را بکشتنگاه بردند و جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور حسبما لیش را به بندند سرمد از ان منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود او گفت تو به هر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس و اپسین مترنم باین ترانه گشت

بیت — عریانی تن بود غبار ره دوست + آن نیز به تیغ از سر ما وا کردند + پس مردانه سر زیر تیغ نهاد و جان داد

این دو تاریخ که یکے ازان تتمیه است از مولف این اوراق ست

تاریخ

۱۰۷۲

چون دل من سال قتل سرمد دیوانه جست	گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت ۱۰۷۲

الصناً تتمیه

بعد بریدن سر طاغی بگو	سال قتلش سرمد سرمست دایم ۱۰۸۱

تاریخ

۱۰۷۰

عارفی حق حکیم سرمد بود	در همه عارفان سر آمد بود	همچو منصور فلک بعریانی	بود دانش بپاکدامانی
ذات والای آن خدا آگاه	بود بیشک قتیل عشق الله	گفته ام سال نقل آن مقبول	بود مقبول اسرمد مقتول

بنای پل سلیم گڈه

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در نور گڈه که مشهور بسلیم گڈه است پل احداث یافت تاریخ آن یافتند

اهدنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم

۱۰۷۳

نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و بایالت ممالک دکن سر بلندی داشت در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و نوهفت هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگاباد معروف است و عمارت و نشیمنی دارد و در تذکرة الامرا نیز مرقوم که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه بست و یکم شاهجهانی در انجا فوت کرده اما غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته ازان سال یکهزار و هفتاد و چهار بر مے آید قطعه اینست

تاریخ

۱۰۷۴

حیف کز فوت قدوهٔ امرا	سر داغ شد نصیب سپاه	خسته ازبسکه برق آه ازدل	خرمن ماه ماند یک پرگاه
تا کند فتح ملک باقی را	رفت بیرون کشید رخت نگاه	اگه داغ انده تا ماهی	همه آزاده دل گدا و شاه
دور زان آفتاب فوج کمی	مردمک شد زگریه اه سیاه	شد نفس ناله در گلو تا را	همچو فی زین مصیبت حانه تباه
	حسب این مصرعه از زبان غنی	مرد اسلام خان والاجاه ۱۰۷۴	

نواب نجابت خان خان خانان

یکی از سپه سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش مرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ مرزا نبیره مرزا سلیمان والی بدخشان بود و مرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه نجابت خان را بالقاب یار وفادار و خان بهای هم خطاب میکرد در احسن لشب یوم الاحد چهارم جمادی اول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منهای یک الف از عبارت رضی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او ✣

تاریخ

در هزار و دوازدهم آمد	به یکم از رجب نجابت خان	بازور چارم از جمید بخست	سال هفتاد و پنج شد بجنان
شصت و سه سال همگی عمرش	هم چو عمر شفیع الشن جان	زین نشان نجات شد جو یجا	رحمة الله علیه و الغفران

۱۰۷۵

ایضاً

ابنصف لیل احد چارم از جماد نخست	هزار و خمسه و سبعین لشد بزرگ درست

۱۰۷۵

۱۰۷۵

واز الفاظ خان عالیجاه شد و نیز از عبارت فضل الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ملک النصرت کشمیری است ع گفت هاتف شجاع زیارفت ✣ بتعمیه ع نجابت خان لب از گفتن فرو بست عنم دل روی آسمان بگرفت

۱۰۷۵

وفات شاهجهان بادشاه

شب دوشنبه بست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلده اکبرآباد وقوع یافته و در روضه ممتاز محل که مشهور بروضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه و ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بست و شش روز چنانچه مجموعه عمر آن و سریر آرای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و هیجده روز میشود و لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافت و بر مرقد او که از یکلخت سنگ مرمر است این عبارت مرقوم ست

عبارت سر مرقد

مرقد منور مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در شب بست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی بنشستگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای نکته سنج در تاریخ او لطائف گفته اند از انجمله یکی این است رحالم سفر کرده شاه جهان ✣ اما کیعد ز یاد هی شود و اشرف خان این بیت گفته

تاریخ

سال تاریخ فوت شاہ جہان — رضی اللہ گفت اشرف خان ۱۰۷۶

۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

چون شاہ جہان خدیو قدسی ملکات — برداشت بعزم عقبے تخت حیات
جستم ز عقل سال تاریخش را — گفتا خردم — شاہ جہان کرد وفات ۱۰۷۶

۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

بہر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال — گفت بیدل بر سریر قرب یزدان جای داد ۱۰۷۶

۱۰۷۶

وابن چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

اکنه فردوس آشیان آمد — ازرجب ماہ بود بست و ششم
ثانی صاحب قران آمد — کہ ز شاہی شدہ بچرخ نہم
روضہ او باکبرا باد است — شاہ گیتی پناہ شاہ جہان
سال تاریخ رحلتش بضوان — ہمچو فردوس عرش بنیاد است
چون ز دنیا شدہ بقصر جنان — ز ورقم عمر خلد شاہ جہان ۱۰۷۶

غضنفر خان

یکی از منصبداران کبار بادشاہی بود سہ بار بحکومت سہار نپور لوای بہجت و سرور افراختہ دو بار در زمان شاہ جہان بادشاہ بفوجداری میان دواب کامیاب گشتہ ومرتبہ سوم در عہد عالمگیر بادشاہ بحکومت سہارنپور رسیدہ و در وقتیکہ در صاحب صوبگی ٹھٹھہ سربلندی داشت ہفدہم ذیقعدہ سنہ ہزار و ہفتاد و ہفت عازم ملک عقبے گردید نعش او را از ٹھٹھہ آوردہ در شاہ جہان آباد مدفون نمودند این قطعہ در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والاشان غضنفر خان کہ بود — بردلش پیدا لبی راز نہفت
دست جود او بجاروب کرم — گرد حاجت از در دلہا رفت
از سحاب فیض آن دریا نوال — گلشن جود و سخا گل شگفت
گوہر جان را بتاراج اجل — گرچہ قیمت داشت لیکن او ہفت
سال تاریخ مہ روشن لقا — ہفدہم از ماہ ذیقعدہ گفت ۱۰۷۷

۱۰۷۷

باغ مراداباد

چون عالمگیر بادشاہ در مراداباد باغے بنا نمودہ تاریخ آن باغ یافتند

تاریخ

کرد باغے بنا شہ عالمگیر — فیض بخش جہان چو مہر منیر
بہر تاریخ او چو کردم سوال — گفت ہاتف کہ دیدہ باغ جمال

درین تاریخ اشتباہ ست اگر صرف عبارت باغ جمال گیرند سال ہزار و ہفتاد و ہفت برآید دگر کلمہ دیدہ

باغ جمال بگیرند سال یکهزار و یکصد استخراج یابد نه معلوم کدام درست ست

شیخ حسن بن شیخ لطف الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر تقی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی راجه کشن داس در محله سرکی کران مدفون شد + معشوق عاشق نما + تاریخ وفات اوست گنبدی باشان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک ازو یادگار ست

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد در سنه سبع والف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون حظ وافر فرا گرفته و جهانی در سلسله مریدانش انتظام یافته در سنه تسع وسبعین والف که عمرش هفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده + رفته ز جهان امام معصوم + ۱۰۷۹ و ناصر علی که سر آمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

چراغ خاندان نقشبندان — فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن عقبی قدم زد — وزین ویرانه آباد کهن بوم
زدل پرسیدم از سال وفاتش — ندا آمد ز عالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش مرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود و بجد و طبع دراک و فنون علوم بر استاد خیره وشی می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد مرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید برین تخلص بسیار محظوظ بود و در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان بسیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نمایند سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن هند نمود او ابا نموده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت کرده مرزا محمد علی ماهر قطعه ای مرزا جعفر معمای در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو داد از فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی — غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد
تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش — که آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شد ۱۰۷۹

ایضاً از مسلم که شاگرد او بود ۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که و مه غمگین — هر کس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش از پیر سند بگو — پنهان شده گنج هنری زیر زمین ۱۰۷۹

الصنف

دوش من گفت قائلی که عجیب مرد منیست فاتش چرا انتقال نمائی	قلت اسکت انت لیس ذکیا کان تقیا وطاهرا و نقیا دل زخرد سال رحلتش طلب کرد	ال ال ای تخیر بمرگ بمنزلم زندگی دیگرست مرگ عزیزان قال لنا ان تقول حی نقیا ۱۰۷۹	کیف یموت الذی یکون تقیا مر ولی عند من یکون حمیا

۱۰۷۹

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دهلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبریست از همون سنگ که بران آیات قران و نمودونه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست و این تاریخ و عبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکهزار و هشتاد استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال تاریخ فوت او بشنو	از دل صاف پیر پاک شعار	آه سردی کشیده و گفت بگو	باد همدم بحور بان بهشت ۱۰۸۰

۱۰۸۰

بای کوکلدی بنت ملائم خان ۸ شنه

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق و حالاتش رسالها پر است اصلش از نارنول است بعد از تکمیل بقدم تجرید اراده سیاحت نموده مطهره بکمر بسته باشد در دست سیر بیابان میکرد و از صید آن باشه قوت حلال میساخت در اثنای سیاحت بملک بنگاله عبور افتاد و در شهر اکبر نگر عرف راجمحل در آمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص و عام آن دیار بوده است بسر بالش مرگ نهاده بود فرزندانش پرسیدند که بر جنازه شما قابلیت پیش نمازی کراست فرمود جوانی بدین شکل و هیئت مطهره بر کمر و باشه در دست خواهد آمد او را تکلیف پیش نمازی کنید این بگفت و جان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز و تکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شهر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند و ابو النصر نصر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان و اکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند و شاه در موضع فیروزپور که از راجمحل مسافت چند کروه در سمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه رارکابی گلی در مطبخ وی هر روز صرف میگردید که بجهت مستحقان طعام میکشیدند بمدران موضع بذات او عارضه دست داد که هر دو پای او خشک گردید و فاتش در سنه هزار و هفتاد و هفت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکهزار و هشتاد استخراج مے یابد

تاریخ

شاه عرفان پناه عالیجاه شده فیروزپور زو معمور بود شاهانه دولت آن شاه	نعمت الله مظهر الله ملک بنگاله گشت ازو پرنور که ندارد بآن تکلف راه	نارنولی است آن الٰهی جلال نعمت دولتش عیان شد ازا گفت تاریخ نقل او ایام	رفع الله قدره ابدا که مگر صاحبقران شید اشت نعمت الله مهر علی در ارم ۱۰۸۰

۱۰۸۰

ایضاً

آنکه در آفاق بود صاحب صدق و یقین چون ز جهان فنا رفت بدار البقا +	پرشده از نعمتش سفره چرخ و زمین سال وصالش بگو قطب بهشت برین ۱۰۸۰

۱۰۸۰

باب یازدهم

میرزا صائب

امام غزل طرازان و علامهٔ سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی و تخلص او صائب در عین شباب و اواخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرای شاه عباس سرفرازی یافت سرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صائب فوت کرده میر موصوف و دیگر اعزه که در انجا حاضر بودند افسوس ها کردند و فقیر بدیهه گفت که + صائب وفات یافت + (١٠٨٠) بی کم و زیاده تاریخ برآمد وفاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزل میرزا که مطلع اینست بیت در هیچ پرده نیست و نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالی است جای تو + بر طبق وصیت بر سنگ مزار او که یکقطعه مرمر است کنده شد و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته

١٠٨٠

تاریخ

عندلیب نغمه پرداز فصاحت صائبا	رفت ازین عالم بسوی روضهٔ دار السلام
خامهٔ آزاد انشا کرد سال رحلتش	بلبل گلزار جنت صائب عالی مقام (١٠٨٠)

شیخ محمد محسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی روز در صوبه اله آباد خدمت صدارت داشت و صاحب قران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هرگاه فتح بلخ بر دست سلطان مراد بخش اتفاق افتاد و نذر محمد خان تخت نشین انجا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوان شیخ محسن مشتمل بر مدح خانمذکور یافتند ازان روز از نظر بادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید اما سالیانه فراخور حالش مقرر گشت بعد ازان تا آخر عمر از کشمیر بر نیامد همواره بتدریس و افاده اشتغال داشتی دیوانی ترتیب داده مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از لولیهای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن و جمال بود دلبستگی تمام بود اتفاقاً دران ایام ظفرخان ناظم صوبه کشمیر نیز با وی تعلق خاطر پیدا کرد هرچند او را بنقد و جنس فریب داد خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از انجمله است بیت

خفته را بیدار سازد باد دامان یحیی	مرده را در جنبش آرد بوسهٔ دندان یحیی
لتهٔ حیض یحیی شد شملهٔ دستار شیخ	رشتهٔ تسبیح او شد بند پستان یحیی

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنابر ملاحظهٔ حکومت ظفرخان ناشنیده انگاشته خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ فوتش در نظم بدست نیامده بود مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بیابی سال فوتش را چو خواهی	محمد محسن مخدوم فانی

١٠٨١

ایضاً

چو نامش با تخلص همره مخدوم برخوانی (٦٩)	شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی (٣٩١)

١٠٨١

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

در سلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار را بمدد طالع ملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع برسم تجارت و سیاحت بهند آمده و بادشاه او را از بندر سورت طلب نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت منظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سرفراز گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و خدمت استعفا نموده در دار الخلافت شاهجهان آباد منزوسی(؟) گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر بپایهٔ پنجهزاری رسید در مرات جهان مرقوم است که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردیده اکثری از احکام تحریفات الجماعه تکرار مینمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک در هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود در گذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کریمه توفنا مع الابرار ١٠٨١ + و دیگری گفته

گفت بنی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبدالرؤف

در اکبرآباد متصل مزار پیر گیلانی تربت خواجه عبدالرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم ست

تاریخ

خواجه عبدالرؤف پاک نسب	سوی جنت بصد لطافت رفت	طائر روح آن خجسته نهاد	زین گلستان پر آفت رفت
	هاتف غیب گفت تاریخش	یکی از صاحب شرافت رفت ١٠٨١	

یعنی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ برآید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنید پور در بلگرام احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در ربیع	شد خاطر جمیع محبانش شاد و شاد	تاریخ او بگفت یمن پیر عقل من	باغ خجی ان بریده ز باغ حسین باد ١١ ١٣١ ۵

١١٣١

تاریخ سرای بختاورنگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاورنگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطر خواه ایشان گفته آورد بادشاه تا امرای عظام هرکه شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن سرای کنده شد +

تاریخ

در زمان عهد عالمگیر شاه	زیب تاج و تخت و فخر دین و داد	بهر تعمیر سرای دلکشا	خان بختاور کف همت گشاد
رونقش از گلشن و مسجد فزود	آبروی دیگر از تالاب داد	چون شد این معموره دلکش بنا	عقل بختاورنگر نامش نهاد

۱۰۸۴

خواست طبع سرخوش جام سخن — سال اتمامش ز فیض یار داد
شادو خرم زد برآمد راه رو [۴۱۴] — گفت سحاب ورنکر آباد باد [۱۴۹۴]

عقد کتخدائی شاهزاده محمد اکبر

شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه است ولادت او بتاریخ یازدهم ذالحجه سنه یکهزار و شصت و هفت هجری بوقوع آمده و تاریخ آن یافته اند ولد آفتاب عالمتاب ✤ و کدخدای او در سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری بظهور آمده و یکی از سخنوران این تاریخ یافته قران سعد اکبر شد بنا مند [۱۰۸۴]

۱۰۸۴

قاضی محمد یوسف بلگرامی

ولد قاضی بهکهاری ابن قاضی کمال است بتاریخ پنجم شهر ذیقعده سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری فوت کرده و سید ضیاء الله بلگرامی در تاریخ او گفته ✤

تاریخ

آه قاضی یوسفم کو آه آه — بادشا دان او برضوان الله
سال فوت آن شریعت دستگاه — در سنه هشتاد و چارم با هزار
آه قاضی یوسف آمد آه آه [۱۰۸۴] — خامس ذیقعده رفت آن یار ما

۱۰۸۴

سحاب مکتوبه اه قاضی یوسف آه آه تاریخ است بزیادت یکعدد و لفظ آمد با تاریخ کار سے ندارد ✤

ملا مفید بلخی

اصلش از خاک توران است بخوش گوئی و معنی یابی او احدی بر نخاسته تازه خیال بود در بلده ملتان در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه بسال یکهزار و هشتاد و پنج هجری ودیعت حیات سپرده و سرخوش تاریخ فوت او بطریق تعمیه گفته

تاریخ

۱۰۸۵

مرد ملا مفید در ملتان — این سخن چون بگوش سرخوش رو
برکشید آه و سال تاریخش [۶] — گفت ملا مفید بلخی مرد [۱۰۹۱]

مسجد عالمگیر بادشاه

مبارک منزل عمارتی عالی بود در اکبرآباد و اندرونش عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری مسجدے عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه آن میرزا ایزدبخش رقم نموده کتابه اینست ✤ لله الحمد این چه مکان است که پاک تراز جان است تعالی شانه از سویدا اعدا و لفیض گلزمینش سینه ها از شوق تجلی بهار اجابت معتکف محرابش طهارت وقف خاک و ابش وسعت صحنش زیر بدنظر نگنجد در رفعت کنگره اش بمبالغه نرسد فضایش عالمی است که دریای جون چون نهری از و در گذشته بلکه همچو رشته در گوهرش جا کرده از نیجا صفا را دریاب که گوهر را دریا آب است و آنجا دریا از رشک صفائش چون رشته در پیچ و تاب از انجا که خانه حق جل و علا است اگر فرش را عرش گویند رواست بپیشطاقش از کوهی تا سقف فلک خمیده یا همچو راکعان پشت متواضع خم کرده هر که را بدین مکان گذر افتاد چون سایه سر بسجده نهاد اگر زمینش درین سرزمین امر می شنید هرگز از سجده سر نمی کشید حضور بانگ توام و نجات در صلواة بر عم بانفرار که گلبانگ شهرتش اقطار مطار گرفته مسجد عالمگیر گفتنش بجا است و باین اعتبار که از خاک بر داشته سجاده تاب رساند و عطاے بادشاه

زمان ملک الملوک و دران التخلق باخلاق الله البالغ لکل بالغ بی احیا و سینه رسول الله خیابان بمرتبه فنا فی الله
پرداخت که خانه خود سر خانه خدا ساخت همایون ولی که از خصال سلطانی بصفات سبحانی گراید مبارک منزلی که از
دار الخلافت بهبیت الهی پنج نوبت زن آید ذات اشرفش زیب افزا و رنگ کمترین چاکرش باجگیر چین و فرنگ
تعمیرش مسجد کن کلیسای اهل شرکت و نفاق و تکریمش آتش زن آتشکده و سرای فارس و عراق امام باستحقاق
بهترین امر برگزیده عرب و عجم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر است اگر بنای عالمگیرش گویند بسیار خوشنما
است بنا لیش بنای اثبات دین کامل لا لیس لای لقی ائین باطل بنای اسلام تاریخ بناوش یعنی کلمه اشهد ان لا اله
1085 الا الله وحده و ان محمد عبده و رسوله بجز از سال ایجادش فقط ۱۰۸۵ حالا این عمارت سراسر از کچهری پرسط رنگی دیگر
یافته و مشهور بمبارک گنج است صاحب کلکتر پرسط بلثت صاحب در اطرافش دوکان بیوپاریان تعمیر کنانیده
رونقی دیگر بخشید

سکندر شاه

1086 پسر اعظم شاه ابن عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و هشتاد و شش هجری تولد شده و تاریخ ولادت او
یافته اند + وارث سکندر آمد

شاهزاده سلطان محمد

پسر بزرگ عالمگیر بادشاه است و در هشتم شوال سال هزار و هشتاد و هفت هجری در قلعه گوالیر که آنجا بحکم پدر
محبوس بود فوت شد و نزدیک روضه قطب الدین در دهلی مدفون گردید و این تاریخ در وفات او از کتاب
مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

حسرتا دردا و واویلا که از چشم جهان
صد هزار افسوس و اندوه و غم و درد است و واه
خاک بادا بر سر این روزگار بی وفا
در دوشنبه هشتم شوال سال نقل او

در زمین چون گنج زر سلطان محمد شد نهان
شاه عالمگیر را از سوز فرزند کلان
چاک بادا سینه این گیتی نامهربان
شد رقم سلطان محمد صاحب خلد و جنان ۱۰۸۷

1087

سعید خان قریشی

نام اصلی وی شیخ محمد است و لقب خانی داشت اصلش از معموره منیر که مولتان است در عنفوان شباب
ملازم سلطان مراد بخش پسر صاحب قران ثانی گردیده بصوبه احمد آباد گجرات رفت و بکثرت بدیهه گوئی در تقرب از
تمامی ارکان دولت سبقت نمود در مدح سلطان قصائد غرا گفته روزی در اوایل ایام خدمت بجز ارشاد شاهزاده
میرزا منت دارو غه غسلخانه که یکی از حیله ها بود راه نداد شیخ این رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه
جنابت چو جناب الله است + هر حکم تو چون حکم کتاب الله است + این حیله دیو فعل مشاع در تست + ابلیس
صفت مانع باب الله است + سلطان را مذاق سخنش مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل زنانه هر جا که شیخ
بیاید مانع نشوند صفای روزمره و طرز کلام شیخ آنچنان بود که هر کس که از ملوک و خوانین و احاد الناس المحمه

صحبت با او میداشت فریفته وی میگردید حاضرجوابی و بدیهه گوئی او مشهور است نوبتی شاهزاده روز عید الضحی گوسفندی بدست خود ذبح کرد چشمهای وی چنانکه مقرر است باز مانده بود سلطان ساعتی دران نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی البدیهه این بیت خواند بیت عید قربان است میخواهم که قربانت شوم + همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم + همچنین نوبتی دیگر بروز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه برای همراه رفته بود چون نظر سلطان بروی افتاد فرمود که در تهنیت عید چه گفته اید و حال آنکه شیخ هیچ نگفته بود اما بخاطرش رسید که تا سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد بعرض رسانید که بلی صاحب عالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شد و گفت بخوانید شیخ را کاغذی سفید در جیب بود بر آورد و چون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل است در همان تمهید بدیهه غزلی شروع نموده بسوی کاغذ میدید و این ابیات رنگین میخواند

غزل

روز عید است لب خشک می آلود کنید
چارهٔ کار خود ای تشنه لبان زود کنید
دیرگاهست که از دیر مغان دور تریم
زود باشد بکف جام می اندود کنید
شربت حب نبات لب جان بخش ایاز
نوش داروی دل خسته محمود کنید
حرف بی صرفهٔ واعظ نتوان کرد بگوش +
گوش بر زمزمهٔ چنگ و نی و عود کنید
همت بهبود شمانید که شاه مراد
بهتر آنست که اندیشهٔ بهبود کنید
می شود صدق چو سرمایه هر سود بود
هست امید کزین شیوه بسی سود کنید
بدرش یافت ره از طالع مسعود سعید
سعی در یافتن طالع مسعود کنید +

چون غزل با تمام رسید سلطان فرمود که کاغذ را بجا بدهند شیخ بالضرور همان کاغذ سفید بدست سلطان داد چون سلطان کاغذ نانوشته دید متحیر شده فرمود که شب فراموش کرده بودید و همین ساعت بر بدیهه انشا کرده اید گفت بلی بالجمله هر روز قرب و منزلتش در ترقی و تزاید بود تا آنکه حضرت صاحب قران ثانی بنابر استماع غفلتهای شاهزاده موصوف علی نقی خان را که از منصبداران عمده روشناس بود بکار دیوانی سرکار والا ایشان مقرر فرمود چون علی نقی بملازمت سلطان رسید روز اول صحبت وی با شیخ ناچاق افتاد و ساعت بساعت غبار خاطر بالبدیهی گرای بود زیرا که تا شیخ حاضر می بود سلطان بهیچ جانب التفات نمی فرمود علی نقی از مشاهده این حال تاب نیاورده روزی دو قطعه دستک بطرفی یکی بنام شیخ و یکی بنام خود نوشته در خلوت بنظر سلطان در آورد و گفت که همین ساعت بر یکی ازین هر دو دستک مهر باید کرد چون شاهزاده او را فرستاده بادشاه میدانست لاچار بر دستک شیخ مهر نمود چون این خبر بشیخ رسید همان ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمدآباد کوچ نمود مفارقتش بر سلطان شاق گردید بعد از آنکه دو سه منزل طی نموده بود منشوری مشتمل بر طلب و هزاران التفات فرستاد شیخ عرضداشت در جواب نوشت و این غزل در ضمن عبارت درج نمود

غزل

مشکل بود بکوی تو دیگر نشست ما
در دم که بار رقیب تو خاطرنشان کنند
پیچیده است زلف تو بهر شکست ما
خونین جگر بخطا که بر آید ز دست ما
چون سبزه در ره تو بخاک افتادگی
دلبسته در خیال میان تو عندلیب
ای سرو من بگو که چه خیزد ز دست ما
سد سکندری نشد این بند و بست ما

فارغ ز دین و کفر شده بعد ازین سعید | | باد سر نیاز دست خود درست ما

وهمچنان کوچ در کوچ بشاهجهان آباد رسیده بنابر خواهش سلطان داراشکوه چند روز برای نوکری سرکارش اختیار نمود
و پس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه با وجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسدخان دیوان اعلی
وغیره رشک میبردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در هنگامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان
رفته بود از عالم رحلت نمود و در مقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقد او در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود
یعنی شیخ کبیر بالاپیر که برکنار دریا کالی ندی واقع است تا امروز موجود است و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه
تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم است **عبارت**
این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت خسرو دین پناه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی
تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالاپیر بن شیخ قاسم قادری + + +

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ۱۰۸۸ | | گذشت شانزدهم روز از محرم ماه | شب شنبه و هنگام صبحدم بوده | | که آن محمد مهدی سپرد جان بآله

این قبه پرنور و گنبد با تجلی طور مضجع پاک و مرقد عطرناک قطب زمانی سلیمان قادری قدس اسراره در ۱۰۸۹ شنه
هجری تعمیر شد فقط

میر اسمعیل

در عمر هشتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات
او از کلمه سید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل زمانه برمی آید چنانچه تاریخ فوت او سید افضل زمانه یافته اند و یکی از مریدان وی این تاریخ گفته

۱۰۸۸

تاریخ

مهدی دین حیمی کز فیض عالم | | دلهای تنگ و تیره ما یافته ضیا | چون آن مید روح تن تفتیش باغ خلد | | تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ۱۰۸۸

۱۰۸۸

ایضاً

شد ز جهان چو پیر من سوی مقام مرتضی
طبع شده مشیر من از پی سال وصل او
گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم
سال وصال پیر من عاشق شیر حق بود

سوی مقام مرتضی شد ز جهان چو پیر من
از پی سال وصل او طبع شد مشیر من
از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
عاشق شیر حق ۱۰۸۹ بود سال وصال پیر من
۱۰۸۸

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع پنجم شوال پیرم داخل جنت شده

۱۰۷۵

مرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هندو کهتری بوده و در اکبرآباد توطن داشت پدرش در سرکار
مرزا جعفر معمائی نوکر بود و مرزا ملطایف آمیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون لاولد

باب یازدهم

بود و بپنای خود نموده در ترتیبش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم و سرخوش و میر یحیی و سائر و شعرای عصر جهانگیری
و شاهجهانی صحبتها داشته واز محمد داراشکوه بخطاب مرید خان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده ع کرده
بارادت امتحانم بخشید مرید خان خطابم بعد از فوت داراشکوه و میرزا جعفر بلباس فقر درآمده
ترک علائق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرد و دیگر کمر نه بست و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود صحبت
دانشمند خان که در مذهب خویش تعصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود و پس از رحلت وی انزوای مطلق گرفت
واز خانه بر نیامد تا آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافته

تاریخ

۱۰۸۹

حیف نه بزم جهان معنی طراز رفت — مست بکنج عدم از قدح موشد
سرخوش غمدیده خواست سال وفاتش ز دل — گفت خرد آه آه ماهر ما فوت شد ۱۰۸۹

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این است

تاریخ

۱۰۹۱

گنج علم و شرع دین چون گنج زیر خاک شد — قدسیان را بر فلک زین غم گریبان چاک شد
خامه تقدیر زد از سال تاریخش رقم — سید والا علی اکبر شهید پاک شد ۱۰۹۱

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار نود دو هجری باقر خان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

۱۰۹۲

بنا چو شد چه و حوض و البشارت — در مرقد دستگیر کونین
خضر آمد و سال این بنا گفت — سر چشمه آبروی دارین ۱۰۹۲

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و جهنه رنجیت رای کاتهه پدر رگهنور داس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار
و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

۱۰۹۳

چاهی بنا نموده رنجیت رای کاتهه — تاریخ گفت هاتف لا زال خیره جاری ۱۰۹۳

تاریخ بنای چار محل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده است از محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده
در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از آن بحیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که بادشاهی از
سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده بر سریر شاهی
نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلپذیر در حیدرآباد تعمیر ساخته بود و آن را چار محل
موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی این است

تاریخ

باب یازدهم

خشت اول چو بر زمین انداخت		هاتفی گفت یا امام رضا ۱۰۹۴		۱۰۹۴

سرای میران

مشهور بمیران کی سرای بفاصله یک کروه شرقی از شهر قنوج است مردمان آنجا میگفتند که اصل نام این سرای محمد آباد کبیر است چون بانی آن میران نام داشت بان نام مشهور شده و متصل این سرای روضه عالی موجود است و تربتی دارد که بران هیچ نوشته نیست تبادر کرده که مرقد بانی آن سرای بوده باشد و این تاریخ بر دروازه سرای مذکور که در سنه هزار و نود و چهار تعمیر یافته مرقوم است

تاریخ

۱۰۹۴	در دولت اورنگ شه عالمگیر	تعمیر شد این بقعهٔ فردوس نظیر		اندر سنه هزار و تسعین و چهار	شد بی همتا محمد آباد کبیر ۱۰۹۴

نجاور خان

یکی از امرای عالمگیر است و سرای موسوم به نجاور نگر که قریب دهلی است بنا نموده او است در سنه هزار و نود و پنج فوت شد و سر خوش این تاریخ در نظم کشید

تاریخ

دریغ از جهان نجور خان برفت	نماند آب در گلستان سخن	خرد خواست تاریخ فوتش ز دل	بگفتا که کو قدردان سخن

سیواجی و سنبهاجی مرهته

سیواجی پسر ساهوجی مرهته بهوسلا در عهد عالمگیر بادشاه مدتی دراز در دکن فتنه ها برپا ساخته بسیاری از ملک بدست آورده بود آخر در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بدست مردمان عالمگیر افتاده روانه دار السلطنت گردید و در انجا مقید ماند بعد از محبوسی سه ماه و نه روز بتاریخ بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و هفتاد و هفت وضع خود تغییر داده با پسر خود سنبها از انجا گریخت و در دکن رسیده باز هنگامه آرای فساد گردید تاریخ گریختن او حافظ هدایت الله یافته ان شانئک هو الابتر ۱۰۷۷ + و چون در سنه هزار و نود پسرش سنبها از پدر رنجیده پیش دلیر خان که یکی از امرای عالمگیری بود آمده در قید افتاد عنایت الله وکیل شاهزاده محمد اعظم شاه در تاریخ او این مصرعه یافته + بازن و فرزند سنبها شد اسیر ۱۰۹۰ + بعد از چند اوقات سیواجی که بتاریخ بست و چهارم ربیع الآخر سال یکهزار و نود و یک هجری واقع شده او نیز مانند پدر هنگامه فساد گرم داشت تا آنکه باز گرفتار گشته حسب الحکم عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و نود و نه هجری کشته شد تاریخ این عالمه در عبارت + کافری جهنمی رفت + یافته اند ۱۰۹۹

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر راجپوتان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت هجری برای تنبیه راجپوتان میوات رفت و برایشان فتح یافت مرزا عبد القادر بیدل این تاریخ نوشته بنواب فرستاد

تاریخ

سرحل نزد که با بجی رام	از باد بروت پشم در دست	با هفت پسر که هر یک آتش	چون کوه سری به تیغ می بست
عمری درکوهسار میوات	می بود چو خرس از خودی مست	بالشکرخان آسمان جاه	گردید طرف ز فطرت پست
یعنی به پناه قلعهٔ کوه	بر جنگ مبارزان کمر بست	آتش زنهٔ بهادران خورد	چندانکه ز سنگ چون شرر جست
نکبخت بصد هزار تشویش	تا از دم تیغ بی امان رست	در تاریخ فهمید بس فکر	فرمود دل نزد که بشکست ۱۰۹۷

باب یازدهم

فتوحات عالمگیری در فتح بعضی از ممالک دکن

چون در سنه هزار و هشتاد و نه هجری افواج عالمگیر بادشاه بعضی از ممالک دکن را تسخیر نمودند میر معز الدین موسوی این تاریخ برسم تعمیه گفته از نظر بادشاه گذرانید

تاریخ

شاهی که فقار و نکند تدبیرش ‌ ‌ شد ملک دکن مسخر شمشیرش

می جست فلک ز بهر تاریخش ‌ ‌ سر داد عدد ز فتح عالمگیرش ۱۱۵۹

۱۰۸۹

یعنی اگر عدد سر عدو را که عین باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیرش خارج کرده شود تاریخ بر آید +

در فتح بیجاپور

چون عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هفت هجری قلعه بیجاپور را که در دکن است محاصره نموده راه دخول آذوقه بر متحصنان بسته برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت و خندق را انباشته خواست که اندرون قلعه در آید که والی آنجا سکندر عادل شاه از خواب غفلت بیدار گشته بتاریخ چهارم ذی قعده روز دوشنبه سنه سی عالمگیری غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را شفیع خود ساخته قلعه را حواله اولیای دولت نمود و خود بملازمت بادشاه شتافته مشمول عنایات بادشاهانه گشت مرزا معز الدین موسوی تاریخ این فتح عظمی را بسلسله نظم کشید اما کم عدد شد

تاریخ

گاو فرمای ملک بیجاپور ‌ ‌ لشکری بر سرش گماشت که شد

کز نقصان هوش بخشش جفت ‌ ‌ طاقتش طاق گشت با غم جفت

سال تاریخ از خرد جستم ‌ ‌ گرد از لبس حمایت کفار

شد چو عاجز سکندر عادل ‌ ‌ فتح اسکندری مبارک گفت ۱۰۹۶

بادشاه جهان بر او آشفت ‌ ‌ خاک درگاه را بمژگان رفت

۱۰۹۶

و محمد علی جواهر کن که علم تخلص میکرد این تاریخ در تعمیه یافت تیغ زد و فضل بیجاپور شد فتح ۱۰۹۷ بعد فتح بیجاپور چون اندرون قلعه رفتند در آنجا یک توپ عظیم یافتند و این توپ را برهان نظام شاه والی احمد نگر در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری در قلب آورده بود و این چند عبارت بران منقوش ساخته لا اله الا الله و الله سواه ابو الغازی نظام شاه بادشاه خادم اهل بیت رسول الله نهصد و پنجاه و شش ۹۵۶ فقط و نام این توپ ملک میدان بود و علی عادل شاه بیجاپوری آن توپ را از احمد نگر آورده بود و چون عالمگیر فتح بیجاپور نمود و آن توپ بدست او افتاد این تاریخ تعمیه بران توپ منقش ساخت

۱۰۹۶

تاریخ

شاه عالمگیر غازی بادشاه دین پناه ‌ ‌ آنکه داد عدل داد ملک شاهان را گرفت

فتح بیجاپور کرد و بهر تاریخ ظفر ‌ ‌ رد نمود اقبال و گفتا ملک میدان را گرفت ۱۰۹۷

۱۰۹۷

و این توپ تا حالت تحریر در قلعه بیجاپور که حالا در عمل سرکار کمپنی انگریز است موجود است این تاریخها در باب فتح بیجاپور ایزد بخش متخلص به رسا نظم نموده

تاریخ

شد بادشاه دین پناه داد گر ‌ ‌ از گلستان دکن خاشاک اعدا پاک رفت

تا بهاری کرد شمشیرش بهر کوه و زمین ‌ ‌ غنچه های حصن بیجاپور همچون گل شگفت

از برای ضبط سالش هاتف از فکر رسا ‌ ‌ شد کلید باغ بیجاپور قصد شاه گفت ۱۰۹۷

۱۰۹۷

ایضاً

مطلعی از پی تاریخ چنان می جستم ‌ ‌ که شود شاه جهان را سبب مسروری

شد نصیبم ز حق این مصرعه برجسته رسا ‌ ‌ فتح ملک دکن و قلعه بیجاپوری ۱۰۹۷

۱۰۹۹

ایضاً تعمیه

۹۷ ز تیغ شاه عالمگیر غازی | شنیدم ملک سلم پور شد فتح
پی فتح دکن بی پای افراط | نوشتم ملک بیجاپور شد فتح ۱۱۰۶

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام بتانا شاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه را پسری نبود بر فطنت و ذکای او مفتون شده او را بدامادی گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را قطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته بطرف قلعه گولکنڈه رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و برحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

۱۰۹۷ از نصرت بادشاه غازی | گردید دل جهانیان شاد
آمد بقلم حساب تاریخ | شد فتح بجنگ حیدرآباد ۱۰۹۷

فتح قلعهٔ گولکنڈه و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنڈه را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده میجنگید چنانچه درین جنگ عابدخان که منصب صدارت داشت و نیز مشهور بقلیچ خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و الف بزخم گوله توپ از مرکب عمر بسنگ خارام غلطیده بآخرت رفت و لیسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنڈه از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایته بست چهارم ذیقعده ۳۰ سنه جلوس والاسطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاد و در قلعه دولت آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از انجمله برگزیده علما بود دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم + و شخصی دیگر یافته ذهق الباطل وجاء الحق + و منشی عبد العالی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۸ ای شاه جهان پناه کردی | فتحی عجب از لطف الهی کردی
از مصرعهٔ تاریخ شنو مژدهٔ نو | فتح البالی ز بادشاهی کردی ۱۰۹۸

از میرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ما سن گفت بنویس | مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸

۱۰۹۸ یعنی اگر عدد زبان کلک را حرف کاف است با عدد لفظ سن یکجا کرده با عدد مصرعه آخر جمع نماید تاریخ برآید و عزیزی دیگر اینچنین یافته

تاریخ

مدد جو از علی آنگاه برگو | مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸ ۱۱۰

و عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

ایضاً

۱۵۷ ۲۸۲ بو الحسن ہشت چار محل	بدرش کرد ازان مکان تقدیر	چون بجوئی فنا سنت او بجاش نشست	شاہ اورنگ زیب ۹۷۳ عالمگیر

۱۰۹۸

یعنی اگر از عدد چار محل عدد بو الحسن را خارج کردہ انچہ باقی ماند با عدد مصرعہ اخیر یکجا نمائید تاریخ کہ ہزار و نود و ہشت است برآید و چار محل عمارتی است در حیدرآباد کہ سلطان ابو الحسن ازاد در سنہ ہزار و نود و چہار بتعمیر ساختہ بود و تاریخ بنای ان سنا لق ازین ترقیم یافتہ و میر عبد الکریم امیرخان در فتح قلعہ گولکنڈہ کہ جہار کروہ از حیدرآباد است این مصرعہ تاریخ یافتہ

فتح قلعہ گولکنڈہ مبارک باد ۱۰۹۸

و این تاریخ مرزا عبد القادر بیدل برشتہ نظم کشیدہ

تاریخ

شاہ عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب	انکہ دارد تکیہ بر شمشیر او فتح و ظفر
غرضش از اقلیم دہلی کرد آہنگ خروج	تا کند بنیاد شاہان دکن زیر و زبر
اولین سالی کہ فتح ملک بیجاپور بود	در غل و زنجیرہ رفت اسکندر از طوق و کمر
تافت بر گلکنڈہ رایات ظفر سال دوم	ہیچنان بر تالب قطب الملک طوفان داد سر
گشت از روی حمل در دین اہل حساب	سال فتح اولین جمشید نصرت جلوہ گر ۱۰۹۷
خواستم روشن شود آئینہ فتح دوم	داد شوخیہای اور اکم درین مصرعہ خبر
ہست یک معنی کہ تعبیر از دو تاریخش کنند	اعظم مطلوب و فتح بادشاہ نامور ۱۰۹۸

۱۰۹۷ — ۱۰۹۸

فتح قلعہ اودنی

این قلعہ بنجاہ کروہ از بلدہ بیجانگر و یکصد و ہفتاد کروہ از شہر احمدآباد بدر است و قلعہ مذکور بعد از فتح گولکنڈہ در سنہ ہزار و نود و ہشت مفتوح شدہ و عالمگیر آن قلعہ را بہ امتیاز گڈہ موسوم ساختہ تاریخ فتح آن عزیزی چنین یافتہ فتح

اودنی نمودہ بادشہ دین پناہ ۱۰۹۸

مسجد جاجپور

در کٹک کہ از توابع ملک بنگالہ است موضعی است موسوم بجاجپور دران موضع بعہد سلطنت عالمگیر بادشاہ در سنہ ہزار و نود و ہشت ہجری نواب ابو النصر خان مسجدی بتعمیر ساختہ بود کہ تا حالت تحریر موجود است و بر دروازہ مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

ظل ظلیل رایت اورنگ زیب شاہ	گسترده باد تا کہ ز انجم نشان بود	اوصاف خلق ستہ نواب مستطاب	بیش از توان و قدرت نطق و بیان بود
در شہر جاجپور بنا کرد مسجدی	کین نہ فلک گنبد سقفش نہان بود	تسبیح قدسیان شنوی اندر و اگر	یکشب ترا مقام درین آستان بود
	مسجد چو شد زبان ابو النصر خان بنا	تاریخ او زبان ابو النصر خان بود ۱۰۹۸	

۱۰۹۸

محمد علیخان

خانسامان عالمگیر بادشاہ بود در سنہ ہزار و نود و نہ ہجری فوت شدہ و سرخوش تاریخ وفاتش

محمد علی خان بمرد ۱۰۹۹ یافتہ

۱۰۹۹

الصنائع تعمیه

۹۷	ز تیغ شاه عالمگیر غازی · شنیدم هم ملک سلم پور شد فتح	پی فتح دکن بی پای افراط · نوشتم ملک بیجاپور شد فتح ۱۰۹۶

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام به تانا شاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه را پسری نبود بر فطنت و ذکای او مفتون شده او را بدامادی گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را قطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته بطرف قلعه گولکنڈه رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

۱۰۹۷	از نصرت بادشاه غازی · گردید دل جهانیان شاد	آمد بقلم حساب تاریخ · شد فتح بجنگ حیدرآباد ۱۰۹۷

فتح قلعهٔ گولکنڈه و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنڈه را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده میجنگید چنانچه درین جنگ عابد خان که منصب صدارت داشت و نیز مشهور بقلیچ خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و الف بزخم گوله توپ از مرکب عمر بسبب خرام غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنڈه از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایته بست چهارم ذیقعده ۳۰ سنه جلوس و المطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاد و در قلعه دولت آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از انجمله برگزیده علما و دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم + و شخصی دیگر یافته ذهق الباطل و جاء الحق + و منشی عبدالمعالی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۸	ای شاه جهان پناهی کردی · فتحی عجب از لطف الهی کردی	از مصرعهٔ تاریخ شنو مژدهٔ نو · فتح البالی ز بادشاهی کردی ۱۰۹۸

از مرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ما گفت بنویس ۲ · مبارک باد فتح حیدرآباد ۹۸۸

یعنی اگر عدد زبان کلک را حرف کاف ست با عدد لفظ سن یکجا کرده با عدد مصرعه آخر جمع نماید تاریخ برآید و غریبی که این صنعت یافت ۱۰۹۸

تاریخ

مدد جو از علی ۱۱۰ انگاه بر گو · مبارک باد فتح حیدرآباد ۹۸۸

و غریبی دیگر این تاریخ در سلسلهٔ نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

الصنائع

بوالحسن (۱۵۷) هشت چار بچار محل (۲۸۲) || بدرش کرد ازان مکان تقدیر
چون بحق رفت او بجاش نشست || شاه اورنگ زیب (۹۶۳) عالمگیر — ۱۰۹۸

یعنی اگر از عدد چار محل عدد بوالحسن را اخراج کرده آنچه باقی ماند با عدد مصرعه اخیر بجا نمانید تاریخ که هزار و نود و هشت است بر آید و چار محل عمارتی است در حیدر آباد که سلطان ابوالحسن از ادر سنه هزار و نود و چهار بتعمیر ساخته بود و تاریخ بنای آن سابق ازین ترقیم یافته و میر عبد الکریم امیر خان در فتح قلعهٔ گولکنده که چهار کروه از حیدر آباد است این مصرعه تاریخ یافته

فتح قلعهٔ گولکنده مبارک باد (۱۰۹۸)

واین تاریخ مرزا عبد القادر بیدل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب || آنکه دارد تکیه بر شمشیر او فتح و ظفر
غرضش از اقلیم دملی کرد آهنگ خروج || تا کند بنیاد شاهان دکن زیر و زبر
اولین سالی که فتح ملک بیجاپور بود || در غل و زنجیر رفت اسکندر از طوق و کمر
تافت بر گلکنده رایات ظفر سال دوم || همچنان بر قلب قطب الملک طوفان داد سر
گشت از رومی حمل در دین اهل حساب || سال فتح اولین (۱۰۹۷) جمشید نصرت جلوه گر
خواستم روشن شود آیینهٔ فتح دوم || داد شوخیهای او را کم درین مصرعه خبر
هست یک معنی که تعبیر از دو تاریخش کنند || اعظم مطلوب بفتح بادشاه (۱۰۹۸) نامور — ۱۰۹۷، ۱۰۹۸

فتح قلعه اودنی

این قلعه پنجاه کروه از بلده بیجانگر و یکصد و هفتاد کروه از شهر احمدآباد بدر است و قلعه مذکور بعد از فتح گولکنده در سنه هزار و نود و هشت مفتوح شده و عالمگیر آن قلعه را به امتیاز گده موسوم ساخته تاریخ فتح آن عزیزی چنین یافته فتح

اودنی نموده بادشه دین پناه (۱۰۹۸) — ۱۰۹۸

مسجد جاجپور

در کتک که از توابع ملک بنگاله است موضعی است موسوم بجاجپور دران موضع بعهد سلطنت عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هشت هجری نواب ابونصر خان مسجدی بتعمیر ساخته بود که تا حالت تحریر موجود است و بر دروازه مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

ظل جلیل رایت اورنگ زیب شاه || گسترده باد تا که ز انجم نشان بود
در شهر جاجپور بنا کرد مسجدی || کین نه فلک گنبد سقفش نهان بود
مسجد چو شد ز بان ابونصر خان بنا || اوصاف خلق رتبه نواب مستطاب
بیش از توان و قدرت نطق و بیان بود || تسبیح قدسیان شنوی اندر او اگر
یکشب ترا مقام درین آستان بود || تاریخ او زبان ابونصر خان (۱۰۹۸) بود — ۱۰۹۸

محمد علیخان

خانسامان عالمگیر بادشاه بود در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شد و سرخوش تاریخ وفاتش

محمد علی خان بمرد (۱۰۹۹) یافته — ۱۰۹۹

شاه پیر محمد سلونی

پیرزاده حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

۱۰۹۹

حضرت پیر محمد قطب دین — چون ز دنیا با دل آگاه رفت

سال تاریخ شه هردو سرا — گفت هاتف عارف بالله رفت ۱۰۹۹

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر بادشاه باضافهٔ منصب ممتاز گردید میرزا بیدل این تاریخ گفت

تاریخ

۱۱۰۰

شکر خدا که صاحب ما از فضل حق — جمعیت اضافهٔ اقبال سرمد است

تا شکر این عطیه برون آمد از حساب — تاریخ او مراتب تایید ایزدی است ۱۱۰۰

مآت دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یکصد و یک لغایت سنه یکهزار و دوصد هجری

میرزا معز الدین محمد موسوی

از اولاد امام ضامن ثامن موسی الرضا بوده در خوشنمائی و معنی طرازی و شعر فهمی و انشا پردازی نظیر نداشت در اوائل فطرت تخلص میکرد و آخرها موسوی اختیار نموده فرمودند که از بس منسب من ظاهر است و هم حسب من و خطاب خانی هم بر همین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزار منصب از عالمگیر بادشاه سرفراز گردید سرخوش بعد تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار میرزا معز بسامان گشته

۱۱۰۵

چیزیکه بجا شده بعالم اینست + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از بس شریف او رسید فرمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه + تاریخ ولادت من سرخوش که حاضر بود گفت که تولد من هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمانید و صاحب برای خود فکر دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد میرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یکساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی این خبر شنیده زار زار میگریست و سرخوش این دو قطعه در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص برسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و هردو تاریخ این است +

تاریخ

۱۱۰۰

کشید آه و بگفتا عقل تاریخ — معز الدین محمد موسوی رفت ۱۱۰۶

ایضا

دریغا خیمه هستی زین سرا بست — معز موسوی خان سخندان

ز حیرت خواستم سال تاریخ فوتش — خرد گفتا کجا شد موسوی خان ۱۱۰۱

تهنیت کدخدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکر الله خان

این جشن در سنه یکهزار و یکصد و یک هجری سرانجام یافته و مرزا عبدالقادر بیدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج می‌باید نظم نموده

۱۱۰۱	کاشانه صلای عیش در داد	ای دهر طرب مبارکت باد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	رشد اقبال دارد امروز	همراهی خان معنی ایجاد	۱۰۱
۱۱۰۱	وقتست که از نوای دلها	سازد دران رسد بارشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	عقد گهر است زیور جاه	حاسد ملعون دوستان شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	از مژده او نمای این فیض	عالم چمنست عرش بنیاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	جوشیده ز دور الفت هم	مطلوب وفای سرو و شمشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال تعداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اکنون بمکان معنی خاص	شعری ز دو مصرع هم نزاداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اوقات سعادت دو کوکب	شیرازهٔ الفت دو همزاد	۱۱۰۱

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که مخاطب بفضائل خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۰۱

شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا	وارست ز فتنهٔ هستی بی‌ثمر	هم شیخ سلیمان شده تاریخ وفات ۱۱۰۱	پیمانهٔ عمر بود ناشش گویا

تاریخ فتح قلعه ستمهر

چون در سنه یکهزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستمهر را بعد وفات محاصره سه ماه فتح نمود شیخ روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

۱۱۰۲

چو تاریخش ز عقل خویش جستم	بگفت آنک شکست پای کفار ۱۱۰۲

روح الله خان میربخشی

پسر خاله زادهٔ عالمگیر بادشاه بود و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری بساط حیات در نوردید تاریخ حیف حیف زر روح الله خان بزیادت یکصد دریافته اند

۱۱۰۴

شاه نور درویش

درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائه واقعه رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب اورنگ آباد مشهور است و زیارت گاه خلایق تاریخ وفات او "نور محض" ۱۱۰۴ یافته اند و بعد از وفات او سید قطب الدین عرف متجلی سجاده نشین او گردیده

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

بشب سه شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و موافق وصیت پایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافته و میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

خورشید سپهر علم و فضل و تقوی — آن میر ضیاء الله روشن سیما
چون پرتو افشاند بر شبستان جنان — تاریخ شنو منزل قدس ضیا

۱۱۰۴

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد بموضع عالم گنج متصل دولت خانه مسجدی است که از امیر رفیع الزمان در سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری تعمیر ساخته بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر که در دور شهی دین پناه — غازی جم مرتبه اورنگ شاه
میر فلک قدر رفیع الزمان — ساخته از عون خدا این سجده گاه
سال بنایش خرد از زد رقم — باد ابد معبد آن فیض اله

امیر الامرا نواب شایسته خان

پسر نواب آصف خان بهادر است از هنگام شاهجهان بادشاه و پسرش عالمگیر بادشاه بعهده وزارت سر بلندی داشت اصل نامش ابو طالب است در عمر نود و سه سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت شد و این سه تاریخ در رحلت او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

مصدر فیض و کرم شایسته خان — کوی نیکوئی ازین آفاق برد
سال نقل آن امیر با کرم — گفت هاتف اهل خیر داد مرد

۱۱۰۵

ایضاً

بود نواب امیر الامرا — عمدة الملک شهنشاه زمان
خان شایسته ابو طالب نام — قره باصره آصف خان
سال نقلش بتأسف گفتم — آه نواب سخی شد ز جهان

۱۱۰۵

ایضاً

چو شد شایسته خان بن مرد دلکش — بجان عمر داد شد تاریخ فوتش

قاضی محمد سعید بلگرامی

از اولاد قاضی ابو العلاء عرف قاضی بده و بلگرامی است بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت کرده و پسرش شیخ روح الامین خان در تاریخ وفات این قطعه گفته

تاریخ

از گردش چرخ آه و بیداد — دست تو بریده باد هردم
فریاد هزار گونه فریاد — حال تو همیشه مضطرب باد
در گریه شدم و گفت با من — در وی که من از خود دادی
تاریخ وفات قبله گاهی — باشد ز بن این سخن نزاید
چون خواستم از خرد بپرسید — ای وای ستون دین بیفتاد

۱۱۰۵

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب جانجهان بهادر در ایام صوبداری صوبه اله آباد دران شهر در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری باغی ترتیب ساخت و روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت ٭ سال تاریخش بگو

روح الامین باغ فدک ۱۱۰۷

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی ٭

از اولاد قاضی بڈه بلگرامی اند در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب جان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبه اله آباد مفوض بود و اقطاع سرکار ترهار و آریل وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان بزیدہ تیغ نظم و نسق خوب نموده که نامش دران زمین خصوص در راجه هاء ملک بندیله مشهور است بالآخر در محاربه بندیله که با راجه قلعه انبا در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ الله یار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوسته نعش ایشان را آورده متصل چک شاه عبد الجلیل در اله آباد مدفون ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

گشتند شهید چون ز شمشیر سنان

افسوس دریغ با چنین جای گران

نمازی اسحق و شیخ عبد السبحان

دایم با داغ سیاه [illegible] زان

تاریخ شهادتش ز شیخ ... برسی

باید که جانمش زمین گرد هیچ

ترسم که برای انتقامش در حشر

از هجر هزار و یکصد و هفت بدان

خون ها بارد فلک بجای باران

موقوف شود قیامت و زمان

۱۱۰۷

ایضاً

محمد اسحق شهید اکبر شد ۱۱۰۷

میر محمد زمان متخلص براسخ سرهندی

سیدی والا نژاد و از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی و فکری رسا داشت در نازک بندی داد سخن میداد وفاتش در سرهند بسال سبع و مائه و الف واقع شده و سرخوش تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

راسخ دهم بود محمد زمان ۱۱۰۷ ٭ و نیز او گفته

تاریخ

محمد زمان راسخ خوش خیال

دریغا سبحان آفرین جهان سیر

چو تاریخ فوتش دل از عقل خواست

خرد گفت با دل که راسخ بمرد ۱۱۰۷

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بوده تخلص او علی است و مولد سرهند از سلسله نقشبندیه بود قریب بشصت سال عمر یافت و باشاره مجذوبی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهان آباد آمده اقامت درزید و جنون بهم رساند بعد هم از خود دستی لیجه علی قلندر میزد تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نمود و در حوالی سرهند

سلطان المشائخ نظام الدین دهلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او یافت بزیادت یک عدد مصرعه آه آه
از رحلت ناصر علی + و سرخوش این قطعه گفته ۱۱۰۶

وارسته علی بهمت بی پروا	از راحت و رنج دیر مستغنی رفت
دایم چو توجهش سوی معنی بود	دل کنده ز صورت کده هستی رفت
سرخوش ز خرد سال وفاتش پرسید	گفت آه علی بعالم فانی رفت

میرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه گو بود از تحقیق و تصوف و مطالب علمی بهره وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نموده بشاهجهان آباد آمد و در ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت بعد از فوت ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف تاریخ فوتش را + حل جنت شواه + یافته ۱۱۰۷

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکهزار و یکصد و ده هجری بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی یافته و میرزا عبد القادر بیدل بطور مبارک باد این چند فقرات تاریخ نوشته بدو فرستاد

فقرات تاریخ

اقتدار بهار ملک و ملل + استقلال اقسام علم و عمل + دستگاه علامت جاده جلال + آراستگی سلیمانی عز و اقبال معارج گلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهمات دشمن گدازی + کامرانی مناقب دوستان نوازی + جاه دولت خانی + اجلال و عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاه جهان آباد + سبحان صاحب کواکب لوا بارکباد ۱۱۱۰

شیخ عبد الرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا که نوزده هجری فوت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

آن شیخ نقد که ز دنیا وفات یافت	عقلم بسال فوتش مشغول کار شد
ناگاه هاتفم چه بگفتا ز روی حق	در صوبه جنان سوانح نگار شد

۱۱۱۱

فتح قلعه بسنت گده

دوازدهم جمادی الآخر سنه هزار و یکصد و یازده هجری قلعه بسنت گده بتصرف اولیای دولت عالمگیری در آمد
تاریخ آن یافتند + کوه کفر شکست ۱۱۱۱

فتح قلعه ستاره از عالمگیر بادشاه

چون عالمگیر بادشاه در سیزدهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و یازده هجری قلعه ستاره گده را فتح نمود میر عبد الجلیل بلگرامی واسطی تخلص در یک شب یازده تاریخ های فتح آن قلعه گفته آن رساله را گلزار فتح شاه هند و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت بادشاه گذرانید و مورد تحسین بادشاهانه گردید و اعجوبه اینکه از عبارت + گلزار فتح شاه هند + و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر + که نام آن رساله است نیز تاریخ استخراج می یابد چندی از آن تاریخها نوشته می شود ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

تاریخ

چو شد ابهام زیر خنصر آورد
ز انگشتان شه بر تر ابهام

بود اسم اعظم در شماره
برابر چار الف گردم نظاره
چنین تاریخ گفتن اختر است

قلاع کفر شد مفتوح فی الحال
بعینه بود شکل سال هجری
شد از عبد الجلیل این آشکاره

ز تیغ او عدد شد پاره پاره
پی تاریخ تسخیر ستاره

و این نوع تاریخ را استنباط گویند که بر صورت اعداد سال هجری بیان نموده یعنی هر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت اعداد سال هجری یعنی یکهزار و یک صد و یازده بود تصور نمودند و ابهام شکل سنه که بران چهار الف بنویسند خیال کرده و بدین طریق بزبان عربی نیز تاریخ گفته اما قطعه فارسی بیشتر اشتهار یافته +

الف تعمیه

چو شاه عالمگیر آفتاب عالمتاب
چنان بزلزله آمد زمین هیبت او

که تیغ او ست یکی از نشان فتح نمایان
که کوه گشت چو دریا و قلعه شد گرداب
۶۶۶ ۵۸۹ زینت
چو از درون ستاره جنود شد بیرون

ستاره قلعه کفار را ز سجام گرد
چو فتح شد پی تاریخ فکر میکردم
۱۱۲
طلوع گرد در و آفتاب عالمتاب

بعزم آنکه نماید بنای کفر خراب
بر آمد از ته دریای فکر در خوشاب

یعنی چون از اعداد لفظ ستاره اعداد لفظ جنود مشترک بدر کرده شود و اعداد الفاظ آفتاب عالمتاب بیفزایند تاریخ بر آید تاریخ دیگر که از ان چهار مرتبه تاریخ استخراج می باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غازی
بود هر مصرعه اش تاریخ و منقوطه

ستاره فتح شد بود از اشاره
همان عاطل همان شد در شماره

رقم کردم بکلک فکر بیتی
محمد شه اساس شرع را کند

گرو شد چار تاریخ آشکاره
بر آمد باطل از حصن ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ جدا گانه بر می آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

حشن تیغ پاره گیر فتح ستاره گرد
نظاره کن جوانب اطراف بوستان
این بیت را بتعمیه گیرد اگر کسی
تاریخ با نقط شود از لفظ و عیان

یعنی لفظ حشن را اگر صد پاره حساب کنند یکهزار و پنجاه و نه عدد شود و اطراف بوستان حرف بی و نون است که عدد آن پنجاه و دو میشود مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ است و ماده تاریخ الفاظ حشن و بی و نون است که هر یکی از ان حرف منقوط است و این تاریخ نوشته می شود بطور تعمیه است

تاریخ

چو سیوا سنبها و را نا نگینی
ز تیغ شهنشاه گشتند پاره
الفهای این هر سه را یکجا
نوشتیم تاریخ فتح ستاره

یعنی الف اسم سیوا و یک الف نام سنبها و دو الف اسم رانا که مجموعه چهار الف میشوند چون یکجا بنویسند شکل عدد سال هجری که یکهزار و یکصد و یازده بود پیدا شود و این رباعی در باب فتح قلعه ستاره از زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه است

تاریخ

از سجده [illegible] شق القمر عیان شد
اعجاز خسروی ببین شق ستاره

اگرچه این تاریخ نیز خوب ست از عبارت شق ستاره آمد تاریخ استخراج می باید اما لفظ آمد که داخل ماده تاریخ است خوب نیست

فتح قلعه برولی

بتاریخ سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری قلعه برولی که در دکن است بتصرف عالمگیر بادشاه درآمد تاریخ این فتح را بنداء نصر الله ۱۱۱۲ یافته ۱۰۱۲

در ولادت پسر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان پسر نواب شکر الله خان مرحوم بود در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بحکومت میوات سربلندی حاصل نموده دو سال پیش ازین یعنی در سنه یکهزار و دوازده هجری در خانه او پسری تولد شد مرزا بیدل این تاریخ نوشته فرستاد

تاریخ

زین گل که ز گلشن چمن شکفت	افسردگی طبیعت امکان رفت	تاریخ بهار او ز سروش تحقیق	جمعه نهم جمیدی الآخر گفت ۱۱۱۲

زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

ولادت او بتاریخ دهم شوال سنه هزار و چهل و هشت وقوع یافته و حسب خواهش خود متزوج نگشته و تمام عمر روی شوهر ندیده حافظ قرآن بود در تحصیل علم عربی و فارسی بهره تمام برانداخته و چند خطوط خوب مینگاشت و کتاب زیب التفاسیر از تصنیفات اوست در سنه هزار و یکصد و سیزده هجری رحلت نموده و دخلی جنتی ۱۱۱۳ آمد تاریخ وفات اوست که گاه گاه اشعار نیز میگفت این چند ابیات و اشعار اوست ۱۱۱۳

رباعی

لب خنده دستی که هم در کردن ما نشد	کور چشمی که لذت گیر دیداری نشد	صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت	غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

ای بی تفرج این چرخ بیدار اکن	انتظار تماشا جهان و بجال ارا کن	قضا قضا نشود العزیز من هرگز	تو خواه فال بجو خواه استخاره کن

ایضاً

اشک صد خون طپیده می آید	یا دل از راه دیده می آید	در عدم هم ز عشق شوری هست	گل دامن دریده می آید

فرد

	ای صدف تشنه بهر و سوی نیسان منگر	بهر یک قطره آبی جگرت باید سفت	

ایضاً

	آغشته بخون شام شفق از نگاه کیست	مشعل بکف گرفته فلک دادخواه کیست	

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست در صفاهان خونیم ظاهر گردد ننگ تازه ایم	سر بصحرا میزدم لیکن حیا زنجیر پاست رنگ من اندر نهان آن سرخ چون رنگ حناست دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام	بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ بسکه بار غم بردن اختم سر در نگار زیب و زینت بس همین نام من زیب النسا است	در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست جام زیبی کرد [illegible] نسبت اوست

مصرع از زیب النسا

از هم نمی‌شود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسید بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنید زیب النسا بسیار پیچ و تاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

ناصر علی بنام علی بردۀ پناه		ورنه بذو الفقار علی سر بریدنت

لطف الله خان پسر سعد الله خان

در کتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و چهارده اردوی معلی عالمگیر بادشاه از بهادرگڑه که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کندانه باتهزار آمد و هفدهم ماه شعبان پای آن حصار بنزول لشکر فیروزی اثر سر بچرخ برین برآورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از غلبه استسقا بعالم جاودانی نهضت فرموده هنگام وفات پدر که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب هفتصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و نه ساله فوت کرده تاریخ وفات او یافته اند

۱۱۱۴ صد افسوس ز لطف الله خان

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و مرزا بیدل این چند فقرات تاریخ بطور مبارکباد بخان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ

پیشگاه کرم اسباب + حشم کواکب فیاض رکاب + ناز و نعمت دستگاه + خان صاحب افلاک درگاه + مهر عطای سپهر استان + والی ملک کرم الله خان + بمناصب خانی مبارکباد + بحرمت رسول گزیده والا مجاد در سنه یکهزار و هفده هجری در خانه او در عرض یک هفته پسری و دختری تولد شدند و مرزا بیدل این مصرع تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۱۸ رسیدن طرب ماه و آفتاب مبارک

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش بروز جمعه بست هشتم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هیجده هجری که موافق روز تیر سیزدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه و یک اکبرشاهی مطابق روز رس هیجدهم اسفندارمذ ماه جلالی سال شمس صد و بست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار هفتاد و شش یزدجردی موافق بست و یکم فروری ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ جدیدے سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی در احمد نگر دکن بوقوع آمده لاشش را در شهر خجسته بنیاد اورنگاباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

۱۰۲۸ درسنه هزار و چهل و هشت هجری اباد ساخته بود برده دمن نموده بعض ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او + آفتاب
عالمتاب + یافته بودند و برای تاریخ جلوس پدرش بزبان خود + آفتاب عالمتابم + فرموده و بعد
۱۱۶۸ برای تاریخ وفات + آفتاب عالمتاب ثمن + یافتند و بزرگی از اعداد این آیت + تاریخ برآورده + روح
۱۱۱۸ و ریحان و جنة نعیم و عزیزی + ودخل الجنت + یافته و شخصی دیگر این بیت گفته

تاریخ

گفت عالمگیر اورنگ ارم را داد زیب + از خرد کردم طلب چون سال نقل آن ولی ۱۱۱۸

و مرزا محمد شیرازی تخلص عالی که در سنه هزار و یکصد و چهار هجری بخطاب نعمت خان و داروغگی باورچیخانه نعمت فراوان اندوخته بود و شکر نعمت واجب واجب تاریخ آن یافته و بعد وفات عالمگیر از شاه عالم بهادر شاه بخطاب نواب دانشمند خان عالی سرمایه مباهات اندوخته و به تحریر شاهنامه نامور گردیده و در سنه هزار و یک صد و بست وفات کرده او در شروع شاهنامه شاه عالم بهادر شاه در تاریخ وفات حضرت خلد مکان یعنی عالمگیر بادشاه این رباعیات نوشته

رباعی که ازان سنه ۱۱۱۸ برآید

عالمگیر آن خدیو صاحب تدبیر — برداشت دل از جهان ز جان شد سیر
او رفت ز ملک و ملک زو رفت بگو — شد بادشه ملک فنا عالمگیر ۱۱۱۸

روز جمعه شهر ذی القعده

آن جمعه که مرد بادشاه اول شب — چون شنبه اطفال به تلخیها داشت
ذی القعده که ایما به نشستن دارد — این طرفه که از روی حسابش برداشت

تاریخ بست و هشتم

آن شه که بیاد حق گذشت اوقاتش — خالی ز عبادت نشدی ساعاتش
چون بست و هشت روز بگذشت از ذی — از صفحه روزگار حک شد ذاتش

مدت سلطنت

آن شاه که بود نظام دنیا آمد — تدبیر اتش تمام برجا آمد
پنجاه و یک آمد عدد سال جلوس — الیس غای فنا بر سر ان نا آمد

مدت عمر

آن شاه که دائم علم فتح افراشت — چون گشت نود ساله جهان را بگذاشت
در به کاغذ چو ضیاء و میکرد رقم — بر نسخه عمر او ضیاء صاد نگاشت

و این بیت در تاریخ وفات او از بنده راقم الحروف است +

تاریخ

چو پرسیدم از عقل سال وفاتش — بگفتا که عالمگیر از جهان رفت ۱۱۱۸

ایام شاهزادگی آن خدیو عالم گیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غرهٔ ذی القعده روز جلوس پنجاه سال و بست و هشت یوم و مدت عمر نود سال و هیجده یوم اما بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال و شش ماه و بست و هشت یوم و پنجاه عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود لقب او بعد وفات + حضرت خلد مکان + قرار یافته مستعد خان محمد شافی در اخر مآثر عالمگیری می نویسد که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام خلافت پنجاه سال و دو ماه و بست و هشت یوم و این از غرهٔ رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ مغفرت توجه فرمودند من و عنایت الله خان از استیلای حنین و اهمه کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را بفال کشودیم این غزل بر آمد

غزل

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود	سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود بر سر تربت من گر گذری همت خواه	بر زمینی که نشان کف پای تو بود که زیارتگه رندان جهان خواهد بود	سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز برآمده قصه ناگزیر رو داد شب شنبه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی دار الرشد نقل فال کردیم هر چند خواستیم بیت یاد آید نیامد کتاب خواستم و بارها کشادیم تا آن غزل بر نیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گذرم به قبری افتاد حضرت لضعف قامت از آنجا بر آمد مرا خطاب فرمودند بیتی که از یاد رفته است اینست

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

و اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی بادشاه ایران رفته بود و بامید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آخر در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح مزارش منقوش است از انجمله یک بیت اینست

بیت

از جفای چرخ و زبی مهری اورنگ زیب	برد آخر آرزوی محمد اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کامبخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود و تخلص خود مخفی قرار داده و از نهایت علو طبع انسبت بسمنه نکاح نپرداخت احوالش پیش ازین مرقوم گردیده و زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در صحن مسجد زینت المساجد که بتعمیر ساخته اوست در دهلی واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سیوم عالمگیر بادشاه ست بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت و سه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان ولادت پذیرفته چون در هنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در کابل تشریف داشتند چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دهم ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری دوازده روز بعد از وفات پدر در احمدنگر بر سریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی یافت با لشکر عظیم از کابل رو بسوی هندوستان آورد و نامه به برادر خود فرستاد و هرچند خواست که از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع را در میان خود ها تقسیم نمایند لیکن چون تقدیر اینچنین بود که ملبوس سلطنت بر قامت بهادر شاه راست گرد و محمد اعظم شاه قبول نفرمود و باراده جنگ از احمدنگر کوچ نمود چون بهادر شاه با لشکر خود قریب اکبراباد رسید در میدان دهو لپور که دوازده کروه از اگره واقع است تلاقی فریقین دست داد و جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود یکی محمد بیدار بخت و دیگر سلطان والاجاه بالبیاری از امرا کشته شدند و این واقعه بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقوع آمده تاریخ شهادت او انیست ⁂

تاریخ

۱۱۱۹	شاهزاده دیوانه دستی از دم	حقا که بنو دیع از ستم کم	دیدند سر و تنش جدا چون از هم	گفتند همه های محمد اعظم ۱۱۱۹

ایضاً

۱۱۱۹	چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی	آواز غیب آمد کی جنت المکانی	کشتی بفضل ایزد اختر شهید اکبر	تاریخ رزمگاهست کربلای ثانی ۱۱۱۹

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر را اینچنین خوانند بهتر باشد ؎ چون مثل کربلا شد میدان رزمگاهست ⁂ تاریخ تو از آن شد ستّه کربلای ثانی ⁂ مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز شهادت او سه ماه و بیست روز در عرصه جنگ امامور خان او را داخل بادشاهان ننموده اند مدت عمرش پنجاه و پنج سال و کسری بوده

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد می نویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلد مکان را ملازمت کرد و بسلک ملازمان منتظم گردید و بدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو در سند از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او ؎ آه آه امتیاز خان ⁂ یافته ۱۱۲۲ در کتاب عمادة السعادت مرقوم است که در مشهد مردی بود مشهور بمیر ابو علی بوریانشین و او را پسری بود میر باقر نام محلی بحلیه فضل و کمال او پسری داشت خیلی رشید و صاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی داشت از دست شعر چه قدر غنچه شود گل که دهانی تو شود ⁂ تا کجا تاب خورد مو که میان تو شود ⁂ شاعر مذکور بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور رشادت و قابلیت او را دیده دختر خود را بحباله نکاحش در آورده و چون او را پسری نبود بعد از وفات او همین خالص مشهدی که بسید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد و قاسم علی خان که ناظم بنگاله بود پسر زاده همین سید امتیاز خان خالص مشهدی ست ⁂

زینت النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکے زیب النسا بیگم دوم زینت النسا بیگم سیوم زبده النسا بیگم چهارم بدر النسا بیگم و پنجم مهر النسا بیگم و زینت النسا بیگم در حین حیات خود مسجدے تعمیر ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالیه که از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بموضع دریا گنج بر کنار دریا واقع ست و بیگم در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجرے در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن همین مسجد موجود ست و لطرف بالین قبر آیه قل یا عبادے الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند +

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس ست + سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس ست + امیدوار حسن خاتمه فاطمه زینت النسا بیگم بنت بادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازی انار الله برهانه سنه ۱۱۲۲ هجری

شیخ محمد افضل اله آبادی

بفضایل صورے و معنوے امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سید پور از توابع غازی پور ست باشاره پیر خود در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت تصانیف عربی و فارسے دارد و مسجدے که در سنه هزار و هشتاد هجرے تعمیر نموده تاریخش بقعه افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بیست و سیم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و الف ست و بسن هشتاد و هفت ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه و الف هجرے فوت شد بعد وفاتش شیخ محمد یحیے مشهور بشاه خوب الله که برادر زاده و هم داماد او بود بر مسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد ست +٠+

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دوم عالمگیر بادشاه غازی

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجرے از بطن نواب بائی که هندو زنے بود در برهانپور تولد یافته و بمعظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگے بخطاب بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر سوم اعظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجرے بجاے پدر در آگره بر تخت سلطنت نشست و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهده وکیل مطلق به اسد خان و عهده میر بخشی گرے بر پسرش ذو الفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمودند و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند + ما افتاب عالمتابیم + و دیگرے این مصرعه یافته + شاه عالم بادشاه ملک و دادار جهان + و فضل الله درویش در تاریخ جلوس او گفت + الله بامعظم + و غیرے دیگر این تاریخ که بعمیه خارجے ست گفته +

تاریخ ۱۱۲۰

کن سر اعظم جدا و اکبر بخوان + زیب افسر شاه عالم بادشاه

تاریخ از میرزا بیدل

۱۱۱۹

جلوس معدلت انوار بادشاه زمن + بابن مربع اسرار داده اند نشان
بشنو از نفث یزدان جلال قدرت شان + بمان خلیفه جهان معظم دو جهان

و چونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری میشمارند
چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که ازان سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

۱۱۱۸

نشست حق ان بسریر جهان بهادر شاه + رسید فره دولت بعالم بالا
ز منظر فلک آمد ز روح سر برون هاتف + بگفت سال جلوسش نظام ملک ولا

بهادر شاه مردی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال عزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمینداران
و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه
هفت شاهزادگان بدست راست و چپ او می نشستند بدینسان است پسر بزرگ او معز الدین جهاندار شاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین
و یکی دیگر و نیز پسر دوم او عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت معه بیدار دل پسر بیدار بخت ابن محمد اعظم شاه بدست
چپ پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر
جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش ولد عالمگیر یعنی
محی السنت و یکی دیگر می نشستند و محمد کام بخش برادر خورد بهادر شاه بود و از پدر خود ملک بیجاپور یافته بود
چون در سنه یکهزار و یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادر شاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او
رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت رو بجنگ آورده کشته شد و بهادر شاه بتاریخ بیست
و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت
برسم تعمیه در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

۱۰ ۵۰۰ ۱۱۰-۸ ۲۰۰

در وفاتش بی سر و پا شدند + فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم

یعنی اگر از سر یک لفظ مصرع آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل شمار نمایند تاریخ بر آید و این بیت در تاریخ
وفات او که نیز تعمیه ست راقم الحروف گفته +

تاریخ

۱۱۴۷ ۲۳

گفت بی باک هاتفی ناگاه + شد برون از جهان بهادر شاه

مدت سلطنت بهادر شاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز و اگر بعد
از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال ده ماه و دو یوم شود و مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او
بعد وفات خلد منزل قرار یافته مقبره بهادر شاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل موتی
مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سر تا پا از سنگ مرمر است تعمیر نموده
این بادشاه ست و این بیت که از مصرع دوم یکی آن تاریخ وفات او بر می آید بر بالین مزار او کنده است

۱۱۲۴

درخور ست الله با مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا

۱۱۲۴

متصل مقبره او تربه عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع ست +

معز الدین محمد جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه ✣

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک یا که هفتاد و دو بوقوع آمده نام مادرش نظام بائی بود چون پدرش
بهادر شاه بسمه بخواب عدم نهاد جنگی عظیم در لاهور میان جهاندار شاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع
الشان که پسران بادشاه مرحوم بودند واقع شد یعنی جهاندار شاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیر الامرا
ذو الفقار خان یکطرف شده برسر عظیم الشان که خود را مالک سلطنت میشمرد آمده شروع بمحاربه نمودند
چون عظیم الشان کشته شد تخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیر الامرا ذو الفقار خان را
منظور بود که معز الدین جهاندار شاه را بر تخت نشانند چنانچه بعد از سه روز باز آتش قتال و جدال شعله افروز شد
و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معز الدین جهاندار شاه بلا مزاحمت غیری
در آخر ماه صفر سنه هزار و یکصد و بیست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندی سلطان
محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذو الفقار خان بکشت اهل وفاتر تاریخ جلوس او از تاریخ هیزدهم
ماه محرم سنه مذکور که روز وفات بهادر شاه است نوشته اند ✣

بیت سکه

زد سکه در ملک چون مهر و ماه ✣ شهنشاه غازی جهاندار شاه

عظیم الشان که از زمان عالمگیر بادشاه بصوبه داری ملک بنگاله سربلندی داشت و مدتی در شهر پتنه برای
نظم و نسق آن دیار سکونت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاه
شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ محمد اعظم شاه حاضر بود و در محاربه
جهاندار شاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف
بنگاله برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جهاندار شاه پسر بزرگ
خود محمد اعز الدین را با لشکری عظیم سمت او فرستاد فرخ سیر که سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او
سید عبد الله خان صوبه دار الله آباد را که سادات باره بودند بصد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم
تا به کهجوه که پنجاه کروه عرصه از بلده الله آباد است رسیده بود که تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم نمود
و اعز الدین بتاریخ بیست و نهم شوال سنه مذکور هزیمت یافته بطرف اکبرآباد شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز
بسوی اکبرآباد روانه گردید چون در انجا رسید با جهاندار شاه باز محاربه دست داد و آخر جهاندار شاه
نیز بتاریخ هفدهم ذی القعده سنه مذکور از میدان معرکه گریخته و ریش و بروت خود تراشیده بطرف
شاهجهان آباد شتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ هیزدهم ماه مذکور در اکبرآباد بر تخت
سلطنت جلوس نمود و بعد چندی بطرف شاهجهان آباد کوچ کرد چون در خضرآباد که یک کروه از دهلی فاصله
دارد رسید نواب آصف الدوله یعنی اسد خان را معه پسرش امیر الامرا ذو الفقار خان نصرت جنگ که بعد
هزیمت پیش پدر آمده بود طلب داشت اگرچه ذو الفقار خان نمیخواست که پیش فرخ سیر رود لیکن پدرش
او را تشفی کرده دلاسا داده بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازی همراه خود پیش فرخ سیر آورد فرخ سیر

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقار خان را هم او جهاندار شاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشانرا از تن جدا ساخته بر سر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پاے بسته بر پشت فیل یکے ازینصوب و دیگری ازان صوب آویخته باشان و شوکت تمام بسوے شهر کوچ کرد چون بدهلے رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بست و سیوم ماه ذے الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون همدرین سال که سنه هزار و یکصد و بست چهار بود بهادر شاه هم جهاندار شاه هر دو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ بتعمیه یافته ✣

1124

تاریخ

بیک سال زین دار فانی برفت	✣	بهادر شه و هم جهاندار شاه	
سر مملکت دور کرده سروش	✣	بهادر برفت و جهاندار گفت ۱۱۲۴	

یعنی اگر عدد حرف میم که سر مملکت ست از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ بر آید مدت سلطنت جهاندار شاه از روز وفات پدرش تا روز شهادت در اکبر آباد و ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نه ماه دیگر و زلقب او بعد وفات خلد آرامگاه قرار یافته مقبره او در دهلے ست نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار ✣

امیر الامرا ذوالفقار خان

۱۱۶۷

1127

این نواب آصف الدوله اسدخان بهادر ست تاریخ ولادت اوست ✣ ز برج اسد رونمود آفتاب ✣ چون بتاریخ بست و سیوم ماه ذے الحجه سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجرے بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندار شاه بقتل رسید پدرش در غم فرزند در عمر نود ساله و کبیر سنے و بیچوا سے این تاریخ در شهادت او گفت ✣ ۱۱۲۴

1124

هاتف شام غریبان با دو چشم خونفشان ✣ گفت ابراهیم اسمعیل را قربان شود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر در سنه یکهزار و یکصد و بست و نه هجرے در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده ✣

مرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر ست که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازے داشت و مرزا ایزد بخش در فنون و علوم یگانه روزگار بود در اوایل بعهد منشے گرے سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشی گرے عالمگیر بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد و فیما بین شاهزادگان یعنی بهادر شاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد و عظیم الشان پسر بهادر شاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصے بمیرزا گفت که بلاے عظیم می آید یعنی عظیم الشان سے آید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه ✣ چون بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبیده گفت که ترا اینچنین کلام گفتن فیما بین برادران چه سه وکار بود پس فرمود تا موے بروتش را یکیک از بیخ بر کندند و در استخوانے لبسته لصد خوار هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و یکصد و بست و چهار هجرے بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه آگره موجود ست کنار مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و تحمیر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده عالمگیر بادشاه ست ✣

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادر شاه

ولادت او در سنه یکهزار و نود و هشت هجری بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هفدهم ماه ذیقعده سال یکهزار یکصد و بست چهار بر جهاندارشاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروائی جلوس نمود و بعد ازان در شاهجهان‌آباد رفته جهاندارشاه و امیرالامرا ذوالفقارخان را بقتل رسانید و راجه سبهاچند دیوان امیرالامرا مذکور را بدست آورده زبانش ببرید و بسیاری از امرای جهاندارشاه را گرفته بیجان گشت و اعزالدین پسر جهاندارشاه و والاتبار پسر اعظم‌شاه و همایون‌بخت برادر خورد خود را معدوم البصر گردانیده در حبس فرستاد و خلعت وزارت بسید عبدالله‌خان بخطاب قطب‌الملک بهادر یار وفادار ظفرجنگ و خلعت امیرالامرائی به برادرش سید حسین علیخان مرحمت فرمود بیت سکه و تاریخ جلوس او نیست +

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	بادشاه بحر و بر فرخ‌سیر

تاریخ جلوس

۱۱۲۴

شاه فرخ‌سیر که افسر او آفتاب سپهر مملکت است گفت الف که سال سلطنتش آفتاب کمال سلطنت است

و چون که چند روز بعد از جلوس فرخ‌سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخی این بیت که از الفاظ ابد باد فرخ اریک سال مذکور بر می‌آید تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۲۵

بفرخ‌سیر تاجور را شد اریک	خدایا ابد باد فرخ اریک

در شروع سال یکهزار و بست و هشت هجری جشن کدخدائی فرخ‌سیر با دختر مهاراجه اجیت‌سنگه پسر جسونت‌سنگه راتهوری بمیان آمد گویند اینچنین طوی عظیم الشان از شاهان پیشین کم جلوه ظهور نموده و میر عبدالجلیل بلگرامی مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنوری داده خصوص در مقامی که اسمای پرده‌های هندی در ضمن الفاظ پارسی آورده و بی تصنع سحر حلال بکار برده این چند بیت ازان مقام است +

ابیات

چو سید دل نماید حسن آهنگ	سر و از چهره سرها رسا رنگ	در آن محفل کجا گوش سیر زد	نوائی کان ته راه هوش سیر زد	کانرا
اگر شاپور با خسرو بجنگ اند	لی این نغمه از حسرت هلاک است	مغنی پرتو از ایشان وتر زد	که از بربط بهار عیش سر زد	
شگفتهای دل در دست تار است	که آن را نغمه کل بس سکار است	نوائی نغمه گرم دلبری بود	بنظم گو سر بگو جرسی بود	گوجری
شگفتن غنچان سر سبز و از تار	که کردی سینه‌ها را صحن گلزار	اگر چه زمره دار خوش نوائی	بدانی حال او زین سو سرائی	
مثل این نغمه را و آتش سبز و	بر و صد چوب لا ولد لی نغر	ز لب مدهوش [illegible] نغمه خشک	ندارد از اله یاری رفتار	الهیا
نوا گوید قوام ساحری ام	لی نغمه نیم چوب [illegible]	نوائی نغمه لوط از نقصها پاک	نباشد و زنگار خور و نش	
چنان در نغمه باشد دلپذیر	گر افسون ترنم دیو گیری	لب مرجان نشیفی ادا کرد	که جشن شاه کام ما روا کرد	
بالفت همدگر را داده یاری	لو لو سازار صحبت برای	چنان از نغمه دل سینه ز زد	کمال اسمال کوس خرمی زد	مالکوس
کسی کو زین ترنم قوت جان گرفت	ز شادی یک سینا مطربان گرفت	باستغفار لذات ترانه	ترا کافی ست این جشن شهانه	کافی

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقار خان را هم‌ همراه جهاندارشاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشانرا از تن
جدا ساخته بر سر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پای بسته بر پشت فیل یکی اینصوب و دیگری انصوب
آویخته با شان و شوکت تمام بسوی شهر کوچ کرد چون بدهلی رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بست
و سیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون هم درین سال که سنه هزار و یکصد و بست چهار بود بهادر شاه هم
جهاندارشاه هر دو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ بتعمیه یافته ✤ ۱۱۲۴

تاریخ

بهادر شه و هم جهاندار شاه ✤ بیک سال زین دار فانی برفت
سر مملکت دور کرده سرود ✤ بهادر برفت و جهاندار گفت ۱۱۲۴

یعنی اگر عدد حرف میم که سر مملکت ست از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ برآید مدت سلطنت جهاندارشاه از روز
وفات پدرش تا روز نهم ست در اکبرآباد ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نه ماه
دیگر و ز لقب او بعد وفات خلدارامگاه قرار یافته مقبره او در دهلی ست نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقار خان

۱۱۶۷

این نواب آصف الدوله اسدخان بهادر ست تاریخ ولادت اوست ✤ زبرج اسد رونمود آفتاب ✤ چون بتاریخ بست ۱۱۲۷
و سیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجری بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندارشاه بقتل رسید پدرش
درغم فرزند در عمر نود ساله و کبر سنی و هجوا سی این تاریخ در شهادت او گفت ✤ ۱۱۲۴

ہالف تمام غریبان با دو چشم خونفشان ✤ گفت ابراهیم اسمعیل را قربان شود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر
در سنه یکهزار و یکصد و بست و نه هجری در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده ✤

مرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر ست که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازی داشت و مرزا ایزد بخش در فنون
و علوم یگانه روزگار بود در اوایل بعهد منشی گری سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشی گری عالمگیر
بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد فیمابین شاهزادگان یعنی بهادرشاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد
و عظیم الشان پسر بهادرشاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصی بمیرزا گفت که بلای عظیم می آید
یعنی عظیم الشان می آید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه ✤ چون
بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبیده گفت که ترا اینچنین کلام گفتن فیمابین
برادران چه سر و کار بود پس فرمود تا موی بروتش را یکیک از بیخ بر کنند و در استون بسته بعد خواری
هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و یکصد و بست و چهار هجری بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه اگره
موجود ست کتابه مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و تخریر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده
عالمگیر بادشاه ست ✤

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادر شاه

ولادت او در سنه یکهزار و نود و هشت هجری بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هفدهم ماه ذی القعده سال یکهزار یکصد و بست چهار بر جهاندار شاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروای جلوس نمود و بعد ازان در شاهجهان آباد رفته جهاندار شاه و امیر الامرا ذو الفقار خان را بقتل رسانید و راجه سبهه چند دیوان امیر الامرا مذکور را بدست آورده زبانش ببرید و بسیاری از امرا جهاندار شاه را گرفته بی جان گشت و اعز الدین پسر جهاندار شاه و والا تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد خود را معدوم البصر گردانیده در حبس فرستاد و خلعت وزارت بسید عبد الله خان بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و خلعت امیر الامرائی به برادرش سید حسین علیخان مرحمت فرمود بیت سکه و تاریخ جلوس او نیست +

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	پادشاه بحر و بر فرخ سیر

تاریخ جلوس

۱۱۲۴

شاه فرخ سیر که افسر او   آفتاب سپهر مملکت است   گفت الف که سال سلطنتش   آفتاب کمال سلطنت است

و چون که چند روز بعد از جلوس فرخ سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخی این بیت که از الفاظ ابد باد فرخ اریک سال مذکور بر می آید تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۲۵

بفرخ سیر تاجور را نشر تک	خدایا ابد باد فرخ اریک

در شروع سال یکهزار و بست و هشت هجری جشن کدخدائی فرخ سیر با دختر مهاراجه اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهوری بمیان آمد گویند اینچنین طوی عظیم الشان از شاهان عشمین کم جلوه ظهور نموده و میر عبد الجلیل بلگرامی مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنوری داده خصوص در مقامی که اسمای پرده های هندی در ضمن الفاظ پارسی آورده و بی تصنع سحر جلال بکار برده این چند بیت ازان مقام است +

ابیات

چو سید دل نماید حسن هنگ	سر و از چهرهٔ هر پارسا رنگ	در آن محفل کجا گوش میزد	نوای کان نه راه هوش میزد	کانرا
اگر شاپور با خسرو بجنگ اند	نی این نغمه از حسرت هلاک اند	مغنی پرتو از ایشان و تر زد	که از ربط بهار عیش سر زد	
شگفتنهای دل دست تار است	که آن را نغمهٔ گل دبس کار است	نوای نغمه گرم و دبری بود	بنظم گوهر بگوجری بود	گوجری
شگفتن بخشان سر سیر و از تار	که کردی سینه ها را صحن گلزار	اگر چه زیر و دار خوش نوا	بدانی حال او زین سو شرائی	
مثل این نغمه را دانش نمیزد	بر و صد چوب لا دامد نی نغ	زبس مدهوش [illegible]	ندارد از اله یاری رفتار	الیا
نوا گوید قوام ساحری ام	نی لغو نیم چوب [illegible]	نوای نغمه لیمه از نقصها	نباشد و زنگار خوردنش آب	
چنان در نغمه باشد دلپذیری	گر از افسون ترنم دلو گیری	لب بر ساز انیشی ادا کرد	که جشن شاه کام ما روا کرد	
بالفت هم دگر را داده یاری	نوا و ساز از صحبت برآری	چنان از نغمه دل [illegible] زد	کلی اجمال کوس خرمی زد	مالکوس
کسی کو زین ترنم فوت جان [illegible]	زشادی یکسینا مطربان [illegible]	باستیفار لذات ترانه	ترا کافی ست این جشن شهانه	کافی

جهان شد زنده زاهنگ تمبیر
اگر دلی نماید نغمه شاید

گر و بر حالت موجی چان تیره
نوای زین به گرو کی سر اید

چو منقار از نی زین جشن تر گرد
نو و در گلشن کلر به بر کب

ره احسن گر از نغمه بسر گرد
سرود خارکن بابت دوران شب

حواسے ابیات و تر تصحیح تارساز و لیس بکسر دال مهمله و یاے مجهول بمعنے مانند چیکو نام مثلے ست که جواهر را بدو نسبت دهند الف بفتحتین سر رشته شدن بیت اهار که بر کاغذ و جامه و بند و تقوسم از و حاصل ایداک بالمد عیب یک نفع باه فارسی اسباب خانه تیره دبل و نقاره کرا بالفتح مزم چنگ هر چند چارهی مرغ نو اسنج نیست اما مقصود مبالغه ست نیعنی شادے نوعی عام شد که جاروبے هم از پے این جشن منقار تر گرده در نو اسنجی در آمد خارکن نام شخصے که نوای خارکن باو منسوب ست بابت منتسب کننده مشتق از بنوت و اسماء بید هاے فارسی دوازده مقالم و بست و چار شعبه و شش اوازه و سے لحن بار بد نیز بیان کرده نوعی که بے ملاحظه معنے اسمی معانی ابیات تمام است چند بیت بر سبیل استشنا آورده میشود +

دلت گر بر مقام عیش شد ست
باین لذت چو نه امد شناشد
بهار نغمه چون در دلربی شد

زنار ساز راه راست پیداست
نثار نیمگاه از وی قضا شد
لی از فیض نوا سروی شد

کند سر پرده از عشرت فراگی
مغنی النغمه چون باده نگیخت
ز مطرب سر نو از ثمین است

چو معشوق مرقع دلربائی
بجام باده گل صفهان ریخت
معنی گنج باد آور داین است

و فایده آوردن اسمائے نغمات هندسے و فارسے بکیفیت معهود در خاتمه داستان بیان سے نماید و میفرماید

اگر ان این گر این آن نداند
که تا بر سامعی کنار سائی
مغل بار اگ سند هی آشنا نیست

بنظم من ز معنی در نماند
نبو بیقی ندارد آشنائی
بهر پر س سندهی ز آشنانیست

جگر چون دانه یاقوت سفتم
نگرد دگر ز حسن صنعت آگاه
درین در باشنائی ماید بند

که نام پرده ها در پرده گفتم
ز حسن نظم گیر و خط دلخواه
تلاش دست و پای ماه بند

د میر احسن ایجاد تخلص که بسو یدنامه فرخ سیر مامور بود و معالے خان خطاب یافته قطعه تاریخ سال ازدواج مبارک گفته بیتے ازان نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷

ز باغ مهاراجه جسونت سنگه
نهٔ کوهی دولت در آمد گلے

۱۱۲۷

بالجمله بعد چند سال در میان بادشاه و قطب الملک سید عبد الله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادران بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سے و یک هجرے مطابق تاریخ هشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوے که بهمدران روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه رفتند و بند و بست خود نموده مردم معتبر از نوکران خود جابجا نشانیدند و بعد از ده روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در انجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بر ترپولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساخته محبوس نمودند و رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجاے او نشانیدند مرزا بیدل این تاریخ در عزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

تاریخ

دیدی که چه با شاه گرامی کردند ... صد جور و جفا از ره خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود ... ساداتِ بوی نمک حرامی کردند
۱۱۳۱

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده ٭

تاریخ

با شاه سقیم آنچه شاید کردند ... از دست حکیم هر چه آید کردند
القصه ز خرد بسخن تاریخ نوشت ... سادات دو واش آنچه باید کردند

و فرخ سیر دو ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سال مذکور حسب ایماء قطب الملک در زندان بقتل رسید لاش او را در مقبره همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و عزلت فرخ سیر از راقم الحروف ست تتمه ٭

تاریخ

سال جلوس و عزلت فرخ سیر ز عقل ... چون من سوال کردم اگفت ظل کهان
۱۱۵۰
یکبار بست شوکش و دگر بار قوزه ... از نام او بدر کن و تاریخ او بدان
۱۹ ۳۶ ۱۹

ایضاً

چو جوید کسی عزل و جلوسش بگو ... جدا رفت از اسم فرخ سیر ٭
۱۹ ۱۱۵۰
۱۱۳۱

دغزی بسی دیگر در عزلی یافته ٭ فاعتبروا یا اولوالابصار چون فرخ سیر ایام سلطنت جهاندار شاه را نیز داخل سنه جلوس خود نموده بود چنانچه از تاریخ وفات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال و دو ماه و هفده یوم میشود و از روز فتح یافتن بر جهاندار شاه صرف شش سال چهار ماه و بیست و دو روز مدت عمر سی و سه سال نقب او بعد وفات معلوم نیست اما بعضی کسان او را شاه شهید نوشته اند ٭

مسجد قطب الاقطاب ٭

این مسجد متصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی ست و سه درجه دارد درجه اول را که خام ست خواجه موصوف بحین حیات خود تعمیر ساخته درجه دوم تعمیر کرده اسلام شاه ست و درجه سیوم را فرخ سیر بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر و کنده ٭

تاریخ

مورد لطف عنایات شه والا جناب ... خسرو فرخ سیر شاه مالک رقاب شهنشهی
ساخت از روی ارادت ز سر صدق اعتقاد ... مسجد زیبا بنا و سجده گاهی شیخ شاب
با سر وش غیب هاتف گفت در گوش خرد ... سال تاریخ بنایش بیت بالی مستجاب
۱۱۳۰

شمس الدین محمد ابو برکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

چون قطب الملک سید عبدالله خان فرخ سیر را مکحول ساخته مقید نمود سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ هشتم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گده که در انجا محبوس بود برآورده برای نام در دهلی بر تخت شاهی نشانیدند لیکن جمله کاروبار فرمان روایی بدست سادات بارهه بود و بیت سکه او این ست ٭

بیت سکه

زد سکه بهند با هزاران برکات ‖ شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات

تاریخ جلوس

۱۱۳۱

بنشست بتخت چون رفیع الدرجات ‖ کوس برعرش سر کشید از غرفات

سپهر خردش چو دید با فر و شکوه ‖ تاریخ لد لقب رفیع الدرجات

۱۱۳۱

ایضاً

۱۱۳۱

که ناگاه و اصح رقم کرد و گفت ‖ مبارک جلوس شهنشاه حق

۱۱۳۱

چون رفیع الدرجات مریض و نحیف الجثه بعبا و بکوکنار سے بود چنانچه بعد سلطنت سه ماه و یازده روز بتاریخ نوردهم ماه رجب سال مذکور رو بعالم آخرت آورد و در روضه خواجه قطب الدین مدفون گشت نام مادرش نور النسا بود

تاریخ

تاریخ وفاتش همست

۱۱۳۱

چون خان شهنشاه رفیع الدرجات ‖ زد حبست لسایه نهال طوبی

رضوان مد بهشت اقدام کنان ‖ گفتا خلد برین مقام و ماوا

۱۱۳

شمس الدین رفیع الدوله محمد شاهجهان ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارهه یعنی نواب قطب الملک عبد الله خان و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر انیکه تشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت غیر از نام یکے از شاهزادگان تیموریه صورت نمی بندد برفت عافیت خود ها در آن دیده برادر کلانش یعنی شاه رفیع الدوله را موافق وصیت برادرش از محبس آورده بتاریخ بستم ماه رجب سال هزار و یکصد و سے و یک هجرے تاج شاهے برسرش گذاشته و موسوم بشاهجهان ثانی نموده بر تخت نشانیدند و بعد چندے امیر الامرا سید حسین علیخان بادشاه را همراه گرفته بر سر سلطان نیکوسیر ابن شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه که در اکبر آباد بزارے متر سین و معنے خان قلعه دار او را بر تخت شاهی نشانیده بود نهضت فرمودند و قلعه را بعد محاصره چند روز در ماه رمضان سال مذکور مفتوح ساخته و سلطان نیکوسیر را بدست آورده باز در محبس فرستاد میر عبد الجلیل بلگرامے قصیده غرا در تهنیت فتح قلعه انشا کرده چند بیت ازان قصیده معه تاریخ نوشته میشود +

تاریخ

مژده ای دوستان که در عالم ‖ نقد شد نسیه بهار ارم ‖ نونهال طرب ببار آمد ‖ گلفشان گشت خاطر خورم

که امیر سر آمد امرا ‖ از دست سخیر قلعه عظیم ‖ این ظفر از مواهب عظمی است ‖ بر زبان واجب ست شکر نعم

پسر اکبر آنکه در افواه + ‖ یافت نیکوسیر یکس علم ‖ بود در حصن اگره محبوس ‖ هیچو مفهوم ممتنع بعدم

داشت هیچے و کنج عافیتی ‖ خاطر آسوده تر ز صید حرم ‖ از مدبر واشت ار نفخ بندان ‖ فتنه انگیخت در کمال عظم

خسرو دین پناه شاهجهان ‖ آب و رنگ بهار فضل و کرم ‖ بخشی الملک را اجازت داد ‖ تا کشد لشکر ظفر پرچم

ان امیر جماعه امرا ‖ چون حسین علی هزبر شیم ‖ کرد نهضت بدولت اکرو ‖ فضل حق همعنان ظفر همدم

آمد و قلعه را محاصره کرد ‖ هیچو انگشت حلقه خاتم ‖ فتح قلعه بزور تیغ نمود ۱۱۳۱ ‖ این چنین میکنند اهل همم

کرد عبد الجلیل در تاریخ ‖ قلعه اگره گرفت قسم

۱۱۳۱

چون شاهجهان ثانی نیز بدستور برادر خود مریض و ضعیف بود بعد از سلطنت سه ماه و چند روز بمرض

اسهال بتاریخ هفتم ماه ذی القعده سال مذکور در اکبرآباد از تخت شاهی بتخته تابوت نزول فرموده سر ببالین خواب عدم نهاد لاش او را نیز در دهلی برده در روضهٔ قطب الدین قریب تربت برادر دفن کردند از اینجا که فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدوله در عرصهٔ هفت ماه در همین سال که یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ الشان را باین عنوان رقم نموده

تاریخ

1131 — ١١٣١

کردند سه بادشه بیکسال وفات + فرخ سیر و دگر رفیع الدرجات + بعدش چو شد از جهان رفیع الدوله + تاریخ فغان نوشته شدند زین حرکات

ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی ولد جهانشاه ابن شاه عالم بهادر شاه

بشب جمعه بست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری در نواحی دار السلطنه غزنین از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان روشن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم او را از شاهجهان آباد که در آنجا معه مادرش از هنگام وفات پدر خود جهان شاه و جلوس جهاندار شاه محبوس بود طلبداشته بتاریخ پانزدهم ذی قعده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری در سن هفده سالگی در اکبرآباد بر تخت شاهی نشانیده به محمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس اوست

تاریخ

1131 — ١١٣١

شه کشورستانی روشن اختر که در عالم + گواه آمد فروغ بخت را نام همایونش | تا | درین بوده که گویم نظم تاریخش که از ناگه (زبان شوق) | تا | سر برآرایی جاه و دولت آمد سال تاریخش

ایضاً

1131 — ١١٣١

+ بهر تاریخ جلوسش از خرد کردم سؤال | تا | گفت آمد سایهٔ حق آفتاب بحر و بر +

و جشن جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و سه بعد گشته شدن سید حسین علیخان و قید شدن برادرش نواب عبد الله خان سرانجام یافته بود صرف برای ساعت نیک بود و شخصی در صفت محمد شاه که هم از ان تاریخ این جلوس بر می آید گفته

تاریخ

1132 — ١١٣٢

+ روشن اختر بود اکنون ماه شد + یوسف از زندان برآمد شاه شد +

اگرچه درین زمان اشرفیهای محمد شاهی بسیار یافته میشود و بر هیچ یکی بیت سکه مرقوم نیست اما میگویند بیت سکه او بود

بیت سکه

ز فضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور + درین عالم زده سکه بمهر و ماه روشن تر

چون از عهد فرخ سیر جمله کار فرمائی و اختیار سادات بارهه بود و عزل و نصب نیز بدست الشان چنانچه حال هم بدستور سابق جمله مهمات سلطنت و ضبط و نسق ملک و مال باختیار خود ها داشتند اما محمد شاه که بادشاهی عاقل و دانا بود این همه بی باکی الشان را دیده خفیه رنجش بخاطر داشت تا آنکه بعد از چندی قابو یافته هر دو برادر را بستر عدم خوابانید چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید +

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات باربه بودند سید عبد الله خان از عهد بهادر شاه بصوبه داری الله آباد و سید حسین علی
خان بصوبداری بهار سرفرازی داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار
شاه غالب آمده و سید عبد الله خان بخلعت وزارت و خطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید
حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره
محمد شاه در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود
بتاریخ بست و هفتم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ
چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه اسیر گشته چند سال در محبس بود. اسیر شدن قطب الملک بدین نمط
است که او بعد شهادت حسین علیخان به برادر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست دهلی قیام داشت
نوشت که یکی از شاهزادها را از محبس بر آورده بر تخت نشانند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد
و سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس دادند بتفاوت دو روز قطب الملک نیز بشاهجهان آباد
رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب
الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت و زخم شمشیر بدست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را از فیل
خود گرفت و پیش بادشاه آورد بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله
محمد امین خان لاش او را در اجمیر فرستاد و در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاه جهان آباد زیارتگاه فرق
است آثار او است نهر شیر گنج واقع شاهجهان آباد که از سی آسیبی حکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان فرخ سیر
در سنه یکهزار و یکصد و بست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورد و آن خطه را بوفور آب
احیا نمود و میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفته +

تاریخ نهر شیر گنج

بحر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان	نهر خیر سی کرد جاری آن وزیر محتشم
بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت	نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم + ۱۱۳۰

بالجمله بعد بر هم خوردن دولت سادات مردم دو فرقه شدند جمعی ایشان را به نیکی یاد میکردند و گروهی
به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی
بزهر و دیگری بخنجر شهید شدند الا همین فرق شد که برادر خورد اول و بعد از و برادر بزرگ بشهادت رسیدند
و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صاحب بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب
میکنند و میگویند. بلغ وعدک + و + غلب عدوک یعنی رسید وعده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد
شهادت حسین علیخان حساب کردند هر یک فقره تاریخ بود با صنعت تقلیب یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند
غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ هست و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

بعد ازین واقعه سال دیگر شروع گردید چنانچه عزیزی دیگر تاریخ شهادت او در عبارت محرم حسین تازه شد یافته ۱۱۳۳

و میر عبدالجلیل بلگرامی واسطی تخلص در شهادت حسین علیخان این قصیده که پست و پنج بیت است که هم مرثیه و هم تاریخ است

تاریخ

آثار کربلاست عیان این چنین هند
تیلی است زین معامله سر این بحر هند
این چنین مصیبت عظمی ندیده است
ماهی در آب می تپد و مرغ در هوا
رستم نشان حسین علیخان شهید شد
دریادلی که بود ز ابر عطا تیش
منقاد او شده از آن کشان دهر
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه
دل چاک چاک گشت و جگر داغ داغ شد
از دست ابن ملجم ثانی شهید شد
امی دوستان آل محبان اهل بیت
از کلک من به مرثیه سید شهید

زد جوش خون اهل هندی از زمین هند
در خون گریه سرخ شده است این زمین هند
و دیدیم داستان شهور و سنین هند
از شیون عظیم امیر مهین هند
از خنجری که بود نهان در کمین هند
شادابی بهار بهشت برین هند
گر داغ ضبط کرد نشان بر جبین هند
افتاد تار خاتم و سر آن نگین هند
این غم گذشت زهر از انگبین هند
کوئی ز کوفه است گل یاسمین هند
غمگین شدید به هر حسین حزین هند
این چند بیت تخت چو در ثمین هند
سال شهادتش قلم واسطی نوشت

شد ماتم حسین علی تازه در جهان
گیتی چرا سیاه نگردد و دود غم
از داغ دل زدند چراغان نشک شوی
فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی
تیغش بروز معرکه خصم تیره بخت
از بهر فلک زده عالی جناب او
شد از شهادتش تن هر روح خسته است
گردون ز اختران همه تن سنگسار گشت
آن صفدری که از قلم تیغ بارها
تا کربلا و تا نجف و تا مدینه رفت
تا حق اهل بیت رسالت ادا شود
رضوان خلق چو سنبره قرین بار فرح او ۱۱۳۲
قتل حسین که بعد یزید لعین هند

سادات گشته اند مصیبت نشین هند
خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند
این بیت نوبهار گل آتشین هند
گر زو دمی فخر بود بد آتش یمین هند
چون برق تیغ کافت صف آهنین هند
در ترک تاز حادثه حصن حصین هند
یعنی که بود او نفس و السین هند
در عشاء ماتم رکن رکین هند
تحریر کرد نسخه فتح مبین هند
سیلاب خون دیده دوآه این هند
بر زعم این جماعه منصوره بین هند
تا هست حسن نسبت گیتی قرین هند

۱۱۳۲

۱۱۳۳ و محمد امین خان که بعد شهادت حسین علیخان و اسیر شدن قطب الملک عبدالله خان بعهده وزارت و خطاب اعتمادالدوله ممتاز گردیده بود پس از دو ماه و چند روز یعنی در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سه هجری وفات نمود .:. محمد امین خان ۱۱۳۳ هم مرد تاریخ او یافته اند گویند که میر حیدر خان کاشغری مذکور رسید بود از ترکان دوغلات است جد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابر شاه و همایون پادشاه بود و چندی بفرمانروای کشمیر هم رسیده و از جهت میر شمشیری انهارا امیر میگفتند

مولوی شیخ محمد

در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری فوت کرده و مولوی عبدالباسط امیتهوی که در تاریخ گوئی از اقران روزگار گوی سبقت می برد بیتی در تاریخ وفات او گفته که هفت نوع تاریخ از آن بر می آید یعنی سوای دو تاریخ صوری و معنوی در هر مصرعه علیحده علیحده تاریخی است و اگر حروف منقوطه هر دو مصرعه و یا حروف غیر منقوطه آن بگیرند جدا جدا تاریخ استخراج یابد و اگر حروف منقوطه مصرعه اول و حروف غیر منقوطه مصرعه ثانی جمع نمایند و یا حروف غیر منقوطه مصرعه اول و حروف منقوطه مصرعه ثانی بگیرند نیز همان تاریخ بر آید با وجود این قدر اجتماع صنایع در دایره حساب کسر واقع میشود یعنی در خانه ها دایره کلمات شعر مسلم نوشته میشود اصلا کسری نمی افتد بیت موزون است

تاریخ

رحلت او به جنان کرده سید ذی‌شان	سال سی با دو و با الف و صد از هجری ست

میرعبدالواحد متخلص بواحد بلگرامی

ذوقی نیز تخلص داشت شعر بزبان هندی و فارسی میگفت و جواهر زواهر بی مشقت اندیشه می سفت نسخه مسمی شکرستان خیال مشتمل بر نظم و نثر در وصف حلویات بدستور دیوان مرتب دارد و در ایامیکه پدرش سید محمد اشرف بحکومت موضع راهون از اعمال دار السلطنت لاهور می پرداخت او در اباز میداران آن نواحی جنگ کرده نمود و میرعبدالواحد در معرکه جرعه شهادت چشید این واقعه دوم محرم روز جمعه سنه اربع و ثلثین و مائة والف واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ شهادت او قطعهٔ نظم کرده و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه برآورده +

تاریخ

میرعبدالواحد شیرین سخن	از زبانش آب حیوان میچکید	سید والا گهر صاحب هنر	تا اثر بالنظم و نثر او رسید
والد او حاکم راهون شد	در کلامش رحمت انجانب شنید	خطهٔ پنجاب را از مقدمش	آبروی تازه آمد پدید
باز میداران کافر رزم کرد	از شهادت جرعهٔ ساقی چشید	در سخن واحد تخلص میشود	لفظ ذوقی هم تخلص برگزید

۱۱۳۵

چونکه واحد رفت سال رحلتش — کلک چوبین زد رقم ذوقی شنید ۱۱۳۴

مسجد سنهری

این مسجد خشتی ست از نواب روشن الدوله محمد شاهی در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری در شاهجهان آباد تعمیر ساخته برج این عمارت طلائی ست ازان سبب بسنهری مسجد مشهور گردیده و در جوار کوتوالی چبوتره واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم ست +

تاریخ

بعهد پادشاه هفت کشور	سلیمان فر محمد شاه داور	بنا کرد این شاه بیکه آن قطب آفاق	شد این مسجد بزینت در جهان طاق
خدایا نیست ملک ازروی احسان	بنام روشن الدوله ظفر خان	بتاریخش ز هجرت تا شمار است	هزار و یکصد و سی و چهار ست

۱۱۳۴

مسجد شرف الدوله

این مسجد خشتی ست اما برج ان از سنگ ساخته اند متصل این عمارت مدرسه ایست و این مدرسه و مسجد را نواب شرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود در بازار دریبه شاهجهان آباد واقع است بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش ست +

تاریخ

در زمان شه خورشید سریر	ظل حق ماه زمین شاه زمان	ناصر الدین که محمد شاه است	تیغ او کفر شکن در دوران
شرف الدوله بنا فرموده	مسجد و مدرسهٔ عالیشان	این دو بیت الشرف علم و عمل	همچو سعدین فلک کرده قران
	سال تاریخ بنا گفت خرد	قبلهٔ حاجت ارباب کیشان	

۱۱۳۵

ستاره دوم دار

در سیر المتاخرین مرقوم ست که در نصف آخر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و دوشش هجری در زمان

محمد شاه بادشاه در دهلی ستاره ذوذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب دوازده روز ظاهر مانده بعد ازان مخفی گشت و بعد ازین ماه بسیر کلان بادشاه انتقال نمود فقط و در کتب اهل فرنگ نیز مرقوم است که این ستاره دم دار در ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و بیست و سه عیسوی نمودار گشته بود +

اعظم الدین خان

خلف نواب جان نثار خان از عارضه تپ و سرفه بیمار بود چون در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری ازان عارضه شفا یافت منشی رنچهور داس مصنف قالب الانشا و تحفة الصبیان که در سرکار او ملازم بود این قطعه در تاریخ شفا بسم تهنیت گفته گذرانید و مورد انعام و اکرام گردید +

تاریخ

هزار شکر بدرگاه خالق الانام / که یافت نقد شفا صاحب ذوی الاکرام
بلند طالع او اوج کوکب اقبال / خجسته خصلت او مورد سعادت تام
حکیم عقل تب سرفه (۷۴۷) دور کرده بگفت
جناب زبده عالم اعظم الدین خان / جانست قائم از و چون نوجان اجسام
زسال صحت آن نوبهار باغ حیات / سوال کرد ز شادی دل خواص و عوام
شفای اعظم باد القای عمر و دوام (۱۸۸۴)

یعنی اگر عدد عبارت تب سرفه از عدد مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ شفا استخراج یابد +

مسجد روشن الدوله

این مسجد که بسیار نفیس و لطیف است از سر تا پا طلائی بود نواب روشن الدوله در عهد محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته در جوار موضع فاصله واره در شاهجهان آباد واقع است و این همان مسجد است که نادرشاه بالای آن نشسته حکم قتل عام داده بود بر پیشانی اش این چند اشعار با تاریخ مرقوم اند +

تاریخ

شکر حق کز فیض سعد عرفان پناه / شاه بهیکه آن مرشد کامل آگاه دستگاه
روشن الدوله ظفرخان صاحب جود و کرم / کرد تعمیر طلائی مسجد عرش اشتباه
حوض فیض او نشان از چشمه کوثر دهد / هر که از آبش وضو سازد شود دور از گناه
در زمان شاه اسکندر نشان جمشید قدر / سعدلت گستر محمد شاه غازی بادشاه
مسجدی کاندر فضا صحن قدس ایوان / کرده از شعاع مهر جاروب نگاه
سال تاریخش رسا یافت از الهام غیب / مسجد چون بیت اقصی بسیط نور الله (۱۱۳۷)

شاه مردان

عمارتی است در دهلی و در اینجا نشان قدم بر سنگی ساخته اند و میگویند که این نشان قدم امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب است و آن نقش پا را در حوض سنگ مرمر نصب نموده اند و بر کنار آن این بیت خواجه حافظ منقوش ساخته اند +

بیت

بر زمینی که نشان کف پای تو بود / سالها سجده صاحب نظران خواهد بود (۱۱۳۷)

سنه ۱۱۳۲ هجری و درین مکان در هر ماه بتاریخ بیستم مسلمانان برای زیارت میروند و ازدحامی کثیر از مرد و زن میشود و این عمارت احاطه پخته دارد و بر دروازه شمالی آن که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو تعمیر یافته این تاریخ مرقوم است + قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم و علی بابها + سنه ۱۱۶۲ در عهد مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد نواب قدسیه حضرت صاحبه زمانیه باهتمام نواب بهادر جاوید خان صاحب بسر براهی

تاکسار لطف علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبد الجلیل الحسینی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی ست در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری باراده معاش بعد ملازمت بدکن شتافت و عالمگیر بادشاه اورا منصب عنایت عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا مرحمت ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

مرا از جناب خلافت عطا شد ز روی کرم خدمتی عیش افزا
خرد گفت تاریخ تفویض خدمت وقایع نگاری گجرات زیبا ۱۱۱۲

و میر غلام علی آزاد می نویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره باو عنایت شد و تا مدت دراز خدمت را ادا یافت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از نیکیهای قدرت الهی در پرگنه جتوئی از اعمال بهکر ریزهای نبات بقدر ژاله خورد از ابر بارید و کام و زبان عالمی را شیرین گردانید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع معروض بارگاه خلافت داشت +

فرد

فرخ سیران هستند بابرکات چرخ از لب او شده شیرین حرکات
در سند درین عهد عشرت مهدش بارید سحاب زیره قند و نبات

میر جمله سمرقندی که دران زمان رتق و فتق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظه فرد وقایع بی آنکه حکم به تحقیق کند محل بر خلاف واقع نموده در اوایل سنه هزار و یکصد و بیست و شش هجری او را معزول ساخت چون بهنده بشاهجهان آباد آمد چندی بدربار امیر الامرا سید حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور بمیان آمد رباعی را خوانده تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده برادر خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه قابل عرض معلی ست او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی داد و بادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین نمودند نواب عرض کرد که باعث تغیر قائل همین رباعی ست بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور بخدمات سابق بحال فرمودیم و شیخ محمد رضا الحسینی وقایع نگار پرگنه مذکور که مردی بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان بیاراست گیتی چو باغ جنان
بجشن همایون جلوسش فلک نثار شکر کرد از آسمان

در هنگامیکه میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانه امیر الامرا مذکور در ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و بیست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

قال امیر الامرا النعمة و هی قدوم الولد المستنیر ۱۱۲۶
ارخ فی ذلک عبد الجلیل اسعده الله بعمر کبیر ۱۱۲۶

در فارسی

گلی شگفت بگلزار خاندان حسین زمانه شد بدوام بقاء او ضامن +

١١٢٦

فرشته این گفته چو گفتم این تاریخ — هزار سال شود عمر این گل آمن +

در هندی

١١٢٦

پنر جنم سنیت کهون بس حسین پهپت — جیو جگ جگ سدا یه سیر گل دیپ

و در تاریخ ولادت سید وقار محمد ساندوی پسر سید محمد روشن که در سنه هزار و یکصد و بست و شش بوقوع آمده گفته +

تاریخ

حق تعالی بمحمد روشن — پسری داد سعادت میلاد

سال تاریخ چو جستم ز خرد — گفت از چشم بدر روشن باد

و ولادت میر عبد الجلیل سیزدهم شوال سنه هزار و هفتاد و یک دست داده و انتقال او شب شنبه بست و سیوم شهر ربیع الاخر سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری در شاهجهان آباد واقع شده نعش او حسب الوصیت در بلگرام نقل کرده در قدم والد بزرگوارش سید احمد دفن ساختند میر غلام علی آزاد + کریمه الذین احسنوا الحسنی و زیاده + تاریخ یافته و در تفسیر بیضاوی گوید + الحسنی الجنة والزیاده هو اللقاء + و نیز دایره تاریخ پرکار فلک شید و تاریخ لا تعد و لا تحصی بر گزشانده دایره نیست +

[illegible]

طریقه استخراج تاریخ ازین دایره نیست که از خانه های چهارده گانه هر خانه را که خواهند مبدا قرار دهند و هر عدد یکه بخاطر رسد شمار نمایند سوای واحد و چهارده و اضعافش و اول وافرین و هر خانه که شمار تمام شود عددش نگیرند پس عدد یکه بدان شمار مقرر شده اگر فرد باشد از خانه منتهی را مبدا گردانیده تعداد نمایند مره بعد اخری و دوره بعد دوره تا انکه منتهی مبدا اصل گردد اکنون مقدار عددش نگیرند که مجموع اعداد حاصله تاریخ شود و اگر زوج باشد خانه ما بعد منتهی را مبدا گردانند و همین نمط شمار منحصر شود تا انکه منتهی خانه ماقبل مبدا اصل گردد و لیس بدستور مجموعه اعداد حاصله تاریخ شود و مخفی نماند که مراد از اضعاف در اعداد مستثنی شود مثل عشا عدا باشد و اطلاق ضعف ابر مثل لغت رسته مثل عشا عدا آمده است برخلاف مصطلح علمای حساب فی القاموس الضعف بالکسر المثل الی ما زاد و یقال لک ضعفه یریدون مثلیه و ثلاثة امثاله لانه زیادة غیر محصورة

میرزا عبد الغنی کشمیری

تخلص او قبول است فاضلی ممتاز بود و سخن سنج معنی نواز در شاهجهان آباد بسر می برد در سنه هزار و یکصد

و نه هجری پیمانه هستی او لبریز گردید موسوی تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

۱۱۴۹

گنج سخنی بود گرد افلاک زیر زمین

باغ ناظر روزافزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه شاهدیکه بسال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضه قطب در شاهجهان آباد واقع است و گرداگرد آن چار دیواری ساخته اند و مکانات خوب آبند دلکش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش است

تاریخ

بفرمان محمد شاه عادل	که بر فرقش بود تاج تبارک
بود سرسبز دایم روزافزون	بحق سورهٔ صاد و تبارک
بنای گلشنی در قطب گردید	که گلهایش زند رضوان تبارک
پی تاریخ سالش گفت هاتف	خدایا رب بود بالله مبارک ۱۱۴۹

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن است از فقرای شعرا بود و مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرهندی بود بابن مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد اوست در شاهجهان آباد بست یکم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از وست

گشتم شهید تیغ تغافل شنیدنت	جانم ز دست برد غزالانه دیدنت

فخر المساجد

این مسجد را بحسب فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیری بازار واقع است بر دروازه بیرونی این عمارت فخر المساجد منقوش است و بر پیشانی مسجد این اشعار رقوم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا	با رضای حق تعالی از طفیل مرتضی
[illegible] فخر جهان ۱۱۴۱	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

ابن سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی است چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در مارهره از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شده دران مقام رفته سکونت اختیار کرد و در عاشوره سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری فوت کرد آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بیدار دلی رفت سوی محفل قدسیان	بربست ز محفل جهان محمل قدسیان
تاریخ وصال او خرد کرد رقم	صاحب برکات واصل منزل قدسیان ۱۱۴۲

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکی از ملازمان جیره خواران نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود و در عهد بادشاه فرخ سیر بمنصب ششهزاری و خطاب رستم زمان خان سرفرازی یافته در معرکه که با راجه ابهی سنگه راتهوری

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمدآباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ بیست و ششم ربیع الثانی روز دوشنبه آخر بر سات سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی

تاریخ او گفته

تاریخ

صف شکن شیخ الله یار که در روز نبرد … لرزد از هیبت او رستم و زال و بهرام

با رجپوت پیش قدم راند چو شیر و کف … باد جان بر کرد صف از جام

تا به گجرات بهر اسپی نواب جلیل … آن رفیع القدر و سید اولاد امام

سر بلندی و سبا رز ملکی گز بمیش … ترک کردند بو دان بپرستش اصنام

پاس ابهی سنگه لعین آمده جنگی به میان … کاین چنین رزم ندید و نشنیده است انام

شیخ خود را به سپا بند لقلب مقهور … معرکه کرد که مریخ بر و کرد سلام

آخر الامر بدر باسی و غا غوطه به زده … حور و غلمان لبرش نور فشاند از اکرام

اسم مردانگی در رستم جوان مردی را … کرد تعلیم بمردان چو معلم لغلام

پاس دین داری و پاس نمک این سرو حق … سخت ناقص شده بود که او کرد تمام

من لغکر سنه و تاریخ بصد سوز و الم … با دل خویش بدم در سر کلمه کلام

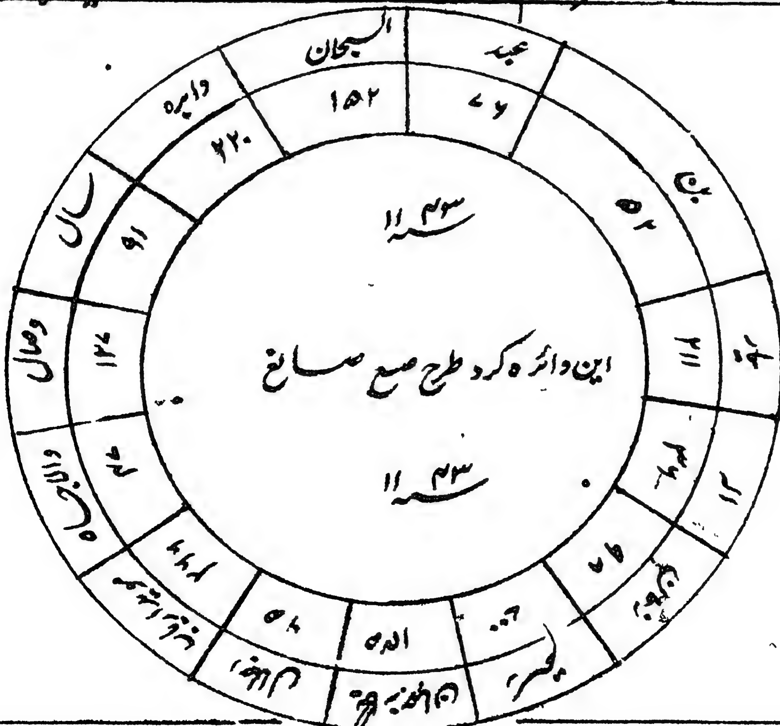
ناگهان هاتفی از دور کشیده آه و بگفت … آه وا دا الله یار لشکر اسلام

۱۱۴۳ و غلام حسین تخمین بیت آخر را تبدیل داده دایره تصنیف اخذ نموده که از آن تاریخ شهادت او استخراج می یابد

بیت و دایره اینست

۱۱۴۲

ناگهان هاتف غیب از سر اعلام بگفت … حسرتی داده الله یار لفوج اسلام ۱۱۴۳



ونہ ہجرے پیمانہ ہستے اولبریز گردید موسّے تاریخ وفات او ازین مصرعہ برآوردہ

۱۱۳۹
گنج ہستے بود گرد افلاک از سعدین

باغ ناظر روزافزون

این باغ در عہد محمد شاہ بادشاہ شاید کہ بسال یکہزار و یکصد و سے و نہ ہجرے تعمیر یافتہ باغ مذکور متصل روضہ قطب در شاہجہان آباد واقع ست وگرداگرد ان چار دیوارے ساختہ اند و مکانات خوب آنند دلکش بنا نمودہ بر دروازہ باغ این تاریخ منقوش ست

تاریخ

بفرمان محمد شاہ عادل	کہ بر فرقش بود تاج تبارک	بنائی گلشنی در قطب گردید	کہ گلہایش زند رضوان تبارک
بود سرسبز دایم روزافزون	بحق سورۂ صاد و تبارک	پی تاریخ سالش گفت ہاتف	۱۱۳۹ خدایا ری بود بالعہ مبارک

شیخ سعد اللہ دہلوی

تخلص او گلشن ست از فقرائے شعرا بود مرید شاہ گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد و سرہند بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان کہ بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیدہ از اجداد اوست در شاہجہان آباد بست یکم جمادی الاول سنہ ہزار و یکصد و چہل و یک فوت شد از وست

کشتم شہید تیغ تغافل کشیدنت	جامم زدست بردغزالانہ دیدنت

فخر المساجد

این مسجد حسب و افخر النسا بیگم بیوہ نواب شجاعت خان بعد انتقال شوہر در سنہ یکہزار و یکصد و چہل و یک ہجرے تعمیر ساختہ در شاہجہان آباد قریب کشمیرے بازار واقع ست بر دروازہ بیرونے این عمارت فخر المساجد منقوش ست و بر پیشانی مسجد این اشعار رقوم

خان دین سید شجاعت خان بجنت یافت جا	از رضائی حق تعالیٰ از طفیل مرتضیٰ
صدر جہان بود زان ۱۱۴۱ فخر جہان	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفیٰ

سید برکت اللہ الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

این سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاہدے بلگرامے ست چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در مارہرہ از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شدہ دران مقام رفتہ سکونت اختیار کرد در دہم عاشورہ سنہ ہزار و یکصد و چہل و دو ہجرے فوت کرد و آزاد تاریخ او یافتہ

تاریخ

بیدار دل رفت سوے محفل قدس	بربست سفر از جہان مخمل قدس	تاریخ وصال او خرد کرد رقم	۱۱۴۲ صاحب برکات واصل منزل قدس

شیخ اللہ یار بن شیخ عبد السبحان

یکے از ملازمان جیرہ کالان نواب مبارز الملک سربلند خان صوبہ دار گجرات بود و در عہد بادشاہ فرخ سیر منصب شش ہزارے و خطاب رستم زمان خان سرفرازے یافتہ در معرکہ کہ باراجہ ابھی سنگہ ماڑوارے

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمد آباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ بیست ونهم ربیع الثانی روز دوشنبه آخر ساعات سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی

تاریخ او گفته

تاریخ

صف شکن شیخ الله یار که در روز نبرد	زور دار هیبت او رستم و زال و بهرام +
بار هاپیش قدم راند چنو دکف	باد هاز برد ز بر کرد صف ازحام + +
تا به گجرات همراهی نواب جلیل	آن رفیع القدر و سید اولاد امام +
سربلندی و بسیار رسیلی که زپیش	ترک کردند و دان سبب ستش احضام +
پای ابهی سنگه لعین آمد و جنگی به میان	کاین چنین رزم ندید و نشنید ست انام +
شیخ خود را به سابند لقلیب مقهور	معرکه کرد که مریخ بر و کرد سلام + +
آخر الامر بدریای وغا غوطه به زده	حور و غلمان لب رش نورفشاندند از اکرام +
اسم مردانگی در رسم جوان مردی را	کرد تعلیم به مردان چو معلم لغلام + +
پاس دین داری و پاس تک این سرودسق	سخت ناقص شده بودند که او کرد تمام +
من بعسکر سند و تاریخ تصد سوز و الم +	بادل خویش بدم در سر کلمه کلام +
ناگهان هاتفی از در و کشید آه و بگفت	آبرو داد الله یار لشکر اسلام ۱۱۲۹ + + +

۱۱۴۳

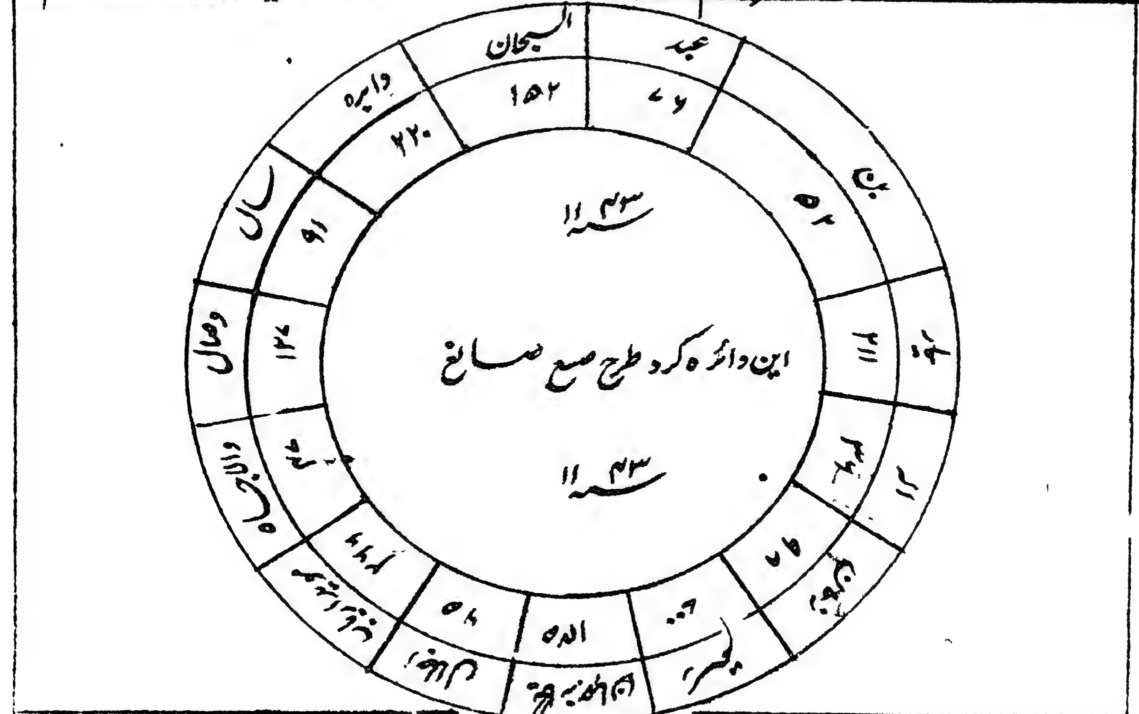
وغلام حسین تخین بیت آخر را تبدیل داده دایره تصنیف اخذ نموده که از ان تاریخ شهادت او استخراج می یابد

بیت و دایره اینست

۵

۱۱۴۳ ۱۱۴۲

ناگهان هاتف غیب از سر اعلام بگفت	حسرتی داده الله یار لغروج اسلام +



ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین خانه‌هاے چهارده‌گانه را که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار از طرف راست یا از طرف چپ بدو بدایره مرة بعد اخرے نماید بانیطریق که عدد شمار طاق چنانچه سه یا پنج و مثل آن منتهاے او را عدد مطلوب گرفته همان منتهاے منتهی مبداء شمارش میکرده باشند تا آنکه بمبداء اول برسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو و چهار منتهاے او را عدد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبداء شمارش میکرده باشند تا که بخانه سابق بر مبداء اول برسد پس آنهمه عدد تاریخ شود بهمین طریق تا بجد شمارها هر عدد دیگر که بخاطر آید شمار نماید و شمار یک و چهارده و پانزده و اضعاف چهارده و بست و نه وار نهایت نباشد همه مستثنی است

نواب خان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بحکومت داریے کوڑا و کڑا سرفرازیے داشت در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار از دست مردمان ارار و کهچر که زمیندار کوڑا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور رنجور رامی کاتهه که یکے از ملازمان او بود بنظم آورده

تاریخ

دریغ افسوس و آه ای چرخ کجباز	نمیدانم نوابت چه کین بود	چه گویم از بزرگی و کمالش	همانا با ملایک همقرین بود
قضا را یا چنان افواج سنگین	که اکثر سکنه این سرزمین بود	شهادت یافت در جنگ از دغا یا	چگویم شرح آن مجمل همین بود
چنان شمشیر زد در وقت پیکار	که دشمن را زبان آفرین بود	یکی گوید نبالستی چنان کرد	دگر گوید که تدبیرش نه این بود
نه این فهمد نه او سر اسلحے	که انها سرنوشت اولین بود	پی تاریخ سال این مصیبت	خرد گفتا قضای حق چنین بود

۱۱۴۴

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله آبادے

برادرزادهٔ حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ افضل اله آبادے ست بحر مواج علم شریعت و طریقت بود کتب و رسائل کثیره تصنیف نموده و لشب دوشنبه یازدهم جمادی الاول سنه اربع و اربعین و مائة والف در جوار رحمت آسوده + لقد رضی + تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوے قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد نام متخلص بفضلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاذ و نادر

میر غلام علی آزاد نقل کرده که وقتیکه در ملک سند اقامت داشتم تاریخ طوسے شخصی مطابق سنه ست و اربعین و مائة والف این مصرعه یافتم + مبارک باشد و باشد مبارک + بعد ازین عطف عنان بکشور هند دست داد و در سنه خمسین و مائة والف احرام حرمین مکرمین بربستم و وارد بندر سورت شدم در انجا با مرزا محمد حسین بیخود ملاقات اتفاق افتاد و بتقریبی گفت تاریخ طوسے شخصی مصرعه یافتم و همان مصرعه خواند بعد ادراک زیارت حرمین رخت سفر بدیار دکن کشیدم شبے با نواب مؤتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه دارے اورنگ آباد صحبت شعر اتفاق افتاد گفت تاریخ تولد مولودے مبارک علی نام مصرعه یافتم و همان مصرعه بر زبان آورد و فرمود که عجب اتفاق است که یک مصرعه سه شخص را توارد افتاد و هر سه شخص از هم بر بله دور دست یکے

در ملک سند دیبی در ملک گجرات سیوسی و در ملک دکن و بنا بر آنکه نام مولود مبارک علی ست تاریخ تولد لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص به یکتا

از نژاد قوم برلاس ست پدرش الله یار خان بصوبه داری لاهور و تهته و ملتان رسیده و آخر بالفعل لری غزلی قناعت نموده و احمد یار خان در آخر عهد عالمگیر صوبه دار تهته شد اقسام شعر بقدرت میگفت و مثنوی متعدد دارد وقتی محمد عاقل یکتا لاهوری با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص من ست تخلص مرا بمن وا باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا شدیم بلکه دو تا شدیم و قرار داد که باهم غزلی طرح کنیم هر که خوب گوید تخلص از و باشد پس خان مذکور زمانی و مکانی تعین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم آورد و غزلی که طرح کرده بود بر یاران عرض کرد و صدای آفرین و تحسین از هر جانب بلند شد محمد عاقل مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضری درست کرد و بمهر و دستخط حضار سخن سنج مزین گردانید آفرین لاهوری این بیت دستخط کرد بیت برین معنی گواهم آفرین ما ✚ که احمد یار خان یکتاست یکتا ✚ دیگری این مصرعه ثبت نمود مصرعه گوهر یکتاست احمد یار خان ✚ و مطلع غزل مذکور اینست ع تا خطش طرح جهانگیری و کاوسی ریخت ✚ لشکر زنگ بجور وی بسر روسی ریخت ✚ وفاتش بیست سیوم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در قصبه خوشاب از اعمال لاهور واقع شده میر غلام علی آزاد قطعه تاریخی در سلک نظم کشید و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه آورد

تاریخ

خان والا رتبه احمد یار خان	ذات او آئینه خلق عظیم	در فنون فضل یکتائی از آن	زاده افکار او در یتیم
کرد از معموره گیتی سفر	ماتم او ساخت دلها را دو نیم	چونکه یکتا رفت شد تاریخ او	جای احمد یار خان بزم نعیم

۱۱۴۷

مولوی سید عبد الغنی الحسینی

در سنه نهم جلوس محمد شاه بصوبه داری شجاع الدین محمد خان نایب نواب علیوردی خان بتاریخ سیوم جمادی الثانی روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در بنگاله وفات نموده و تاریخ وفاتش بیسم تعمیه خارج ست

تاریخ

۱۱۶۷ ۲۰

سرکاذبان کمالش ببرا	پس آنگاه بشمار عبد الغنی

۱۱۴۷

یعنی عدد حرف کاف را از عدد عبد الغنی مدبر کرده شود تاریخ برآید و تاریخ دیگر مولای غنی ✚ ست ۱۱۴۷

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص بشهرت

از شعرای راست اندیشه و اطبای صداقت پیشه بود و اصلش عرب ست و در ایران نشو و نما یافته آخر در هند آمده و در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بعنوان طبابت نوکر شد و در عهد شاه عالم بهادر شاه باعزاز و

احترام بسر برد و در زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک به بلندی یافت و در عصر محمد شاه احترام ملت نیست و بعد ادای مناسک حج معاودت نمود و فاتش در شاهجهان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مائه و الف اتفاق افتاد و آزاد تاریخ او گفته

تاریخ

۱۱۴۹

بی نظیر زمانه شیخ حسین	گوهر سبقت ز نکته سنجان برد	هاتفی از برای رحلت او	سال تاریخ گفت شهرت برد

۱۱۴۹

میر محمد افضل اله آبادی ثابت تخلص

نبیره اسلام خان جوشنی سفید دستی است که والا تخلص داشت در انتساب مندا و لات علی فاضل بلکه افضل و در افشای محاورات فارسی کامل بل اکمل بود در شاهجهان آباد بسر می برد آخر دوازدهم ربیع الاول سنه خمسین و مائه و الف در گذشت تاریخ فوت او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

۱۱۵۰

ثابت گرو سخن ز راستان برد	در های ثمین برشته نظم سپرد	از پیر خرد سال فاتش جستم	فرمود برو ز رحلت احمد مرد

۱۱۵۰

نواب سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبد الکریم بود بخواجه عبید الله احرار از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که سید صحیح النسب بود می رسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبد الصمد خان اکبرآباد است در صغر سن همراه والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در انجا کرده بعد فوت پدر با سبحان علیخان بادشاه توران از دست ستمی رسانیده آمد و رفت پدر بار سی نمودند و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فایز بودند بحسب قسمت در عهد عالمگیر بادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب شش صدی فایز شدند و بعد چندی بمنصب هزاری بالفعل و بخطاب عبد الصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه و جنگ برادرانش تردد های رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزاری و خطاب عالی جنگ مفتخر شده و پسر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشت و بعد چندی بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه بادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور و خطاب اعز الدوله هزبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر یک سال پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شده یک تاریخ او ینست

تاریخ

۱۱۵۰

رسید وصل عبد الصمد خان بحق

تاریخ دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه داری لاهور ممتاز گردیده + + +

۱۱۵۰

قلعه شهر کتک

در شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاتی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رودخانه مسمی

بهاندا و کشه جوریے واقع شده در ایام برشکال بهناے بهاندا قریب بدو کروه و عرض دریاے کشه جوریے بقدر لنصف آن خواهد بود و آن قلعه برکنار بهاندا واقع و دو حصار قریب بسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ در کمال استحکام و رزانت بنا یافته و فاصله میان شهر کٹک و قلعه قریب بدو کروه است و خندقے عریض بر اطراف قلعه است که نهنگان دار آن سے مانند این قلعه را افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سه هجرے مفتوح ساخته و از ان وقت تعلق سرکار کمپنی است درین ایام آن قلعه رو بانهدام دارد و تاریخے که بر یکے از دروازه هاے آن قلعه مرقوم است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام موهن سنگه پسر رگهنر سنگه که حکومت آن قلعه داشت ان دروازه را در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجرے تعمیر ساخته و تاریخ مذکوره را بران دروازه مرقوم نموده

تاریخ اینست

تاریخ

ز حشمت و شوکت که رکهیر نامی	خراج اقالیم گیرد دوامی	خوشا کنور موهن سنگه بهادر	زبانش بود معدن جود و سامی
چو شمشیر گردگنه گار زاری	به پیشش چه رستم چه زال و چه سامی	ز حکمش قلعه دار افغان ایام	به تعمیر خوش باره بهاتی تمامی
کند برج دروازه بالای قلعه	همین فکر میداشت هر صبح و شامی	قلعه آهنی بیند خندق نهنگان	ز معمار ملک عبد دانش دوامی
جهاندیده داروغه ساکن کڈا	سو ورخ علی رضا اهتمامی	ز الف بر سید تاریخ گفتا	که رگهنانهه دروازه قایم بدامی ۱۱۵۰

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بست چهارم ذی الحجه سنه احدی و خمسین و مائة و الف در بلگرام رحلت نموده و بر وفق وصیت در باغ محمود متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی مدفون گردیده و میر غلام علی آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

افسوس کز آفتاب معنی	از حلقهٔ آسمان برون رفت	تاریخ وصال او خرد گفت	علامه از جهان برون رفت ۱۱۵۱

ذکر نادرشاه بادشاه ایران و آمدن او و تسخیر هندوستان

چون نادرشاه در عهد محمد شاه بادشاه در هند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او درینمقام ترقیم یابد در تواریخ مرقوم است که چون در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و سے و پنج هجرے محمود شاه پسر میر ویس افغان قندهارے که از افاغنه قندهار بود در اصفهان آمده شاه حسین صفوے ابن شاه سلیمان صفوے را محصور کرده او را بدست آورده مقید ساخت و بر عراق عجم مستولی گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشسته اکثر بلاد ایران را بتصرف خود آورده و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر و کبیر بقتل رسانید سواے شاه حسین که او را امان جان داده بود و بقتل آورد و بعد ازان ایام ملک محمود سیستانی که از والیان ملک نیمروز نیز نظر بر استیلاے محمود شاه و محبوس شدن شاه حسین و برهم خوردگی محالات و معمورهاے خراسان وغیره در مشهد آمده بر مسند فرمانروائی متمکن گردیده و بر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه نبود متصرف خود آورد و چون محمود شاه قندهاری رسیدے این جهان را بدرود نمود اشرف خان که بنی عم او بود والی ملک و مال شده شروع بداد گری و رعیت پروری نمود و میرزا مهدی کوکب تخلص برای سکه او این بیت گفت

بیت سکه

اشرف سکه اشرف بافتاب رسید	باشرفی ز ره سکه زان جناب رسید

بالجمله بعد چندے افواج رومے بر سر وے آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته پیش خداوندگار روم برند اشرف خان بنابر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده با رومیان طرح مصالح انداخت شاه طهماسپ ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبه محمود شاه از اصفهان برآمده در اطراف مازندران توقف داشتند بنابر عدم استعداد نادر قلی بیگ که مدتے بشیوه قزاقی و راهزنی پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود و دائم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی را مستاصل ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسب اندیشه ناک شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد شاه طهماسپ نادر قلی بیگ را همراه گرفته در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم از مشهد کوچ نموده متوجه اصفهان شد و بعد از محاربات اشرف افغان تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال و بیست و یک روز سلطنت ایران باز بخاندان صفویه مستقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده و در آخر سنه یکهزار و یکصد و چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود بادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او را خان بزرگ میگفتند

چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کنده بود

سجع

طهماسپ وکیل کائنات است	تا خان بزرگ در جهان است

بالجمله بعد تغیر و تبدیل نمودن سکه روی درهم و دینار را یکطرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته معنی ارشش اینکه خیر است در آنچه که واقع شده چنانچه یکے از ظرفای ایران

در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

۱۱۴۸

بتاریخ الخیر فیما وقع	بریدیم ارباب از جان طمع

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری عزم تسخیر هند نموده متوجه این سمت گردیده چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامے از اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد حساب بود از شاهجهان آباد برآمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند و بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده و مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خاندوران و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیارے از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه یافت روز دیگر نادر شاه بموافقت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار برین یافت که فرمانفرمای هندوستان آمده با والی ایران ملاقات نمایند و بدادن نقد و جنس مصالحه

نفر نماید خلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم نموده بر رفتن بادشاه
راضی شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمه نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس
در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آورده برآورید سلطنت هندوستان
بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مضایقه نباید فرمود مختصر اینکه بادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمه خود مراجعت
نمود تا دو روز دیگر به اعلام و پیغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست
که عهده امیرالامرای بنام او مقرر شود و محمد شاه که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان
الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانه بادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما
بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه ببهانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه
ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان
الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود بروز دیگر قریب بصبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه
یکهزار و هفتصد و سی و نه عیسوی بود از سبب زخمی که خورده بود و هم از شدت درد و سنبله که از چند
ماه او را عاجز ساخته بود بعالم جاوید انتقال ساخت و بعضی نوشته اند که زهر خورده بمرد چنانچه در نسخه عبرت
نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و آصفجاه
و اعتماد الدوله را نزد خود طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود امرای مذکور اظهار نمودند که
بالفعل سر انجام آن مبلغ که ده کرور روپیه است نمی تواند شد لیکن هر قدر که وصول تواند بود قصور نخواهیم
کرد نادرشاه بر روی برهان الملک از غیظ تف انداخت و بر رخساره اعتماد الدوله و آصفجاه سیلی بازده موجب عتاب
گردانید بعد برآمدن از دربار هر سه امیر مشوره نمودند که چون آبرو نماند و تحصیل اینقدر زر خطیر بعقل نمی آید بهتر
آنست که کاسه زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول این معنی نموده زهر هلاهل نوشید و آصفجاه از روی فراست
و حب جاه زهر نخورد چون این مقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبره سعادت خان که برادرش
بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اجلاف شهر آوازه انداختند که محمد شاه کار نادرشاه را تمام
کرده سرش از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده بر سپاه نادرشاه زیرکش کردند و بسیاری را
بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر وحشت اثر بر غضب شده صبح آن سوار شده در مدرسه نواب روشن الدوله
اقامت گزیده حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابند خواه هندو خواه مسلمان جامه
حیات را از تنش برکشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده نایره قتل
و غارت مشتعل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بیشمار بدست سپاه ایران افتاد اگرچه
غرض و اسای ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون متنفسان شهر خود بخود اطفای نایره این
فتنه نشدند لاچار

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد — نه که را منزلت ماند نه مه را

مختصر اینکه یک و نیم پهر از روز باقی بود که بر طبق استدعای محمد شاه حکم شد که امان بدهند بعد از رفع هنگامه قتل و
غارت سید خان نثار خان داماد نواب قمر الدین خان و شاهنواز خان را که بواسطه حفظ ناموس و عیال خود استادگی
نموده بسیاری از مردم نادر شاه را کشته بودند بحضور طلبداشته و شال در گلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی
فرستاد بعد ازان حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار
نمایند چنانچه مردم نادر شاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند
چنانچه مغلان نادر شاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را + کل من علیها + دلی خراب شد (۱۱۵۱)
یافته اند و ظلم عام نیز تاریخ ست بعد ازان نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده
نزد نواب ابو المنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده
حواله نادر شاه نمود و مشمول اشفاق گشت و نادر شاه از خزانه پادشاهی نیز آنچه که توانست بگرفت
مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوسی که شاهجهان پادشاه بصرف
یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر صندلیها و تختها مرصع که نادر شاه همراه خود برد حساب آنش خدا تعالی بهتر میداند
گویند که زیاده از هشتاد کرور خواهد بود و منجمله جواهرات که نادر شاه همراه برده الماسی بود مسمی بدریای نور
بوزن سی و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود ان الماس دست بدست بوارثان نادر شاه
رسیده و شاه شجاع پادشاه کابل از ادبار هنگامیکه از پادشاهی معزول شده در لاهور رحل اقامت انداخته
بود در سنه هزار و دو صد و بیست و دو هجری بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک نیم لکه روپیه
فروخته الحاصل دیگر آنکه نادر شاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکه ایران را که
عباسی و محمدی و شاهی و نزار و دیناری و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساخته این شعر مسکوک سازند

سکه

هست سلطان بر سلاطین جهان	شاه شاهان نادر صاحبقران

و این شعر نیز بر سکه او مضروب شده

خادم شاه نجف زیبنده تاج نگین	پادشاه دادگستر نادر ایران زمین

و بر نگین مهر نادر شاه که بر جمیع کاغذات و نامه های سلاطین ثبت می شد این شعر کنده بود

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا — بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواهش نادر شاه صبیه سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاهجهان پادشاه را
بعقد نکاح نصیر الله مرزا پسر نادر شاه در آوردند و پیش از قتل شدن نادر شاه در ایران از بطن او پسری
تولد شده بود موسوم به تیمور مرزا المختصر آنکه نادر شاه بعد از قتل و غارت محمد شاه را باز بر تخت نشانید
بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی
ایران نمود و مابقی احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

اسمش میر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادرشاه ابن خلدمکان از ایران در هند آمده و چندی همراه نواب
سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده و از آنجا رفته در عصر محمد شاه پادشاه بعنایت خسروانه بصوبه داری اوده و
بخطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازی یافته و در محاربه نادرشاه حاضر بوده و بعد از جنگ
بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری یکشب پیش از قتل عام نادرشاهی در شاهجهان آباد
از درد زخمی که خورده بود و هم از شدت درد دنبلی جان بجان آفرین سپرد و بعضی از مورخان نوشته اند
که زهر خورده مرد و در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادرشاه از میدان قتال کرنال و به بهانه
ضیافت در خلافت شاهجهان آباد داخل شده و الا اراده نادرشاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش بزیادت یکعدد
چنین یافته اند بی سعادت نمک حرام بمرد ۱۱۵۲ بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ
بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ الله یار خان شهید در حبالهٔ نکاح او بود منظوماتش قریب هفت هزار بیت است در رسالهٔ شرائف عثمانی
مرقوم است که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان المخاطب بخانخانان
وزیر اعظم شاه عالم بهادرشاه بادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت بادشاه برده و شش هزاری
منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب مهابت خان خلف
خانخانان مانده و چندی بنیابت صوبه الله آباد از طرف مهابت خان داشت بعد از آن برفاقت نواب مبارز
الملک سربلند خان در صوبه الله آباد که در عهد بهادرشاه بنواب مذکور بود کارهای بانام کرده و بسیاری
راجه زاده های را بر سر راج رسانیده و اکثری را بسر انگشت پای خود تیکه راج نهاده و بعد از آن چند
سال بحکومت است و دو محال عمده پنجاب که سیالکوت و جالندهر از آن است از طرف نواب مذکور در وقت
صوبه داری کابل پرداخته در سخا و کرم مشهور بود هر که از وطن و جوار نزد او رسیدی باخلاق و کرم پیش آمدی
چنانچه یکهزار و هفت صد سیب نخلی جدا بخشیده بود در آن عرصه نواب مبارز الملک یک زنجیر فیل از سرکار
خود بدو مرحمت نموده چنانچه سید محمد قولش بلگرامی که عجب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان آنکه او — از کرم نگذاشته شخصی بعالم مستمند
ترک دستار سری بخشید خان مالک — در عوض نواب او را داد پیلی ارجمند
آسمان رفعت جمل صورت زمین وسعت که او — تندخو طوقش بنام آسمان عزم بلند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب — کرد الغالم توسی او را به پیلی ارجمند
سال تاریخش ز روی بخت بیداری توسی — از عجب آمد بشارت پیل با بخت بلند ۱۱۳۴

هنگامیکه در سنه احدی و خمسین و مائة و الف پانزدهم شهر ذی القعده روز شنبه متصل کرنال
با محمد شاه بادشاه و حضرت ایران یعنی نادرشاه بادشاه محاربه عظیم الشان اتفاق افتاد و برفاقت

مختصر اینکه یک و نیم پهر از روز باقی بود که برطبق استدعای محمد شاه حکم شد که امان بدهند بعد از رفع هنگامه قتل و
غارت سید خان نثار خان و داماد نواب قمرالدین خان و شاهنواز خان را که بواسطه حفظ ناموس و عیال خود استادگی
نموده بسیاری از مردم نادرشاه را کشته بودند بحضور طلب داشته و شال در گلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی
فرستاد بعد ازان حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار
نمایند چنانچه مردم نادرشاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آورده بودند
چنانچه مغلان نادرشاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را + کل من عجبا + دلی خراب شد ۱۱۵۱
یافته اند و غم عام نیز تاریخ است بعد ازان نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده
نزد نواب ابوالمنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده
حواله نادرشاه نمود و مشمول اشفاق گشت و نادرشاه از خزانه بادشاهی نیز آنچه که توانست گرفت
مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوس که شاهجهان بادشاه بتصرف
یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر صندلیها و تختها مرصع که نادرشاه همراه خود برد حسابش خدا تعالی بهتر میداند
گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر بود و منجمله جواهرات که نادرشاه همراه برده الماسی بود مسمی بدریای نور
بوزن سی و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود آن الماس دست بدست بوارثان نادرشاه
رسیده و شاه شجاع بادشاه کابل از او بهنگامیکه از بادشاهی معزول شده در لاهور رحل اقامت انداخته
بود در سنه هزار و دو صد و بیست و دو هجری بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک و نیم لکه روپیه
فروخته الحاصل و دیگر آنچه که نادرشاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکه ایران را که
عباسی و محمدی و شاهی و دینار و دیناری و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساخته همین شعر سکه سازند

سکه

شاه شاهان نادر صاحبقران	هست سلطان بر سلاطین جهان

واین شعر نیز بر سکه او مضروب شده

بادشاه دادگستر نادر ایران زمین	خادم شاه نجف زیبنده تاج و نگین

و بر نگین مهر نادرشاه که بر جمیع کاغذات و نامه های سلاطین ثبت می شد این شعر کنده بود

نگین دولت دین رفته بود چون از جا   بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواهش نادرشاه صبیه سلطان یزدان بخش پسر سلطان مرادبخش ابن شاهجهان بادشاه را
بعقد نکاح نصرالله میرزا پسر نادرشاه در آوردند و پس از قتل شدن نادرشاه در ایران از بطن او پسری
تولد شده بود موسوم به تیمور میرزا مختصر اینکه نادرشاه بعد از قتل و غارت محمد شاه را باز بر تخت نشانید
بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی
ایران نمود چنانچه باقی احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

اسمش شیخ محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده و چندے همراه نواب
بلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده و از آنجا رفته رفته در عصر محمد شاه بادشاه بعنایت خسروانه بصوبه دارے اوده و
بخطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازے یافته و در محاربه نادر شاه حاضر بوده و بعد از جنگ
بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجرے یکشب پیش از قتل عام نادر شاهے در شاهجهان آباد
از درد زخمے که خورده بود و هم از شدت درد و تنگی جان بجان آفرین سپرده و بعضے از مورخان نوشته اند
که زهر خورده مرده و در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادر شاه از میدان قتال کرنال و به بهانه
ضیافت در قلعه شاهجهان آباد داخل شده والا اراده نادر شاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش بزیادت یکصد و
چنین یافته اند الٰهی سعادت نمک حرام نمرد (۱۱۵۱) بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ
بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ الله یار خان شهید در حباله نکاح او بود منظوماتش قریب هفت هزار بیت هست در رساله شرائف عثمانی
مرقوم هست که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان المخاطب بخانخانان
وزیر اعظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت بادشاه برده و شش هزارے
منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سپهدار خان خلف
خانخانان ماند و چندے بنیابت صوبه الله آباد از طرف سپهدار خان داشت بعد از ان برفاقت نواب مبارز
الملک سربلند خان در صوبه الله آباد که در عهد بهادر شاه بنواب مذکور بود کارهاے با نام کرده و بسیارے
راجه زادهاے را بر سر راج رسانیده و اکثرے را بر انگشت پاے خود تیکه راج نهاده و بعد از ان چند
سال بحکومت بست و دو محال عمده پنجاب که سیالکوٹ و جالندهر از ان هست از طرف نواب مذکور در وقت
صوبه دارے کابل پرداخته در سخا و کرم مشهور بوده هر که از وطن و جوار نزد او رفتے با خلاق و کرم پیش آمدے
چنانچه یکهزار و هفت صد اسپ بخلق خدا بخشیده بود و در آن عرصه نواب مبارز الملک یک زنجیر فیل از سرکار
خود بدو مرحمت نموده چنانچه سید محمد قریش بلگرامے که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان آنکه او — از کرم نگذاشته شخصے بعالم مستمند
ترکے و تازے بسے بخشید خان با سلک — در عوض نواب او را داد پیلے ارجمند
آسمان رفعت جمل صورت زمین وسعت که او — تند خرطومش بنام آسمان عزم سمند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب — کرد العالم قوے او را به پیلے ارجمند
سال تاریخش ز روے بخت بیدارے قوے — از عجیب آمد بشارت پیل با بخت بلند (۱۱۳۴)

هنگامیکه در سنه احدے و خمسین و مائته والف پانزدهم شهر ذی القعده روز شنبه متصل کرنال
با محمد شاه بادشاه و جمهریان ایران یعنی نادر شاه بادشاه محاربه عظیم الشان افتاد او برفاقت

نواب برہان الملک سعادت خان بود در صف کارزار داد مردانگی دادہ شربت شہادت چشید شیخ نظام الدین احمد عرف لسی میان صالح تخلص تاریخ شہادت بحقیقت یافتہ

تاریخ

سیر افگن صف شکن روح الامین خان انکہ او
ترک و تاتار او اگر میخ دیدی روز رزم +
لیک او با جبہہ بکشادہ ہمی بخشید زر +
عالم تفسیر قران و حدیث مصطفی
بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام +
شد بیرزم شاہ ہند و خسرو ایران شہید
سال تاریخش نوشتم صوری و ہم معنوی

نقش اعدا را بہ تیغ از نوک ہستی کردہ حک
آب گشتی زہرہ آتش از بیمش بر اوج فلک
حاتم ثانی اگر گویم نباشد ہیچ شک
ظاہرش انسان شمار و باطن او چون ملک
در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک
ریخت شور ماتمش بر جان افگاران نمک
سال ہجرت بد ہزار و یکصد و پنجاہ و یک

۱۱۵۱

اگر مصرعہ آخر را بحساب جمل شمارند نیز تاریخ برآید

سید جعفر تخلص بروحی زنبیل پوری

سلسلہ نسب او بسید نعمت اللہ ولی می پیوندد و وفاتش در عشرہ رمضان سنہ ہزار و یکصد و پنجاہ و چہار ہجری در زنبیل پور کہ قصبہ ایست پانزدہ کروہ از لکہنو اتفاق افتادہ و در انجا مدفون گشتہ میر غلام علی آزاد تاریخش چنین بود

تاریخ

سید نکتہ سنج حق آگاہ — کرد آہنگ بزم سبوحی
سال تاریخ او ستود بدا — رفت بگذار جعفر روحی ۱۱۵۴

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحی را کہ پانصد و ہفتاد و ہفت میشود دو بارہ بگیرند ہزار و یکصد و پنجاہ و چہار شود کہ سال وفات اوست

ستارہ دنبالہ دار

در سیر المتاخرین مرقوم ہست کہ در سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار ہجری در زمان محمد شاہ بعد عید الضحی ستارہ ذو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج جدی نمودار گشتہ ہر روز مرئی میشد کہ بطرف شمال میرود و قریب یکماہ ماندہ بعد ایام عاشورا معدوم شد فقط و ایام ظاہر شدن این ستارہ مطابق میشود با تاریخ انگریزی یعنی از اوایل ماہ فروری تا اوایل ماہ مارچ سنہ یکہزار ہفتصد و چہل و دو عیسوی

شاہ گرامی

مشہور بمرزا گرامی خلف و شاگرد مرزا عبد الغنی بیگ قبول کشمیری ہست در شاہجہان آباد قلندرانہ میگذرانید لطیفہ در عمادت السعادت مرقوم ہست کہ در ایام محمد شاہ بادشاہ ہند یکے مشہور براجہ روشن رای کہ دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود ان مرد عجب حسابی و

طرفه خودسرے داشت بزعم باطل خود نبے بود و میگفت که میان من و حضرت داور واسطه دیگر انبیاءیت و در هیچ داد سے محتاج جبرئیل نیستم هرچه میخواهم خود بجناب حضرت بارے عرض میکنم و جواب دلخواه میشنوم شاه گرامے مذکور یکے از مریدان او بود و هیچ مهر نگین خود این مصرعه ساخته بود ع شد گرامے مرید روشن راے + روزے میر ولایت الله خان برادر کلان محتشم علی خان حشمت تخلص مرزاے مذکور را ملامت کرد گفت که تو عجب بابائے ایمان فروش هستے که مرید کافر شده و نام او بر نگین کندهٔ و اسے بر دین تو مرزا جواب داد که هرچه میگوئے راست و معذورے زیرا که راجه را ندیدهٔ اگر صحبت او را در یافتے یا نسبے روز اول مرید او میشوے و هرگز عیب من نمیکردے گفت من هم آرزو دارم که روزے او را به بینم گفتگوهاے دور از کار او را میشنوم مرزا گرامے گفت که فردا بیائید و مهاراج را به بینید خلاصه اینکه فردا اسے روز میر موصوف باتفاق مرزا گرامے با راجه ملاقات کرد و در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز را میخواندم چون برین شعر رسیدم شعر دل آنکه معانی است عنایت دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن راے + سر از حیرت بگریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسیکه آرزو دارد کجا خواهد بود و کیست بالجمله این عقده در ان وقت حل نشد بعد از ان در ایام ترک لباس بخدمت هر بزرگے که رسیدم و معنی این شعر پرسیدم جواب دلخواه نشنیدم و یک شب که خوابیدم در عالم رویا بزرگے با محاسن سفید عصا در دست بر سر من آمد و به کمال ادب بر وسلام کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ در یافتے که خواجه حافظ صحبت کرا آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن راے همین راجه روشن راے کنبو است که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که فردا بخدمت او حاضر شده داخل سعیدان شوے روشن راے ازین حرف خیلے مسرور شده هما نوقت هفت هزار اشرفے بمیر ولایت الله خان تواضع نمود فقط وفات شاه گرامے در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش هجرے واقع شده تاریخ اوست ++

تاریخ

۱۱۵۶

رندے بنجے ازین جهان رفت +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بست چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یک صد و پنجاه شش هجری ستاره ذو ذنبی اول بقدر نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا ثلث شب مے ماند و قریب بست و دو روز همین قسم یکجا ماند و از میان هر دو کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه دنبش بقدر یک نیزه مرئے می شد و در آخر ذے الحجه معدوم شد فقط و در کتب انگریزے نیز مذکور است که این ستاره در ماه دسمبر سنه هزار و هفتصد و چهل و سه عیسوے ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل و چهار عیسوے غائب شد +

نواب اسد الدوله اسد یار خان انشان تخلص

مردے نیکو کار و هوشیار بود و شعر بقدر مرتبه خود خوب میگفت اسم اصلے او اسد یار خان بود و از محمد شاه منصب شش هزارے یافته مخاطب باسد الدوله و صاحب ماهی و مراتب گردیده در رساله او پنج هزار سوار

بداغ شمشیر ملازم بادشاهے شدند اما عمدة الملک بعد چند سال مزاج بادشاه را از خود منحرف ساخته رساله شمشیر داغ برطرف گردانید و فالش در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال یکهزار پنجاه و هشت هجرے واقع شده لاش او را باکبرآباد که مولد و موطن او و آبائیش بود برده بخاک سپردند تاریخ اوست

تاریخ

۱۱۵۸

چون اسعد عرب بے ونکوناسے	اسعد الدوله بهادر مرد	یافت تاریخ رحلتش بیدار	خنک آنکس که گوی نیکی برد

قزلباش خان متخلص بامید

نام اصلی او مرزا محمد رضا همدانی بود در عهد شاه عالم بهادر شاه در هند آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده و چندے رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشاره محمد شاه راه نواب نظام الملک آصفجاه را که از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف صوبه خود گجرات میرفت سد و ساخته بمحاربه پیش آمد و بتاریخ بست و سوم محرم سنه یکهزار و یک صد و سے و هفت در ان معرکه کشته شد و نواب مذکور سر مبارز خان را بریده بمحمد شاه فرستاد قزلباش خان در رفقا نواب موصوف افتاد و مدتے همراه نواب گذرانیده در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و نه در شاهجهان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخ گفته

تاریخ

۱۱۵۹

خان سخن گستر و سحر آفرین	رخت سفر بست ازین خاکدان	سال وفاتش دل آزاد من	یافته جان داده قزلباش خان

و عبد الحکیم حاکم لاهوری این مصرعه در تاریخ فوتش یافته ع آه از قزلباش خان امید * اما بعد از سال وفات زیاده میشود *

نواب عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام

ولد امیر خان عالمگیر شاهی است اصل آبائے او از سادات حسینی نعمة اللهی است مرد ظریف بود در سنه هزار و یک صد و چهل و هفت چون نواب قمرالدین خان وزیر و نواب خاندوران بخشی بر مهم مرهته رفتند و هیچ نکرده باز آمدند امیر خان که ظریف و خوش طبع بود برسبیل زبانین این تاریخ گفته *

تاریخ

۱۱۴۷

رفتند بر مرهته خورد و بزرگ دو مرد	تاریخ گفت هاتف بخشی وزیر رد

و مرتبه دیگر نواب خاندوران از مرهته شکست خورده باز آمد امیر خان بزبان هندے این مصرعه که هم زبانین است گفته ع نواب آئے ہمارے بهاگ آئے * روزے نواب برهان الملک سعادت خان و امیر خان بحضور بادشاه حاضر بودند نواب برهان الملک بر امیر خان طعن کرده گفت * پسر نوح با بدان بنشست * خاندان نبوتش گم شد * یعنی تو که اولاد شاه نعمت الله ولی هستی مذاق نامعقول دارے امیر خان در جواب گفت که راست است و سگ اصحاب کهف روزے چند * پے نیکان گرفت مردم شد * یعنی تو که گمنام بودے باین پایه رسیدے بعد از مراجعت نادر شاه بطرف ایران چند سال صوبه دارے الله آباد و باو تعلق داشت و این حکومت و صوبه دارے نه بخواهش او و نه بفرموده محمد شاه بادشاه بود بلکه بواسطه خاطر داشت نواب قمرالدین خان وزیر اعظم و نواب آصف جاه بود که باین تقریب او را از حضور بدور فرستاده بودند زیرا که امیر خان مردی زیرک

۱۱۴۷

و منصوبه باز بود و هر روز بادشاه را بانواع محلصت بزور لسانی و مزاجدانی از نواب قمر الدین خان وآصفجاه بدمظنه میساخت لهذا به بهانه صوبه داری اله آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بودند لیکن او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کارهای خود را بزور چرب زبانی و نکته دانی از پیش می برد تا آنکه امیر خان احدی را در پله عمده گی با خود برابر نمی پنداشت بعضی اوقات در اظهار بعض مقدمات و تقریر سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی آورد چنانچه مزاج بادشاه هم ازو متغیر شده تا آنکه بتاریخ بست و سوم شهر ذی الحجه روز جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم داشت باشاره محمد شاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زده کارش تمام ساخت بعد از ان بسبب عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام و غیره قریب چهارده ماه برذمه او بود نوکران او برای تنخواه خود مانع ضبط اموال و دفن لاشش او شدند بعد چهار روز که مقدمه تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بخاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ برسم تعمیه تخرجه ❊

تاریخ

[1165]

که تجهیز کردند روز چهارم	برآورده آه و ندا کرد هاتف		تامل نموده به تکلیف مردم		چو پیدا از بهر تاریخ سالش

1159

چون عدد لفظ آه که شش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ برآید و شخصی تاریخ شهادت او را عمده یافته لاشش او را در مقبره خلیل الله خان جد آل مظلوم متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادرشاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادرشاه در آخر عمر صفات سفاکی و بی باکی و طغیان غصه و غضب عود نموده هر روز باندک گناه بی چشم مردم را بکار رو از خانه چشم بر می آورد و عبث غیث کشتی حیات جمعی را گرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب سیزدهم شهر جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت در حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادرزاده اش بگولی تفنگ و طمانچه و لضرب شمشیر و کارد کارش با خر رسانیده غرور شاهی و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آوردند و سرش را بریده پیش علی قلی خان فرستادند و بعد از نه روز حسب الامر علی قلی خان لاش او را از مقتل برداشته در مشهد بردند و روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که بعد از اتمام عمارت مذکور طریفی بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود ❊ بیت ❊ در هیچ پرده نیست و نباشد نوای تو ❊ عالم پرست از تو و خالی است جای تو ❊ هر چند مردم بجبر و خواندن خندها کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد باعث قتل جمعی گردد به تعجیل محک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مرحوم چیزهای پوچ در تاریخ وفات او گفتند ❊

1160

فی النار و السقر مع الجد و الپدر

[1160]

بعد از شهادت او برادرزاده اش علی قلی خان باستمداد طهماسپ قلی خان جلائر و دیگر امرا بر تخت نشست و خود را ملقب به علی شاه ساخت ❊

ذکر احمد شاه ابدالی معروف بشاه درانی و آمدن او مرتبه اول بتسخیر هند

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سدوزئی متوطن دار السلطنت هرات از سرداران قوم خود است حسین خان قندهاری او را در قندهار محبوس ساخته بود نادر شاه او را مستخلص ساخته با ایران فرستاده و در آنجا نیز مقید بود تا آنکه نادر شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد و احمد خان با وصف اراده فاسد افواج قزلباش همراه جنگی خود از آن حیص بیص صحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن باراده تسخیر هندوستان از دریای اتک عبور نموده تاخت کنان وارد لاهور شد شاه نواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یکصد و شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی درآمد بعد از آن شاه افواج عظیم نگاهداشته عازم دهلی گردید ✣

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی ✣

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرای عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی شرقی سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند مقر قتال گردید و قریب شانزده روز جنگ توپ درمیان ماند و بتاریخ بیست و دوم ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان خیمه باراده اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گلوله تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی نواب وزیر خورد و جان بحق تسلیم نمود مولف تاریخ غوث او در عبارت ✣ های نواب قمر الدین خان ✣ یافته بعد کشته شدن نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال یافت و تا تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور همین آتش در کاسه بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بجانب کابل و قندهار آوردند شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعه نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد

شکست نادر شاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم ✣ فتح خدا ساز تاریخ یافته ✣ ✣ ۱۱۶۱

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار و هفتصد و چهل و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر محمد فرخ سیر زوجه محمد شاه بود باتفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

خلف نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در نهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور مرخص فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات محمد شاه این مصرعه یافته ع باسے رفت از جهان محمد شاه ۱۱۶۱ و دیگری این رباعی گفته

۱۱۶۱

تاریخ

۱۱۶۱

شه فلک حشم دروشن اختر آنکه از و ॥ چو آفتاب جهان جلگی فروغ گرفت
چو شد بجاده فردوس زین سرای سپنج ॥ بسر و دهاتف غیبی که کو بجنت رفت

چون محمد شاه برطبق تجویز امرا هفت ماه سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود نموده بودند و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ماهی که فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود چنانچه مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا نه از روز وفات شاهجهان ثانی مدت بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود و مدت عمر او چهل و هفت سال و یکماه بحجره زنجراو که بنهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل قبر او رش دریا بین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع هست لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل تیره هجری از بطن نواب ودهم بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانید و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد از آن بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد هر چند قاعده شناسان خوردبین معروض داشتند که بهادر لقبی هست از برای منجه امرا از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ و میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان ذو الفقار جنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به پسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرمود و حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که او دهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحبه زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نامور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب ششهزاری و خطاب معتقد الدوله شهره آفاق شد تاریخ جلوس

تاریخ

۱۱۶۱

۱۱۶۱

جوان شاه جوان بخت بر سر تخت ॥ چو خورشید از فلک بنمود جلوه
خرد سال جلوسش بر لب آورد ॥ سپهر سلطنت افزود جلوه

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلف نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیچ خان هست و اصل نام قلیچ خان عابد خان جدش در زمان شاهجهان بادشاه در هند آمده بخطاب قلیچ خان و خدمت صدر الصدوری و منصب پنجهزاری سرفرازی یافته و در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقت محاصره قلعه گولکنده در دکن بضرب گوله توپ کشته شده و پسرش شهاب الدین خان که فخر سعد الله خان

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مائة و الف انتقال نمود پسرش نظام الملک در ریعان شباب بطرح استظهار عالمگیر بود منصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی حاصل نموده و در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک ملقب گردید و در سال اول جلوس فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتدای محمد شاه با سادات باربه نرد دغا باخته بر بعض صوبه دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات انجا گشت اور ابرادری بود میر بها الدین نام پسرش میر محمد امین خان در اوان دولت عالمگیر بادشاه بحسب ایمای عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنه یکهزار و یکصد و پنج وارد هندوستان گردیده بود و در وقت محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد و فاتش که بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که در انوقت بر علاقه صوبه داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه بادشاه از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر چهل و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن او بپایه وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از انجمله این چند بیت ترقیم می یابد

تاریخ

بهار آمد و اکنون غنچه بند قبا
گره ز خاطر بلبل کشود فیض صبا

نظام ملک و ملک افتخار اهل کرم
قوام دین و دول آفتاب مجد و علا

هزار شکر که مسند وزارت یافت
همان که یافت زمن ما زار رقم عیسی

هزار و یکصد و سی و چهار نص نشاط — ١١٣۴

فزود حسن چمن از سحاب گوهر بار
خدا که شان وزارت عمدة الوزرا

بود حسن وزارت از نظام الملک
نقش ثانی بهتر کشید نگار آرا

علم نوشت برای وزارتش تاریخ
زهی کشور هند آصف دوام بقا — ١١٣۴

دو گونه جوهر تاریخ از و شود پیدا

در عربی

نطقت فی العربی الفصیح تاریخا | حکی وزارة سالک البر سع لنا — ١١٣۴

در هندی

آسمیس و یکی کهی نهدوسی موهن بهون سینت | رهی سکت موان اچل پا ستی وزیر سیدا — ١١٣۴

بعد ازین چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت بتغیر نظام الملک به میر فاضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله وزیر الممالک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مرحمت فرمودند و چون باز در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده او را بمبالغه تمام از دکن طلب حضور فرمود او بخلعت الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشید

تاریخ

صد شکر که ذات دین پناهی آمد
رونق ده ملک بادشاهی آمد

تاریخ رسید نش بگوشم هاتف
گفت آیت رحمت الهی آمد — ١١٥٠

بو نظام الملک و محاربه نادرشاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود از آثار خیر سعادت شهر پناه برهانپور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک بنا ساخته نمرور اتمام داده و تلاشش سی و هفت روز بعد از وفات محمد شاه بادشاه یعنی بتاریخ چهارم جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهانپور واقع شده عمرش یکصد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت بردن نعش از لاش عزیز او خلق به کثرتی که زمین و آسمان در لرزه آمد امرای عظام جنازه اش را دوش بدوش تا بیدانی رسانیدند و نماز ادا کرده بروضه شاه برهان الدین غریب روانه ساختند و پایان مرقد او بخاک سپردند میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته ۱۱۶۱ متوجه بهشت + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و محمد شاه بادشاه در همین سال یکی بعد دیگری وفات نمودند تاریخ ایشان نیز میر موصوف چنین گفته

تاریخ

سه رکن مملکت هند از جهان رفتند + فتاد حیف سه دُر یگانه از کف دهر + برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ + نماند شاه زمان با وزیر و آصف جاه ۱۱۶۱

ایضاً بتعمیه

گشت تاریخ چون کشیدم آه + فوت شاه و وزیر آصف جاه ۱۱۶۱

وقت وفات شش پسران ازو مانده بودند یکی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دویمی میر احمد ناصر جنگ سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی و چونکه در حین وفات او پسر دویمی او یعنی میر احمد ناصر جنگ همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست و برادر بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر بر عهده امیر الامرای قانع شده پیش بادشاه بدهلی ماند مابعد کشته شدن نواب ناصر جنگ خواست تا بدکن رفته بر ریاست آبای خود قابض گردد بنا بر آن از بادشاه سند صوبه داری دکن حاصل ساخته و بتاریخ سیوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شد و هولکر را با افواج مرهته همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی بمرگ مفاجات این سرای غرور را پدرود نمود این واقعه بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شده رفقای او لاشش را بشاهجهان آباد آورده بخاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود شهاب الدین نام که بعد وفات پدر بسعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهده امیر الامرای یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نموده

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه هزار و یکصد و یازده در هند آمده در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه بخلعت و منصب سرفراز گردیده تعین شاهزاده محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت شاه عالم بهادر بخطاب علوی خانی و به اضافه منصب و جاگیر امتیاز یافته و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات خوب نمود ایشان را بنقره سنجیده بمنصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نمود و چون حذاقت و حسن تداوی او در اطراف و اکناف اشتهار یافته بود نادر شاه بعد از گرفتن شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بوعده رخصت حج و زیارات همراه خود برد و بعد بتاریخ [illegible] در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش بدار الخلافت شاهجهان آباد رسیده

گویند که از جمله تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که فی التسلی اکثر کتب طب تماماً مفقود و شوند مسایل را از و استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص هم در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا | از فیض تو درمان طلبان کام روا
خلقی میگویند که مسیحی کار مسیح | من میگویم که مسیحی کار خدا

در رساله بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ نهم بیست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در حوالی درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردیده اما ازین مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت دو استخراج می یابد ازین جهت درین مقام ترقیم یافت

تاریخ

بر فلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده در اوایل او سنی ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتها باعلی درجه اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در آخر سنه هزار و یکصد و شصت دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب استرضای احمد شاه بادشاه بار وهیله با سعد و دا نواله و بنگله که سردار ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ ملک را خالی یافته در شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و سه مادر و برادر انش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و میو قلعه دار و کوتوال از طرف خود مقرر کرده ان ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین نگذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مصاف داد و راجه در عین محاربه از ضرب گلوله بندوقی که به پیشانی او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان در آمد این واقعه بتاریخ دهم ماه رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفات راجه از الفاظ رای نول سرخ رو بر آورده و چنین در نظم کشیده

تاریخ

روان کرد خون یلان جو بجو | ادا کرد حق نمک مو بمو
ز نیروان رسید بور د ملک | بیار و برای نول سرخ رو

١١٦٣

میر غلام نبی بلگرامی

بن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیر زاده میر عبد الجلیل بلگرامی ست ولادت او دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور در تاریخ او چنین گفته

تاریخ

١١١١

حسیم میر باقر گفت با من | چون گل خورشید در عالم میدم
سال تاریخ تولد خود بگفتم | نور چشم باقر عبد الحمیدم

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و چهار صد و دهره گفته تا پایان عمر در رفقای نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی درانمعرکه مفقود گردید و چون عنقا بسر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بیست و دوم شوال سنه هزار و یکصد و شصت

و سه هجری ما بین پتیالی و شهباد از توابع اکبرآباد واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

وحیدر زمان سید خوش سخن ... بفردوس مسرور جام نجا
قلم گریه سر کرد تاریخ او ... رقم کرد هی هی غلام نبی

۱۱۶۳

سید اعظم الدین

بن سید نجابت برادر زاده حقیقی سید غلام مصطفی او هم در جنگ مذکور همراه نواب صفدر جنگ بود در عرصه کار زار تلف گردیده و میر آزاد تاریخش چنین گفته

تاریخ

میر عظیم الدین والا گهر ... زاده طبع اش همه در یتیم
شیر ولی عرصه مردانگی ... در صف هیجا قدمش مستقیم
بر سر میدان ز سر جان گذشت ... در چمن خلد برین شد مقیم
فوز عظیم است ازین جاکران ... رخت کشیدن به ما حما النعیم
خامه ازان راه گذارش نمود ... سال وفاتش همه فوز عظیم

۱۱۶۳

راجه پرتهی پت

راجه پرتاب گڈه بود و بپای نواب صفدر جنگ در سنه هزار و یکصد و شصت و سه هجری کشته شد تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

۱۱۶۳

خنجر دست عدو گوهر جانش سفت ... حور از گیسوی خود خاک ره پایش رفت
سال تاریخ وفاتش ز خرد جستم ... هاتفی صاحب شمشیر بهادر میگفت

شیخ محمد ناصر متخلص به افضلی

برادر عیانی شیخ محمد فاخر زایر است و خلف الصدق شیخ محمد یحیی الله آبادی است از علوم صوری و معنوی بهره وافر داشت بود بعد فوت پدر خود بر مسند آبائی نشسته و بتاریخ بست و دوم جمادی الاول روز چهارشنبه سنه ثلث و ستین و مایه والف فوت شد و پائین روضه شیخ محمد افضل مدفون گردید و شیخ اسدالله متخلص به غالب دختر زاده شیخ محمد افضل الله آبادی است و برادر خاله زاده شیخ محمد ناصر افضلی اصلش از جونپور و جد کلانش سجاده نشین شیخ محمد افضل جونپوری است در اواخر ایام زندگانی بدار الخلافت شاهجهان آباد دهم ذی القعده سنه ثلث و ستین و مایه والف فوت کرد و دران شهر مدفون گردید میر آزاد در تاریخ وفات او و شیخ محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ

۱۱۶۳

افضلی شیخ کامل و غالب ... آرمیدند در ریاض ارم
سال تاریخ گفت غمزده ... آه رفتند هر دو زین عالم

شیخ محمد فاخر متخلص زایر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی و دختر زاده شیخ محمد افضل الله آبادی ست از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نموده و بعد از ارتحال والد ماجد جانشین گشته دو مرتبه بحج رفته کرت سیوم نیز بزیارت حرمین کمر همت بسته و سفر حجاز را از راه دکن قرار داده تا برهانپور رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و چهار هجری فوت شد تاریخ تولد او که در سنه یکهزار و یکصد و بست واقع شده "نمود خورشید" است و تاریخ انتقال "زوال خورشید"

مسجد جولی

این مسجد را احمدشاه بادشاه پسر محمدشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری از چوب تعمیر ساخته بودند متصل مهتاب باغ واقع شاهجهان آباد حالا بالکل منهدم گردیده مگر بر دروازه اش این تاریخ برسم تعمیه تا امروز باقی ست +

تاریخ

بنا کرد مسجد شه دین پناه + که شد یاورش دولت سرمدی + پی و سر که انجا سجود و نیاز + با نوار طاعت شود مهتدی + خرد را بحیرت فرو رفت پای - چو شد فکر تاریخ را مهتدی + بگفتا سروش از سر بر ترے + که بیت شرف مسجد احمدی +

سنهری مسجد

این مسجد متصل قلعه شاهجهان آباد واقعست از نواب قدسیه زوجه احمدشاه ابن محمدشاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار تعمیر ساخته بود این چند اشعار با تاریخ بر دروازهٔ میانه مسجد مذکور مرقوم ست

تاریخ

شکر حق در عهد احمدشاه غازی بادشاه + خلق پرور دادگر شاهان عالم را پناه + مسجدی کرده بنا نواب قدسی تربت + باد دایم فیض عام آن ملاذ بیکس سجده گاه + سعی او بهر رضای صاحب لطف و کرم + ساخت تعمیر چنین جای بدیع عالی دستگاه + جاه حوض و صاف صحنش آب روز زمزم ست + هر که از آبش طهارت کرد گردید از گناه + سال تاریخش چو خرم جستم از الهام غیب + مسجد بیت مقدس مطلع نور اله +

نواب نظام الدوله ناصرجنگ

پسر دومی نواب نظام الملک ست بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای دفع مظفرجنگ همشیره زاده خود که باغی شده بود بمملکت کات رفت و مظفرجنگ باعانت فرانسیس مصاف داد و شکست یافته دستگیر شد و فرانسیسی به پهولچری خزیدند و ناصرجنگ لشکری بر ایشان فرستاد و ایشان را شکست فاحش داده غارت نمود تاریخ این فتح یافتند

تاریخ

جوان بختی نظام الدین دولت	که دارد منصبی عالم پناهی	زبان حال رایات بلندش	چنین گوید ز والا دستگاهی
زبیم زیر پا فرسم فلک سا	از آن سن بود مه تا بماهی	عدو کشتی و این دولت چو کوهی	تلاطم هشت با کوهیست واهی
به تنبیه عدو فوجی فرستاد	که سازد کشتی او را تباهی	رسید این فوج و آن صف ها بر و	شکستی بر عدو آمد کماهی
	بر آمد از زبانم سال تاریخ	مبارک باد فتح فوج شاهی	

چندی بعد از این سانحه افاغنه و فرانسیسان با خراج مظفرجنگ را عذر بیهوده نواب نظام الدوله ناصرجنگ را بتاریخ هفدهم محرم سنه اربع و ستین و مائة الف شب خون زده شهید ساختند شهادت او قریب قلعه جنجی بفاصله بست کروه از پهولچری واقع شد لاش او را در اورنگ آباد آورده پایین مرقد شاه برهان الدین غریب تر در مرقد نواب آصفجاه زیر خاک سپردند مدت حکومت او دو سال و هفت ماه و چند روز بود و میر غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ

نواب عدل گستر و عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد + تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت

و حافظ محمد اسعد ملکی این تاریخ یافته + انه لشهید و الله لعن قاتله + و میر غلام علی آزاد می‌نویسد که بعد شهادت نواب مرحوم افاغنه

ونصاری یعنی فرانسیس بدایت محی الدین خان را که مشهور مظفر جنگ بود بسرداری برداشتند و ابتدای تسلط نصاری در ممالک اسلام احداث مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شهادت نواب ناصر جنگ از دست همان افاغنه بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد لذا اتفاقات اینکه روزیکه این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر اسنان از معرکه برداشته در صحرای دفن کردند و تابوت نواب ناصر جنگ در همین روز بروضه شیخ برهان الدین رسیده مدفون گردید چنانچه برای انتقال او تاریخ دیگر برسم حسن خاتمه بر خاطر میر غلام علی آزاد القا شده و این رباعی در رشته نظم کشید

تاریخ

1164

نواب آفتاب جهان تاب عدالت	محشور با جناب حسین ابن فاطمه	تاریخ خواستم ز برای شهادتش	ارشاد کرد پیر خرد باحسن خاتمه

حافظ محمد اسعد مکی

همدران روز که مظفر جنگ مذکور از دست افاغنه کشته شد او نیز در جنگ شهادت یافت و این سانحه بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار دست داد و مدفن او در میدان جنگ سرزمین نکریت پلی بفاصله یک فرسخ از موضع رای چوتی و یک فرسخ از دو کمارکالوه که دره ایست مشهور در نواحی کرپه موجود است تاریخ شهادت آزاد گفته

تاریخ

1164

معنی خیر با اسعد الافتیا	الا لا یری مثله واحد	بعد الهم الله تاریخه	وقضی نحبه عالم ماجد

سید غلام نبی متخلص بمحب

فرزند صغیر سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف والقلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود و چون نواب مذکور کرت ثالث لشکر بسر افاغنه کشیده و در دامن کوه مدار یه که شعبه ایست از کوه سوالک پناه گرفته مستعد پیکار شد و بعد محاربات صلح الفقار گرفت در ایام جنگ بست نهم صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت سیر آنا و مد تاریخش این رباعی گفته +

تاریخ

1165

در فن سخن بلند تقریر محب	در معرکه آبروی شمشیر محب	تاریخ وفات او ز دل پرسیدم	فرمود بهشت محفل میر محب

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بهادر خواجه سرای بود که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب باسنی والده احمد شاه بادشاه میداشت و بعد وفات محمد شاه بسفارشش نواب بائی بخطاب نواب بهادر نامور گردیده چون او میخواست که باتفاق والده بادشاه جمیع امور مالی و ملکی را بلا شرکت غیری بدست اختیار از خود بگیرد نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بیست و هشتم شوال سنه یکهزار و شصت و پنج هجری او را ببهانه ضیافت بخانه خود طلبیده بقتل رسانید و لاش او را بدریا انداخت چون چند هزار بند و ستاییان رفیق او بودند و از کشته شدن او همه خانه نشین شدند آنها نیز تشنه خون نواب صفدر جنگ شدند و مادر بادشاه نیز ازین سبب که نواب بهادر مدتی خدمت گذار او بود تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینه کاشت و چون باین سبب فتنه و فساد بسیار در ملک برخاست تاریخ وفات او را فساد عظیم + یافته اند لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که

قبله غلام چه خوب سجع از گفته‌های سعدی شیرازی برای نام خود تجویز ساخته ع دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست ع فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیر خان که مرد ظریف بود و در آن وقت حاضر بود گفت که مصرعهٔ ثانی را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
بتجنیس خط ذکر خیر ذکر خر است یعنی خواجه سرا که نه پسیر دارد و نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهدهٔ سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخش بتعمیه گفته

تاریخ

۸۱۵ ۳۵۰

حیف آن امیر دانا رفت از جهان فانی	واگر بپرسی از رضوان در جنان را	تاریخ رحلتش را پرسید از خرد گفت	فردوس باد مسکن عبد المجید خان را

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ بر آید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اورنگ آباد است شاه شریف آن را در سنه ست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و عارف الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حریم جهان نما +
۱۱۶۶

عزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفتهٔ نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر بادشمنان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت بتعین او بنواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چند روز رفیق نواب بود آخرها در شهر رفته بنگاه داشتن فوج مستعد گردید و نجیب خان عمر غل را که از مدتی عامل محمد خانی بود در جنگ شریک خود ساخت این همان نجیب خان است که در هنگام تشریف بدر رفتن شاه عالم بادشاه در الله آباد بخطاب نجیب الدوله امیر بخشی و امیر الامرائی سرآورده بود مختصر اینکه نواب صفدر جنگ در ماه رجب سنه هزار و یکصد و شصت و شش شروع بمحاربه و مقاتله فرمود و سورج مل جات که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نمود و این سانحه بجات گردی مشهور گشت و راج اندر گوشاهین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود درین جنگ کارستانه کرده بهر طرف که میرفت از کشته‌ها پشته‌ها میساخت آخر بتاریخ هفدهم شعبان بر بورجه کالی پهاڑ بضرب کلوله وی کشته شد قصه مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار از گرم داشت آخر چون دید که روز بروز مردمان لشکر او بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک میشوند چاره جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که اوده باشد برود چنانچه عرضداشت بحضور والا فرستاده صلح نموده بطرف اوده و اله آباد که تعلق باو داشت روانه شد سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته +

تاریخ

۱۱۶۶

شکر الله که جات و صفدر جنگ	صلح کردند با وزیر و شاه	هاتفی غیب سال تاریخش	گفت الصلح خیر قال الله

۱۱۶۶

بعد روانگی صفدر جنگ حمله کار فرمائی بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

وعماد الملک وزارت را نیز از انتظام الدوله گرفته پادشاه را در اواخر ماه جمادی الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و هفت محبوس کرده و بتاریخ دهم شعبان چشم او را چشم نادرش را که جمیع فتنه ها از و زاییده بود و میل کشیده عالمگیر ثانی را بر تخت نشانید مدت سلطنت احمد شاه شش سال و چند ماه بود و بعد معزولی مدت بست سال در حبس مانده بتاریخ دوم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری درگذشت مدت عمر چهل و هشت سال شش ماه و یازده روز تاریخ وفاتش برای اختصار کلام درین مقام نوشته شد

تاریخ

۱۱۸۸

بر بست چون جهان درین رخت زندگی	هر کس در سر شک بمژگان خویش سفت	هاتف برای سال وفاتش بعبد بکا	سال وفات سال وفات های های گفت

نواب منصور علیخان صفدر جنگ

خواهرزاده و داماد نواب برهان الملک سعادت خان است بعد وفات برهان الملک که در هنگام ورود نادر شاه در دهلی اتفاق شده در شروع سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بخزانه نادر شاهی دو کرور روپیه بطریق پیشکش داخل ساخته خلعت صوبه اوده از حضور محمد شاه بادشاه حاصل نموده و در زمان احمد شاه بادشاه بعهده وزارت سرفراز گشته در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت از بادشاه مرخص گشته از دهلی بطرف صوبه اوده میرفت چون در پاپڑگهات که سه منزل از لکهنؤ فاصله دارد رسید از شدت درد انه بزرگی که مثل برهان الملک برآورده بود بتاریخ هفدهم ذی الحجه درگذشت لاش او را برای چندی در گلاب باڑی که در فیض آباد است بطریق امانت تفویض زمین کردند و بعد از ان روانه شاهجهان آباد نمودند روضه او متصل درگاه شاه مردان است عمارت است عالی و باغی دارد پر از گلهای رنگین و میگویند که در تعمیر ان سی لکه روپیه صرف شده اندرون مقبره این تاریخ کنده اند

تاریخ

۱۱۶۷

چو آن صفدر عرصه رزم سمے	ز دار فنا گشت رحلت گزین	چنین سال تاریخ او شد رقم	که بادا مقیم بهشت برین

این بیت در تاریخ وفات او از مولف است بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۶۷

بهر سال رحلتش چون کردم از هاتف سوال	با طوب برسیش گفتا فوت صفدر جنگ و

شاه پیر اشرف سلونے

پیرزاده سلون ابن شاه پیر محمد مرید پیر کریم مانکپوری بود در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت هجری فوت شده تاریخ وفات او از الفاظ شاه اشرف کرمی بر مے آید و این رباعی نیز در تاریخ وفات او است

تاریخ

۱۱۶۷

صفی از فیض شاه اشرف جان شد	قدوس عرش را راحت رسان شد	سراسر بود نور قطب عالم	ز ذات هذا تاریخش عیان شد

میر نوازش علی متخلص بفقیر

خلف الصدق میر عظمت الله مجیر بلگرامی است شب دوشنبه سیزدهم شعبان سنه هزار و یکصد و شصت و هفت بعالم قدس خرامید و در جنب جدّ خود میر لطف الله مدفون گردید میر آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۷			
روشن‌دلی سحرنفسی پاک گوهری	واحسرتا که دامن ازین انجمن فشاند	دل واالهیده نالهٔ تاریخ او کشید	پیر یگانه میر نوازش علی نماند

شاه شریف اورنگابادی

در بست ششم رجب سنه ثمان وستین ومائة والف فوت کرده و عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش یافته
مرد با وجد بود شاه شریف ۱۱۶۸

تاریخ حوضی

نواب درگاه قلی خان مخاطب بروشن الدوله سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بوقتی که بصوبه داری اورنگ آباد امتیاز داشته در شکوه خود در سنه هزار و یکصد و شصت و سه این حوض را تعمیر ساخته تاریخ اتمام آن خود گفته

تاریخ

۱۱۶۹			
در جهان هرچند گشتم کو بکو	همچنین حوضی ندیدم هیچ سو خواستم سال بنا آمد ندا	فیض حاصش هست جاری همچو سلسبیل سید ساقی کوثر آبرو ۱۱۶۹	می برد هر تشنه مشک و سبو

قدم رسول

عمارتی است عالی در شهر کتک مضاف صوبه اوڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافته و بر دروازه اش این تاریخ برسم کتیبه مرقوم است

تاریخ

۱۱۶۷			
بدرگاه خدیو دو جهانی چو فرزند مصالح دین محمد سوال سال تاریخش چو کردم	پناه عالم النبی وجانی که دیدار علی باشش بدانی سروش غیب گفتا از سربانی	مرتب گشت نوبت خانه دین بدرگاه نبی این قصر آراست چو طبل کفر را سرشکنی از و	بعهد شاه عالمگیر ثانی خدا حاصل کند مقصود جانی ز نوبت خانه این سال ثانی ۱۱۶۷

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشتن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اوڑیسه گردید شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ برادرزادهای او بودند هیبت جنگ که درین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری فایق بود و پیشتر از همه در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک کشته شد بعد ازان بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه یک سال بعد از کشته شدن حسین قلی خان پسر هیبت جنگ شهامت جنگ نیز راه آخرت پیش گرفت جنازه اش را در باغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز که حاکم پورنیه بود بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم بقا گردید در جعفری باغ مدفون گشت و مهابت جنگ نیز بعد ازوی بتاریخ نهم رجب یوم السبت سنه مذکور برحمت الهی پیوست و حسب الوصیت پائین مرقد مادر خود در خوش باغ مدفون گردید و تاریخ وفات شهامت جنگ ۱۱۶۹ مسند الیش با مرزد مه یافته اند و چون سال فوت هر دو برادران بلکه مهابت جنگ نیز سال واحد بتفاوت

ماباے چند هست همین   تاریخ براے هر سه کسان سے لو آند شد مدت حکومت مهابت جنگ شانزده سال
بود و مدت عمر هشتاد و سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد که اکثر مهابت جنگ میگفت که اسباب ولالت
بران میکند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان یعنی انگریزان خواهد آمد و چنین شد که او گفته بود
روزے مصطفی خان صاحب جنگ را ترغیب بمقابله جماعه انگلشیه و تسخیر کلکته نمود او اغماض کرده جواب نداد بار
دیگر خان مذکور شهامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ جواب نداد
در خلوت شهامت جنگ و صولت جنگ را گفت که با مصطفی خان خود سپاهی و نوکری همیشه است میخواهد
که رجوع من همیشه با او بوده باشد شما چرا در چنین امور با او همداستان می شوید جماعه انگلش در حق من چه
بد کرده اند که من بد خواهی انها کنم الی الان آتشی که در صحرا گرفته است خاموش نشود آتشی که در دریا بگیرد کیست
که انرا فرو نشاند زنهار گوش باین قسم سخنها باز نخواهید داد که نتیجه غیر از فساد ندارد ❊

نواب سراج الدوله ناظم بنگاله

پسر هیبت جنگ و دختر زاده نواب علی وردی خان مهابت جنگ است بعد وفات مهابت جنگ در ماه رجب سال
یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری ناظم بنگاله و بهار و اودیسه شد بعد از ان باراده بر آوردن ملک پورنیه از دست شوکت
جنگ بطرف راج محل نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید که مردمانیکه برای گرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان
شهامت جنگ که بجهانگیر نگر عرف ڈهاکه رفته بود باز آمدند زیرا که کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانید و مستر دریک صاحب
سرکار انگریزان حمایتش نموده نگذارد از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نموده معاودت
بمرشد آباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشید چون جماعه انگلشیه را جنگ سراج الدوله تیقن بود و اسباب حرب
چنانکه باید مهیا نداشتند لهذا القلعه قدیم که حصن حصینه بمدافعه برخاستند چون مستر دریک صاحب عرصه را بر خود تنگ
دید خود را معه دو سه از سرداران بر جهازی کشیده جان بسلامت برد و باقی ماندگان لاعلاج بمقتضای غیرت موت
را بر حیات گزیده تا باروت و گله بندوق بود جنگیده شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشته اسیر پنجه سراج الدوله شدند
و اموال و زرهای خطیر که احصای آن تحریر مقدور است انبارت رفت گویند که یکصد و چهل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند هنگام
شب این بیچارگان را در خانه تاریک و تنگ که در مربع زیاده از شش گز نبود و حالا آن مکان بزبان انگریزی
بلاکهول میگویند بند نمودند هنگام صبح چون دروازه آن مکان را کشودند بجز بیست و سه کس را زنده نیافتند دیگران
همه بشدت گرمی و تشنگی جان داده بودند این ماجرا دو ماه و دوازده روز بعد از رحلت مهابت جنگ بتاریخ
بیست و دوم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری که مطابق بستم ماه جون سال یکهزار و هفتصد و پنجاه
و ششم عیسوی بود بوقوع آمده مسود این اوراق تاریخ این سانحه بزبان اردو باین طور تعمیه یافته که از ان سال هجری استخراج میشود

تاریخ از مولف

جبکه نواب سراج الدوله دشمن انگریز
صبح ہوتی تو رہا زندہ بجز بیست و سہ کس واے

لی لیا جہین جو بہی کلکتہ کو سجاد تہولا
گویا زہر کسی نے بہی مین اونکے دیا گهول

خانہ تنگ بلاکهول مین کیا بند
ہای و شمر کتنی کی اور آمد کتنی کا

یکصد و چہل و شش انگریز جو تہی اول
بہتر تاریخ لکہا مین خانہ تنگ بلاکهول

۱۱۶۹

سید کریم الله متخلص بغریب

برادر اعیانی میر نوازش علی خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است در سنه هزار و یکصد و شصت و سه در گذشت این رباعی از وست **رباعی** شیطان چو ز درگاه خدا شد مردود * پرسید کسی چرا نکردی مسجود * گفتا که منم محو جمال رخ دوست * جز ذات خدا و کس ندانم مسجود * و این بیت از سید غلام مصطفی است هر چند بعبد سجده تو حق برانخوانی * تا سجده بآدم نکنی شیطانی * و میر غلام علی آزاد در وفات سید کریم الله این تاریخ بتعمیه گفت

تاریخ

۱۲۲۳ — ۵۴

۱۱۶۹ شاعری عرش کوی صوفی مشربی	مرد معین . جوانی بانصب	وقت جان رفتنش ندا آمد ز غیب	هر تاریخ وفاتش یا غریب

سید قطب الدین عرف تجلی

درویشی فاضل و کامل سجاده نشین شاه نور بوده بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه تسع و ستین و مائة و الف ۱۱۶۹ در گذشته و عارف الدین خان این مصرعه تاریخش یافته تاریخ * رو بجنت کرد حقا قطب دین *

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان متخلص بآرزو اکبرآبادی

نسب او از جانب پدر بشیخ کمال الدین خواهرزاده شیخ نصیر الدین محمود و از طرف مادر بشیخ محمد غوث گوالیاری شطاری میرسد از شعرای تازه گو بوده و در سلک منصبداران بادشاهی بوده در اوایل سلطنت محمد فرخ سیر بخدمتی از خدمات گوالیار ماسور گردیده مدتی در شاهجهان آباد استقامت داشت چون وقت او بآخر رسید بلکهنو آمد و در انجا بست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت چند گاه بلکهنو بخاک سپرده شد بعد ازان برادرزاده او محمد حسن خان تابوتش بدهلی برده در انجا دفن ساخت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۹

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان نادر العصر	ز سر گرد سخن را آبرو رفت	اگر جوید کسی سال وفاتش	بگو آن جان معنی آرزو رفت

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادی

نام اصلی او عبد الرزاق است و اصلش از سادات خواف جد اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر شاه بادشاه از خواف بهند آمده و در سلک نوکران بادشاهی ملازم شده و پدر عبد الرزاق میر حسن علی نام داشت که در عمر بست سالگی فوت کرده و فرصت نشو و نما نیافت ولادت صمصام الدوله بست هشتم رمضان سنه احدی و عشر و مائة و الف در لاهور واقع شده چون قربای او اکثر در اورنگ آباد بود در عنفوان شباب از لاهور باورنگ آباد آمد در اوایل بمنصبی از پیشگاه نواب نظام الملک آصف جاه سرفرازی اندوخت و بعد چندی بدیوانی بادشاهی صوبه برار ماسور شد و صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله پسر نواب نظام الملک بخوبی برآمد و چون نظام الدوله پدر خود جنگ نموده شکست خورد صمصام الدوله تا جنگیدن شرط رفاقت بجا آورد و بعد انهزام نظام الدوله ازان حلقه کناره کشیده یکسو شد و مدتی معاتب نواب آصف جاه مانده ماثر خزانه اختیار کرده بتحریر تسوید ماثر الامرا اشتغال ورزید و مدت پنج سال اوقات برین منوال گذرانید آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود او را از عتاب برآورده بدستور سابق بدیوانی برار ماسور ساخت بعد وفات آصف جاه نواب نظام الدوله او را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود سرفراز نمود چون بعد شهادت نظام الدوله و قتل مظفر جنگ امارت بنواب صلابت جنگ رسید او را بتاریخ بیست و چهارم صفر سنه سبع و ستین و مائة و الف بعطای خلعت

وکالت مطلق خود و منصب هفت هزاری و هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله برنواخت و در سنه هزار و یکصد و شصت
و هشت هجری عالمگیر ثانی بادشاه دهلی برای او ماهی و مراتب فرستاد و شخصی این مصرع تاریخ یافت ع از شاه هند آمد ماهی ١١٦٨
و مراتب ١١٦٨ بعد از آن صمصام الدوله در دکن برانداخت نصاری فرانسیس که دران ملک اقتداری تمام بهم رسانیده بودند
افتاد و نواب صلابت جنگ از گفته او نصاری را از نوکری خود برطرف کرد بنابرین در ماه رجب سال هزار و یکصد و هفتاد
و یک عبد الرحمن مخاطب بحیدر جنگ که صاحب اختیار سرکار موسی بوسی فرانسیس سردار نصاری بود صمصام الدوله
را در اورنگاباد با متوسلان و اقربای او مقید ساخت نظام علی خان برادر صلابت جنگ که دشمن جانی حیدر جنگ بود بتاریخ
سیوم رمضان سنه مذکور حیدر جنگ را که به خیمه او آمده بود بقتل آورد در طرفه تشویشی در لشکر افتاد و درین شور و غوغا واقعه طلبان
کار صمصام الدوله را با پسرش میر عبد النبی خان یمین الدوله مظفر جنگ که یکی از اقربای او بود تمام ساختند پدر و پسر
را در مقابر آبای او که جانب جنوبی شهر قریب درگاه شاه نور است زیر خاک سپردند و یمین الدوله را در قبرستان
آبائی او که پائین گنبد شاه نور است دفن کردند میر آزاد تاریخ شهادت این هر سه درین آیه یافته + وجوه یومئذ مسفره ١١٧١
و نیز میر مذکور گفته +

تاریخ ١١٧١

رفت صمصام الدوله زجهان	سیوم ماه شریف رمضان	سال این واقعه آن سید خود	گفت ناکشته عبد الرحمان

ایضاً و مستزاد ١١٧١

صمصام الدوله آن امیر والا + دانسته آگاه	ناحق شد کشته بکمینگاه دغا + این غم جانکاه	زاد بعرض میر سال تاریخ + یاران شهید	گردند شهید ناکسان سید را + انا لله

و نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ که از طرف نواب صلابت جنگ بصوبه داری اورنگاباد
ممتاز بود این رباعی مستزاد در تاریخ ایشان در سلک نظم کشید +

تاریخ مستزاد ١١٧١

دیدیم زمین سپهر لنگ صحرا + خونناب روان	مجموعش خیره و تر بود خون شهدا + از جور زمان	گفتم که مصیبت اینها سکان و تاریخ + گفتا هاتف	اولاد علی شهید کردند اینجا + عبد الرحمان

و میر رحمت الله نامی متخلصی این تاریخ یافته +

تاریخ ١١٧١

صمصام الدوله امیر کبیر بود	ناحق قتیل گشت بمکر و فریب	روز خمیس و ثالث ماه صیام بود	تاریخ گفت عقل شهادت شد نصیب

روضه حضرت سلون

این درگاه در موضعی که انرا حضرت سلون میگویند مضاف صوبه اوده در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری
تعمیر یافته و این تاریخ بنای اوست

تاریخ ١١٧١

شد بنا در سلون روضه نور	که جهان را ز وی ست کسب سرور	داد هاتف بشارت از تاریخ	این بود آستانه اشرف

میر محمد یوسف

بن سید محمد اشرف الحسنی الواسطی البلگرامی دختر زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است او کتابی تالیف نمود جامع

الفرع الثابت من الاصل الثالث شل و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته ✤

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال	از خم معرفت کشید رحیق	کرد در وحدت شهود رقم	نسخهٔ تازهٔ بفکر عمیق	
از احادیث و از کلام الله	کرده اثبات حق زهی توفیق	هست این نقش دلنشین الحق	یادگاری ز خامهٔ توفیق	
	سال تاریخ این کتاب نغز	گفت شمع مجالس تحقیق ۱۱۶۲		۱۱۶۲

و میر محمد یوسف بتاریخ دوم جمادی الثانی روز پنجشنبه سنه اثنین و سبعین و مائة و الف در بلدهٔ لکهنؤ درگذشت نعش او را در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند و در باغ محمود باین مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیهٔ او این تاریخ گفته ✤

تاریخ

الهی بر شکیب ما چها رفت	که کوهی بود و یکدم زجا رفت	نماند اکنون امید زندگانی	که در وی قاتل ما را دوا رفت	
بیا ای بلبل تقریبی تعزیت کن	که سرو او بتاراج فنا رفت	عزیزی مصر معنی میر یوسف	ازین عالم سوی دار البقا رفت	
فغان من بهمراهی روان شد	چو روح او بگلگشت سما رفت	بدخشان را نماندان قدر قیمت	ز دستش طرفه لعلی بی بها رفت	
اگر فردوس باشد خوش ندارم	کزین گلشن نسیم جانفزا رفت	کدورت نقد رها کرد افشاند	که از سیمای وقت من صفا رفت	
نمیدانم چه از من شد بتقصیر	که با آن دوستی ناآشنا رفت	شکوه سلطنت از دست معنی رفت	تو گویی از سر نخل هما رفت	
	نوشت آزاد تاریخ وفاتش	جوان یار ما یوسف کجا رفت ۱۱۷۲		۱۱۷۲

و شخصی دیگر این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

۱۱۷۲	میر یوسف گذشت ازین عالم	داغ چندین الم بدلها سوخت	هاتفی دردمند تاریخش ✤	گفت جان و دل احبا سوخت ۱۱۷۲

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

در سال هزار و نود و سه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد پذیرفته و نام مادرش انوپ بائی بود و بعد از آنکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را مکحول ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندار شاه را که شصت و هفت ساله بود و از زمان فرخ سیر بادشاه مقید بود از محبس بر آورده بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری موسوم بعالمگیر ثانی نموده برای نام بر سریر فرمانروائی در شاهجهان آباد نشانیده و میر اولاد محمد بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته ✤

تاریخ

۱۱۶۷	بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست	کارهای دین و دولت جمله بر دلخواه شد	سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد	بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد ۱۱۶۷

ایضاً

۱۱۶۷	شاهزاده عالمگیر	از ازل نامور بعیش آمد	گشت چون جلوه گر بسوی سریر	گشت تاریخ مظهر ایزد ۱۱۶۷

بیت سکه

بر رو و سکه صاحبقرانی — عزیز الدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دویم تا شاهجهان آباد آمد غنیمتی بی شمار از دهلی و آگره برده
و دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را به پسر خویش تیمور مرزا منسوب ساخته وقت روانگی
احمد شاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی بعهده امیر الامرایی بر نجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله
مرحمت ساخت بعد روانگی او عماد الملک غازی الدین خان که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود
از انجا نواب احمد خان بنگش را همراه گرفته بامداد رگهوناته راو مرهته و هولکر در دهلی آمد و بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله
را از شاهجهان آباد بدر نمود و حبله کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورده بادشاه را محض بیدخل ساخت
و احمد خان بنگش را بجلدوی خدمت های او بعهده امیر الامرایی بخطاب بخشی الملک احمد خان بهادر
غالب جنگ وانید بعد ازان عماد الملک در پی هتک حرمت شاهزاده عالی گوهر خلف عالمگیر ثانی کوشیدن
گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقید ساختن او خانه او را محاصره نمود شاهزاده بنوعی که توانست
بعد کشته شدن چند کس و میر جعفر با تلکی بیتیل را و مرهته ازان حبس بسلامت برآمده قریب هشت ماه همراه نجیب الدوله
گذرانید بعد ازان از خوف عماد الملک بطرف مشرق رفت و چندی در اله آباد که نیابت آن صوبه بهنگام نواب
صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادر زاده او بود متوقف بوده و بعد ازان محمد قلی را امیدوار
وزارت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده
همراه خود گرفت درین سال رگهوناته راو مرهته و دتا سنیدهیه بایمای عماد الملک نجیب الدوله را در سکرتال
محاصره کرده او را تنگ نمود و تاریخ این معامله یافته اند ببری را آشکار آهو کرد و چون درین ایام غلبه مرهته ها بسیار
شد هندو و مسلمان از دست ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرایان
هندوستان عرضداشت باحمد شاه ابدالی فرستادند و کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده
این فرقه بیدین را استیصال کرده اند چنانچه احمد شاه ابدالی ازین مژده مسرور گردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد
و سه هجری بنوع توجه بسمت هندوستان آورد و چون آمد آمد او گوش زد خاص و عوام گردید عماد الملک بخیال سببی از منسی
ها که به نسبت عالمگیر ثانی ازو بظهور آمده بود و علاوه آن نجیب الدوله را که دست گرفته احمد شاه ابدالی بود از دهلی
بدر ساخته بود بخوف جان خود باقی بیگ خان بلخی و مهدی قلی خان کشمیری را که مشیر امور دولت او بودند اشاره
فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را روز پنجشنبه تاریخ هشتم و بروایتی بتاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه هجری بکشتند و جسد وی را از بالا بطرف دریا بر ریگ جمنا افکندند بعد شش پهر بعضی کسان لاش او را
برداشته در مقبره همایون بادشاه مدفون ساختند تاریخ وفات اوست +

تاریخ

۱۱۷۳ — ۱۱۷۳

شاه عالی نسب عزیز الدین		کشته بود در جهان حسب جای		گفت هاتف چو رفت قدر نبی		دار عرش سمک صدر ای وای

و چون انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان وزیر که خالوی عماد الملک بود دو سه روز پیش از قتل بادشاه بحکم
عماد الملک از دست همون نمک حرامان شهید شده بود چنانچه عزیزی تاریخ شهادت او و بادشاه هم باین عنوان
گفته که از مصرعه آخر تاریخ بر میآید ❊

تاریخ

۱۱۷۳

سنی بلخ و شیعی کشمیر   قاتل جهان شاه و ابن وزیر

مدت سلطنت عالمگیر ثانی پنج سال و هشت ماه و هشت روز مدت عمر هفتاد و چهار سال لقب او بعد وفات عرش منزل
قرار یافته ❊

آمدن احمد شاه ابدالی مرتبه سیوم در شاهجهان آباد

چون نمک حرامان باشاره عماد الملک تیغ جفا بر گلوی عالمگیر ثانی راندند و شاهزاده محی السنت را که پسر کام بخش
ابن خلد مکان بود برای نام بر تخت جهانبانی نشانیده ملقب بشاهجهان ثانی نمودند عماد الملک عهده
بقطب خان کشمیری اجراست و گذاشته خود بعیاشت و رفاقت دتا سندهیه و جنکوجی که نجیب الدوله را در
سکرتال حسب الاشاره او محاصره نموده بودند شتافت و معامله نجیب الدوله بر صلح قرار یافته بود که عنقریب
رسیدن احمد شاه ابدالی گوش زد عالمیان گردید دتا سندهیه خبر شاه ابدالی شنیده صلح را ناتمام گذاشته
با لشکر خود که در آن وقت هشتاد هزار سوار جرار همراه خود داشت بمقابله احمد شاه ابدالی روان شد و چونکه عماد الملک
خنجر بیداد بر گلوی بسیاری از سکنای شهر نیز رانده بود هر کس بلکه خادمان او نیز از دگر و کدورت بر دامن دل داشتند چنانچه
همه منع و ترهیب با نجیب خان پیوستند و متوسلان بادشاهی روزی با روهیله ها متفق شده برای تنخواه خود ها
بر عماد الملک هجوم کردند و باشاره نجیب الدوله در حویلی او رفته هر چه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند بهانه
تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک بکمال حسرت و اندوه پیش سورج مل جات رفته در قلعه بهرت پور مختفی گردید بعد از آن در
شاهجهان آباد حکم نجیب الدوله بر آب و باد روان شد مختصر اینکه چون شاه ابدالی تا به انتربید رسید سعد الله خان پسر
علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنگش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در میان
انتربید واقع شده خود ها را بشاه ابدالی رسانیده شرف ملازمت اندوختند القصه چون لشکر شاه بالشکر دتا سندهیه مقابله
شد دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجعت القهقری نموده بمیدان باولی که در سواد شاهجهان آباد واقع است رسید
و ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در میان آمد آخر کار دتا با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه
قایم کرد تا آنکه با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ ابدالیان گردید این واقعه در ماه جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و
هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میر غلام علی آزاد تاریخ این جنگ را چنین یافته ❊

تاریخ

۱۱۷۳

کرد سلطان عصر درانی	قتل دتا بتیغ دشمن کاه	گفت تاریخ این ظفر آزاد	نصرت بادشاه عالیجاه

چون خبر کشته شدن دتا سندهیه بسداشیو بهاو برادرزاده باجی پیشوا در دکن رسید با فوجی عظیم رهگرای هندوستان
گردیده و در غیابانه احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده اول شهر را تاخت و تاراج نمود و قلعه را نیز بعد جنگ مفتوح

ساخت من بعد بتاریخ نسبت عشرم صفر سال یکهزار و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بر تخت نشسته بود معزول
ساخته میرزا جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود بخطاب جهاندار شاه بولیعهدی پدر که در بنگاله بود بر مسند
فرمانروایی نشانید و خود متوجه معرکه احمد شاه ابدالی گردید دران جنگ با بسیاری از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی
سال مذکور که مطابق ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شصت کروه خون مرهته ها مثل آب
زمین روان بود چون شاه ابدالی بعد قتل و تاراج مظفر گردید نمود [illegible] تاریخش گفته

تاریخ

شاه بهادر الیس ازیکتا بکشت	کرد ز انجام و ز آغاز فتح	سوی خامه تاریخش نوشت	شاه درانی نموده باز فتح

۱۱۷۴ ۱۱۷۳

مختصر اینکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چند ماه در شاهجهان آباد متوقف بوده بپاس اینکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه حضرت
بیگم از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور میرزا عقد بسته بود سلطنت
هندوستان بر شاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را همچنان بجای
پدر بولیعهدی گذاشته و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و از سر نو عهده امیر الامرایی بنجیب الدوله
بخشیده بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود و کلمه «مراجعت قندهار» نمود تاریخ روانگی
اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع
شده پیش ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان در حین حیات پدر از شاهجهان آباد
گریخته و نواب محمد قلی خان را از الله آباد همراه گرفته متوجه ملک بنگاله رفته بود دران ایام تنی چند از انگریزان از طرف
کمپنی کوتهی های تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب
سراج الدوله حاکم بنگاله و سوداگران انگریز خصومتی دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان
ایشان واقع گردیده مختصر اینکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی
در میدان پلاسی که از مرشدآباد پانزده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخته و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بست و سیوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد
هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال السنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میرن پسر میر جعفر علیخان بقتل
رسیده بعد ازان صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانیده بودند که یک سال
و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده باراده تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر شهادت
پدر بزرگوار رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروایی آراسته جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم بادشاه ساخت بعد ازان خلعت
وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار لکهنو و خلعت امیر الامرایی به نجیب الدوله فرستاد و ناظر [illegible] فاز جلوس ما تاریخ شهادت پدر [illegible]

از تاریخ هشتم ربیع الاخر سال مذکور سید نورالدین احمد المخاطب بمیر ابراهیم متخلص بذکا تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

زهی شاه عالی گهر عدل گستر	باو تاج و تخت و نگین شد مسلم	برون آر سال جلوس همایون	ز سلطان هندوستان شاه عالم

۱۱۷۳ — ۱۱۷۳

و در سنه ۱۱۷۳ راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ فضل ربانی یافته و انرا در رشته نظم کشیده

تاریخ

ز فیض حق چو شد عالی گهر شه عالم	بجو ی سال جلوسش ز فضل ربانی

۱۱۷۳

و بعد جلوس بادشاه مدتی در بنگاله با توابعان نواب جعفر علیخان جنگ متواتر داشت تا آنکه شب سه شنبه هجدهم ماه ذی القعده سنه مذکور در شیاپور قتلکه میر صادق مشهور بمیرن پسر نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق بر و افتاد و جان داد و بعد وفاتش قاسم علیخان که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب او گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان با رؤساء انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول گردانیده و خود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست نشسته مالک الولایت گردید پس بعد شاه عالم بادشاه ملازمت حاصل نموده برای مصارف بادشاه از صوبه بنگاله بیست و چهار لکه روپیه سالانه مقرر نمود و بادشاه از انجا کوچ کرده بطرف الله اباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله که بعد فتح بر مرهته و روانه شدن شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در شهر الله آباد رسیدند و بخوف جانشاه و مرهته ده سال دیگر دران شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بشاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در شهر الله آباد بمقام بهادر گنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرونی و بیرونی اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است سه تربت دارد و بر دو تربت تاریخ است و بر یکی هیچ مرقوم نیست و آن تاریخها اینست

تاریخ

۱۱۷۴

چو در جنت نسارفت از دار فانی	بفردوس جای سکونت گرفته	بجستیم تاریخ سال وفاتش	خرد گفت جای بجنت گرفته

بر مرزا دو بیگ

۱۱۷۵

هزار و یکصد و پنج و هفتاد	برفت او بکرم سوی فردوس و شاد

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار بطرف بیرونی منقوش است بیتی چند ازان نوشته می شود

تاریخ

هر بلیس ز سر صدق و صفا رهبر شد	تا که داخل به پیر اوه جنت شد	زینت با فاطمه بنت رسول مدنی	گشت هم صحبت او بیست و نیاز دنی
روح پاکان همه با تحفه حور العین	گشته از صدق و صفا غنچه روضه بهار	منزلش خلد برین کرد خدا و جلیل	جزم سال تاریخ وفاتش جبریل
کرد ز شوق مکین نقش سر لوح مزار	و الدخلی جنتی از سوره و الفجر بیار	اندرین ظلمت شب خالق ستار مجید	بضیا گفت بجو زینت النساء الطیبه
	هزار و صد و هفتاد و چهار هجرت	رفت از عالم فانی بریاض جنت	

۱۱۷۴

اگر عدد سر لوح را که حرف لام باشد با عدد و الدخلی جنتی یکجا نموده آید تاریخ وفات بر آید

امام باڑه در ملک بهار

این امام باڑه را منیر راج در ملک بهار مضاف صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج تعمیر ساخته و بر دروازه ان عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

منیر می راج بتوفیق ایزد سبحان	بنا نموده چو این مدفن امام زمان	هزار یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار	ز هجرت نبی آن سرور صفا و کبار
	بکن تو عشرم بارہ بسایه حسنین	بحق احمد مختار شافع کونین	

١١٧٥

کشته شدن سورج مل جات و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهند

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهته ها نجیب الدوله را خلعت امیر الامرائی از سر نو مرحمت فرموده و جهاندار شاه را بجای پدر او ولی عهد ساخته بانصرت و فیروزی بطرف کابل و قندهار مراجعت نمود بعد روانگیش حکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد روان شد در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شاید که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جات که مالک دیگ و کمهیر و بهرت پور بود و از چندی قلعه اکبر آباد را نیز گرفته بود در شاهجهان آباد آمده با نجیب الدوله جنگ بیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی از ضرب گلوله بندوق کشته شد و این سورج مل پسر بدن سنگه جات است و بدن سنگه پسر چوراسن جات بود و چوراسن در عهد عالمگیر اورنگ زیب رهزنی میکرد و ازین پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهار ده کروه از اکبر آباد فاصله دارد نهاده بود در ابتدای سلطنت محمد شاه فوت کرده و بعد او پسرش بدن سنگه جای پدر را گرفت و قلعه دیگ را تعمیر نموده و در ایامیکه نادر شاه در دهلی آمده بود زنده بود و بعد وفاتش پسر او راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگه نام داشت که قلعه کمهیر بنا نموده و پسرش بهادر سنگه تا شرح جامی در عربی خوانده بود و این سورج مل در وقت احمد شاه بادشاه رفاقت نواب صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار سند بادشاهی یافت و بعد از رفتن صفدر جنگ بسمت صوبه خود و از نسبت ضعف سلطنت بیشتر جاهای سند بزور شمشیر بدست آورده بود و بعد کشته شدن بهاو در روانگی شاه ابدالی قلعه اکبر آباد را تسخیر نموده و در دیگ عمارتهای عالی تعمیر ساخته و تیرآن او که از نواب صفدر جنگ و ستاره دل برادرانه کرده بودند تجربه سکنات شاهی که در قلعه اکبر آباد بودند بر داشتند و سورج مل سوبهار ام جات را صوبه دار الخلافت اکبر آباد داد او هم زیاده تر تخریب آن شهر پرداخت و سورج مل عمالیچه نادره معروف بجوج کیوار شک پشیم و آنکه شاهجهان بادشاه بصرف ده هزار روپیه تیار ساخته بود معه قریب نه صد و هشتاد ضرب توپ کلان از قلعه اکبر آباد برداشته در قلعه دیگ و بهرت پور گذاشت القصه چون سورج مل جات کشته شد پسرش راجه جواهر سنگه بعد از چند اوقات جهت انتقام خون پدر ملهار راو مرهته و نواب عماد الملک را همراه گرفته بالشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نموده جنگید تا آنکه نجیب الدوله عاجز آمده بار عرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده شاه را از کابل طلب داشت و چون جواهر سنگه آمدن لشکر احمد شاه را شنید مشوش شده بتوسط راو ملهار مرهته با نجیب الدوله مصالحه کرده به دیگ معاودت نمود و این سانحه در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت و شروع هفتاد و هشت هجری در ایامیکه نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوسته

نواب صلابت جنگ حیدر آبادی

پسر سیوم نظام الملک آصفجاه حیدر آبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ و کورش پیش از این مرقوم گردید فرانسیس و افاغنه سید محمد خان را که مشهور بصلابت جنگ بود بر مسند ریاست حیدر آباد نشانیدند بعد چندی القصه بنیه بالاجی راو مرهته بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت

درهها را از اورنگ‌آباد متوجه پونه گردید و بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله او پیش آمد صلابت جنگ محاربه‌کنان بالاجی را فریب داده
رسانید و آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسان با آتش‌بازی توپخانه دود از نهاد مرهته
بر آوردند خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و پنجم هجری که تمام ماه خسوف شده بود و افواج مرهته اکثر معه سرداران مشغول پرستش
خاص آن وقت بودند شبخون زده فوج ایشان را هزیمت دادند آخر صلح باهم درمیان آمد و بعد ازین قصه برطرف کردن صلابت جنگ
نصاری را از نوکری خود از گفته صمصام الدوله و کشته شدن صمصام الدوله از دست نصاری در سنه هزار و یکصد و هفتاد و یک مفصلاً در
زیر احوال صمصام الدوله مرقوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت یازده سال بتاریخ چهارم ذی‌الحجه سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و پنج بدست برادر خود نظام علی خان مقید گردید و یکسال و سه ماه و شش روز زندگی گذرانیده بستم ربیع الاول سال یکهزار
و یکصد و هفتاد و هفت درگذشت و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون گردید

نواب نظام علی خان آصفجاه حیدرآبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته مالک ولایت دکن گردید
بیست و هشتم ماه شوال سنه مذکور قلعه بلدرک را که در دکن است مفتوح ساخت رای کیول کشن کابیته تاریخ آن یافت

تاریخ

آورد هاتف مژده از فتح بلدرک تنگ		دو ده و بود با هفت و یک ز ماه شوال بزرگ (۱۱۷۵)

از مصرع آخر تاریخ استخراج می‌یابد بعد ازان چون در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت ملک مرهته را تاخت و تاراج ساخت و لشکریان
او تمام عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند میر اولاد محمد ذکا تخلص برادرزاده میر غلام علی آزاد این تاریخ یافت

۱۱۷۵

تاریخ

آصفجاه دوم سلیمان غلام		آبادی قوم برهمن سوخت تمام	تاریخ شتوز شعله طبع ذکا	آتش زده پونه را سپاه اسلام (۱۱۷۷)

درین ایام مادهو راو خلف بالاجی راو و رگهوناته راو برادر بالاجی سردار مرهته‌ها بودند

۱۱۷۷

فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام کمپنی انگریز

چون در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بسیار رنجها از انگریز به نواب قاسم علیخان ناظم بنگاله که در عمل او بود رسید بنابران انگریزان نواب
جعفر علی خان معزول را برای مصلحت بار دیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشانیدند نواب قاسم علی خان تا چندی جنگ و محاربه با ایشان داشت آخر
هزیمت بر هزیمت یافته چون تاب مقاومت نیاورد در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در الله‌آباد آمد و نزد شاه عالم بادشاه و نواب
شجاع الدوله که دران بلده تشریف داشتند استمداد و کمک خواست که مدد کرده او را باز بملک و ساطت گردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه در اواخر سال
هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری با سپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم‌آباد رسیده تا یک ماه باراده جنگ مقام کردند چون سال هزار و
یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید و ایام برشگال بر سر رسید توقف را مناسب ندیده ازانجا کوچ نمودند و در بکسر آمده مقام کردند بعد
گذشتن ایام برسات میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که دران ایام داشتند در
بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند آخر نواب تاب مقاومت در خود ندیده بتاریخ بیست و ششم
ماه ربیع الثانی سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بیست و سیوم ماه اکتوبر سنه هزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود از

میدان جنگ روبتر یافته بمشوره عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با پنجهزار سوار و پیاده در جنگ شریک
نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر روهیله ها تن برفاقت در دهند باز طرح جنگ و جدل
اندازد شخصی درباب شکست خوردن شجاع الدوله این تاریخ یافته + کل مغل یون + (۱۱۷۸) القصه افواج
انگریزی بفتح و فیروزی تا به الداباد و لکهنو و فیض اباد داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله
منهزم شده رو بفرار نهاد لاچار با رؤسای انگریز طرح صلح انداخته همراه ایشان تا بالهاباد تشریف آوردند شجاع الدوله
چون ببریلی رسید سوای حافظ رحمت خان کسی از رؤسای افاغنه با او موافق نشدند بلکه خیال فاسد در دل داشتند
لاچار از انجا رو گردانیده همراه حافظ رحمت خان در فرخ اباد پیش نواب احمد خان پسر نواب محمد خان بنگش شتافت
و از انجا نواب عماد الملک غازی الدین خان را که در فرخ اباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و بسعی ملهار راو مرهته
که پنجاه هزار سوار همراه خود داشت در کوره جهان اباد لشکر کشید و جنرل کارنک صاحب بهادر که بطرف فیض اباد
اوده رفته بود از استماع اینخبر در گهات شیوراجپور عبور گنگ نموده مقابله فوج مرهته نموده نایره قتال از
هر دو جانب زبانه کشید و نواب تاب گله توپ انگریزی نیاورده رو از میدان بگردانیده و مرهته ها هزیمت یافته
و عبور جمنا کرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه می سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی
که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود بوقوع پیوسته از همین وقت پایه دولت
کمپنی انگریز بلندی گرا است و ابتدای عملداری کمپنی انگریز را از همین زمان تصور باید فرمود چنانچه تاریخ آغاز دولت انگریز درین مصرع یافته اند

در هند امیر شد فرنگی (۱۱۷۸)

مختصر اینکه بعد انهزام بخاطر نواب رسید که در شاهجهان اباد رفته معرفت نجیب الدوله عرضداشت متضمن بیوفائی
سرداران سپاه و درخواست فوج بکمک خود بحضور احمد شاه ابدالی که بموافق استدعای نجیب الدوله وقت
محاصره راجه جواهر سنگه جات از کابل کوچ کرده تا بسرهند رسیده بود بفرستد چنانچه این تدبیر را احسن تدابیر شمرده
در فرخ اباد پیش احمد خان بنگش آمد اما بصلاح او پیغام صلح و مصالح بار دیگر با انگریز درمیان آورد و با جنرل
کارنک صاحب ملازمت نمود و عهد و پیمانی که تا این زمان بر آن قایم اند درمیان آمد بعد از آن هر دو سرداران از انجا
کوچ نموده تا بالهاباد تشریف آوردند درین اثنا کرنیل کلیو صاحب مخاطب به ثابت جنگ بهادر که در همان ایام از
ولایت مخاطب بلارد کلیو شده آمده بود برای بندوبست صوبه بنگاله از کلکته تشریف تا به الهاباد آورد منشی اعتصام الدین
که بولایت انگریزان رفته بود در رساله شگرف نامه تصنیف خود می نویسد که چون لارد کلیو صاحب بالهاباد رسید با
نواب شجاع الدوله قرارداد درمیان آمد که صوبه الهاباد مداخل بست و چهار لکهه روپیه و صوبه کوره جهان اباد نیز همان قدر
ملک چهل و هشت لکهه روپیه جهت خرج بادشاه حواله ملازمان او کرده شود باقی صوبه اوده یک کرور و پنجاه لکهه روپیه و بنارس و
غازیپور زمینه پانزده لکهه روپیه بصرف نواب موصوف باشد بعد از آن پنجاه لکهه روپیه برای خرج سپاه لشکر
کمپنی از نواب گرفته بود قطعه صلح نامه دستخط و مواهیر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده کتاب انجیل لارد کلیو صاحب
بدست گرفته بدست نواب داد و نواب نیز مصحف مجید بدست گرفته در دست لارد کلیو معاوضه کرد و با هم معانقه
نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف صوبه اوده رخصت شد و لارد کلیو صاحب

سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بست و
چهار لکهه روپیه سالیانه بخزانه عامره بادشاهی عاید کرده اید حاصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله را بطریق تمغا بنام کمپنی انگریز
در سند بادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر کرد که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دارد بعد این همه نوشت خواند
که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج علیسوی مطابق بیست چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و نهه هجری ترقیم یافته بود و لارد کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر الهاباد طرح اقامت انداخته و
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی تاریخ چهاردهم ماه شعبان روز در سنه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج علیسوی بود در مرشداباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله شاید که در ماه ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نهه هجری فوت نموده بعد از و برادرش نواب
سیف الدوله بر مسند ریاست نشسته و در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه درگذشت بعد از وی برادر خورد او مبارک الدوله بر مسند نظامت رونق بخشید

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از ابنای شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است نسب او به پانزده واسطه بشیخ موصوف
میرسد و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و مایة و الف واقع شد
شاگرد محمد مسیح فسائی و او شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطاع عالم را
فرو گرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً دایر و سایر است در هنگامه نادرشاه از ایران دیار وارد هندوستان
گردید و مدتی در شاهجهان اباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و در ان بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذشت که اینقدر دیر چرا است و برای قبر لوحی از سنگ تراشید و
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد بر سر لوح اسم تبارک الله بعد ازان محسن قد اتیک المسئ بعد ازان العبد الراجی رحمته
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پایین لوح مذکور این مطلع خودش مرقوم ساخته بیت روشن
شد از وصال تو شبهای تار ما + صبح قیامت است چراغ مزار ما + و در هر دو پهلوی مزار این دو بیت ع زبان
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم + همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا + حزین از پای ره پیمالیسی بسر گشتی دیدم
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا + اللهم اغفر له وارحمه فقط و فاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شخصی این تاریخ بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۷

ستی گشت هیهات رونق زبان ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیر شاه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخت و عزیزی تاریخ ان یافت + لان الصلوٰة معراج المومنین + و دیگری گفته ۱۱۸۰

تاریخ

قبله دین پناه پیر پناه || ساخت مسجد بفضل ربانی || سال تاریخ او ملک ز فلک || گفت این هست کعبهٔ ثانی 1180

ایضاً

محمد پناه اشرف الکریم || نموده بنا مسجد مستقیم || ندا کرد هاتف که تاریخ او || بگو خانهٔ حمد رب کریم 1180

مسجد الٰه اباد

در شهر الٰه اباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه در ان شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری بتعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین || خلق پرور پرورد گستر حامی دین کرام
صاحب عدل و سخاوت بادهٔ ذو الکرام || مستفیض از جود او هستند جمله خاص و عام
تا که مهر و ماه باشد رونق افزای سپهر || زیر حکمش هفت کشور باد نصرت مستدام
چون حسام الدین علیخان خانه زاد بارگاه || ساخته تعمیر این مسجد بآئین عظام
سال تاریخش سروش اورد از عرش برین || کعبهٔ دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام 1181

مرزا محمد بیگ خان

پدر مرزا ابو طالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابو طالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع آن خجسته والدِ من || که بود ذی شرف از فضل علم و عقل و ادب
ستاده قبضهٔ من به بهشت برین از ین عالم || زبان بر قلش افتاد و جان بادر رب
چو دو داشت با همه کس رو ز رای انور او || بدون مهر خودش روز عالمی شده شب
وقوع این غم عظمی بحال دل افگاران || چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو سه یوم از حج || جنان نوشت بالهام سال حج و رجب
نموده طوف بهشت برین در دم بتاریخ || زروی خرم و یقین آمد ارد دم تحریر 1182

تاریخ مسجد الٰه اباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر الٰه اباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار خان فیلبان منصب دار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی تعمیر ساخته و تاریخ بنای آن شاه محمد اجمل الٰه ابادی گفته

تاریخ

قرب قدم رسول رهبر || از بهر نماز این مکان است
تعمیر بدور شاه عالم || آن شاه که شاه خسروان است
بهمه در رفیق جنگ عالی || کو سید فوجدار خان است
اجمل ز تو گر کسی بپرسد || تاریخ بنای او چه سان است
کو بیت خدا و کعبهٔ دین || تاریخ بنای این مکان است 1184

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ اباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد وفاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ اباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله با جنگیده

کشته شد بعد وفاتش ریاست او را نواب صفدر جنگ متصرف شد الا بعد از چندی احمد خان که برادر خورد قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته در اجه نول رای را که نایب نواب صفدر جنگ بود کشته بلاد بر ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری فوت شد و این تاریخ بر رسم تعمیه در فوت اوست

تاریخ

۱۱۸۵

۱۱۹۱

کنند گریه خلایق بناله و افغان	ملایک آه کشند از وفات احمد خان

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه در و کرده شود تاریخ بر آید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادر شاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست و شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است و بر مرقدا و این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۱۸۶

شاه والاجاه احمد شاه درانی که او میر سپاهی هر طرف در گوش میخواندان افغان	در قوانین امور سلطنت گیری سر از زبان خنجرش هر دم هزاران نشتر	از نهیب قهرمان بی ستون عهد او چون روان شد جانب دار البقا تاریخ بود	تسیر آهوی الشمس [illegible] داوی بر در گردش ۱۱۸۶ سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که داماد خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر وساده سلطنت نشست و بعد ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دوصد و هفت هجری در ماه شوال فوت نمود بعد وفاتش او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که پدرش وفادار خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند افتاد و او شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروای میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین الهٰ آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد او غره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادته + نیکبخت ازلی بادا + یافته اند بزرگی خاندان اشان مشهور است دیوان فارسی دارد نهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی بنان و قلیه گفته اشعار سراسر شیرین و نمکین دارد در ایامیکه شاه عالم بادشاه در الهٰ اباد استقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بالکه هشت فوت کرده و تاریخش منشی جگل کشور تلمیذ او بتعمیه گفته از ان چند بیت نوشته میشود

تاریخ

سال این غم ز نوحه خوان افسوس	دل سوزان من سوال نمود قطب دین رفت زین جهان افسوس ۱۱۸۸	رفت بربست زین جهان افسوس با دل زار سوخته گفتم	ذات پاک غلام قطب الدین

۱۱۸۸

جوان مسیح

شخصے بود که مذهب عیسوی داشت و در جنگ کنبهیر که با راجه نول سنگه و مرهته ها در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری رو داده بود کشته شده قبرش در اکبراباد در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است تا امروز موجود است و این چند عبارت و تاریخ منقمه بر تربت او مرقوم است جوان مسیح ولد جو حکیم متوطن کابل در ۱۱۸۳ در جنگ کنبهیر بشهادت رسید

تاریخ

۱۱۷۷

جوان مسیح قریب مسیح یافت محل	سنش ز تارک او حسرت آن گفت ملک	بضرب توپ بارنده ببر بکشتش غلل	هزار حیف که گردون بی بکرد دغل

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه از الله اباد بطرف شاهجهان آباد و دیگر حالات

چون راجه جواهر سنگه مالک قلعه ڈیگ وغیره در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری فوت کرد برادرش رتن سنگه ده ماه و سیزده روز حکمرانی کرده از دست رو باند فقیر کیمیاگری کشته شد بعد فوت او برادر او راجه نول سنگه بر وساده حکومت نشست در ایام حکومت او شاید که در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری سرداران مرهته یعنی نراین راو برادر کوچک مادهو راو پیشوا پسر بالاجی و تکوجی هولکر و مهاجی سیندهیه بجمعیت هشتاد هزار سوار از دکن در اکبراباد رسیدند و جنگ اول با راجه نول سنگه که ملک یک کرور و پنجاه لکه روپیه در تصرف داشت واقع گردید و بر راجه ظفر یافته زر دلخواه از وگرفتند و ملک او با وارزانی داشتند همدرین ایام نواب نجیب الدوله خواست که فرقه سکه را که در ملک میانه دواب فتنه و فساد برپا ساخته بودند بامداد مرهته ها دفع سازد باین اراده در خیمه ایشان آمد خواست که باتفاق ایشان بر سران فرقه رود که ناگاه عارضه اهل گریبانش گرفت لاچار پسر خود ضابطه خان را همراه مرهته گذاشته خود بطرف روهیلکهند شتافت و در اثنای راه تا به هاپر رسیده بود که فوت شد و این واقعه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری شاید که در ماه رجب بوقوع آمده لاشس او را در نجیب اباد برده دفن کردند و ضابطه خان بعد فوتش بدهلی رفت و چون مرهته ها رخ بطرف شاهجهان آباد آوردند ضابطه خان منتوس شده شهر را گذاشته بگرتال رفت و مرهته ها جا را خالی یافته دهلی را متصرف شدند و ملک میانه دو آب را که مابین دریای گنگا و جمنا است و از مدتی بقبضه روهیله ها بود نیز گرفتند بعد ازان عرایض بحضور شاه عالم بادشاه که در اله آباد تشریف داشتند ارسال نمودند که آمده بر ملک موروثی خود قابض شوند بادشاه که از مدتی بامید استمداد از صاحبان انگریز در اله اباد اقامت داشتند چون دید که کسی بمدد او نمی رسد لاچار در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک عیسوی بود الله اباد و کوره را بمنیر الدوله تفویض نموده و نواب نجف خان و حسام الدوله را همراه گرفته از اله آباد کوچ نموده متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردید چون بفرخ اباد رسید نواب احمد خان بنگش که دران ایام بسیار بیمار بود پیشکش فرستاده از نیامدن خود بحضور جهت غلبه بیماری عذر خواسته شد و در روز بعد انعرود بادشاه مسافر ملک بقا گردید تاریخ وفاتش سابق ازین نوشته شده

بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت بادشاه بعد از قیام بیست و دو روز از انجا کوچ نموده بعد طے
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چند روز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بربست
و باستمداد مرهته ها ناشش ماه جنگ و جدل در پیش داشت تا آنکه ضابطه خان هزیمت برهزیمت یافته رو بفرار
نهاد و پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهته شدند و قلعه پتهرگده که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بانصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شایق شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر خدا النبهر هند از سر نو	شادی نشاط و آب و تابی آمد	گویی که سحاب فیض در مزرعه خشک	از یمن دعای مستجابی آمد
یعنی که ز فضل حق بفتح و نصرت	دارای جهان فلک جنابی آمد	زینت ده تاج و تخت شاه عالم	با دولت و بخت کامیابی آمد
:	تاریخ ورود او ز هاتف جستم	گفتا که ز شرق آفتابی آمد	

۱۱۸۶

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیر الامرا
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذوالفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را ملکی وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست آمده بود ولیکن روز بروز کارش رو بتنزل داشت و
فتنه و فساد هر طرف در ملک برخاستن گرفت زیرا که انچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان و روهیله ها برآورده بود مرهته
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خود ها داشتند تا بحدیکه ضابطه خان با توکوجی هولکر وعده زر
بمیان آورده معرفت او طالب منصب امیر الامرائی و میر بخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جان فشانیها که ازو بظهور رسیده بود عهده میر بخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
باجابت نشد و توکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردیده و بادشاه نیز بر سر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسند نوکر داشته با مرهته ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و بجنگ پیوست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گوله توپ
کشته شد + فوت رستم + تاریخ وفات اوست و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده بعد هزیمت
مرزا مذکور مرهته ها بادشاه را برآن آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیر الامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهته ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و الهه اباد و کره که برای مصارف بادشاه از
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته ها نمود اما دست مرهته ها برآن ملک نرسید و ازان وقت باز بتصرف
نواب مذکور درآمد الحاصل بعد ازین معامله سرداران مرهته یعنی بیساجی پیشوا و مهاجی پلپل سیندهیه و توکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی برآمدند و نواب نجف خان را نیز سه هزار روپیه

۱۱۸۶

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی برین نگذشته بود که خبر از دکن
رسید که نارائن راو پیشوا را کشتند و رگهوناتهه راو مشهور براگهوبا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و نارائن راو
پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادهو راو پیشوا بریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و بسعی
رگهوناتهه راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهته
ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما درینجا توقف نمی توانیم کرد اگر شما شصت لکهه
روپیه بما دهند ملک میان دواب که از افاغنه گرفته ایم بشما بسپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه برای خرج
مایان وفا نخواهد کرد چهل لکهه از روهیله ها باید ستانید و اگر افاغنه بدادن زر مسطور اندیشه نمایند شما متعرض
حال ما نشوید بنوعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت چون نواب بر خرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده
استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود
بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما بنویسید بنده این مبلغ را بتدریج سرانجام نموده
بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نمود انها زر گرفته بملک خود که دکن باشد
روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بملازمت
نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت کردن
افتخار بلند ساخت سپس بدهلی آمده مجد الدوله را که مشیر بادشاه بود بیدخل محض نمود و حسام الدوله را
بادشاه محبوس ساخت بعد ازان بتسخیر ملکها که جات به تصرف خود ها داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بملک خود حافظ رحمت خان در ادای زریکه نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملک او را
از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اتاوه را از دست هری پندت نامی مرهته
که از طرف بیاجی پیشوا درانجا مانده بود بیرون آورد بعد ازان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت
هجری از اتاوه بطرف شاهجهان پور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هفتاد هزار بلکه زیاده ازین فوج
افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کتره کمال زی خان و فرید پور در میدان لاهی کتره تلاقی فریقین دست داد
دران وقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و هشت هجری که موافق بست و سوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو
پلتن انگریزی از فوج پیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از لشکر
شور جهلی داشت بذات خود بیرقی در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرد و بضرب گله
هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان بریچ همونوقت سرش از تن جدا ساخته بحضور نواب آورد
صدای کوس خرمی و شادی و ترانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و هزیمت بر سپاه روهیله افتاد عزیزی تاریخ این فتح برسم تعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۸

چو در لفظ ظفر تاریخ دیدند	پی باقی سر حافظ بریدند

۱۱۸۰ — ه

یعنی اگر عدد لفظ ظفر با عدد حرف حا که سر حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح برآید و تاریخ وفات او از عزیزی در زبان پشتو
که زبان روهیله تا باشد گفته تاریخ خانا دی رشا (۱۱۸۸) و این قطعه در تاریخ وفاتش از مولف است ۱۱۸۸

تاریخ

۱۱۸۸

حافظ رحمت که شمشیر بود در میدان جنگ | بر سر تیغ قضا آمد نشانه در عرق خون
چون جنگ الله سر و گردن جدا شد از تنش | بهر تاریخش حدیث الحمد و ابش راکنون
یعنی در حرف نخستین هم دو حرف آخرین | دور چون کردم ز تاریخش سال فوتش آمد برون

نواب شجاع الدوله

ابن نواب منصور علیخان صفدر جنگ است اصل نام او جلال الدین حیدر بود ولادتش در سنه هزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این بیت است **بیت** برآمد آفتاب از مطلع نور + بدولت خانه نواب منصور + اگرچه از مصرعه اول تاریخ برمی آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرعه تاریخ است مولف دو مصرعه دیگر بر آن افزوده باین طور گفت

تاریخ

۱۱۴۴

جوان فرخنده اختر شد نمایان | بدولت خانه نواب منصور
ملک برگفت تاریخ تولد | برآمد آفتاب از مطلع نور (۱۱۴۴)

و شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ کردن او در بکسر با انگریزان در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و هزیمت یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ کردن با استمداد مرهته و شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در زیر حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً ترقیم یافته و بعد از فتح یافتن بر حافظ رحمت خان و بندوبست ملک جدید که از دست روهیله ها برآورده بود از شدت درد خیارگی بیمار شده بفیض آباد مراجعت نمود و هر چند مرهم بر سر نهادند رو به التیام ننهاد و یکماه و سیزده روز در فیض آباد زیست و بتاریخ بست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بست و نهم ماه جنوری در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح آن در گلاب باری که پیشتر از این مدفن والد ماجدش بود مدفون گشت عزیزی تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته

تاریخ

چون شجاع صفدر منصور بر جلال | رفت سوی ملک جنت زین سرا بر گرفت
شد شجاعت بی سر و پا و سخاوت عزم تم | تاج خود را بر زمین کرده زاری فگند

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت برآید و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۱۸۸

چون شجاع الدوله شد از این جهان | عالمی از ماتمش مغموم گشت
بود سال فوت آن والا نژاد | رفته از ذیقعده بست و چهار روز
یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت | رفت زین عالم فانی گذشت

و از این مصرعه بعد از دور کردن یک عدد تاریخ برمی آید بیت رفت نواب شجاع الدوله +

جنگ کردن نواب نجف خان با جات وغیره

۱۱۸۷
۱۱۹۰

در ایامیکه نواب شجاع الدوله قلعه اتاوه را از دست هری پندت مرهته برآورده بتنبیه جنگ حافظ رحمت خان در آنکوه مصروف
بود نواب نجف خان قلعه اکبرآباد را که بتصرف راجه نول سنگه جاټ بود محاصره نموده و دادِ تهور داده مفتوح ساخت و
این واقعه در اخر سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت رو نموده و عزیزی تاریخ آن یافته مبارک فتح قلعه اکبرآباد و جنگ نواب
شجاع الدوله در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد ازان در سنه هزار و یکصد و نود
هجری میرزا نجف خان قلعه ډیگ را محاصره نموده میجنگید درین اثنا همی راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد برادر خورد او
راجه رنجیت سنگه که در لشکر نواب بود خبر وفات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل ډیگ شده بر مسند حکومت
نشست و چندی با نواب جنگ نمود آخر عاجز آمده شاید که در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته و خود گریخته بهرت پور
رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور استنباط یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان ناوک بود +
یعنی شکل گوله بصورت نقطه میشود و شکل بان بصورت هندسه نه و شکل سنان و ناوک بصورت دو الف میشود
پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت سنه ۱۱۹۰ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست
جاټ وغیره برآورده بود بتصرف خود داشت بنابران مجد الدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری بادشاه را بران
آورد تا فرمان بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون در نیولا کمپو انگریزی ملازم رکاب شده لهذا باید که نصف
که هر قدر ملک که بدست آورده ازان ملکها بالقدر تنخواه دو کمپوی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نماید غرض مجد الدوله
این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد نصف ملک او در تنخواه کمپو خواهد رفت و اگر حکم حضور بجا نخواهد آورد
چار پلټن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زنند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هستنگس صاحب بر حال او بود هیچ نشد
و نواب موصوف در همون سال از اکبرآباد و لشکر بشاه جهان آباد آمده مجد الدوله را حسب الحکم بادشاه که از دستش بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر شیر جنگ

در فیروزآباد که آن شهر سیزده کروه شرقی از اکبرآباد فاصله دارد روضه های خشتی و سنگین و عمارات و مساجد
که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد لیکن یک مسجد خورد سمت شرق
شهر بنظر آمده که حالا چوکیداران ڈاک در انجامی باشند و قریب آن تربتی هست که از کتابه آن چنان مستفاد می
گردد که آن مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر شیر جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه
سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور تعمیه مرقوم است

تاریخ

ای دریغا ز قضا و حی آمد
میرزا قاسم بیگ پاک نژاد
شد بشش الکند مگس رانی
ساخت تاریخ فوت آن مغفور

حیف صد حیف رفت فردوس برین
رفت در جنس اعرش علیین
هر دم از لطف خویش حور العین
فکر تاریخ که بود در پی این
لفظ مستقبل بهشت نصیب

... نهاد سبزه نشین
بهر او آن در ... وصال
ساخت آقا رحیم روضه او
... هاتف کشیده الف
... آقا بزرگ ساز قرین

بخت بر خاک رونق نسرین
فاتحه خوان همیشه روح امین
... خانه خدا تزئین
گفت از فرط غم بصوت حزین

۱۱۸۹

بحلق اویخته شدن شدکمار مهاجنی مالدار

نندکمار برهمنی بود متوطن شهر کلکته که بمزیدی ثروت و دولت کسی باو نمیرسید بعلت جعلسازی بحکم صاحبان کرانجهه
بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد
و پنج عیسوی او را بحلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف مالدار بحکم انگریز باینطور کشته شود قریب یک لکهه
از مردمان شهر کلکته بر گرد دار او جمع آمده ایستادند احتمال آنکه او را نخواهند آویخت هرگاه که او را بحلق کشیدند آن مردمان
از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند و هندوان بکنار دریا رفته دست خود ها شستند که مایان از خون
او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه و دیگر اندوخته های او در حساب آمد
و مهرهای بنام اعزهٔ مردم که ساخته و پرداخته نندکمار بود از صندوقچه های خانه او برآمد و صنعتهای فاسده اش شیوع
و ظهور یافت نقد و اموال او تعلیقه شده حوالهٔ پسرش راجه گورداس شد مولف این تاریخ که ترجمه ایست در حق او گفته

تاریخ

۱۱۸۹

مقام کرد چو بالای دار نندکمار | که بود مفتری جعلساز آن فرقه
سوال کردم و گفتم ز دل که سال شهیش | ز دار عذر برون آر کافری فرمود

لفظ کافری در آخر مصرعه اشاره بر حروف کاف و ری است که عدد آن دو صد و بست می شود اگر از عدد حروف دار عدد
منها کرده آید تاریخ بر آید و بر همین دستور شخصی معمای باسم کرپا دیال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما منسب
سه ان کاف سری که پاک شد از ما چو دلبرش + گویا بدل گذشت مسلمانی منش + یعنی چون حروف کاف و ری
پاک شد کرپا شد و حروف پا چون در دل گذشت دیال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض‌آبادی پسرش نواب آصف الدوله
بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادرزاده مصطفی خان میرسامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت
کل داده هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز
گردانید بعد از آن اقتدار مختار السلطنه بجای رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هرچه خواست میکرد و کسی را مجال
نبود که با او دم مخالفت زند لهذا بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد الیه نواب شجاع الدوله
مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر باطاعت او فرو نمی آورد و دیگر ناچاقیها باهم دیگر روی میداد تا آنکه
آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خودرائی او آزرده گشته در فکر برانداختن او می بود خواجه
سرا مذکور بر داعیه آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطناً با مرزا یمین الدوله
سعادت علیخان برادر آصف الدوله سازشی کرد که هرگاه کار مختار الدوله را اتمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر
وساده ایالت خواهم نشانید چون این منصوبه های تصمیم یافت خواجه سرا مذکور از سر نو بحیله و تزویر بنای آشتی با
مختار الدوله مستحکم ساخته ببهانه دعوت او را بخانه خود برد و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید
بعد از آن فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمد و شمشیر کشیده آداب مبارکباد بتقدیم رسانید و گفت که دشمن
ولی نعمت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند
چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید همانوقت با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

آصف الدوله بدر رفت و چند سال همراه نواب نجف خان ذوالفقار جنگ گذرانیده پس ازان در بنارس رفته تا وفات آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و نود هجری بوقوع آمده و تاریخش هست بتعمیه

تاریخ

مرتضی خان شهید اکبر شد / از جفای سپهر گردان شوم
سر قاتل گرفته هاتف گفت / بهر تاریخ سید مظلوم

شاه پیر محمد شاه سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه میر اشرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری درگذشت این تاریخ بتعمیه در وفاتش گفته اند

تاریخ

۱۱۹۳

قبای می الرسل پیر پناه آب / بهم ملحق چو حرفات محمد
سر دوشی بی سر اندیشه فرمود / مقدس سال او ذات محمد

شمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هندوار دشده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده و چون میان صاحبان انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید شمرو از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندی گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف آنکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و جقماق و توپ و اسباب حرب که همه مملوک قاسم علیخان با ختیار خود داشت بدرجسته بطرف اگره رفت و ملازم راجه جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و پیش از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد و نود و دو هجری بود از تعیب زوجه خود کشته شد تربتش که گنبدی خورد دارد در گورستان فرنگی متصل چن چن کتوره واقع اکبر اباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج می یابد بران مرقوم است

تاریخ

۱۷۷۸ع

فوت شمرو چه صاحبان سر کرده نیکو سرشت / سینه آفاق از دردش حسرت برسرشت
سال تاریخش ز سر الف مسیحا برکشید / باد صبح گفت از بوی گل باغ بهشت

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق استدعای رانای گوهد میجر پاپهم صاحب با دو هزار جوان کارآزموده برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مادهوجی سیندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کمرن صاحب و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانای گوهد نمود منشی الله یار بلگرامی حسب الایمای کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست / میجر پاپهم نموده فتح حصن گوالیار
در رفاقت صاحبان کمرن و دیگر بروس / سعی و محنت هر یکی کردند اندر کارزار

منبع جود و سخا اسکات حسب تاجبر	گفت تاریخ بگو در فتح این سنگین حصار	حسب ارشادش تاریخ صوری فکر کرد	هاتف از علم گفت ای سنده الملک
در هزار و یکصد و هشتاد و شش سال جلوسی	شد چنین فتح عظیم از دست نعالی تبار	گر تو پرسی سال هجری باز من ایم بیان	یک هزار و یکصد و تسعین بالا بیش چهار

مرزا جان جانان متخلص بمظهر

ولد مرزا جان متخلص جانی علوی النسب هندی مولد حنفی مذهب نقشبندی مشرب بود از مشاهیر سخنوران است در حسن بیان و انداز گفتگو نادره زمان خود بود اصلش اکبرآباد است و اقامت در دهلی اختیار کرده در قناعت و استقامت طبع و مهارت علم فقه شهرت و بحسن پرستی رغبت داشت در عشره اولی مائه ثانیه بعد الف ولادتش اتفاق افتاده نشو و نما ظاهری در بلده اکبرآباد یافته و تجردی و تفریدی اختیار کرده چون نام والد ماجدش مرزا جان بود از ینجا وجه تسمیه او توان دریافت میر غلام علی آزاد میگوید که نام او و تخلص او گویا فقایت ترجمان اسرار قیومی مولانا رومی است که بانصد سال پیش ازین در دفتر ششم مثنوی ارشاد فرموده و کرامتی نمایان و انمود بیت جان در اول مظهر درگاه شد ✤ جان جان خود مظهر الله شد ✤ لیکن نام او بهر آئینه مرزا جان جانان جاری شده این اسم هم معنی بلند دارد بسبب تعصب مذهب شیع تعزیه سید الشهدا می نمود بدین جهت از دست کنان در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری یا که نود و پنج که عمرش قریب بصد رسیده بود مقتول شد هو زنار تخشر اینچنین مانده

تاریخ

۱۱۹۴	جانجانان که جان جانان بود	در محرم شهید شد بجفا	سال تاریخ جستم از ناتف	گفت خسرش سید شهدا

ایضاً از مولوی فایق

	چو مرزا جان جانان مظهر حق	ز زخم اهل بدعت شد جگر شق	محرم بود کز دار المشقت	شهادت برد او راسوی جنت
۱۱۹۵	یکی ز اهل ارادت این گهر سفت	که فایق سال تاریخش توان گفت	ماند که فکر گفتم بی تامل	که سال رحلتش شد مظهر کل ۱۱۹۵

تاریخ دیگر

۱۱۹۵	هست حدیثی از پیغمبر	صلی الله علیه الاکبر	عاش حمیدا مات شهیدا	سال وفات مرزا مظهر

واین تاریخ از مولف این اوراق است بتعمیه

تاریخ

	سال فوتش بلی برآمد و گفت	پای جانان بگیر و گو مظهر ۱۱۹۵	

یعنی پای جانان حرف نون باشد و عدد آن پنجاه شد و عدد مظهر یکهزار و یکصد و چهل و پنج جمله عدد یکهزار و یکصد و نود و پنج شد اگر یکی از آن دور کرده شود تاریخ حاصل آید قبرش در شاهجهان آباد در صحن خانقاه شاه غلام علی واقع است

وفات مرزا نجف خان

مولدش اصفهان است او را خواهری بود از یک بطن چونکه مرزا از متوسلان پادشاه ایران بوده بدست نادر شاه افتاده مقید بود تا وقتیکه نواب عزت الدوله مرزا محسن برادر بزرگ نواب صفدر جنگ از طرف محمد شاه بادشاه به ایلچی گری نزد نادر شاه در ایران رفت و ایشان را مستخلص ساخت و خواهر مرزا نجف خان در حباله نکاح نواب عزت الدوله داخل گشته همراه شوهرش بشاهجهان آباد آمد و مرزا نجف خان هیزده ساله بود که همراه ایشان در هند

آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در اله اباد استقامت پذیرفت و چون نواب شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه جلال اباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد مرزا مذکور با چند رفقای خود گریخته پیش قاسم علیخان ناظم بنگاله رفت و چندی همراه او گذرانیده بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان بسعی منیر الدوله داخل ارکان بادشاهی یعنی در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که دران ایام تشریف باله اباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار و پیاده اوقات خود بسر می نمود و چندی بتحصیل کوره جهان اباد هم تعلق باو بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری همراه شاه عالم بادشاه بشاهجهان اباد رفت و چون در انجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب ذو الفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد ازان بعهده امیر الامرای رسیده سر عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که مطابق بست و دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی بود در سنه چهل و نه سالگی در شاهجهان اباد فوت کرد و متصل درگاه شاه مردان بزمینی که خریده بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات او گفته ع این قدمگاه شه مردان نجف اباد کرد + و این چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش است + این تربت نجف + و این تاریخ از مولف این اوراق است

1196

تاریخ

چون میرزا نجف خان شد از جهان بجنت
هاتف بگفت او شد واصل بحر رحمت

1196

شه نظر خان

عیسائی مذهب بود و در فن توپ ریزی استاد تربت او در اکبراباد اندرون گورستان فرنگیان متصل چمن جمن که تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است شاید که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع شده و این تاریخ در فارسی که ازان سال عیسوی استخراج می یابد بر تربت او مرقوم است

تاریخ بتعمیه

شه نظر خان انکه نامش شهره آفاق بود
صنعتش در توپ ریزی عز تقان فزود
چونکه او را با مسیحا بود حسن اعتقاد
هاتف غیب از سر حسرت پی تاریخ او
گفت پابوس جناب حضرت عیسا نمود
رفت از بهر سجود پیش جناب چرخ کبود

1784

اگرچه اسم عیسی از حرف یای تحتانی می نویسند اما بر قبرش از حرف الف نوشته است چنانکه در آخر مصرعه مسطور شده

سوانحه که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمده

چون مرزا نجف خان در سنه هزار و یکصد و نود و شش هجری فوت شد شاه عالم بادشاه عهده امیر الامرائی به افراسیاب خان که پسر خوانده مرزا نجف خان بود بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت و از سفارش او مجد الدوله از محبس رهائی یافت بعد چندی مرزا شفیع که او نیز پسر خوانده مرزا موصوف بود و بعد وفاتش دختر او را بحباله نکاح خود آورده بود افراسیاب خان را از دهلی بدر ساخت و منصب امیر الامرای بزور لیز

بادشاه گرفت بعد از یکسال و چند ماه مرزا شفیع در دنگ بیگ از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف خانیش نه افراسیاب و نه همدانیش

نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم نو ز فصل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت امیر الامرائی سر بلندی حاصل ساخت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهاندار شاه پسر بزرگ بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنکس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده بود آمد و بعد چندے همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب اصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ بیجدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه را بران آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهو راو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر بر آورد و آنچه که از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیموریه رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان اباد آمده بود لیکن چون استقامت خود در انجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندے بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه دران بلده فوت کرد

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخے که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ اینست

تاریخ

بگذشت فخر الدین چو مهمان سرای فانی | بر آستانه جا داد آن قطب جاودانی
سال وصال آن ماه از غیب چون بجستم | تاریخ گفت هاتف خورشید دو جهانی

11 99 — 1199

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مآت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری بزور زر و چاپلوسے عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهو راو پیشوا داده خود نایب او گشته جمله کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبراباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سه سال برین بگذشت و فتنه ها هر طرف بر پا گشت غلام قادر خان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

سال هزار و دو صد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان
تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرای بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست که مرهته‌ها
را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بغیر احمت غیری بکار ملک پردازد چنانچه بادشاه را بزین فهمانیده
بهر معنی راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بیقیاس برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست
که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت برباد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان
ازین سخن پیچ و تاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بست دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان
قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر
ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه
ساخته بر تخت نشانید و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید سکه
حامی دین نبی بیدار شاه سکه زد در هند از فضل اله بعد ازان آن نمک حرام جفا کیش انچه که مال و زر و زیور
و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد
درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی از ایشان از فاقه کشی
جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار آن ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور بیچ روهیله‌ها
را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان نیز آن نمک حرام تا یکماه
دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و انچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهته‌ها بتاریخ
دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او مرهته‌ها شاهجهان آباد آمده بادشاه را
بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دو صد و
پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در تحویل العمله سرکار کمپنی است جاری بود و بیت سکه اش این است
حامی دین محمد سایه فضل اله سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه بالجمله مرهته‌ها بادشاه را بر تخت نشانیده بتعقب غلام
قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسای خود دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پی خواری ما | داد بر باد سر و برگ جهانداری ما
آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم | برد در شام زوال آه سیه کاری ما
چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد | تا نه بینیم که کند غیر جهانداری ما
داد افغان بچه شوکت شاهی برباد | کیست جز ذات خدا که کند یاری ما
بود جان کاه زر و مال جهان همچون مرض | دفع از فضل الهی شده بیماری ما
کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم | هست مصروف که بخشند گنهگاری ما
کرده شش سال نظارت که مرا داد بباد | زودتر یافته پاداش ستمگاری ما
عهد و پیمان بمیان داد و نمودند دغا | مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

شیر دادم افعی بچه را پروردم — عاقبت گشت مجوز بگرفتاری ما
حق طفلان که بپاسی سال فراهم کردیم — کرده تاراج و نمودند سبکباری ما
قوم مغلیه و افغان همه بازی دادند — بسکه گشتند مجوز بگرفتاری ما
این گدازادهٔ همدان که بدوزخ برود — بانی جور و ستم شد بدل افگاری ما
کل محمد که ز مردان بشرارت کم نیست — چه قدر کرد وکالت پی آزاری ما
نامراد و سلیمان و بدل بیگ لعین — هر سه هستند کمر بسته گرفتاری ما
شاه تیمور که دارد سر نسبت با من — زود باشد که بیاید بمددگاری ما
مادهوجی سندهیه فرزند جگربند منست — هست مصروف تلافی ستمگاری ما
آصف الدوله و انگریز که دستور من آند — چه عجب گر بنمایند مددگاری ما
راجه و راو زمیندار امیر و چه فقیر — حیف باشد که نسازند بغمخواری ما
نازنینان پری چهره که همدم بودند — نیست جز محل مبارک به پرستاری ما
گرچه ما از فلک امروز حوادث دیدیم — باز فردا دهد ایزد بسرداری ما

و این تاریخ در باب معدوم البصر شدن بادشاه از مولف این اوراق است بطور تعمیه ::

تاریخ

۱۱۵۲

هاتفی گفت با سر ناله — کور کردند شاه عالم را

مختصر اینکه مرهٹه ها تعاقب غلام قادر خان نموده اورا در ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و سه هجری دستگیر ساخته بسزای که لایق آن بود رسانیدند یعنی اول هر دو چشمش برآورده و گوش و بینی و دست و پای او بریده بشاهجهان اباد فرستادند اما در اثنای راه بمرد و این تاریخ نیز در باب کشته شدن غلام قادر خان و کور نمودن او بادشاه را از مولف است برسم تعمیه

تاریخ

۱۰۰۲

کور چون کرد شاه را قادر — این ندا از سما رسید یکبار — سر و پای غلام قادر را — ببر و بر فگن سر بازار

اگرچه بعد ازین حادثه بادشاه تا چند سال در شاهجهان اباد بر تخت شاهی نشست اما صرف نامی بود زیرا که از زمان محمد شاه بسبب ضعف سلطنت و بی اتفاقی امرا صوبه داران اطراف دست خود ها کشیده مالک ملک ها شدند و مرهٹه ها دہلی و اگره را بتصرف خود داشتند و از خاندان تیموریه بجز نامی نگذاشتند

تاریخ مسجد بھور

میر زین العابدین خان که شمه از احوال او بعد ازین ترقیم خواهد یافت بنای امام باڑه و مسجدی که در بھور لب دریا واقع است نهاده بود در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری باختتام رسیده مولوی فایق تاریخ آن امام باره یافته ع آستان شهید ابن شهید و در تاریخ مسجد این قطعه گفته

۱۲۰۲

تاریخ

ان سید زمانه که نام شریف او	شد زین عابدین ورسیده بکامیاب خالق دوگانه کرد بمحراب او ادا	تعمیر کرد بر لب دریا چو در بهلور تاریخ گفت خضر که قد قامت الصلوٰة	گردون شکوه مسجد عالی بی نجات	۱۲۰۳

تاریخ امام باره نواب آصف الدوله

نواب اصف الدوله امام باره رفیع در لکهنو تعمیر نموده گویند که مثل ان در جای دیگر کم است بنای ان امام باره در سنه هزار و دوصد و پنج هجری نهاده بودند که دران ایام بسبب قحط سالی غله فی روپیه هشت اثار یافتند و نواب موصوف بعد از وفات در همین امام باره مدفون گردیده و شاعران تاریخ ان عمارت رفیع بسیار گفته اند چندی از انجمله ترقیم مے یابد

تاریخ

وزیر هند سلیمان جناب آصف جاه	هزار جنگ بدو جهان کلاه کبار بگوش اهل جهان گفت عقل تاریخش	زرفیق گشت چو توفیق حق بنا کرد رواق عرش جناب ائمه اطهار	امام باره گردون بسال هشت اثار	۱۲۰۵

ایضا

اصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کاشفی سر خفی هم واقف راز جلی عاقبت از دیده هر یک چو دل تاریخ گفت	کرد چون ماتم سرای سید الشهدا بنا قصر شاه کربلا آل نبی ابن علی	شد برای سال تاریخش مراقب هر دلی	۱۲۰۵

ایضا

اصف روزگار جم حشمت	افتاب سپهر عز و علا هاتف غیب گفت تاریخش	چون بتوفیق ایزد متعال بزمگاه شهید راه خدا	ساخت قصر امام باره بنا	۱۲۰۵

ایضا

وزیر اعظم هندوستان چو کرد بنا	امام باره که زوی نجات معقود است	همه ملایک گفتند سال تاریخش	مقام آل پیمبر مقام محمود است	۱۲۰۵

تاریخ مسجد جعفر گنج

این مسجد بنا نموده میر زین العابدین است که در سنه یکهزار و دو صد و هفت تعمیر پذیرفته و مولوی فایق این تاریخ که صوری و هم معنوی است گفته

تاریخ

امیر وقت زین العابدین خان	رفیق گشت چون توفیق یزدان برای فایق بماندم بر زبان رفت	بجعفر گنج یکی مسجد بنا کرد بنا اش یکهزار و دو صد و هفت	بی تاریخ تعمیرش ندا کرد	۱۲۰۷

از مصرعه آخر هم از روی حساب ابجد تاریخ بنای مذکور بر مے آید

میر زین العابدین خان

پسر میر شجاع الدین ابن میر شاه قلی خان ولد میر محمد تقی است و میر محمد تقی وزیر شاهزاده محمد اکبر ابن عالمگیر بادشاه بود و شاهزاده مذکور از پدر بغاوت ورزیده با یران رفته بود و در انجا فوت کرده چون مختار الدوله نایب نواب آصف الدوله در سنه هزار و یکصد و نود هجری در ماه صفر کشته شد و نوبت نیابت بسرفراز الدوله حسن رضا خان رسید از بسکه خان موصوف در امور معتدبات مالی و ملکی نارسا بلکه ناآشنا محض بود شخصی دیگر به نیابت او

مقرر کردن ضرور شد چنانچه این امور عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قرار یافت در عهد نیابت و حکومت او جمیع ملک میان دو آب بجمع یک کرور و چند لکه روپیه بر کن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته بود و او در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دو آب چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و هفت هجری بوقوع آمد زوجه عفیفه او که مصری بیگم نام داشت عرضی برکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکه روپیه نقد هیش این کنیز است و شوهر من اینهمه را از دولت خداوند بهم رسانیده هرچه ارشاد شود بموجب آن بعمل آرد الماس عرضی ما خوانده پاره کرد و بر سر غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لئیم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهر او را از و بستانم ما را چه کار است بر پسران خود جز التقسیم نکند چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور تونگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان و نواب باقر علیخان شدند و ریاستی در بهور و فتحپور بهم رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۹۲ — ۱۲۰۷

چون وفات میر زین العابدین / سال تاریخش نوشتن خواستم
خلق را افزود صد رنج و قلق / از سواد خامهٔ غم بر ورق
ماه شعبان بود و هم یوم الخمیس / گفت فایق با دو حرف حزن دل
کز غمش گردید چاک سینهٔ شوق / گشت زین العابدین واصل بحق

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تاریخ فوت بر آید

تاریخ مسجد

۱۲۰۸

چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدی بنا ساخت تاریخش یافته شد

تاریخ

۱۲۰۸

کرد مسجد بنا چو حیدر شاه / رکن دین اختر مسلمانی
هاتف غیب سال تاریخش / گفت بیت المقدس ثانی

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق در سلک ملازمان مهاراجه مادهوجی سیندهیه و دولت راو سیندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد و نه هجری فوت کرد تربتش اندرون احاطهٔ درگاه شاه علاء الدین که در اکبرآباد در موضع تائی کی منڈی واقع است از سنگ مرمر ساخته اند و بران این تاریخ منقوش است

تاریخ

۱۲۰۸

ذکا خان عالم قانون حکمت / که دادی عقل کل بر دست او بوس
شب آدینه و بستم ز شوال / بعزم کوچ زد رین کوچگه کوس
خرد گفت از سر افسوس تاریخ / شد از دنیا مسیح وقت افسوس

مسجد فتح پور

زوجه میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علی خان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور که مابین شهر الهٰ آباد و کانپور واقع است مسجدی بتعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت سرشت / مریم ثانی بخاتون قیامت منتسب
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور / از برای گفتن تاریخ گشتم مضطرب

گفت هنگام سحر هاتف که فالی زد خرد — مسجد والا بنا گردید مسجد و قبر اب ۱۲۱۲

بدوفات نواب اصف الدوله

ابن نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و پنجم ماه ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بر مسند امارت و وزارت در فیض آباد نشسته و بعد ازان لکهنو را دار الامارت خود ساخته و پس از حکومت بست و سه سال و چند ماه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بست و یکم ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد و در آمام باڑه که در لکهنو خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند از انجمله چندی درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم — شام استشمام حسرت می نماید در نسیم
آصف کین نه صدف را یک در شهوار بود — آن در شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم
لکهنو بی آصف است و آسمان بی افتاب — شهر یونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم
دار آصف عشرتی در صحن آصف باغ خلد — انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم ۱۲۱۲
نقشبند کاف و نون بر تربت آصف نوشت — تا بها روح و ریحان و جنات النعیم

ایضاً

کرد رحلت چو آصف الدوله — مبتلا شد جهان بماتم و شین
هاتفی گفت سال تاریخش — شد مزارش بزیر پای حسین ۱۲۱۲

ایضاً

بخلد برین آصف الدوله رفت — مکان یافت در سایهٔ بوتراب
فلک سال تاریخ نواب گفت — بزیر زمین حیف شد افتاب ۱۲۱۲

ایضاً

ای افتاب زود بزیر زمین شدی — در ملک غیب دارای تاج و نگین شدی
ای نوجهانیان لغداب قیامت اند — فکر جهان نکردی بخلد برین شدی ۱۲۱۲

ایضاً تعمیه

از وفاتش بی سر و پا گشته اند — نظم و نسق و هیبت و همت کرم

یعنی اگر حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرعه است دور کرده شود از باقی حروف تاریخ بر آید و این مصرعه نیز در تاریخ وفات اوست
ع اصف الدوله بفردوس برین منزل کرد ✤ و این تاریخ را شاه محمد اجمل الهٰ ابادی در وفات او گفته

تاریخ

وزیر اعظم و دستور افخم — گرامی گوهری از ولد آدم
سلیمان حشمت آصف شکوهی — فریدون صولت و در حلم کوهی
کسی از فتنه جستی گر پناهی — بدربدی کشورش آرام گاهی
نیاز انش بحضرت کربلا رفت — نه پنهان پاره پاره بر ملا رفت
غلام همت او حاتم طائی — بود از بندگانش معن بن زائی
ابا عن جد امیر ابن الامیری — ابا عن جد وزیر ابن الوزیری
جناب آصف الدوله که در جود — نظیر او بعالم کم کسی بود
هزاران مردم از اقصای عالم — هزاران با فلند از وی درا هم
بمشهد بهرجی آورد آن یگانه — که باشند یادگارش در زمانه
سراپا مظهر جود و سخاوت — ز نوشروان فزون تر در عدالت

	چو خور روی زمین تابنده میداشت	جهان از بخشش او زنده میداشت
	درین ایام بودی خان خانان	ازو میخواستی انعام و احسان
	دریغا آن سپهر جود و حشمت	بملک جاودانی کرد رحلت
	دریغا آن امیر پاک طینت	که ناید کس نظیرش در بصیرت
	بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان بنمود ناگاه
	مرا استقرار این غم چون رساندند	شنید همچو ماتم چون رساندند
	درانحالت بخود هرگز نماندم	بچرخ هفتمین ناله رساندم
	بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه	ز وقت شام تا وقت سحرگاه
	ازانجمله شمردم چون دو صد آه (۱۲۰۰)	فزودم بر ان ده آه جانکاه (۱۲)
۱۲۱۲	دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم آصف بگفتم با سر آه (۱۲۱۱)
۱۲۱۲	بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخشش تمام و جود بی سر (۱۲۱۲)

اگرچه خانخانان کان همم بود	امیر عالی من هم نه کم بود
دریغا رفت آن میر جوان بخت	دریغا بست ازین دار الفنا رخت
ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
به تنگ آمد ز لبس این دار فانی	بنموده بند و بست جاودانی
ربیع الاول بست ششم بود	که رحلت آن سپهر جود بنمود
چه گویم آنچه شد حال دل من	چه گویم آنچه شد غم حاصل من
بغیر ناله و آه و فغان هیچ	بنوده با من سر ناتوان هیچ
هزاران آه میکردم در ان شب	دهانم بود از آهم لبالب
شمار این دو صد آه و ده آهم	بود بر سال ترحیلش گواهم (۱۲۱۲)
دگر تاریخ گفتا جان برفت	سلیمانی نمانده آصفی رفت
خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۱۲	آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کرد رحلت گشت حال اهل عالم بس تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذو الکرام	گفت ط تف عمده ماتم عمده ماتم آه (۱۲۱۲)

ایضاً از مولف

۱۲۱۲	شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله قریب	بست هشت ربیع الاول بود	کز جهان رفت و شد بهشت نصیب
		بر عزیزان چو بود بخشنده	سال فوتش بجوز لفظ غریب	

بزبان هندی

۱۲۱۲	ایک سهس اٹھ سی چوہن سنبت کا برمان (۱۸۵۴)	بارہ سی بارہ سنہ ہجری جانت سکل جہان (۱۲۱۲)	کوار ماس پر لو اسدی جمعہ رات مدھیان	اٹھائیس ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند ازانجمله چندی بودند که انهارا نواب مذکور در حالت حاملگی در محلسرای خود جا داده بود و چون فرزندی ازایشان پیدا می شد شادیها می کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت ازان جمله ۱۲ دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگ ترین از همه فرزندان وزیر علی خان بود که کدخدائی او نواب موصوف قریب ۲۴ لکهه روپیه خرج نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته ورا نامیکه نواب آصف الدوله فوت کرده مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشوری آب و هوا مشهور هست چنانچه شخصی در صفت ان شهر بیتی چند گفته و در ضمن آن این بیت آورده **بیت** آب شور و زمین سراسر شور * شور فرمانروای کلکته * بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور هست که او فراشی پسری بود بنابران مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضای بهو بیگم صاحبه مادر نواب آصف الدوله

کاغذے درباب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت واز هریک سرداران که دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان وتحسین علی خان خواجه سرایان وتفضل حسین خان کشمیرے وحسن رضا خان نایب آصف الدوله مرحوم وراجه ٹکیت رای واشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مهر کنانید بعد ازان وزیر علی خان را که ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیده مقید ساخت وبعد از چند روز اورا بطرف بنارس روانه نمود ونواب سعادت علی خان را که برادر حقیقی نواب مرحوم بود بتاریخ بست ویکم ماه جنوری سنه یکهزار وهفتصد ونود وهشت عیسوے که مطابق سیوم ماه شعبان سنه یکهزار ودوصد ودوازده هجری بود بر مسند امارت نشانید گویند که بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر وکبیر بسیار گریه وزاریے کردند وبعضے شعرا تاریخ ها درباب عزلت او باین عنوان گفته اند

تاریخ

از سر نام هفت کور نمک
بازه تحسین که باد نفرینش
الخرد دشمن جسیم ولحیم
راجه هم داخل لئیمان شد

سال تاریخ شد عیان بی شک
از سماوات وهم زجن وملک
جهل بسیار ودانش اندک
کرد باین نمک زخاطر حک
مهر کردند بهر عزل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنه پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنکه نادان
دادن دختر ودغا کردن
خود سیه شدند زیر فلک

سر گرده همه حرام نمک
که شیاطین بدرش ودر فلک
دست بردار شد ازان گودک
شرف خود شناخت ان احمق

الماس علیخان
تحسین علیخان ۴۰۰ ت
تفضل حسین خان ۴۰۱ ت
حسن رضاخان ۸ ح
بهو بیگم مادر آصف الدوله ۲ ب
ٹکیت رائے ۴۰۰ ت
اشرف علیخان ۱ ا
۱۲۱۲

ایضا

آول برباید پشیمان
بیگم خورد وبزرگ هردو
پیدا شده این یزید ثانی

دوم برانکه گشت دیوان
دیگر مردک شرف علیخان
یعنی مرزا حسن رضاخان
تاریخ اسیریش برآمد

سیوم الماس بود خناس
تحسین که بر و هزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
لعنت همه بر نمک حرامان
۱۲۱۲

لعنت بروی زحد فراوان
از وحش وطیور وجن وانسان
از مکر وفریب وکید شیطان
۱۲۱۲

ایضا در هندی

بی بی بیگم حسن رضاخان اور الماس زمانه
بیجا کیا وزیر علی کو جو ده سے مردانه

ٹکیت وتحسین اور تفضل اشرف سسر دیوانه
سری حرف ان ساتارو هن هی تاریخ شهانه
۱۲۱۲

ایضا

سات حرفون نے کیا خانه خراب تین تی اور دو الف یک حی بی

تین تی یعنی تفضل حسین خان کشمیرے وتحسین علیخان خواجه سرا وٹکیت رائے راجه دو الف یعنی الماس علیخان خواجه سرا واشرف علی خان خسر وزیر علی ویک حی یعنی حسن رضاخان نایب ویک بے یعنی بهو بیگم مادر آصف الدوله ✤ ✤

فتح کردن بونا پارته بادشاه فرانس ولایت مصر را

دراوایل بونا پارته مردے بی نام ونشان بود چون سپاه ورعایاے ولایت فرانس از بادشاه خود

باغی شدہ آن بیگناہ را بتاریخ بست یکم جنوری سنہ یکہزار و ہفتصد و نود و سہ عیسوی کہ مطابق
ماہ جمادی الثانی سال ہزار و دو صد و ہفت ہجری بود بردار کشیدند و ملکہ را نیز بعد از چند
ماہ بہمون طور کشتند بونا پارتہ را کہ مردی ہوشیار و شجاع بود بسرداری قبول نمودند اول اورا بہ تسخیر
ولایت مصر فرستادند چنانچہ بونا پارتہ با فوج عظیم از ولایت فرانس براہ دریا کوچ نمودہ
بولایت مصر رفت و در انجا در ماہ محرم رسیدہ بعد محاربہ و مجادلہ بتاریخ بست یکم ماہ جولائی سنہ
یکہزار و ہفت صد و نود و ہشت عیسوی کہ مطابق روز شنبہ ہفتم ماہ صفر سنہ ہزار و دو صد و
سیزدہ از ہجرت بود اسکندریہ را گرفت و تمامی ملک مصر را بدست آوردہ تا چندگاہ ان ولایت
را بالقبضہ خود داشت و بسیاری از ملک ہای دیگر را نیز فتح نمودہ بود اما از انجا کہ با بادشاہ انگلستان
نیز خصومتی داشت و ارادہ مصمم نمودہ کہ بعد فتح مصر بطرف ہندوستان رفتہ و با ٹیپو سلطان آمیختہ
ہندوستان را نیز بگیرد چنانچہ شاہ انگلستان فوج عظیم در پی آو فرستاد و او را شکستی فاحش داد
بعد شکست بونا پارتہ بہر نوعیکہ توانست خود را بولایت فرانس رسانید و چون بعد ازین نیز کارہای
مردانہ از دست او برآمدہ بود سرداران ان ولایت متفق شدہ او را بر خود بادشاہ ساختند در جباری
و قہاری بادشاہی مثل او بر نخاستہ ارادہ ان داشت کہ تمام روی زمین را تسخیر نماید اما دستش
بہر او نرسید سپکی از شعرای ولایت مصر در ایامیکہ بونا پارتہ اسکندریہ را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی بنظم نمودہ

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

للہ عصر اضحی فلک السعادت فیہ دار
و جمال کوکب دولت الجیش الفرنسوی الہا نار
یا حسنہا من دولت بالافتخار لہا اشتہار

۲

مقدامہا ذو سطوت تنہد الملوک لہ الوقار
الشہم بونا پارتہ اسد الوغا ذو الاقتدار
من فاق قدرا و ارتقی اوج العلی و سما الفخار

۳

مولی شدید البطش من عدہ حیل بہ الدمار
ملک تولی ربتا خضعت لہا القوم الکبار
مولی عمیم نوالہ بحر تنزہ عن قرار

۴

ندب توحد بالورب بشهامت ذات اعتبار
قهر الممالک جمت و ستفضے المراد بما اشار
واتے بجیش وافر ومراکب طوته البحار

۵

وتملک الاسکندریہ بسرعته دون اعتبار
بمحرم شهر بہ حسن اقتتاح وانتشار
وملا الاراضے عسکراحول الکنانته واستدار

۶

من کل صدات وستی یوم القتال له اضطبار
صف الصفوف بحکمت وفنون حرب واختبار
وسطا بشده عزمه وعلے الجیوش العزغار

۷

واثار نار الحرب سفے یوم تشب به الصغار
ولوی العنان لعلیهم وسقاهم کاس المرار
وارعهم یوم شدید الحرب فیه العقل حار

۸

یوم لیقال بحقه لله درک من نهار
وتبددت تلک الجماهیر العدیدت سفے القفار
ورو المینت فوقهم قدامطرة جمرات نار

۹

والبطش منهم وسفے الفتے طلب الهزمیت والفرار
والکرب حل بهم وحاق الویل سفے تلک الدیار
وعز لو ناپارته والغزولت بانکسار

۱۰

والشتت امراوها وعذت بذل واحتقار
وفتوح مصرکان سفے صفر وامر الله سار
وبیوم سبت فیه قد ارخت تم الانتصار

ٹیپو سلطان والی میسور وسرنگا پٹن

پسر حیدر علی خان ابن فتح نایک است وحیدر علی خان در اوایل مرد سپاہی پیشہ بود در

ملازمت یکی از راجہ ہاے ولایت میسور کہ برکنارہ دریاے شور است نوکر بود در آخر راجہ را در سنہ یک ہزار و یکصد و ہفتاد و سہ ہجرے مقید ساختہ خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان آن نواحے جنگ داشت و در مہر خود این بیت منقوش ساختہ بود سکہ

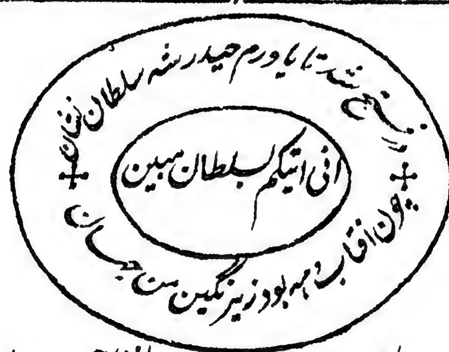
بمہر تسخیر جہان شد فتح حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بتاریخ ہفتم ماہ دسمبر سنہ یک ہزار و ہفت صد و ہشتاد و دو عیسوے کہ مطابق غرہ محرم سنہ یک ہزار و یکصد و نود و ہفت ہجرے بود فوت کردہ در سرنگہ پٹن قریب باغے کہ موسوم بہ لعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتے چند کہ بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد مے گردد کہ از الفاظ + حیدر علی خان بہادر + (۱۱۹۵) تاریخ فوت او استخراج مے یابد و این دو سال کم می شود بالجملہ بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب بہ ٹیپو سلطان ساخت و خطبہ و سکہ بنام خود نمود او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربہ عظیم داشت شنیدہ شد کہ بیت سکہ اش این بود ۱۱۹۵

سکہ

سکہ زد در جہان تا آسمانی	شاہ ٹیپو سکندری ثانی

و شکل مہر ٹیپو سلطان این است :



در بیت مہر مذکور لفظ فتح اشارہ بطرف جد اوست و لفظ حیدر اشارہ بطرف پدر او و لفظ سلطان اشارہ بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را کہ در وسط مہر است و ہفت صد و ہشتاد و شش می شود با عدد حروف تا و یا کہ در بیت مہر است و چہار صد و دہ می شود جملہ یکجا نمایند سال جلوس او برآید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و ہشتم ماہ ذی القعدہ سنہ یک ہزار و دو صد و سیزدہ ہجرے کہ مطابق چہارم ماہ مئے سنہ یک ہزار و ہفت صد و نود و نہ عیسوے بود در جنگے کہ انگریزان با او داشت کشتہ شد و از آن وقت سرنگہ پٹن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و ولایت میسور بیکی از وارثان راجہ مذکور کہ سہ سالہ عمر بود و کشنا راج نام داشت حوالہ کردہ شد و روضہ ٹیپو سلطان متصل روضہ پدر او در سرنگہ پٹن است تاریخ شہادت او

تاریخ

شاہ ٹیپو چو کرد عزم جہاد	حق باو منصب شہادت داد	۱۲۱۳
سال تاریخ او شہید بگفت	حامی دین شہ زمانہ برفت	۱۲ ۱۳

حکیم نفا خان

برادر حکیم نوکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دو صد و پانزده هجری در اکبر آباد درگذشت و نزد تربت برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است تربتش از سنگ مرمر است و این تاریخ بران کنده

تاریخ

١٢١٥

چون بفردوس برین رفت از جهان	بوعلی ثانی نفا خان محترم	کلک مشکین بسال و ماه و روز فقل	شهر شوال و دو شنبه زد رقم

تفضل حسین خان کشمیری

اورا خان علامه نیز میگویند از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکی در هیئت حکمای فرنگ است و دو نسخه دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف چندی پیش از وفات نواب آصف الدوله به نیابت او سربلندی حاصل ساخته و بعد ازان در عهد نواب سعادت علی خان بکلکته رفته هنگام معاودت مابین کلکته و مرشد آباد بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل الله آبادی تاریخ وفاتش این قصیده نظم فرمود +

قصیده تاریخ

در هزار و دوصد و پانزدهم — شده چون فضل قادر قدوس
آن تفضل حسین خان یعنی — زده بر کشور امارت کوس
آنچنان سید و بسیط گرد ملک — که بملکش نماند یک سالوس
گشت از شرق چون سحاب غرب — ماهی شد طالع جهان معکوس
دوصد و یکهزار و پانزدهم — مه شوال و ساعتی منحوس
که بناگاه آن عدیم المثل — سوی ملک آخرت زد کوس
مثل او گردش زمانه ندید — صاحب ننگ و صاحب ناموس
در متانت دگر فطانت و فهم — از فلاطون و سیقوریدوس
رای مشائیان و اشراقین — پیش ار الیس چه راز نامحسوس
بیعلی زمانه خود بود — علم او پیش علم او چه دروس
یار چل سالهٔ من غمگین — های افسوس صد هزار افسوس
چه بگویم چه سیر ده هیهات — من بر خستهٔ دل ممسوس
خان من چون بلحد مقام نمود — روز روشن سرا چو آبنوس
آنکه بر قاقم و سمور نشست — دارد از خاک گور بهی ملبوس

خان عالی مقام والا جاه — اشرف و افضل فوات و نفوس
نائب آصف زمان گردید — رفت نامش ز هند تا حد روس
بعد چندی بملک مشرق رفت — خورشید دولت سرای او زد بوس
آفتاب شرف غروب نمود — تیره تر گشت این جهان عبوس
بود تاریخ ماه پانزدهم — طالع روزگار شد منکوس
یک جهان رفت بهر استقبال — عالمی را امید بشد مایوس
سر بشاگردیش فرو بردی — یکه تاز استاد بطلیموس
بر زبان بود یاد او هردم — چه صراح و صحاح و چه قاموس
داشت او در خزانه علم چنان — که نه دیده بخواب کیکاوس
صاحب دین و صاحب اسلام — بیشک و ریب چون محقق طوس
غنچه های امید دل نشگفت — خاطرم بود در هوس محبوس
نه شبم شب نه روز من روز است — بغم عمده گشته ام محروس
نیک و بد را نمیگذارد حیف — آه از گردش سپهر شموس
گر بپرسند سال تاریخش — با سر حیف و حکم بگو افسوس

١٢١٥

مدرسه کلکته

چون در زمان مارکویس ولزلی صاحب گورنر جنرل در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی موافق یک هزار و دو صد و پانزده هجری مدرسه عالی در شهر کلکته بنا یافت تاریخ آن یافتند + + +

تاریخ

اشجع و اعدل بحق لارڈ بهادر که هست	فخر امیران ملک حامی خلق خدا	نظم کند خامه ام هم ثنائش چنان	زانکه بود اسم او جامع القابها
او ست معلی جناب رافع خیر شکوه	ناظم و نواب عهد صاحب تاج و لوا	عقل کل از عقل او بهره وافی برد	نکته از عقل او نقل کند جا بجا
تازه یکی مدرسه کرد بکلکته طرح	خطهٔ یونان نمود بندر کلکته را	از دانش آئین نهاد کسب علوم و فنون	عالم هر علم و فن خواسته از هر کجا
شکر خدا را که شد فیض امیر کبیر	بهر معاش و معاد بهر همه رهنما	گفت سروش بمن خوشتر ازین مدرسه	سینه بدرین گفته دیر بود شد این بنا
مصرع تاریخ آن بی کم و بی کاستی	آخر این قطعه کن تا شنوی مرحبا	عام مسیحی شمار صوری و هم معنوی	هشتصد و یکهزار شد ز شمارش بجا

۱۸۰۰

این تاریخ صوری و هم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعه آخر از روی حساب ابجد بگیرند نیز همان تاریخ بر آید ❖

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدوله سعادت علیخان بکمپنی انگریز

در عمادت السعادت مرقوم ست که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری نواب گورنر جنرل مارکویس ولزلی صاحب بهادر از کلکته به کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکهنو رفته از ملاقات همدیگر مسرور شدند چون دران ایام مصارف بادشاه انگلستان از سبب نگاهداشتن فوج دیگر برای دفع سپاه بونا پارستی پادشاه فرانس مشتبر از بیشتر بود چنانچه گورنر جنرل بهادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم کرور روپیه درخواست نمود نواب صاحب بعد تامل ملک میان دوآب و روهیله‌ها را که مجمع یک و نیم کرور روپیه سکه شد تفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نموده بلندن ارسال دارد اما تحقیق اینست که دران سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مستر هنری ولزلی صاحب را بطرف لکهنو فرستاده بود که فیما بین نواب صاحب و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عهد و پیمان ترقیم یابد چنانچه نواب صاحب بمبادله اقساط قدیم و حال که بر ذمهٔ نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دوآب را مثل کوڑا و اٹاوه و فرخ آباد و گورکهپور و صوبه اله آباد وغیره که جمع آن یک کرور و سی و پنج لکهه روپیه بود تفویض اهالی کمپنی نمودند و این عهد تازه بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دو صد و شانزده هجری موافق دهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی در بلدهٔ لکهنو تحریر یافته شخصی تاریخ این معامله را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ برآورده ❖

تاریخ

۱۲۱۶

خود بخود این دور دوزنگی گرفت	ملک ز نواب فرنگی گرفت

ذکر روضهٔ حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو مرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانه او علمی بود که آنرا العلم حضرت عباس شهرت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل بر دیوارهای خام سقف خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دو صد و هفده هجری باشاره نواب سعادت علیخان عمارتی عالی در انجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای پخته و صحن وسیع را احاطه نمودند دروازه دارد که سر بآسمان کشیده تاریخهای متعدد برای گنبد مذکور گفته اند از ان جمله این مصرعه از مرزا قتیل است

۱۲۱۷

این گنبد جدید بنای سعادت است ❖

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال او را کشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود و اول او است که حیدرآباد را دار الامارة خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق ششم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود رحلت نموده بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشسته مولف در تاریخ وفاتش گفته +

تاریخ از مؤلف تتمیه

ابن نواب نظام الملک آصف جاه	آن امیر کبیر نظام علی شاه ذی جاه سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	یکهزار و دو صد و هیجده بود از هجرت با سر گریه چنین گفت که افسوس نظام	که برون شد ز جهان بجنان کرد مقام

۱۲۱۸

ایضاً

پای الم را بگیر و باز سر سوز را	سال وفاتش بگو وای نظام علی

کرنیل جان ولیم هیسنگ صاحب

او هولندیزی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده بعد از آن در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهو راو سندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری مادهو راو فوت کرد در سلک ملازمان برادرزاده او دولت راو سندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهده کرنیلی مامور شده حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بدو حواله شد تا آنکه بتاریخ بست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غرهٔ ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل چمن چمن کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضه عالی از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر دروازه روضه مذکور ثبت است که از الفاظ بست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد +

تاریخ

کرنیل جان ولیم هیسنگ چون ز دنیا گفتا بملهم غیب یک قطعه گو ز تاریخ	رحلت نمود و بنهاد صد داغ از جدائی تا روز و سال و مه را یکجا بهم نمائی	دولتش چو دید هولند بیند لیکن آن نهایت چون روز و سال و مه را از سال عیسوی	در هند نامور شد از فضل کبریائی ملهم بگفت تاریخ بست و یکم جولائی

۱۸۰۳

جنرل چارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآبادی بعده کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده چون بتاریخ غره ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

و نواب مذکور از سر نو عهد صلح و آشتی بسته گردید پیرون صاحب مع سرداران فرانسیس که همراه او بودند از نوکری برطرف شده در ملازمت مهاراجه دولت راو سیندهیه نوکر گردید و چونکه دی باین صاحب فرانسیس که از طرف مهاراجه مذکور بحکومت ضلع کویل و علیگده و میان دوآب داشت تشریف بولایت خود برد و پیرون صاحب خطاب جنرلی یافته قائم مقام او گردید و چون در سنه یکهزار و دو صد و هجده هجری پیرون صاحب ایکاو بهاو مرهته را که از چند اوقات قلعه آگره را بدست آورده حکومت خود داشتند از قلعه بدر ساخت شخصی این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

خدا ایکاو بهاو را ابتر دلن کرد	رحصن استوار اکبرآباد	بجای هر دو کس نشست پیرو	معظم داد تا رخیش تر اباد

اگر اعداد حروف ایکاو بهاو که چهل و هفت میشود از اعداد مصرعه ثانی دور کرده عدد پیرو را بیفزایند تاریخ بر آید

ذکر در فتح قلعه اکبرآباد وغیره از جنرل لیک صاحب

در آخر سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج انگریزی قلعه علیگده را محاصره نمود و جنرل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت بتاریخ بیست و نهم اگست سنه مذکور در کویل شکست خورد و بتاریخ چهارم ستمبر لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس شده از خدمت دولت راو سیندهیه استعفا داده طرف لکهنؤ شتافت بعد از آن جنرل لیک صاحب قلعه اکبرآباد را که در آن وقت پسران کرنیل هیسنگ صاحب مذکور بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن قلعه را نیز بتاریخ هفدهم ماه اکتوبر سنه مذکور بگرفت تاریخ آن مسود این اوراق گفته که سال عیسوی و هم سال هجری از یک مصرعه استخراج مییابد

تاریخ

۱۲۱۸

حصار آگره انگریز ساعتی که گرفت — دلم ز هاتف غیبی بعجز کرد سوال
که چیست سال مسیحی و هم سنه هجرت — بگفت هشتصد و یکهزار و سه آرسال

اگر از روی حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرعه را بگیرند سنه هجری که یکهزار و دو صد و هجده بود بر آید و این تاریخ بطور تعمیه نیز از مولف است

ایضاً تعمیه تخرجه

۱۲۱۸

چو قلعه آگره انگریز بگرفت	دل من جست سال عشر انگریز	بگفتم بی سر قتال و جدال	که قلعه آگره بگرفت انگریز

مرزا ابو طالب خان لندنی

پسر محمد بیگ خان بود چون در سنه هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق سنه هزار و هشتصد و نود و نه عیسوی از راه دریای شور بولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنی میگفتند بعد از مراجعت از آن سفر که در سنه هزار و دو صد و هجده هجری اتفاق شده کتابی موسوم به مسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقائع سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه هزار و دو صد و بیست هجری مسافر ملک عدم گردید مولف حسب خواهش پسر او مرزا یوسف با قرابن دو تاریخ در وفات او گفته

تاریخ تعمیه

۱۲۲۰

رخت سفر چو بست طالب از جهان	هوش و حواس طالبان از دلم رفت	هاتف ز غیب با دل افگار ناگهان	از بهر سال فوت دو صد با آه گفت

ایضاً

۱۲۲۰ — برفت چون ز جهان میرزا ابو طالب / دو دیده در غم او اشک بحر آسا بشست / بگفت هاتف غیبی ز بهر تاریخش / که بود سال وفاتش هزار و دو صد و بیست

ذکر وفات شاه عالم بادشاه

بعمر هشتاد و دو ساله بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یک هزار و هشتصد و شش عیسوی بود در شاه جهان آباد برحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت او که صرف نامی بود چهل و هشت سال قمری و پنجاه بود ازانجمله دوازده سال و پنج ماه در صوبه بهار و الهآباد گذرانیده و هفده سال با دو چشم بینا در شاهجهان آباد بسر برده و نوزده سال کور شده بر تخت نشسته بعد وفات لقبش فردوس منزل قرار یافته و پسر او محمد اکبر بلقب محمد اکبر شاه ثانی بر تخت جلوس نمود و قبر او در دهلی متصل محمد شاه عالم بهادر شاه واقع است و بطرف بالین او این اشعار با تاریخ مرقوم اند ✤

اشعار با تاریخ

۱۲۲۱ — شد سپهر اوج تاجوری در حضیض خاک / دردا که از غبار کسوف اختر جهان / یعنی که شاه عالم عالم پناه کرد / زین عالم انتقال به فردوس گه جنان

سید نوشت خامه معجز طراز من / بیتی که سال آن شده مصرع عیان / گوئی آفتاب رو بزمین [illegible] / شد آفتاب زیر زمین آه و آسمان

تاریخ وفات تعمیه از مولوی امام بخش صهبائی

تاریخ

۱۲۲۱ — حضرت فردوس منزل شاه عالم بادشاه / رفت ازین دار فنا و کرد در جنت مقام / سال تاریخ وفاتش آن شه عالی گهر / دل بر روی [illegible] که گفتا هفتم شهر صیام

اگر عدد هفتم شهر صیام را با عدد حرف نون که در وسط سال باشد یکجا نمایند تاریخ بر آید و این قطعه تاریخ از [illegible] است

تاریخ

۱۲۲۱ — چو شاه عالم رفت از جهان بدار بقا / بلند شد بفلک آه و زار در غم او / زبان رحلت او خواستم چو از هاتف / ندا رسید که [illegible]

ایضاً

۱۲۲۱ — شاه عالم بادشه چون شد بسوی خلد برین / عالمی شد در غم او زار غمگین و حزین / سال تاریخ وصالش چون ز هاتف خواستم / [illegible] شد جا در خلد برین

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

ولادت او بتاریخ شب چهارشنبه هفتم رمضان سال یکهزار و یک صد و هفتاد و سه هجری از بطن مبارک نجل بوقوع آمده و بعد وفات پدر بعمر چهل و هشت سالگی بتاریخ هفتم رمضان سال یک هزار و دو صد و بیست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوی بود در دهلی بر تخت نشست مولوی امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او گفته ✤

تاریخ تعمیه

ببر چو کرد لباس خلافت اکبر شاه / بفر و دولت و اقبال و عز و ناموس / سروش غیب [illegible] / جهیز عشرت بر و بگفت سال جلوس

بیت سکه

[illegible] زده خوش سکه جهانبانی / چراغ دوده تیمور اکبر ثانی

مجلس خانه

این عمارت در دہلی درجوار درگاه شاه مردان واقع ہست آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکہزار و دو صد و بست و سه ہجری تعمیر ساخته ہر سال در ماه محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیه میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانه مے گویند و این تاریخ درباب بنای این عمارت در انجا نصب کرده اند

تاریخ

بدرگاه شاهنشهی دوسرای — علی شاه مردان ولی خدای

بحکم شه اکبر نامور — چو عشرت علیخان بیاراست جای

زسیدم سائل سال آن — همین زور رقم داد ناظر بنای — ۱۲۲۳

در پیش این عمارت دروازه نقارخانه ساخته اند که آنرا صادق علیخان در سنه یک ہزار و دو صد و سی و ہفت تعمیر نموده تاریخش در مقام خود یافته خواہد شد ❊

میان مٹھو

پیرزاده بود و ساکن لکھنؤ و خادم تربت میناشاه شاید که در سنه یکہزار و دو صد و بست و چہار یا که در سال یکہزار و دو صد و سی ہجری فوت کرده و مورخ در وفاتش این تاریخ مرغوب که بطور تعمیه است گفته ❊

تاریخ

قفس جسم را میان مٹھو — بسر پید و پرید از درگاه

رفت نوک و دم و دو بازو پیش — از حق الله و پاک ذات اِله — ۱۲۲۴

ایضاً بزبان اردو

میان مٹھو جو ذاکر حق تھے — رات دن نام حق رٹا کرتے

گر به موت سے جو آوا با — کچھ نه بولے سوائے ٹی ٹی کے — ۱۲۳۰

امام الدین خان حکیم

یکے از منصب داران بادشاہی بود و در زمان محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکہزار و دو صد و بست و چہار ہجری فوت کرده

تاریخ

عالی نسبی امام دین بود — عیسی دم و دست و حکیمے

تاریخ وصال او خرد گفت — مرحوم برحمت کریمے — ۱۲۲۴

در ذکر وفات نواب یمین الدوله سعادت علی خان

برادر خورد نواب آصف الدوله ابن نواب شجاع الدوله بود و بعد وفات برادر و قید شدن وزیر علیخان بسعی مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بتاریخ چہارم ماه شعبان سنه یکہزار و دو صد و دوازده ہجری که مطابق بست و یکم ماه جنوری سال یکہزار و ہفت صد و نود و ہشت عیسوی بود در بلده لکھنؤ بر مسند امارت نشست و بعد حکومت قریب ہفتده سال بتاریخ دوم ماه رجب سنه ہزار و دو صد و بست و نه ہجری موافق یازدہم ماه جولائی سنه ہزار و ہشتصد و چہارده عیسوی درگذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجای او بر مسند نشست تاریخ وفات ❊ تاریخ ❊ آه شد گنج سعادت در زمین ❊ تاریخ دیگر ❊ دستور جہان بجنت آمد ❊ ایضاً ❊ ہاتف بگفت آه شده لکھنؤ خراب ❊ — ۱۲۲۹

قطعه تاریخ تعمیه

کهف الوزرا ملاذ دوران | از عرصهٔ دهر ناگهان شد | از تودهٔ خاک روح پاکش | با فوج ملک بر آسمان شد

زیبنده مسند وزارت | آرایش ساحت جنان شد | شد کالبدش بخاک پنهان | خاکی به بر جهانیان شد

١٢٢٩ فریاد برآر و گوی تاریخ | فخر وزرا ازین جهان شد

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروی

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و بست و نهٔ هجری رحلت نموده مولوی فتح سلطی جونپوری درباب وفات او این تاریخ گفته ❊

تاریخ به تعمیهٔ تخرجه

١٢٢٩ بحر حکمت شمس ملت نجم دین قاضی قضات | چونکه در باغ جنان باحور عین همدوش گشت | سر فرو بردم پی تاریخ و در گوشم رسید | علم و فضل و درس و زهد و دین همه روپوش گشت

چون عبارات علم و فضل و درس و زهد و دین روپوش شوند یعنی بر یک ازین الفاظ روی خود را بپوشند از باقی حروف تاریخ برآید ❊

ایضاً به تعمیه

١٢٢٩ نجم ثاقب برسمای علم و دین قاضی قضات | رفت زین عالم سوی فردوس باقدر رفیع | هاتف غیبی بگوشم بی بدل تاریخ گفت | روز شنبه سیزدهم از مه دیگر ربیع

ایضاً

خان والای محمد نجم دین قاضی قضات | هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم

چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب | از همه الفاظ برآورد این طبع سلیم

بر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن | در نود پس دوازده افزای بروی ای فهیم

طرح کن نه گان و باقی کن دوچند وزن بده | یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم

١٢٢٩ نه نه در او لفس برخوان که تاریخش بود | اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم

پل نو بسته

راجی چنی لعل در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری در نو بسته متصل درگاه قدم رسول پلی احداث نموده و صاحب رای موسخ تاریخ آن به تعمیه یافته ❊

تاریخ

١٢٣٠ چشمهٔ فیض و سخا راجه زمان چنی لعل | ساخت این پل که بدرگاه خدا شد مقبول | سال تاریخ بنایش سر دین یافت ز | پل نو بسته براه قدم پاک رسول

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دوصد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست ❊

تاریخ

١٢٣١ در غم مولوی فهیم الدین | هاتف غیب گفت وای دریغ

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنا بر فیض صحبت ارباب اسلام

بقانون ملت محمدی درآمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلدهٔ لکهنو بسر می بردان
از اشعار رسش دیوانی مرتب گشته در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنو از بیماری
استسقا رحلت کرده و حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنو از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش برآورده

۱۲۳۲

تاریخ بتعمیه

۱۲۱۲

خودانّ کافر بگفتا با سر کفر | قتیل کافر ایمانی ندارد
و صاحب رای مورخ این تاریخ یافته

تاریخ

۱۲۳۳ — ۱۲۳۳

داشت مرزا قتیل استسقا		آه بسیار آب خورد و بمرد	ہاتفی گفت سال تاریخش		شد کتاب عجیب ریا برد

ایضا بتعمیه

۱۲۳۳ — ۱۲۳۳

ہزار حیف که مرزا قتیل رحلت کرد		نمود کون و مکان از برای او ماتم	شدند بی سر و پا در وفات او یکسر		زبان و عقل و فصاحت دگر بلاغت ہم

در وفات نواب وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو بر مسند ریاست نشسته و مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و دوصد و دوازده او را از امارت معزول ساخته در بلدهٔ بنارس فرستاد و در آنجا تا یک سال گذرانید بعد از ان باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیڈنٹ آنجا مع سه انگریزان دیگر را کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بمراد نرسید بعد از ان از شهر بنارس بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا آنکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و بسن سی و شش سالگی در ماه جون سنه هزار و هشتصد و هفتده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دوصد و سی و دو هجری بود در گذشت و در کاشی باغان نزدیک مزار یکی از پسران ٹیپو سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عمادت السعادت مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر تربتش کنده اند ❊

تاریخ

۱۲۳۲ — ۱۲۳۶

وزیر ہند وزیر علی آصف جاه		چو سوی خلد برین رفت زین سرای غرور	بگوش تم آمده ناگه بشور شیون و شین		نوای وای دریغا زجن و انس و طیور

در وفات جارج دی تهرڈ یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاہزادگی فوت کرده چون جدش جارج دوم بعد ایالت سی و سه سال شمسی بتاریخ بیست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را بدرود نمود او بجای جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست در زمان دولت او کمپنی انگریز بر اکثری از ممالک ہندوستان قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بیست و نهم ماه جنوری سنه هزار و هشتصد و بیست عیسوی که مطابق دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هفت ماه شمسی بود

مولف این مصرعه در تاریخ وفاتش که از ان سال ہجرے استخراج سے یابد بہ نظم آوردہ ❊

تاریخ شمسیہ

۳ جارج تالث فگند تاج از سر ۱۲۳۸

۱۲۳۸

در وفات شاہزادہ مرزا جہانگیر

او پسر بزرگ محمد اکبر ثانی بادشاہ دہلی بود در سنہ یکہزار و ہشتصد و ہفت عیسوی بر سیٹن صاحب ریزیڈنٹ شاہجہان آباد بود طپانچہ سر دادہ ازان سبب انگریز او را بہ الہ آباد فرستادہ بودند تا چند سال دران شہر در باغ سلطان خسرو اقامت داشت و در انجا در سال یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری مطابق سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و یک عیسوی در گذشت لاش او را چندی در باغ مذکور تفویض زمین نمودند بعد ازان بشاہجہان آباد بردہ دفن کردند علما و فضلا تاریخہا در وفات او گفتہ اند چندی ازان جملہ این است ❊

تاریخ

چون جہانگیر ابن اکبر پادشاہ
آن جہان بنہاد خوان فیض را
خیمہ زد در منزل جنت سرا
ابر آمد در عزا گریہ کنان

در جہان پادش و باداد گشت
ہر یک از فلک معاش آزاد گشت
این چہ از دور فلک بیداد گشت
بر فلک ہم ماتمی ایجاد گشت
شد عیان این مصرعہ از ترکیب ...

از قدوم آن دُر بحر کرم
چون زمین یکسان عرش شد فزون
عالمی شد غمش چندان اسیر
از پی تاریخ فوت او دلم
حیف بی رونق الہ آباد گشت ۱۲۳۶

رونق شہر الہ آباد گشت
طبع او از زندگی ناشاد گشت
نام شادی از جہان برباد گشت
ہر طرف با نالہ و فریاد گشت

۱۲۳۶

ایضاً

جہانگیر شہزادہ چون از جہان
چہ شور قیامت فغان در غمش

بشہزادگی دل ببر داشتہ
بروی زبان آہ بر خاستہ
بدینگونہ گفتا کہ می باید صید

بسطح فنا اشہب عزم راند
بہ ہاتف بگفتم کہ کلک سعید
بملک بقا سلطنت یافتہ ۱۲۳۶

بہ گلگشت جنت عنان تافتہ
چہ تاریخ فوتش رقم ساختہ

۱۲۳۶

ایضاً در مستزاد

از گردش چرخ این ستم ایجاد چرا شد ❊ کان فخر زمانی
تاریخ وی از کلک قضا منشی تقدیر ❊ بر لوحہ محفوظ

افسوس کہ عازم سوی فردوس سرا شد ❊ در عین جوانی
بنوشت جہانگیر جہاندار بقا شد ❊ از منزل فانی

۱۲۳۶

ایضاً

چون از جہان رفت جہانگیر میرزا
نور نگاہ اکبر و سالار دوسرا
تاریخ فوت او بظہور آمدہ چنین

شد خانۂ عزا العیش و سلطنت
از کان شاہ رفت زہی لعل بہا ۱۲۳۶

محزون شد از وفات وی آن ظل کبریا

۱۲۳۶

قبرش در صحن مسجد نظام الدین اولیا متصل مجر محمد شاہ بادشاہ واقع ہست مجر او و مجر محمد شاہ ہر دو بر یک قسم اند و سراسر از سنگ مرمر تعمیر یافتہ ❊

شاہ محمد اجمل الہ آبادی

از اولاد شاہ خوب اللہ است و برادر خورد شاہ غلام قطب الدین ابن شاہ محمد فاخر زائر تخلص ابن شیخ خوب اللہ

بزرگی خاندان ایشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری در گذشت و این تاریخ در فوت او از مولوی فرد است ✤

تاریخ

۱۲۳۶

از جهان چون محمد اجمل شاه	رفت سوی جنان چو تیر از شست	سال تاریخ رحلتش از فرد	گفت هاتف برفت در فردوس (۱۲ ۳۶)	

و میرزا ثابت علی شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته ✤

تاریخ بتعمیه

۱۲۳۶

خیمه زد چون محمد اجمل شاه	سوی ملک بقا ز منزل زشت
از زمین تا سماء فغان برخاست	در غم آن کریم نیک سرشت
فکر کردم که کاتب قدرت	ثابت از سال رحلتش چه نوشت
با غبان ارم ز روی ادب (ا)	گفت آمد برای سیر بهشت (۱۲۳۵)

یعنی در بیت که حرف الف باشد اگر عدد آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نماینده تاریخ بر آید و این بیت بطور تعمیه از مولف است

تاریخ بتعمیه

۱۲۳۶

چون ز هاتف خواستم تاریخ سال فوت او	شاه اجمل کرد رحلت گفت و آهی بر کشید (۱۲۳۲ ـ آه)

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در دهلی واقع است آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند ✤

تاریخ

چون که صادق علی بنای رفیع	ساخت بر آستانه حیدر
سال تاریخ آن بنا صادق	گفت نقار خانه حیدر

کپتین پدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطه گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بر تربت او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است آنچه که بخط فارسی است این است ✤

تاریخ

۱۸۲۲

ز دنیا رفت چون کپتین پدرو	رئیس نیک نام و اهل خوش خو
سنش هشتاد و شش شهد و لادت	وفاتش موضع خلد برین جو (۱۸۲۲)

از پنجاه و پنج سال هند در عمل جات وارد گشته چندی رفیق شمرو صاحب و مدتی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب هفتده سال کمیدانی رجمنت در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهو راو و دولت راو سندهیه بهادر بجنگهای بسیار پیروز بود و بعده یکی اجمیر معزز مانده و صوبه مذکور سپرد بالا راو انگلیه کرده بعد دو سال حسب الطلب جنرل جرارد لارد صاحب بهادر بجاگیر موضع ارسینه و ستها میاسی شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چهارم ماه ماریوس مطابق شانزدهم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادرن پنجشنبه ادس سمت ۱۸۷۹ بیست و هشتم شهر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ هجری

روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود *

مارکوئیس هستنگس گورنر جنرل

در سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت بلقب لارڈ مایرا بهند آمده بعد ازان بخطاب مارکوئیس هستنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده چندان اختیار داشت که غازی الدین خان نواب لکهنؤ را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفتدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسین علیخان نبیره خواجه محمدی خان که میر بخشی نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرموده *

ابیات

چیزی که بود منظور در مجلس کنگس	از هند گرفت مارکوئیس هستنگس	یعنی به نثار فرق شاه جم جاه	چتری زد و ما خلق دار دهمراه

تاریخ عیسوی

آمد چو بهند لارڈ هستنگس	گردیده بخلق او جهان شد	نه سال و سه ماه مانده در هند	زین ملک روانه بعد ازان شد
در غره جنوری بلند شان	کلکته گذاشته روان شد	او شد بجهاز و خلق بگریست	گویم که چه حال آن زمان شد
آن عزم سفر بکرده از هند	دریا بر کاب وی روان شد	سال تاریخ رفتن او	زین شعر که گفته ام عیان شد

۱۸۲۳

نواب شمشیر بهادر والی بندیل کهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساخته ملک بندیل کهند بدو بخشیده اما علی بهادر در پونه فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دویمی او ذوالفقار علی خان چندی در بندیل کهند بر مسند ریاست نشسته بعد آمدن برادر ملک بدو حواله نمود بعد ازان از سرکار انگریز چهار لکه روپیه سالانه نسلاً بعد نسلاً برای مصارف او مقرر گردیده بتاریخ سی ام ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری بود در باندا وفات نمود و برادرش ذوالفقار علی خان بر مسند ریاست نشست *

شاه عبد العزیز دهلوی

امام المفسرین همام المحدثین معتمد فضلاء جلیله حافظ مولانا شاه عبد العزیز ابن شاه ولی الله در عمر پانزده سالگی در خدمت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و تکمیل کمالات باطنی فارغ گردیده و بعد از وفات والد ماجد در دهلی بر مسند ارشاد نشسته و در سن هشتاد سالگی هفتم شوال سنه یکهزار و دوصد و سی و نه هجری فوت کرده این تاریخها در باب رحلت او گفته اند *

تاریخ منعمیه

حجت الله ناطق و گویا	شاه عبد العزیز فخر زمن	روز یکشنبه هفتم شوال	در میان بهشت ساخت وطن
مهر نصف النهار در عرفان	شبل بدر منیر در همه فن	با سر لطف و علم تاریخش	رضی الله عنه گفت حسن

۱۲۳۹

ایضاً از مولوی شاه رؤف احمد

شاه عبدالعزیز فخر جهان — عالم علم و آیت قرآن — صبح یکشنبه هفتم شوال — از بدن گشت روح او پران
سنهٔ هجری که جستم از رافت — گفت ای نکته سنج دقاق عیان — سال فوتش ز هر عدد پیداست — از جهت تا الوف زین عنوان
خواهی از هر عدد که تاریخش — اولاً چار چند کن پس ازان — یک بیفزا و ضرب کن در ده — پس بکن طرح بست و بست ایجان
در صد و بست و چار باستی را — ضرب فرما تو ای فهیم زمان — پس بنقصان یکعدد دریاب — فوت آن مفخر زمین و زمان

جنرل اختر لونی صاحب

یکے از عمده سپه سالاران کمپنی انگریز بود و در شجاعت و همت مشهور در سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی دهلی را محاصره نموده شاه عالم بادشاه را که از دست سندهیه و مرهٹه ها عاجز آمده بود رهانیده و از بادشاه دهلی بخطاب نواب نصیر الدوله بهادر ممتاز گردیده وفات او بتاریخ بست و پنجم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و بست و پنج عیسوی که مطابق بست و هفتم ماه ذی قعده سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری بود در بلده میرٹھ واقع شده و دران شهر مدفون گشته و مؤلف در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده ٭

تاریخ عیسوی

جنرل اختر لونی آن سالار افواج و حشم — اختر برج شجاعت ماه افلاک کرم — روز آدینه سلطان مه غور در برج شیر — بست و هفت از ماه ذیقعده ازین [illegible]
بر هزار و دوصد افزون بود هجری چهل سال — بست پنج ماه جولائی و روز پر الم — گشت حیف از گردش گردون [illegible] — از طلوع برج هستی مائل ملک عدم
چون علم از بهر سال عیسوی در فکر شد — از فلک امدادی و [illegible] روشن اخترم [1825]

1825

فتح قلعه بهرتپور از لارڈ کمبرمیر

چون لارڈ کمبرمیر بتاریخ هیجدهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و شش عیسوی مطابق تاریخ نهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و چهل و یک هجری نقب زده پارهٔ از قلعه بهرتپور را بهوا پرانید و راجه درجن سال در قید افتاد منشی نتهے سنگه سررشته دار کچهری نظامت ضلع مراد آباد تاریخها دران باب گفته ٭

تاریخ عیسوی تعمیه

شد ظفریاب لارڈ کمبرمیر — شهرهٔ آتش در همه جهان فتاد — جنوری ماه و هیجدهم تاریخ — کاندران روز این حصار کشاد
شد گرفتار و قید درجن سال — نخوتش داد خانمان بر باد — چون پی سال عیسوی در فکر — شد نتهی سنگه در مراد آباد
سر دشمن شکسته هاتف گفت — نصرت بهرتپور مبارک باد

1826

ایضاً

حصن سماکران بدرجن سال — بود لاحق غرور فتح شده — سر دشمن کشید و گفت سروش — قلعهٔ بهرتپور فتح شده [1822]

1826

ایضاً

بهرتپور فتح کرد جنرل لارڈ — شد بدرجن نصیب بربادی — الهم غیب بهر تاریخش — گفت فتح عظیم با شادی [1826]

ایضاً

بهرتپور فتح شد از لارڈ معلی القاب — قلعه مسمار و عدو خوار و مقید گردید — شاد از عرش برین داد بشارت هاتف — ظفر و فتح نمایان شده تاریخ سعید [1826]

1826

ایضاً بسال ہجرے تعمیہ

زنصر من اللہ و فتح قریب		سر دشمن و نخوت شکست		ملک گفت در سال ہجری غریب		چو شد بھرتپور فتح تاریخ آن

و این دو تاریخہا از مؤلف این اوراق است *

تاریخ از مؤلف

ہجرت ہزار و دو صد چہل و یک	حصار کمن بھرتپور فتح شد

ایضاً از مؤلف

جنوری سے شہر مبارک بود و روز ہجدہم	لارڈ کمبر میر چون بکشاد قلعۂ بھرتپور
چار شنبہ از عجائد آخرین روز نہم	پوس ماہ ہندوی و تاریخ بست و چار بود
مجملاً ہجری و فصلی عیسوی سنبت بہم	ششش ہزار و یک صد ہشتاد و بود و ست سال
لیک ششصد چہل و یک ہجری ز سنبت بود کم	زان میان افزون ز فصلی بود ہجری ہشت سال
این چنین تاریخ نو ایجاد ہالف زد رقم	باز سنبت بُد فزون بر عیسوی پنجاہ و شش
می تو انم گفت مشتاق سیاسی اسی صنم	کر تو سر یک راجدا گانہ برون آری شتاب

نواب غازی الدین خان سلطان اوده

پسر نواب سعادت علیخان است بعد وفات پدر خود در سنہ یکہزار و دو صد و بست و نہ ہجرے کہ مطابق یکہزار و ہشتصد و چہار دہ عیسوی و مصادق یکہزار و دو صد و بست و یک فصلی و موافق یکہزار و ہشتصد و ہفتاد و یک سنبت بکرماجیت بود در لکھنؤ بر مسند ریاست نشستہ شاعرے متخلص برالطہ درین باب تاریخے مشتمل بر نہ بیت بصنعت توشیح گفتہ کہ از اجتماع عدد حروف اول مصرعہ ہاے اول سنہ ہجرے و از اجتماع اعداد حروف آخر مصرعہ ہاے اول سنہ فصلی و از یکجا ساختن اعداد حروف اول مصرعہ ہای ثانی سنہ عیسوی و از اجتماع عدد حروف آخر مصرعہاے ثانی سنہ بکرماجیت بر مے آید *

تاریخ

سر مقبلان گشت پامال او	بعالم در آمد جو اقبال او	وزیر الممالک سعادت مآب	زہی غازی الدین عالی جناب
تہمتن زکابی ببازوی سخت	فریدون جنابی بنیروی بخت	رعیت نواز و عدالت پناہ	خداوند ملک و خداوند جاہ
جہان مروت سحاب عطا	ملکشاہ ثانی بجود و سخا	بہم دستیش و ست نگیر شکست	نریمان دستان فولاد دست
شود جہان راتبد بیر خویش	تدبیری کہ از دست تقدیر خویش	شکوہ فلک نام رفعت گذاشت	شکوہش لبس سر برفعت فراشت
کم آمد عدد گفت فی الفور طبع	بتاریخ ہندی چو خمسین و سبع	رساند بجوبی بہر مقصدش	نگہدار داور الطف خودش
	سر تاز بر گیر و پای نیاز	کہ رابطہ مکن فکر دور و دراز	

و بعد پنج سال بتاریخ ہجدہم ماہ ذی الحجہ روز شنبہ سنہ یکہزار و دو صد و سی و چہار ہجرے کہ مطابق نہم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہشتصد و نوزدہ عیسوی بود برضا مندی مارکوئیس ہسٹنگس صاحب گورنر جنرل تاج و تختے مرتب ساختہ بر سریر شاہی جلوس نمود و ملقب بہ ابوالمظفر معز الدین شاہ زمن غازی الدین حیدر گردیدہ صاحب رای

مورخ در تاریخ جلوس او گفته ❖

تاریخ جلوس

۱۲۳۴ بر تخت چو بادشاه غازی بنشست | صد شکر خدا داو زبان مردم | تاریخ جلوس او مبارک باشد | ماه ذی الحجہ شنبہ با بستم ۱۲۳۴

و سکه که بنام او مضروب شد یک طرف این بیت داشت

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن | غازی دین حیدر والا نسب شاه زمن

و طرف دیگر شبیه دو ماهی و دو شیر بمقابل یکدیگر بود و ماهی نشان ماهی مراتب است که بزرگان او از بادشاه هندوستان یافته بودند و شیر که نشان بادشاه انگلستان است بران افزوده که در عهد سلطنت انگریز باین پایه بلند صعود نموده و فاتش بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری که مطابق نوزدهم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و بیست و هفت عیسوی بود بوقوع پیوسته و سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پسر بزرگ او بجای او بر تخت شاهی در لکهنؤ نشسته عزیزی در تاریخ وفات او این رباعی گفته بطور تعمیه ❖

تاریخ تعمیه

۱۲۴۳ رحلت بنمود گرچه زدنیا شه زمین | نوشیروان دهر و بنکی چو نام با | تاریخ انتقال شد از پایه نیاز | رضوان بگفت جنت علیا مقام با ۱۲۳۶

و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این قطعه در تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ❖

تاریخ

از وفات جناب شاه زمن | گوییا عالمی هلاک شده | دهر گردید بهر ماه وز رخ | به بهشت آن جناب پاک شده
دیده باشد بماتمش نمناک | سینها آه دردناک شده | رفت و امان صبر از دستم | جیب صبر و شکیب چاک شده
۱۲۴۳ | گشت تاریخ مصرعه استاد | ای بسا آرزو که خاک شده ۱۲۴۳ |

و شخصی بزبان اردو این تاریخ گفته ❖

تاریخ

۱۲۴۳ گیا شیر غازی جو اس دهر سے | گیا باغ جنت کو سارا ہرا | جو تاریخ مرنے کی پوچھے کوئی | تو کہہ دنیا اوس سے کہ آغا مرا ۱۲۴۳

و این رباعی از مؤلف است ❖

تاریخ

۱۲۴۳ از وفات غازی الدین حیدر شاه زمن | بار غم بر دل کہ میبارید نباید در قلم | چون جبابر ابر بر بار غم هاتف بدید | گفت سال رحلت شاه زمن شد بار غم ۱۲۴۳

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان میرزا جان جانان مظهر ولادت او در یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری بوقوع آمده و شاعری تاریخ آن بنظم آورده ❖

تاریخ

۱۲۵۶ چو نجم چرخ هدی حضرت غلام علی | شده ظهور نکو در جهان چنان بگفت | سر و قد او شد نقش چو سیب زنخ بدل | مه سپهر هدایت شده طلوع بگفت ۱۱۵۶

در سنه یکهزار و دوصد وچهل هجری بتاریخ بست و دوم صفر ازین جهان فانی رحلت نموده و در پهلوے مرشد خود مدفون گردیده و عبارت نور الله مضجعه تاریخ وفات اوست

۲۴۰

نواب معتمد الدوله ملقب بضیغم جنگ مشهور به آغا میر

نائب غازی الدین حیدر سلطان اوده بوده وخانه هزاران کسان خراب ساخته چون عالمی از جور و تعدی او بجان آمده بودند سلطان بخاطر داشت رعایا او را در سنه یکهزار و دوصد و چهل و دو هجری معزول ساخته محبوس نمود صاحب راے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته ع آج اس گهر کا سنیچر اوترا + و چون آغا میر بعد محبوسے چند ماه از قید رهائی یافته بکانپور رفت میر فرو دانجا این تاریخ گفت

تاریخ بزبان اردو

جناب معتمد الدوله یعنی ضیغم جنگ + حشم سے جسکی ہی تخت ہند و تاج حشمت سے + حسد سے چرخ کج کے مثل یوسف وہ + فریب و مکر زمانہ میں پڑ گیا ناگہ
ولی تها فضل الٰہی جو اوسکی شامل حال + چلی نہ شیر کی آگی خدیعت روبہ + چهوٹا جو مخمصے سے وہ عزیز مصر جلال + کی دلمیں فکر جو کی تاریخ مخلصی کی جگہ
سروش غیب سے آئی ندا کہ سال خلاص + محاق خدع سے نکلا وہ ماہ کنعان کہہ

۱۲۴۲

تاریخ نائب شدن فضل علے خان

گویند که فضل علی خان پیش از یافتن عهدۂ نیابت در سلسله فیلبانان سلطان اوده منسلک بود و بعد وفات غازی الدین حیدر و عزلت نواب معتمد الدوله در سنه هزار و دوصد و چهل و سه هجری از سفارش عمه خود که فیض النسا نام داشت بعهدۂ بلند نیابت امتیاز یافت شخصے تاریخ این معامله باین نوع گفته

تاریخ

باوج مسند عزت نشست چون نائب + ز فیض حجله نشینان هودج عصمت + مورخش بسر فیل فکر رفت و بگفت + گرفته از سر آنکس برے رہی دست آت

۱۲۴۳

سلیمان جاه نصیر الدین حیدر بادشاه

پسر غازی الدین حیدر است بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجرے که مطابق بستم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوے بود در دار السلطنت لکهنو جلوس نمود و حکیم مهدی علی خان که نائب او گردیده این بیت براے سکه او گفته

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل حق ظل اله + نائب مهدی نصیر الدین حیدر بادشاه

و بعد ازین شخصے دیگر این بیت براے سکه او به نظم آورده بکار مضروب نگردیده

دیگر سکه

سکه زد بر سیم و زر تابنده مثل مهر و ماه + ظل سبحانی نصیر الدین حیدر بادشاه

بیت سکه

بهر سکه شاهی زده ز لطف اله + سپهر مرتبه شاه جهان سلیمان جاه

و تاریخ جلوس او قاضے محمد سعید الدین خان متوطن قصبه کاکورے بتعمیه گفته و تاریخ عیسوے بر آورده

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت ❊ از جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت ❊ وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
پیش دست جود انعامات آن نوشیروان ❊ نام حاتم طے شده در پردهٔ خجلت نهفت
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید ❊ در سنه عیسوی بسلک تعمیه چون در بسفت
رخ بر آورده به برقعه نو عروس بکر فکر ❊ زیب تاج و تخت تاریخ جلوس او بگفت ۱۸۲۹

یعنی رخ برقعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت بر آورده شود تاریخ عیسوی بر آید و صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال هجرے ازان استخراج مے شود ❊

تاریخ

تخت پر ہی جلوه فرما بادشاه گنج بخش	ہین ہین شاه ادم او فلک پر ماه	شور عشرت ہی میان اہل عصر تاریخ ہے	اب ہوا مرزا نصیر الدین حیدر بادشاه ۱۲۴۳

۱۲۴۳

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابو طالب خان لندنی است در سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوے مطابق سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجرے بمذهب حضرت عیسے در آمده از دست پادرے بوے صاحب اصطباغ یافته چون بعد از چند سال نشان مرزا موصوف و مولف رابطهٔ محبت بهم رسید مولف حسب خواهش او این دو تاریخ در باب عیسائی شدن او گفته ❊

تاریخ عیسوے از مولف به تعمیه

ولد ابو طالب خان لندنی رهبر او گشت چنان روح قدس از پی سالش کلیسای فکر	آنکه ندیدم مثلش هیچ کس مذهب عیسی به پذیرفت و بس گشت چو جنبان جل محمل جرس	یوسف باقر بودش اسم و نام پادری بولیش چو داد اصطباغ با سر ایمان زده ہاتف رقم	یاد خدا در دل او هر نفس گشت دلش پاک ز حرص و هوس باد برو بخشش روح القدس ۱۸۲۶

۱۸۲۶

ایضاً

یوسف باقر چو روح القدس را کرد سایه چون شنید این مژده جانم با هزاران خرمی	مذهب عیسی گرفت و ترک دین حق گفت گوهر تاریخ سال عیسوی را خوب سفت	پادری کو بنام اب و ابن روح قدس ناگهان روح الامین از آسمان نازل شده	داد آب اصطباغ عیش باغ املش شگفت بخشش روح القدس بادا بر او تاریخ گفت ۱۸۴۷

۱۸۴۷

نواب سکندر جاه حیدر آبادے

ابن نواب نظام علی خان بهادر است و بعد وفات پدر در حیدر آباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده و بتاریخ نوزدهم ماه ذی القعده سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجرے مطابق بست سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و بست و نه عیسوے ازین جهان فانی رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ لکهنوے این تاریخ در وفات او گفته

تاریخ

ولا نواب آصف جاه مغفور	ازین دار فنا شد ہای افسوس	ندا آمد پی تاریخ از غیب	دکن تاریک شد ای وای افسوس ۱۲۴۴

۱۲۴۴

بعد وفات او پسرش میر فرخنده علی خان بتاریخ بست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب آصف جاه مظفر الممالک

میر فرخندہ علی خان بہادر بتاریخ بست چہارم ماہ مئی سنہ مذکور بخطاب نواب آصفجاہ مظفر الممالک میر فرخندہ علیخان فتح جنگ برسند امارت نشست +

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بودہ چندے بعہدہ صدر الصدوری شاہجہان آباد سرفرازے داشت وفاتش در سنہ دو صد و چہل و چہار بوقوع آمدہ و مرزا نوشہ غالب این تاریخ بتعمیہ تخرجہ درباب وفات او گفتہ +

تاریخ

ای دریغا قدوہ ارباب فضل
چون ارادت از پی کسب شرف

کرد سوی جنت الماوی مقام
جست سال فوت آن عالی مقام

کار آگاہی ہر کار او فتاد
چہرۂ ہستی خراشیدم نخست
(۹۹۲)
باد آرامشگہ فضل امام

گشت ذار الملک معنی بی نظام
تا نبائی تخرجہ گرد د تمام

گفتم اندر سایہ لطف سبنے

۱۲۴۴ اگر اعداد حروف سایہ لطف سبنے را با اعداد فضل امام یکجا نمایند نمایند و چہرۂ ہستی را کہ پنج باشد از ان منہا کنند تاریخ بر آید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعہ ششم ماہ ذوالقعدہ سنہ یکہزار و دو صد و چہل و پنج ہجرے در لکھنو فوت شدہ در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کندہ اند +

تاریخ

مطلع توحید دیوان ہدے
قبلۂ اصحاب تحقیق و یقین
(۱۲۴۵)
عبد رحمن و اصل فرات قدم
نفط الا اللہ جہراً ذاکراً

فانتاً للہ حنیفاً مسلما
کعبۂ ارباب تدقیق و تقے
قطرۂ عین بحر شد لا منتہے
باقیا باللہ فان عن سوائے
(۱۲۴۵)
شد و دو دہا دی کل محو ذات

خبر لقائیش نے تمنائی دگر
شبلی عصر و جنید روزگار
سادس ذی القعدہ جمعہ وقت عصر
جسم و روحش تحت ارض و فوق عرش
سال وصل این رہنما مقتدے

بلکہ مشتاق تمنائیش لقا
محی دین نائب خیر الورے
زین سرای پر فنای بی لقا
بی زوال و نقص و بے رنج و عنا

۱۲۴۵

از منشی عبد الاحد متخلص بہ رابط بطور تعمیہ

عبد مقبول حضرت رحمان
بود رابط زبہر تاریخش

صورت فقر و معنی ہمہ او
سر فکرت نہادہ بر زانو

چون بہ ذی قعدہ جمعہ اول
گفت ہاتف بغیر قلب ریا

رفت سوی بہشت آن حق جو
(۱۲۴۵)
مظہر لا الٰہ الا ہو

بطور تعمیہ

تاج تقوی و سر تجرید و ترک
مقطعے تاریخ قطب الواصلین

آن دل ایمان و زہد بے ریا
ساکنان مقصد صدق علا

(۱۲۴۵)
مظہر حق بی شکی بی حرف از
در دل حافظ خوش لقا شاختند

مظہر اسرار علم کبریا
اللہ اللہ بے چہ و چون چرا

۱۲۴۵

ایضاً تعمیہ

غیر تش خوز غیر تافتہ رو
عین کل گشت ہر طرف ہر سو
گفت حافظ عیان ز ہر سر مو
(۱۲۴۵)
تعمیۂ لا الٰہ الا ہو +

۱۲۴۵

از مولوی نور اللہ ساکن برنسیلی کلان +

تاریخ

ای دریغا کہ چرخ ظلم آئین
دشمن جان اہل علم و یقین
آفتاب سپہر وحدت را
گوہر نسخۂ طریقت را +

کرد مخفی ته نقاب زمین — ساخت پنهان ز چشم ظاهربین
شرح این ماجرا همی گویم — چهره از آب دیده می شوییم
شده گلگفت ساز باغ نعیم — گشت واصل بذات ملک قدیم
چون اراده سرشت نور الله — از افوض گرفت تا الله
گوهر مغفرت نثار سرش باد

شده پوشیده صورت تجرید — رفت از دهر معنی توحید
شه ملک هدایت و عرفان — عبد رحمان صاحب الایقان
باد مر واهب سنین خفی و جلی — بود در دامنش افوض امری
بکرامات شیخ دین پرور — یافت از سال ارتحال خبر
شاهد قرب همکنارش باد

افوض امری الی الله ۱۲۴۵

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق ست ولادت او بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری که مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی بود بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهی نیست اما از انجا که بعضی اوقات جهت طبع آزمائی تاریخی چند نوک ریز قلم این هیچمدان گردیده آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ هائی که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سر زده این است

تاریخ

گلی شگفت بباغ مراد راحت جان — که شد معطر از و هم باغ جان و روان
دو هفته رفته ز ذی قعده و ز مه اپریل — گذشته شانزده آنگاه آمد بجهان
چو بهر سال تولد بباغ فکر شدم — ببست دسته گل باغبان دانشمندان
پی سال میلاد در باغ فکر — دگر بنفشه و گل نسترن بدستم داد
چو رفتم شنیدم من از باغبان — چو خواهی که دانی سن عیسوی ۱۸۳۲ / ۱۲۴۷

گلی چه گفتم نی نی خجسته فرزندی — که ساخت خانهٔ دل را چو شمع نورافشان
نهادمش بلقب نام جان ولیم بیل — از آنکه به نزول نجابت او خوش دان
ز نرگس و گل نسترن گلاب و گل سوری — ز سنبل و گل لاله و سوسن و ریحان
بگفت سال عرب زین میان مسیح زمان
ایضاً
گل سوری و یاسمن نسترن — بیفزای صد برگ ریحان بر آن
بگیر و بدان سال هجری از آن ۱۲۴۷

ایضاً

بجو سال میلاد آن خوش خصال + ز فرخنده فال و بدیع الجمال ۱۲۴۷

ایضاً

سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل است ۱۲۴۷

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش نه برخوردار دل ۱۲۴۷

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

مدتی بعهده نیابت شاه اوده یعنی غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد از ان معزول شده در کانپور اقامت اختیار نمود و در انجا بروز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه هزار و دوصد و چهل و هفت هجری

مطابق ہفتم ماه مئی سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و دو میسوی فوت شد و دران بلده مدفون است تاریخ وفاتش از شیخ امام بخش ناسخ تخلص ✣

تاریخ

۱۲۴۷ ولا نواب ضیغم جنگ امروز ‖ گذشت از دار فانی ناگہانی
نوشتم سال تاریخ وفاتش ‖ دوشنبه پنجم ذی الحجہ ابو ای ۱۲۴۷

ایضاً از میر فرزد بزبان اردو

۱۲۴۷ حبیب معتمد الدولہ پناه عالم ‖ دنیا سے گذر گیا وه شک حاتم
تاریخ کی فکر مین ارم کی دربر ‖ رضوان نے کہا بیاو زیر اعظم ۱۲۴۷

شاه پیر کریم عطا

پیرزاده حضرت سلون است و پسر شاه پیر محمد پناه سلو سے فی درسنہ ہزار و دو صد چہل و ہشت ہجری فوت شده تاریخ وفات او ازین قطعه دریافت گردد ✣

تاریخ

۱۲۴۸ چون خور چرخ چشت برج اسم ‖ غروب ملک بقا سندیده
گفت پیر فلک بلرزه تمام ‖ قطب العالم زجا ی جنبیده ۱۲۴۸

ایضاً بعمه بزبان اردو

۱۲۴۸ ڈوبا جو وه نیر درخشان کریم ‖ تاریک ہوا جہان بچشم احباب
چلائی نکال کے یہ اہل افلاک ‖ جنبید زجا ی حق لیش قطب الاقطاب ۱۲۶۱

حکیم مہدی علی خان

نائب سلطان اوده بود چون درسنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری از عہده نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

۱۲۴۸ افتاد حکیم از مراتب ‖ تاریخ بطرز نو رقم کن
از جای حکیم ہشت برگیر ‖ سه مرتبه نصف نصف کم کن

سید ناصر علی سحر تخلص

درسنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری غره ماه ذی القعده رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ دریاب وفات او گفته ✣

تاریخ

۱۲۴۹ سید عالی نسب ناصر علی ‖ عزم سیر گلشن جنت نمود
گفت ہاتف سال تاریخ وفات ‖ حیف روز اول ذیقعده بود

میرزا کاظم علی خان

درسنہ یکہزار و دو صد و چہل و نہ ہجری ازین جہان فانی بملک جاودانی سفر فرموده و مولوی شیخ امام بخش متخلص بناسخ در تاریخ وفات او نوشته ✣

تاریخ

ای سالک منزل حقیقت دریاتم آن نگار سحر حیف	فرمود ازین جہان سفر حیف گویند ہمہ بلبل سحر حیف تاریخ وفات گفت ناسخ	از رواج سجود بیریا بود میرزا کاظم علی محقق بود آه ابوذر دگر حیف	پیشانی غیرت قمر حیف رو کرد بعالم دگر حیف

۱۲۴۹

ایضاً

خضر راه یقین و هادی دین	پیرو شرع و عالم و عامل	گرد سوی رفیق اعلی عزم	بست بر ناقه اجل محمل
فرع بنمود سوی اصل رجوع	قطره در بحر رفت از ساحل	هست سال وفات آن سرور	لوح محفوظ بود سینهٔ دل ۱۲۴۹

۱۲۴۹

و این تاریخ بر روضه اش منقوش ساخته اند

روضهٔ عالیه مرزا کاظم علیست	آدمی هست که شاید چو وی ایجاد بجام	بریا چو ابوذر بسخاوت سلمان	همچو رستم بشجاعت بسخاوت حاتم
خود فرقان بسیر و درع احادیث بسر	زانکه او بود باقلیم شریعت حاکم	بود در صنعت موجود وجود صانع	متفکر شده بر متأمل دائم
برروی حکما بود حکیم حاذق	علم او بود ز بسقام صحیح و سالم	خشک نان پاره شبانگاه تناول میکرد	همچو ماه رمضان بود همیشه صائم
نفرت از جملهٔ لذات جهان فرموده	آنچه لازم بنود خود بگرفته لازم	گفت روح القدس فکر حسینی فوتش	یا الهی بجنان یاد بموسی کاظم

مولانا شاه ابوسعید

۱۲۴۹

نسبتش بشیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی میرسد باین طور شاه ابوسعید پسر صفی القدر ابن عزیز القدر ابن محمد عیسی ابن سیف الدین ابن خواجه محمد معصوم ابن شیخ احمد سرهندی و مولانا ابوسعید از خلفای اعظم مولانا شاه غلام علی بود و بعد وفات مرشد بجای او بر مسند ارشاد نشسته و بعد ازان بزیارت حرمین رفته و هنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش او را بدهلی آورده در پهلوی مرشد او دفن نمودند سال ولادت او یکهزار و یکصد و نود و شش هجری است و سنه وفات یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بروز عید و عبارت ❊ بنور الله مضجعه ❊ تاریخ رحلت است و این قطعه نیز از تاریخ انتقال او خبر میدهد ❊

تاریخ

امام و مرشد ما شاه بوسعید سعید	بعید فطر چو شد واصل جناب اله	دل شکسته و مغموم گفت تاریخش	ستون محکم دین نبی فتاده زپا ۱۲۵۰

۱۲۵۰

از حلق آویخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنه فیروزپور و لوهارو بود از مکر و ترغیب او کریم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود شبی از شبها سر راه مستر ولیم فریزر صاحب کمشنر دهلی را گرفته او را بزخم گولهٔ طمانچه هلاک ساخت این واقعه بتاریخ بست و دوم ماه مارچ سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بوقوع آمده بنابران بحکم انگریز اول کریم خان را رسن بگلو کرده بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ هشتم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بعد تحقیقات جرم نوبت نواب نیز بیرون شهر دهلی بر دار کشیدند پوشیده مباد که هرگاه در سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی بمقام موضع پسواری از کمپنی پیرون صاحب ملازم مهاراجه دولت راو سیندهیه و افواج سرکار دولتمدار کمپنی انگریز جنگ واقع شد دران جنگ راجه بختاور سنگه و کیلش احمد بخش برفاقت سرکار دولتمدار نموده مورد تحسین و آفرین گردید و جنرل صاحب افسر فوج سرکاری چٹھی نیکنامی و رضامندی

خود نوشته بایشان داده بود ازان سبب تنزائد عزت و توقیر بختاور سنگه در سرکار گردید و چهار محال از سرکار بطور جاگیر بنام بختاور سنگه و چند محال فیروز پور وغیره بنام احمد بخش خان علیحده مرحمت شدند و پرگنه لوہارسے راجه بختاور سنگه از طرف خود بر و عنایت نمود سنجاپرگنه جاگیر نواب احمد بخش خان فیروزپور وغیره محال که بعد وفات نواب احمد خان بجاگیر شمس الدین به کلانش مقرر شده بود بقصور خون مسٹر فریزر صاحب در سرکار ضبط شد و پرگنه لوہارسے که عنایت کرده راجه بختاور سنگه بود در قبضه امین الدین خان و ضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند

١٢٥١

تاریخ وفاتش ازین عبارت برسے آید ❊ حیف ز شمس الدین خان ❊

شاه محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی ست و از خلفاے شیخ ضیاء الدین تتاریخ ہفتم محرم سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک ہجری انتقال نموده و در موضع مغل پوره مضاف شاہجهان آباد مدفون گردیده و خواجه بهاء الدین احمد ابن خواجه علاء الدین احمد این بیت در تاریخ وفات او بطور تعمیه نظم فرموده ❊

تاریخ

١٢٥١

شاه آفاق رفت از دنیا	از سر یاس گفت اہل جہان

بیگم سمرو

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوائل مسلمان بود اما بعد ازان که نزد سمرو صاحب آمد مذہب عیسائی اختیار نمود و بعد از وفات سمرو صاحب که قبرش در اگره تا امروز موجود است مدتے زنده بود و ملک سردہانه در جاگیر خود داشت بعمر ہشتاد و ہشت ساله بتاریخ بست ہفتم ماه جنورے سنه یکهزار و ہشتصد و سے و شش عیسوے که مطابق ہشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و پنجاه و یک ہجرے بود فوت کرد و در کلیسیائی که خود در حین حیات در سردہانه تعمیر نموده بود مدفون گردید ملک جاگیرش بضبط کمپنی انگریز آمد و متروکه و دیگر اثاث البیت وغیره که قریب پنجاه لکهه روپیه قیمت آن بوده باشد بموجب وصیت او حواله داماد که یکے از دختر خواندہاے بیگم را بعقد نکاح خود آورده بود کرده شد و تاریخ وفات سمرو بیگم مسود این اوراق چنین یافته ❊

تاریخ

١٢٥١

تاریخ وفات اوست داغی بر دل	آمد ز سما ندا بگوشم ناگاه	جنت بگزید و کرد آنجا منزل	سمرو بیگم عفیفه نیک سرشت

ذکر در جلوس کوین وکٹوریه ملکه انگلستان

پوشیده مباد که در ولایت انگلستان رسمی است قایم که ہرگاه بادشاه آنجا بلاوارث فوت کند عیان مملکت شخصے را از اقربا که قرابت قریبه و سلسله نزدیکے با بادشاه مرحوم داشته باشد بر خود بادشاه میسازند اگر بادشاه دخترے گذاشته باشد آن دختر را بر تخت مے نشانند و مطیع فرمان او می شوند چنانچه پیش ازین در عرصه سه صد سال اخرین چهار ملکه ہا بدولت بادشاہے رسیده اند و ملکه وکٹوریه پنجم است و قصه او چنان است که چون ملکه چهارم کوین ان و دختر جیمس ثانے لاولد بعد حکومت دوازده سال و

پنج ماه در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد و وارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزادهای
ملک جرمنی را که جارج نام داشت نسبتش بسوم درجه از طرف مادر بپادشاه مرحوم میرسید طلبیدند و او را بر خود
پادشاه ساختند از دودمان او چهار پادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروائی ولایت مذکور رسیدند
نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی بپادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروائی
نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بست و هفت عیسوی فوت کرد بعد از و پسرش جارج دوم پادشاه شد و مدت
سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نموده بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی
را پدرود نمود بعد از و پسرزاده اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست در ایام حکومت او
کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آوردند پنجاه و نه سال شمسی و سه ماه و چهار روز
سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پس همین او جارج چهارم بتاریخ بست و نهم ماه جنوری
سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی بر تخت نشست و ده سال و قریب پنج ماه پادشاهی کرده بعمر شصت
و هشت ساله بتاریخ بست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت بعد از و برادر
دومی اش ولیم وسی فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال
بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از پادشاهان انگلستان اول اوست که در هند سکه
چهره شاهی بنام او مسکوک گردیده بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی
او دختری بنام وکتوریه هیژده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت بر رسم قدیم آن ولایت کار فرمودی
او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مؤلف این اوراق در باب جلوس او تاریخی چند بنظم
آورده یکی اینست که از ماده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر بتعمیه اش بگیرند یعنی عدد لفظ لقد را
نیز گیرند سال عیسوی بر آید ❊ ❊

تاریخ

ملکه بلقیس ثانی تاریخ خورشید ماه | شد چو بر اورنگ شاهی بسر لندن فرح جاه
چو بکلمع فتح است هدم نام او وکتوریا | بخت و دولت هم رکابش شد و انجم سپاه
سال تاریخ جلوسش لقد جشن اول | عقل گفت ابادزیبایه وصل الله

هند و سند آمد و انگلستان بزیر حکم او | شهر لندن گشت دار الملک آن گیتی پناه
ملک مغرب تا بمشرق باشدش فرمان پذیر | بحر و بر زیر نگین او تاج و تختش مهر و ماه
ماده تاریخ را گیری اگر با تعمیه | سال عیسی نه هجری گردد آن بی اشتباه

۱۲۵۳

ایضاً بتعمیه که از آن سال عیسوی بر آید

چون زینت سر شد از ملکه جهان | سر در گشت خلق و امیر و گدا و زیر
تاج شهی چو بر سر شود گردان زمان | تاریخ آشکاره شد از زینت سریر

۱۸۳۷

ایضاً بتعمیه

ملکه وکتوریا بسخت جوان | گشت رونق فزای مسند زر
چون ز سپهر خرد و سر سیدم | سبب سال جلوس او چه قدر
باد گلزار هند و انگلستان | زیر حکمش همیشه تازه و تر
با سر ذوق گفت سال مسیح | تاج شاهی نهاد ملکه بسر

۱۸۳۷

ایضاً بتعمیه

	۱۲۶۶		
	ملکه بلقیس ثانی مالک بحر و بر		با سر و پای عقیده بهر تاریخ جلوس گفت

ایضاً تعمیه

آن ملکه که نام نامی اوست	وکٹوریه انگلند ریجینه	بر تخت نشست زانکه اولود	شهزاده را دختر و هینه
شاهان جهان ز بند تا روم	پیشش همه خادم کمینه	گردد چه عجب مطیع حکمش	استمبول و مکه و مدینه
زآسیب سپهر باد محفوظ	معمور ز دولتش خزینه	مردود ز خلق باد آنانکه	دارند از نو عناد و کینه
	تاریخ بگو ز شوکت دل	وکٹوریه انگلند ریجینه	

ایضاً

	۱۲۵۳		۱۸۳۷
چو ملکه انگلستان بتخت و تاج رسید	برآمد از پی تاریخ این ندا فصیح	هزار و دو صد و پنجاه و سه هجرت	هزار و هشتصد و سی و هفت سال مسیح

ذکر وفات سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده

پسر شاه غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافته بتاریخ سوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری موافق هفتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بعد حکومت ده سال در دار السلطنت لکهنؤ فوت کرد و نواب نصیر الدوله که عموی پیش بود ملقب بمعین الدین محمد علی شاه گشته بر تخت نشست ✤

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاه

ابن نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس بنواب نصیر الدوله ملقب شده چون برادرزاده او سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده فوت کرد پسرش مناجان بسبب استرضای جهان انگریز بسعی مادر خود رفته بر تخت نشست اما بعد از ساعتی چند و هلاکت چند کسان مقید گشته بقلعه چنار گده فرستاده شد و محمد علی شاه باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری موافق هشتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در لکهنؤ بر تخت نشست این بیت بر سکه او مضروب شده که از آن تاریخ جلوس نیز می آید

سکه

بجود و کرم سکه زد در جهان	محمد علی بادشاه زمان

سه تاریخ که مؤلف این اوراق در باب جلوس او گفته بحضورش فرستاده بود این است ✤

تاریخ جلوس از مؤلف بتعمیه

بادشاه زمان معین الدین	آن محمد علی شه اعظم	شرف خاندان برهانی	مالک تخت و تاج و جاه و حشم
غازی دین نصیر دولت و ملک	معدل عدل و داد و بحر کرم	آنکه در فضل آصف ثانی است	در شجاعت فزون تر از رستم
چون بمنصوری و سعادت و فتح	بر سریر اوده نشست چو جم	هاتفی ناگهان ز ولیم بیل	جست تاریخ این و دم خورم
	سال اجلاس با حروف فتح	خلد الله ملکه گفتم ۱۲۵۳	

ایضاً

شاهی که هست شاه محمد علیش نام — منقاد حکم او شده شاهان روم و شام
گفتم حروف سال یکی رحمت خداست — خواهی چو دومی طلب از بخشش دوام

چون در اوده نشست بتخت شهنشهی — جستند سال هجرت میمون خاص و عام
شاه اوده فی خیر و سنه عیسوی شنو — باد اسپر و تاج مبارک ترا مدام

۱۲۵۳

ایضاً تعمیه

شاهی که رتبه اش ز سلیمان فزون تر است — نامش محمد علی ابوالمظفر است
بر تخت سلطنت بنشست آن شه زمن — نه چرخ چتر او شد و خور تاج افسر است

غیاض و عادل است و شجاع و سخا کریم — در زیر حکم او کی جمشید و قیصر است
پرسد اگر کسی ز تو تاریخ این جلوس — پای عدد شکسته بگو بوالمظفر است

۱۲۵۳

در وفات محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال قمری بر تخت دهلی بروز جمعه بست هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست و هشتم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بود بعد نماز مغرب بعمر هشتاد ساله بمرض استسقا در گذشت این تاریخ سید احمد خان منصف شاهجهان آباد در وفات او بتعمیه گفته

تاریخ

۱۲۵۳

چون برفت از جهان شه اکبر — شد سیه آسمان ز دود جگر
پای شادی شکسته احمد گفت — سال تاریخ او غم اکبر ۱۲۴۳

نعشش بعد وفات عرش آرامگاه مقرر شد و پسرش محمد بهادر شاه بجای او بر تخت نشست قبرش و تربت پدرش نیز متصل محمد شاه عالم بهادر شاه در دهلی واقع است

ابوالمظفر سراج الدین محمد بهادر شاه بادشاه غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاه غازی

ولادت بهادر شاه بتاریخ بست و هشتم شعبان سال یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری روز سه شنبه از بطن لال بائی بوقوع آمده و عبارت ابوالمظفر تاریخ میلاد اوست بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم جمادی الثانی سال یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری مطابق بست هشتم ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در دهلی بر تخت نشست یک لکهه روپیه ماهواری برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر است

بیت سکه اش اینست

سکه

بسیم و زر زده شد سکه بفضل اله — سراج دین ابوظفر شه بهادر شاه

و مولوی شیخ امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او این قطعه نظم فرموده

تاریخ جلوس

از نشه دولت بهادر شاهی — شد پر ز می طرب ایاغ دهلی
تاریخ جلوس آن شه والاقدر — بنشست بتخت دولت و زیب افزون ۱۲۵۳
سر نهت نغز و داز و دماغ دهلی — آمد بلب خرد چراغ دهلی

۱۲۵۳

و بادشاه یازده پسران دارند یکی مرزا دارا بخت دوم مرزا شاهرخ که از ذکیة النساء بیگم بنت مرزا سلیمان شکوه تولد شده اند سوم مرزا فتح الملک مشهور به مرزا غلام فخر الدین چهارم مرزا عبدالله پنجم مرزا اسد ... و مرزا فرخنده شاه و مرزا قویاش و مرزا نجات [illegible] و مرزا ابوالنصر مشهور به مرزا بلاقی و مرزا محمد [illegible] و مرزا خضر سلطان

شاهزاده مرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم بادشاه و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بیست و نهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبرآباد وفات یافته و در روضه جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته تربت او از سنگ مرمر ست و این چند کلمه تاریخ بران مرقوم است ٭

الله محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو فرمود رحلت سلیمان شکوه	روان از فنا سوی ملک بقا	بسال دو صد الف و پنجاه و سه	بذی قعده بیست و نهم زین سرا
	در آن دم ز هاتف ندا این رسید	بگو گرد بر شاه رحمت خدا ۱۲۵۳	

۱۲۵۳

لوح منوره مرشد زاده مرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم بادشاه غازی ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده مباد که سکهه یعنی مرید است و چون که فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند چنانچه ایشان را سکه گویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک تقالی بود از قوم کهتری و لیاقتی خداداد داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او گماشت بفیض صحبت درویش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه بآن مشحون است اطلاع حاصل نمود و از تعصب کیش ابای خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب میکنند و کلامش چون ماخذ صحیح دارد خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرا ایش بهمین صورت اند و اکثر جا بلکه بهمه شهرها و دهات تکیا که باصطلاح آنها سنگت گویند دارند و در ان سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر بر دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند لکهمی چند دنیا اندوخت و بسیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کدلک و صاحبزادگی در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرد زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد و فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تام به فقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان او یند یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود و چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری را تهی رود نمود و با وجود اولاد او هم رام داس نام داماد خود را بجای خود نشانده او هفت سال زندگی کرد بعد او گرد ارجن پسرش سجاده نشین

پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گرو هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده نشینی
نمود بعد او گرو هررای نبیرهٔ هرگوبند که پدرش در حضور پدر خود مرده بود بجای جد خود نشست و هفده
سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گرو هرکشن پسرش در عمر دو سالی بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی
کرد بعد او تیغ بهادر پسر خورد گرو هرگوبند بجای او نشست و گرو رام رای که برادر هرکشن بود همواره ادعای
او میکوشید و تیغ بهادر یازده سال سجاده نشینی نمود و در قید امرای عالمگیر او فتاد و در سنه هزار
و هشتاد و یک هجری مطابق ۱۳ سنه عالمگیری حسب الحکم بادشاه کشته شد و او سجاده نشین هشتم
نانک بود و پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر
او حافظ آدم نام فقیری از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندی جماعه کثیر بمریدی و پیری خود بهم رسانید
هر دو کس شیوه اخذ و جر بجبر و تعدی اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرها میگرفتند وقایع نگاران بادشاهی بعالمگیر برنگاشتند که دو فقیر
یکی هندو و یکی مسلمان این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار شان بیفزاید خروج هم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در
مواطن افاغنه آن طرف اتک و پشاور سر دهند و نگذارند که باز این طرف عود توانند نمود و تیغ بهادر
را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آوردند و بعد چند روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید
که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان
تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن در میان شان معمول نبود و گرو رام رای که رقیب
تیغ بهادر بود در سنه یکهزار و نود و پنج هجری فوت کرده قبرش در میان دهره دون که در زیر کوه
منصوری واقع است به تکلف تمام ساخته اند و چون در این مقام یک دهره ساخته گرو رام رای است که
آنرا هندوان سماد و مسلمانان قبر گویند و دون آن زمین را گویند که در میان دو کوه واقع شود از این سبب
این مقام را دهره دون میگویند زیرا که این شهر نیز در میان دو کوه است گویند که گرو رام رای مقام
سماد خود را بمشابه کعبة الله ساخته بود در میان برج میانه آن قبری است که گرو رام رای در آن مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نهاده اند که گرو رام رای بران می خوابید بر دروازه این روضه شرقی
سی و شش گز طول استاده کرده اند و پارچه سرخ بران چسپانیده اند همه زنان و مردان این نیزه را می پرستند
و عرس او هر سال در ماه مارچ میکنند سمت شرقی روضه او سنگی است که بران تاریخ وفات او نوشته ۱۰۹۵
اند و مصرعه تاریخ اینست ٭ گفت که هیهات گرو رام رای ٭ (۱۰۹۵) بعد از آن که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت
به بهادر شاه رسید و بقولی در اواخر عهد عالمگیر گرو گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران
فرقه خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده بهمراهیان خود قسمت کرده
و اندک اندک دست و پای خود را از و شروع بتک و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور
بتادیب او پرداختند آن بدبخت خود گریخته بماسمند رسید و دو پسر او اسیر پنجه تقدیر گردیده کشته شدند

چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سرهند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعده
رسانیدن مبلغی گران بشرط رسانیدن در ان مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده
و موی سر و ریش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه باحترام می‌آوردند هر که از احوال او می‌پرسید میگفتند
که پیرزاده ما است چون بجای معهود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید همان هیئات را بحال داشته تغیری
در ان نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد از ان آشفتگی در حواس او بهم رسیده
هوشی نداشت و بهمین حال و رغم انتقام پسران خود بمرد بعد او فرقه سکهه که پیروی مسلک او نمودند موی ریش و
بروت و سر از ابتدای تولد مطلقاً نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردیدند و هر چند از فرقه
مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطه مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند
اگرچه البعد فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگزیب اتفاق افتاده و موجد این طریقه گرو گوبند
است بعد گرو گوبند بنده بجای او نشست و اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینه‌های دیرینه قتل تیغ بهادر
و پسران گرو گوبند در دل داشت بر دیهات و آبادیهای اهل اسلام هر جا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا
هر کرا می‌یافت ابقا نمیکرد و هرچند اطفال صغیر السنه باشند حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده و بچه را بیرون
کشیده میکشتند بهادر شاه استماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سی
هزار سوار او را در کوه گره محصور نمود و او از انجا بحیله و جرات بدر رفت کره ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان
وغیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت بنده‌ای مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی
میگشت اکثر بطور چپاوی و قطع الطریقی در اطراف و جوانب دویده یکجا ساکن نمی‌آسود و هر جا که قابوی می‌یافت
در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصوری نمی‌نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام شده بود
که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاهزادگان با همدیگر روی داد و کسی بحال سکهان نپرداخت ازینجهت
اقتدار بنده نهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه بنده با سلم خان صوبه دار لاهور شرف
صدور یافت اسلم خان بجنگ بنده بر آمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت
و بنده از نخوت بسیار بهم رسید دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر کشاده گشته آنچه نبایست بعمل می‌آورد
و همدرین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند باراده مدافعه بنده بر آمده در لشکر خود اقامت داشت وقت
نماز مغرب با معدودی در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهی از اتباع بنده اشکل فدائیان حسن صباح در عجلت بیک ناگاه
بخیمه در آمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید
به عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر
بنده امر شد صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
و اغر خان و دیگر فوج خالصه و رساله والاشاهی و احدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبدالصمد خان
بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاده خود با فوج جرار
بر سر بنده رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تاختهای متواتر بنده‌ای متمرد را مضمحل ساخت و بنده چندین

جنگ صعب با عبد الصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدے شکستهاے
پیاپے در پیے خورده در قصبه گورداسپور که مسکن و موطن آنها بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور
گردید چون محاصره امتداد یافت مردم محصور که خلق کثیرے بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب شان
ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند مگرگاه بیطاقتی از حد گذشت و بسیارے ازان فرقه بگرسنگی و مرض هلاک شدند
باقی التماس امان و استدعاے آمدن بلشکر نمودند عبد الصمد خان نشانے در میدان نصب نموده فرمان داد
که سلاح و یراق زیر علم گذاشته بے یراق نزدیک لشکر جمع شوند بعد اجتماع عبد الصمد خان همراه دستگیر نموده
سبر کرده هاے لشکر خود سپرد و برلب همان دریا که مابین گورداسپور میگذرد گردن زدند و روساء فرقه مذکوره را
بر پشتهاے بے پالان خرهاے عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت
تا صد لاهور گردیده آنجماعه را پیش پیش سواره خود گذاشته داخل شهر گردید و بعد چند روز آنها را بدستور مسطور
از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدار الخلافت فرستاد چون نزدیک
بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بنداسیرے مذکور را تخته
کلاه در روسیاه نموده بسوارے فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزه ها کرده بشهر در آرد و بعد آوردن
بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را ازان
گروه و بروے چبوتره کوتوالے و در رسته بازارها بقتل رسانند حسب الحکم بفعل آمد چون تمام آن جماعه بپاداش
اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بنده را بر زانوے او نهاده بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر
نیز بنبورهاے آهنے تاب داده پارهاے گوشت او را از بدنش کشیدند تا هلاک شد بعد قتل او حکم شد که
هر جا که این فرقه را یابند بے تامل بکشند چنانچه ایشان از خوف مسلمانان مدتی در کوه و جبال پنهان ماندند
اما بعد از هنگامه نادر شاه چون شوکت بادشاه دهلے کمتر شد باز آهسته آهسته سر برآوردند تا آنکه در زمان
احمد شاه ابدالے از جبال فرود آمده در پنجاب هنگامه قتل و غارت گرم ساختند چنانچه چند بار از بادشاه
مذکور جنگ و جدل بمیان آمده اما سکهان هر مرتبه هزیمت یافتند و هزارها بقتل آمدند چون در سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و شش هجرے احمد شاه ابدالے فوت کرد و کسے دیگر نماند که ایشان را تنبیه کند باز اقتدارے
بهم رسانیدند و ملک پنجاب را بالکل متصرف شده در میان خود ها قسمت نمودند و مدتے بدین نوع گذرانیدند
تا آنکه از میان ایشان سردارے مهاسنگه نام بر همه مستولے گشته لاهور را گرفت و بعد ازو پسرش راجه رنجیت سنگه
شوکتے تمام بهم رسانید که صاحب ریاستی مانند او درین عهد در هندوستان کمتر بنظر آمده که پنجاب و کشمیر
و ملتان و پیشاور و سنده در زیر حکمش بود و چند فرانسیسیان در خدمت او نوکر بودند ازانجمله موسیو شوالیر
جنرل کورٹ صاحب و جنرل ونتورا صاحب سرداران نامور کارآزموده در ملازمت او بودند که جمله قواعد
جنگ و جدل بطور ولایت خود سکهان را آموختند و راجه رنجیت سنگه زیاده از سے سال باستقلال فرمانروائے
نموده بتاریخ بیست و هفتم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سے و نه عیسوے که مطابق پانزدهم ربیع الثانی
سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجرے بود در لاهور فوت کرد چهار زوجه گان او با هفت کنیزگان همراه لاشش

او سوخته شدند چونکه میان انگریز و راجه موصوف رسم محبت و یکجهتی بود از استماع خبر فوت او در شاه جهان آباد و اکبرآباد و اله آباد و دیگر جاها در ماتمش بقدر عمر او که شصت ساله بود توپها سر دادند بعده و فاتش راجه کهرگ سنگه که پسر بزرگ او بود بجای او نشست این تاریخ در وفات او از مؤلف است

تاریخ بتعمیه

۱۲۵۵

هزار و دو صد پنجاه و پنج هجری بود	که رفت والی پنجاب سوی ملک عدم اگر ز سال مسیحی ترا کسی پرسد	گرفته پای اوب ول ...ر تاریخش بگو که هشتصد و یکهزار و سی و نهم	سر در راجه رنجیت سنگه کرد رقم

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعه غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی که ذکرش پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت کرد و پسر او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست مدت بیست سال فرمانروا ماند بعد فوت او میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شجاع الملک خصومتی بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه مکحول و محبوس گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد و بعده و فاتش پسر او کامران شاه بادشاه هرات گردید و تا حالت تحریر در انجا فرمانروائی میکند و شجاع الملک که بر کابل دست یافته بود در آخر پسر وزیر او دوست محمد خان بر و مستولی گشته او را از انجا بدر ساخت و شجاع الملک تا مدت سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت داشت تا آنکه انگریز مددگار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند روز اول افواج انگریزی دروازه آن قلعه سنگین را آتش زده مفتوح ساختند و متحصنان قلعه را اسیر گرفتند این واقعه بتاریخ بیست سوم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمده تاریخ این فتح عظیم از مؤلف چنین گفته +

تاریخ از مؤلف

۱۲۵۵

چون شجاع الملک ابن شاه تیمور زمان چاره از انگریز جست و پس بحکم کمپنی ز آتش و باروت بکشودند باب غزنه را هشتصد سنه عیسوی بد بر یکهزار و سی و نه بهر سال هجرت و تاریخ این فتح عظیم	خواست تا کابل بگیرد از محمد دوست خان لشکر انگریز همراهش بکابل شد روان فتح غزنی در دمی کردند آن مردان جوان پنجه و پنج و هزار و دو صد از هجری بد ان چون سر شر را شکستم فتح غزنی شد عیان

یعنی سر شر که حرف شین باشد عدد آن از عدد حروف فتح غزنی منها کرده شود تاریخ بر آید باید دانست که مورخان متقدمین غزنی را غزنه و غزنی و غزنین نیز نوشته اند چنانچه مؤلف ... دیگر بسم تعمیه از لفظ غزنه بر آورده +

تاریخ از مؤلف

بابی غزنه بهر ثالیش چو خط کشید	او بارود لنتش همه بر نقطه نهاد	انگریز رفت نقطه موهوم را ز دود	آن حصن استوار بیک حمله بر گرفت

یعنی که سال فتح چو دست تفحص گشت … از لفظ غزنه نقطه دوم بباد داد

ایضاً

واقف ز فتح غزنه دلا از زبان شیخ … از لفظ غزنه نقطه دویم جو برکنی

بعد فتح غزنی افواج انگریزی شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنی هوش باخته بود تاب مقاومت در خود ندیده بی جنگ از انجا بدر رفت ولشکر انگریز بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بست ششم ماه جمادی الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار صعب شاه را باز بر مسند آبائی او نشانیدند تاریخ فتح کابل را مسود این اوراق بتعمیه گفته که سال عیسوی از ان استخراج می یابد *

تاریخ از مؤلف

چو بشد بگرفت کابل از سعی فوج انگریز … فراز تخت زرین شد بعید زر و بالین
از فتح و ازین بهمت سال عیسوی جستم … شجاع الملک کابل را گرفت ما بعد از غیب

چون یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود صلاح کار خود را اندران دید که امان جان خواسته خود را حواله سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور ریگناتن صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندی مقید مانده همراه یکی از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی دران بلده رسید همدران سال بتاریخ بست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را در کابل بدغا بکشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رهائی بخشید و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید *

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال بی کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز سه شنبه سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت قمری که مطابق هفدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علی شاه بر تخت جلوس نمود *

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری در لکهنو بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش اینست

بیت سکه

در جهان د سکه شاهی تائید اله … ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه

میر نصیر خان والی حیدر آباد سنده

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان والی سنده بود چون بعد وفات برادر خود که در سنه یکهزار و

هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت عهد و پیمانی که میان کمپنی انگریز و بزرگان او آمده
بود یکقلم حک ساخته سرکشی و سرتابی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان
سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته
روانه نمودند و در دمدمه که متصل آن شهر است او را جای سکونت دادند از همون سال ولایت سنده
بتصرف سرکار کمپنی آمد دفعةً بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق شانزدهم
ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه غش بمیر نصیر خان طاری شده جان بحق تسلیم
نمود چون بعد ادای فرائض هنگام تسبیح سه سبحان و دو مرتبه گفتن کلمه ده طائر روحش از قفس جسمانی پرواز
نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بلبل تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته و آن اینست ✣

تاریخ

چو میر نصیر خان یکایک | وه گفت و سفر سوی ارم کرد
افگند قلم سر از الم سال | ده میر نصیر خان رقم کرد ۱۲۶۲

۱۲۶۱

بعد فوت جسد او را حسب وصیت بانواع روایح و عطریات مرج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی
روانه نمایند ✣

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن آن ولایت را بایشان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود
پسر بزرگ او راجه کهرگ سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی
رتق و فتق مهمات ریاست بدست خود داشته نمیگذاشت که پدرش در هیچ امری دست انداز گردد تا آنکه
بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرگ سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام
معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از کشمکش مردمان و فیلان که در سواری او بودند
صدمه سخت بر دروازه مذکور رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد
چنانکه او نیز جان داد این واقعه بتاریخ هفتم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده
دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش ازین از بیم جان خود از لاهور گریخته
بود باز آمده و برانی چاند کنور زوجه کهرگ سنگه که بعد وفات راجه کهرگ سنگه و نونهال سنگه مالک ملک
و مال گردیده بود متوسل گشته بر وسادهٔ ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه
ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست سردار اجیت سنگه مع پسر خود راجه پرتاب کشته شد
بعد از قتل او راجه دلیپ سنگه پسر خورد راجه رنجیت سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون بعد از
چند روز سردار اجیت سنگه راجه دهیان سنگه وزیر را نیز کشت هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود ازین حال
خبر یافته و اندرون قلعه در آمده سردار اجیت سنگه را مع لهنا سنگه و چندی از همراهیانش بکشت و مصر بیلی رام
را نیز بعد از چندی بجهان دیگر فرستاد و خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه گشته با مور مالی و ملکی می پرداخت
تا آنکه بعد از یک سال و سه ماه بتاریخ سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

گشته شد فی الجمله از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه آتش فتنه و فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگرے
را گردن نمی نهادند رفته رفته سر از اطاعت انگریز هم کشیده بر بدعهدے کمر بستند و در ممالک محروسه انگریز شروع
تاخت و تاراج نمودند تا بحدیکه انگریز لاچار شده در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی لشکرے بر سر
ایشان کشیدند سرداران سکهه نیز مستعد جنگ گردیده با توپخانه عظیم این روے آب ستلج آمده راه عبور
انگریز مسدود نمودند و دست بر تاخت و تاراج کشودند چند معرکه صعب با ایشان روے نمود آخر شکست
بر فوج سکهان افتاد و انگریز لواے ظفر و فیروزمندے را افراخته پل سکهان را که بر روے آب ستلج از بارود
انباشته بسته بود از آتش توپ بهوا پرانیده و پل خود بسته عبور نمودند این واقعه در شروع سال یکهزار و هشتصد
و چهل عیسوی مطابق شروع سال یک هزار و دو صد و شصت و دو هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد رانی
راجه دلیپ سنگه و راجه گلاب سنگه جمونواله و سرداران دیگر پیش لارڈ صاحب آمده بسیار عجز و انکسار ظاهر ساختند
و معذرت خواهی نموده از کرده خود پشیمان شدند لارڈ صاحب ترحم فرموده و تقصیر ایشان معاف نموده ملک پنجاب را باز براجه
دلیپ سنگه بخشیدند و کشمیر را براجه گلاب سنگه عنایت نمودند فی الجمله درین معرکه دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ
خورد و کلان بدست انگریزان افتاد و همه روانه کلکته شدند از آن جمله بعضی توپ ها باین نامها موسوم بود توپ فتح جنگ و توپ
ظفر جنگ و توپ نصرت جنگ و توپ فتح نصرت و نصرت بان و چمک بجلی وغیره و کتبه که بر چندی از آن توپها مرقوم بود اینست *

کتبه بر توپ نصرت بان

بفضل سرے اکال پورکهه سچے مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سرے مهاراجه صاحب سرکار هذا
ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۱ از راجه نگر با جمعیت باهتمام صاحب ارسطو فطرت
افلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد *

کتبه بر توپ فتح جنگ

توپ طالع شاه رنجیت سنگه
فتح جنگ شد در زمانش ظل اله

همه ملک را زیر کرده چو جنگ
که به هژده صد و هشتاد و چار
بموجب صلاح لاله جسنگه یار

کهرگ سنگه شهزاده عالی مکان
جمعدار این توپ شد راے سنگه
غلام نبی گفت تاریخ وار

که دانا گفتن آن بود مادر آن
که در جانفشانی هست اجل در رنگ

سمت ۱۸۸۴ دستخط گورو تارا گیر بتاریخ پنجم ماگهه

کتبه بر توپ نصرت جنگ

هست این توپ اژدهای دمان

از دم خود شرار برق افشان
مفتتح قلعه سخت چو جنگ

بیک آواز خود کند ناگاه
زین سبب نام گشت نصرت جنگ

بخت دشمن چو دود خویش سیاه

سمت ۱۸۸۷

کتبه بر توپ ظفر جنگ

از فضل گورو نانک و فضل گوبند سنگه
در حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه
شد توپ طیار ظفر جنگ شاه پسند
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه

ضرب سورج ملهی سمت ۱۸۹۷

کتبہ بر توپ فتح نصرت

ہست این توپ مصر بیل رام	ہاتفش کرد فتح نصرت نام
ضرب آتش فشان برق شرار	صبح اعدا ازو دود او چو شام

سمبت ۱۸۹

کتبہ بر توپ کوہ شکن

چو اژدر رہا بجان و تن سیسے و داغ کین دارم	حذر کن اے رقیب از من کہ آتش در دہن دارم
امی راست کردہ توپ نواب نامدار	در راستی و پر دلی تو می یگانہ
اژدر دمی شیر نزادی و خنگجو	ماری و مہرہ دار کہ صاحب خزانہ

سرکار نواب محمد شجاع خان بہادر صفدر جنگ ۱۱۶۲ ہجری النبوی اسم کوہ شکن بوزن یکصد و دہ من گولہ بمقدار دہن و باروت نصف از گولہ بوزن ٭

در فتح لاہور و پنجاب

این تاریخہا در باب فتح لاہور و پنجاب تصنیف امیر حسن خان بہادر متخلص بہ بسمل

تاریخ در صنعت تعطیل کہ بسیار نادر و بسے بدیع آ

و او رم رد کردہ در ملک عدو	حملہ کرد دولم مسرور کرد	در سرور آور دل مصرع اسال	داد ورم لاہور را محصور کرد ۱۲۶۲

۱۲ ۶۲

تاریخ

چو شد از ماہ صفر سیزدہم دشمنان را لب ستلج گرد پل اعدا بہوا پرانید	گشت در جنگ ظفریاب انگریز سر حباب یم خوناب انگریز ز آتش توپ چو سیماب انگریز سال این فتح ازین رو گفتم	دیدہ افواج عدو خاک فشان کاروان شد رہی راگوئی بہر خ فوج خودش کہ چہ کشاد کرد فتح در پنجاب انگریز ۱۲۶۲	ریخت برگرد چو سیلاب انگریز بگذرانید ز سر آب انگریز پی یورش شدہ بی تاب انگریز

۱۲ ۶۲

تاریخ عطاے گورنر جنرل بہادر ملک لاہور بوالینش ٭

ایضاً

چو گورنر بوالی لاہور	باز پس واد ملک سیت گفت	ہمتی کرد تا شود تاریخ	رد پنجاب کرد لعید گرفت ۱۲۶۳

۱۲ ۶۲

ایضاً لسال علیسوی

چو پس از یورش لاہور گورنر جنرل	ملک پنجاب تہ حکم جہانگیر آورد کار اقبال انگریز شد چو شمار اعدا	نالہ زد والی لاہور و بحسرت می بود بود تاریخ ظفر انچہ بتقریر آورد	آہ لاہور بیک حملہ بہ تسخیر آورد ۱۸۴۶

ایضاً

تاریخ فتح جناب گورنر	کہ زد دشمنان را تبارک بابا	بگو شد فتح لاہور ربا دا ۸۲۲	مبارک مبارک مبارک مبارک ۱۲۵۲

تاریخ تعمیہ از سید اعظم علی منشی مدرسہ اکبرآباد

شکر ایزد کہ فتح شد لاہور چون روان گشت او بسوی ملک ظلم آن سرکشان شنیدہ بگوش	آنکہ شامل بہند بود آغاز در صد فتنہ شد در انجا باز تاخت آنجا ز راہ دور و دراز	بود در دل کہ آنچہ رنجیست لارڈ صاحب کہ ہست تدبیرش ماند آنجا دو ماہ جنگ و جدل	تا حیاتش بماند بے انباز ہم بتقدیر ایزدے دمساز نشنیدہ کس از زمان دراز

پهلوانان لشکر اعدا
بسکه از کشته پشته ها گردید
این بنای کشور ایران است

همچو عصفور پیش چنگل باز
آسمان گشت با زمین همراز
که ز لاهور گشته است آغاز
کف برآورده گفت ملهم غیب

منهزم گشته پایمال شدند
فتح انگریز شد نصیب ز غیب
بهر تاریخ سال چون اعظم
ملک پنجاب شد مسخر باز

در ته پای فیل کوه انداز
دشمنان ز شکست شد انباز
سر فکرت بزد بجیب نیاز

۱۲۶۲

تاریخ از مولف که از ان سال هجری استخراج می یابد

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح
سر حاسد برید و گفت تسخیر ۱۲۶۲

۱۲۶۲

ایضاً از مولف

چون کردار محمد صاحب تسخیر ملک لاهور
تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر ۱۲۶۲

۱۲۶۲

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و عذر پیش گرفتند و بتر غیب
ایشان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوفی بحکومت و محافظت قلعه
ملتان سرفرازی داشت سرکشی اختیار نمود و دو انگریز را که بر او محصل شده بودند در سنه یکهزار
و هشتصد و چهل و هشت عیسوی بکشت و سکهان دیگر نیز باعث شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنابران
افواج سرکار انگریز بر سر ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب
آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بیست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی
وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده میخواستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با سه هزار کسان دیگر از قلعه
بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار عالی مفتوح گردید و ملراج در قید افتاد
مولف این تاریخها بطور تتمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد مهرم و بی زر و بی پر شد
تاریخ ز ملهم لقب این فتح چو پرسیدم
چون بار دگر خواستم از پیر خرد تاریخ

منصوری و با اقبال با انگریز میسر شد
او با دل من گفت که ملتان مسخر شد ۱۸۴۹
با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد ۱۸۴۹

تاریخ بسال هجری

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان
شکستم فرق پا دیوان ملراج

و اندر قید شد ملراج نادان
ز بهر گوهر تاریخ هجری
بگفتم مبارک فتح ملتان ۱۲۶۵

دل من شد بحر فکر غلطان

۱۲۶۵



تقریظ مفتاح التواریخ ریختۂ کلک گوہر سلک شاعر بیعدیل و سہیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص بہ تسلیم مدظلہ العالے

حمد خالق ارض و سماءین طاعت ست و نعت خواجۂ دوسرا موجب شفاعت منقبت آل اطہار جزو ایمان ست و محمدت اصحاب اخیار مایۂ حسن ایقان آری بستہ زبان چہ گوید و پاشکستہ چہ پوید سخن شکستہ را تحفہ بستن خاطر پسند نمی نماید و بر شکستہ بستہ کج نشستن طبع قبول نمیفرماید ہان اگر غنچۂ گل بر شاخ نبات کشاید و شہباز در دام عنکبوت در آید البتہ طلسم بست شکستن طرح نہم و در انجمن بست و کشاد کشاد دہم اما بعد خاک پای ناثران خوش مقال و خادم ناظمان باکمال زلہ ربای خوان ارباب سخن خوشہ چین کشت اصحاب فن خار وبے گلستان معانی دست پیچ معرکۂ قلم اسنے ہیچمدان ثم ولید بیان تسلیم متوطن سہسوان کہ فرق زلف از گیسو نتواند و رخ از رخسار باز نداند سفید و اسفید را بد و معنی خواند در تغایر سکندر و اسکندر سر جنباند ہمصفیران الوید فرستاد و کاسہ لیسان اصلا داد کہ بر در دولت و اقبال ابیار اقبال آمال ماہ منیر برج بختیاری گوہر یکتای درج نامداری سہی سرو حدیقۂ سر بلندی نونہال دوحۂ ارجمندی دریا حوصلہ نیسان عطا گلبند بساتین مہر و ولا بیمثال جوان صاحب توان در جنگ بارستم دستان دوشادوش و در بخشش با حاتم طائی ہم آغوش نیروی بہادران معرکۂ عنایت بازوی دلیران عرصۂ رعایت بے تکلف مبالغہ و بے تصنع اغراق شمیم خلقش جان پرور النفس و آفاق نخل بارور گلستان مروت رنگ و بوی شگوفہ زار فتوت مظہر فیض و اکرام مصدر جود و انعام رونق جاہ بالش اخلاق زیب دوسری اشفاق قدر افزای اہل ہنر منزلت پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشتہ روزگار منشی نول کشور مالک مطبع اودھ اخبار کہ قیصر ثانی کارش و دستگیری شعارش ہر حرف آبدارش درج التاج سخن گستران و ہر نکتۂ قلمش توتیای قلمی چشم دیدہ وران آزادان افگندن کسے مستغنی تعریفش و آز آرایش و پیرایش قلم منیرہ توصیفش رفعت آسمان از جبالش فروغ شمس از شبابش زود از حد شنا بند و کام دل در یابند کہ گنج باد آور دچون برگ باد آورد بر باد دادہ و در گنج شایگان بر روی ایگان خوان کشادہ یعنی بمقتضای ہمت بلند و منش ارجمند حوصلہ بزرگ و ارادہ سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب تذکرۂ متقدمین تبصرۂ متاخرین پاکیزہ و نادر کلام مفتاح التواریخ نام کہ مشعر حالات شاہان روزگار و مخبر کمالات صلحا و ابرار و مبشر مقالات شاعران شعری و قارست بصرف آن خوبی و اسلوبی کہ از دست تطاول روزگار محفوظ ماند طبع فرمودند بلکہ گلزاری کہ از بد گردی ہوا شکستہ بود از رنگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگرچہ در مطبع ہر سحر بنان گہر ریست و ہر خطاط بوضع خویش شور انگیز لیکن کاتب این کتاب منشی کشن چند خوش قلم ست و کاغذ مانند صفحۂ رخسار خوبان خوش قلم منشی محسن علی ساقی کہ از بادۂ شعر و شاعرے مست دہستان و دیوانش در نظر کیفیت دوستان خمستان دگر مولوی فدا علی عیش کہ بشیوا زبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش بنیرہ نثار و شعرش شعری شکار بقدر اجازت دیگر اشغال مطبع بتصحیح و مقابلہ پرداختند بعد از ین کارپردازان مطبع کانپور قیامت کردند و در اہتمام طبع جوہر سلیقہ بر طبق عرض آوردند حیرانم نمیدانم کہ تعریف مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان صاحبان رقم سازم یا بہر توصیف مہتاب خان و کریم خان مصلح سنگ و صفحہ صفحہ جا اندازیم الحق مصححان درین کارخانہ ہمت

برگماشتند که نقطه هم برای تخته گیر فرو نگذاشتند همچنین حصرف سعی مطبع عکس است که هر لفظ از حلیه صحت [illegible]
کارگران کاریگران مطبع کاردست لبسته ممنون اند و یکدست اند و دست برده بل از دست ناظرین بیهوده هر حرف
در صفحه بران اداست تو گوئی که در بزم مستان شیشهٔ مینا سرکردگی کار بر قالب زدن از سر حساب بودن بر
لاله تاپرشاد والا تبار است که سرحلقه و سرامد و سرچین این جماعت سرکرده روزگار است مرد خلیق و چسپان
و خوش خوست و با سرگم کردگان سرکشی کردن شیوهٔ او در همسران چو سر شیر بالائی دارد و نظر بر پایه مراتب ایشان
المختصر برای حزدکتاب معشوقیت سراپا انداز غلط گفتم همه جادو تمام اعجاز خوشا بختوری که این محبوب نو پیا آمد را در
آر دو شبا روز مثل جان عزیز با خود دارد بخیال طوالت سخن را خیر باد گفتن است و گوهر نیم سفت تاریخ طبع سفتن

تاریخ طبع

چو از افضال ایزد طبع گردید ٭ بطرز خوب مفتاح التواریخ ٭ بگو تسلیم سالش ور مسیحی ٭ بلا محجوب مفتاح التواریخ
۱۸۶۸ع

خاتمة الطبع

منت خدا را که کتاب لاجواب مسمی به **مفتاح التواریخ** در مطبع مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نولکشور**
که صیت سمت عالیش اکناف عالم فرا گرفته بمقام کانپور بتاریخ پانزدهم رجب المرجب ۱۲۸۴ هجری مطابق سیزدهم
ماه نومبر ۱۸۶۷ع منطبع گردید

